

تاریخ امر کھجائی در نجف آباد

اثر
فتح اللہ مدرس

بر اہتمام
دکتر وحید رافعی



عصر جدید
نورساز پبلسنگھ
دارمشتات - آلمان

تاریخ امریهائی در نجف آباد

اثر فتح الله مدرس

به اهتمام دکتر وحید رأفتی

طرح و صفحه آرایی: سیامک منجذب

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات - آلمان

چاپ اول

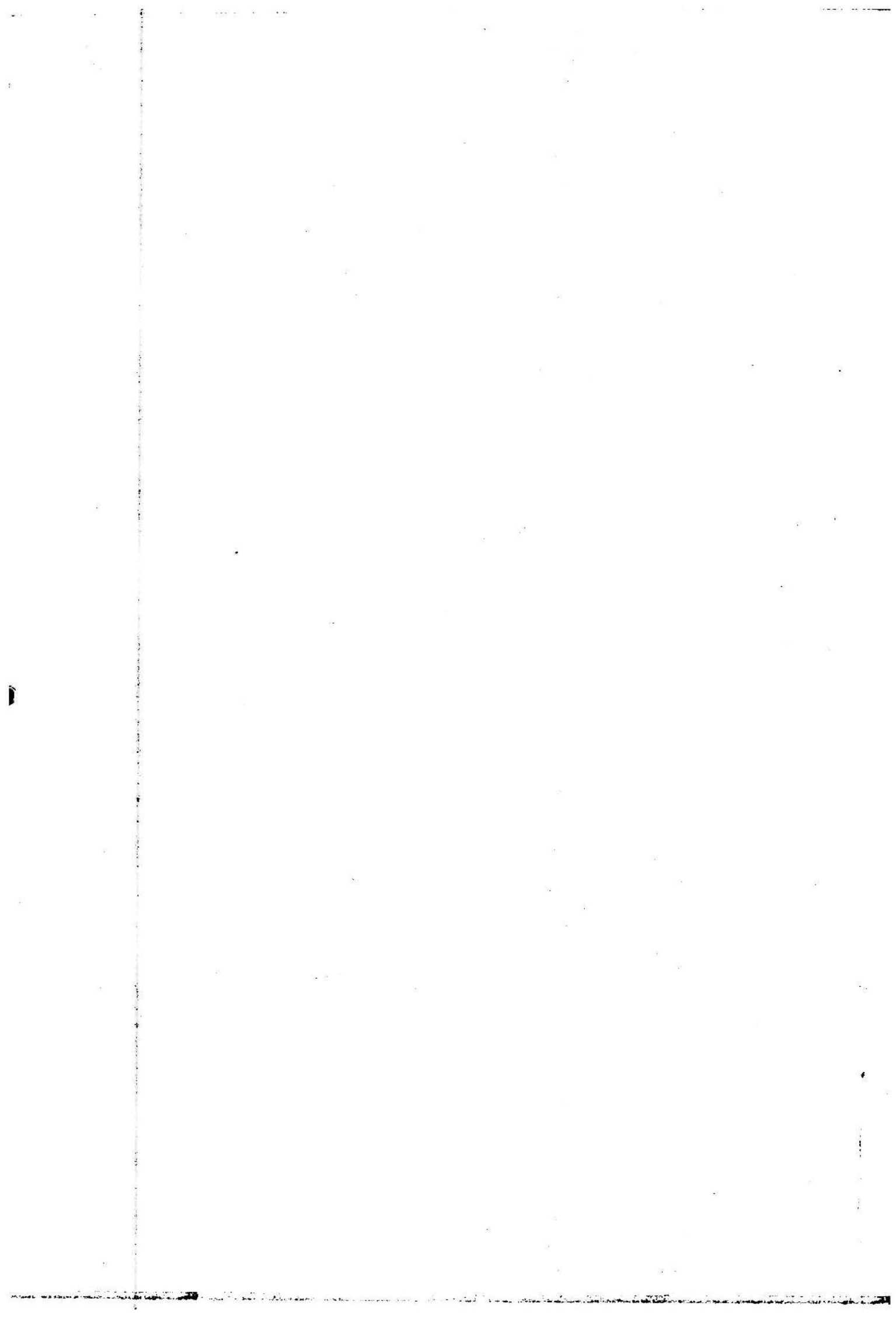
۱۶۱ بدیع - ۱۳۸۳ شمسی - ۲۰۰۴ میلادی

(عکس روی جلد: میس مارتا روت در جمع احبای نجف آباد - ۱۹۳۰ میلادی)

IBSN: ۳-۹۰۶-۸۴۵-۳۴-۲



میس مارتاروت در جمع بهائیان نجف آباد - ۱۹۳۰



بیت اللہ

تقدیم پر نوردین، کمالی عنبر
مهندس روح اللہ خرد و سیان و مستقیم
ستمبر ۱۹۸۵ فتح اللہ مدرس



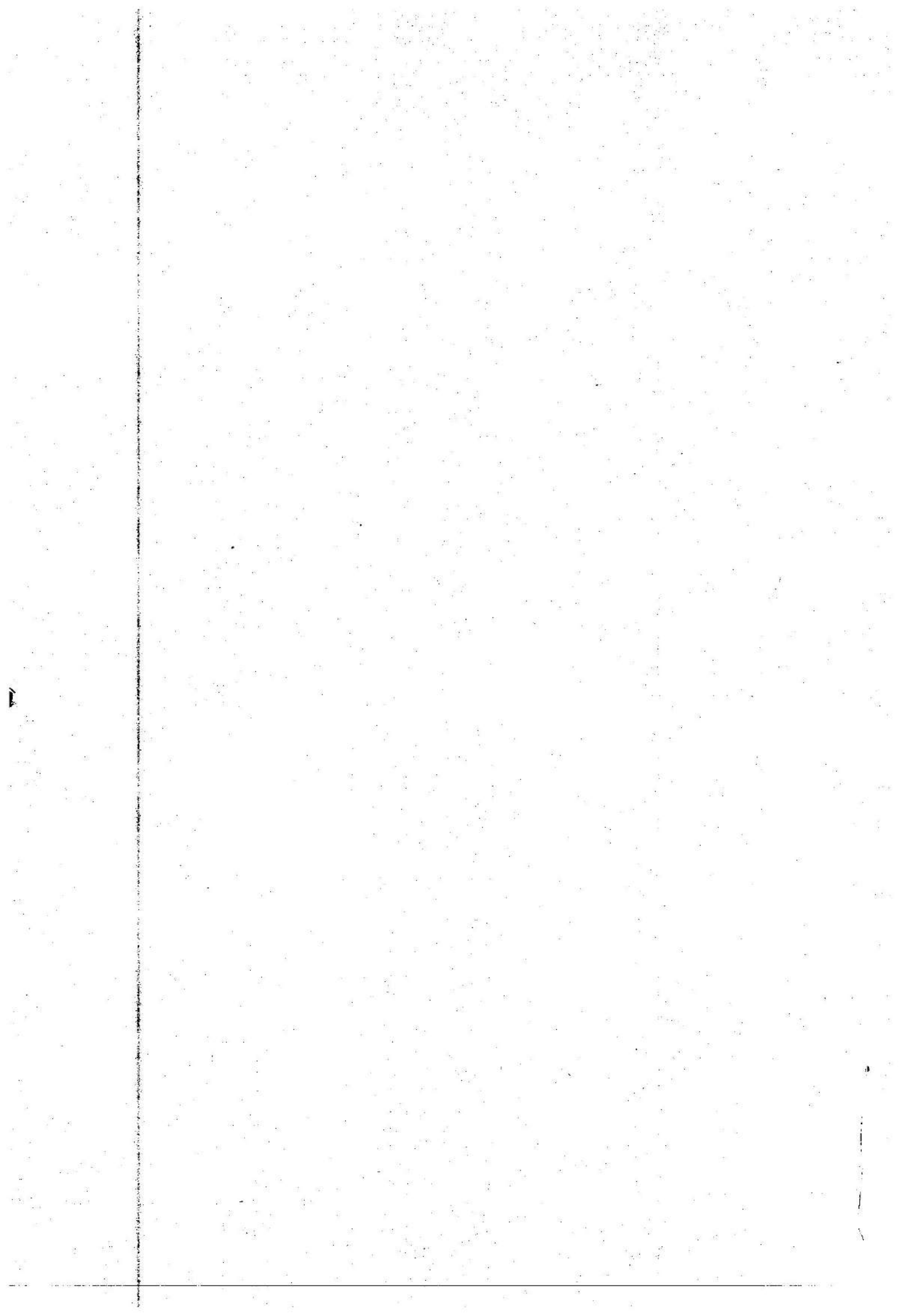
نحف آباد بہا آباد
تاریخ امری نجف آباد
تألیف

فتح اللہ مدرس
طهران ۱۳۲۲ بدیع

بی ۱۹۸۵ دہشتن گلزاس فتوکلی گردید

فتح اللہ مدرس

گراور صفحہ عنوان نسخہ اصلی کتاب تاریخ امری نجف آباد



خاتمه جلد اول

با تائید جمال اقدس ائمه مجتبه تاریخ امری نجف آباد تا آنجا که مقدور بود تنظیم گردید
در این تاریخ لازم است از کسانی که مرا در جمع آوری اطلاعات یاری کرده اند سپاسگذاری نمایم.

۱- مرقومات متعاضدین الی الہ جنابان زین العقرین و نورالدین زین .

۲- یادداشتها و اطلاعات مرحوم اموی میرزا نصرالله خراهرزاده زین

۳- اطلاعات موثق جناب علی ابن حاجی باقر نجف آبادی محوی نویسنده

۴- اطلاعات و نامه های جناب ناشر نفعات الہ مؤهبت الہ هانی .

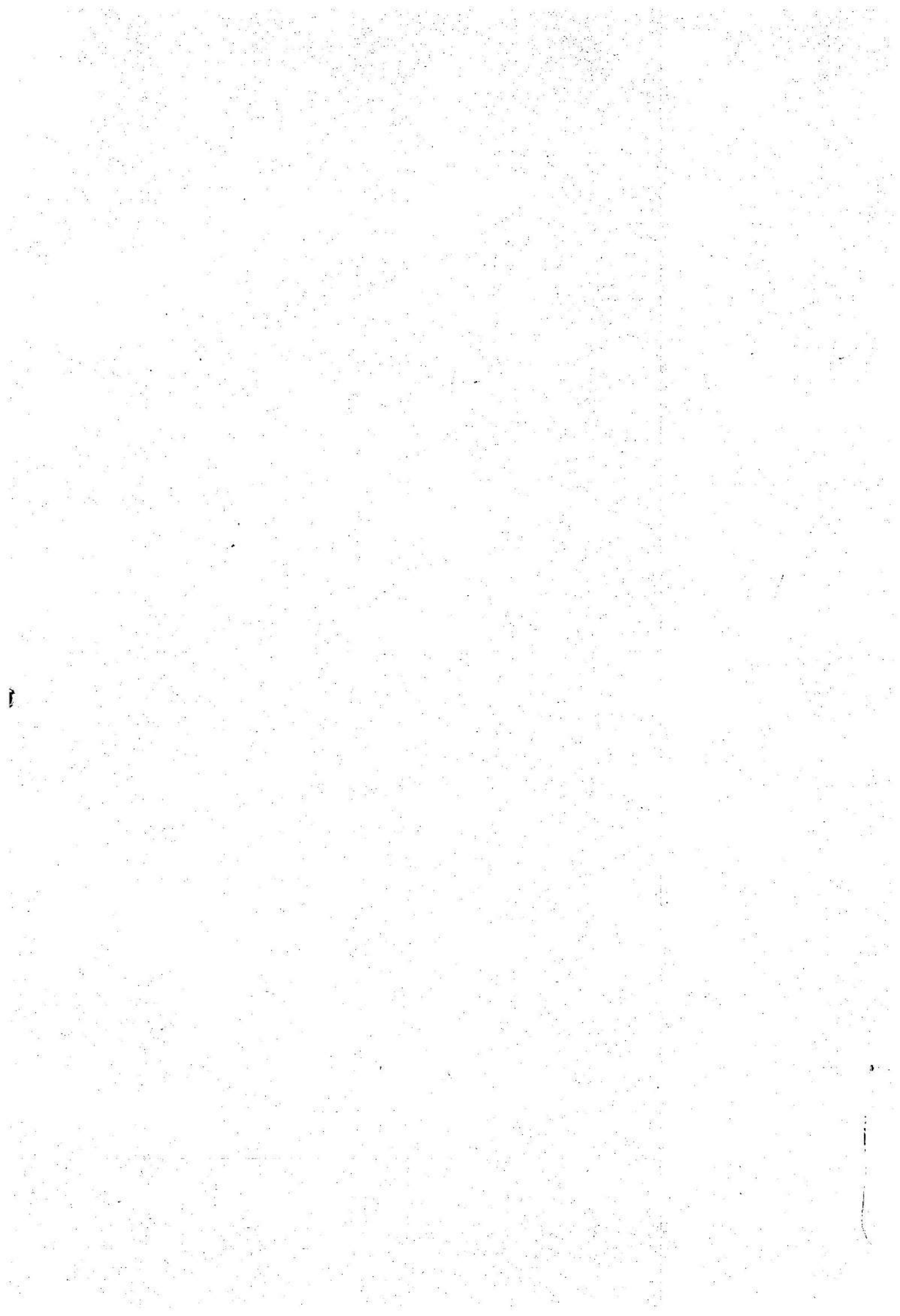
۵- اطلاعات متعاضدین الی الہ جناب اسد الہ مقرب و عطاء اللہ فردین

۶- اطلاعات جنابان ورقا و بدالہ وفانی و احمد شهیدی

در خاتمه امید است بدعاى خير شادم فرماید - فتح الله مدرس

فصل دوم ۱۳۴۶ بدیع

این مجموعه تاریخی
دارای ۱۰۰ صفحه است
خط اصلی بوده که در این زمان
این کتاب گردآوری شده است
در ۱۳۴۶ بدیع

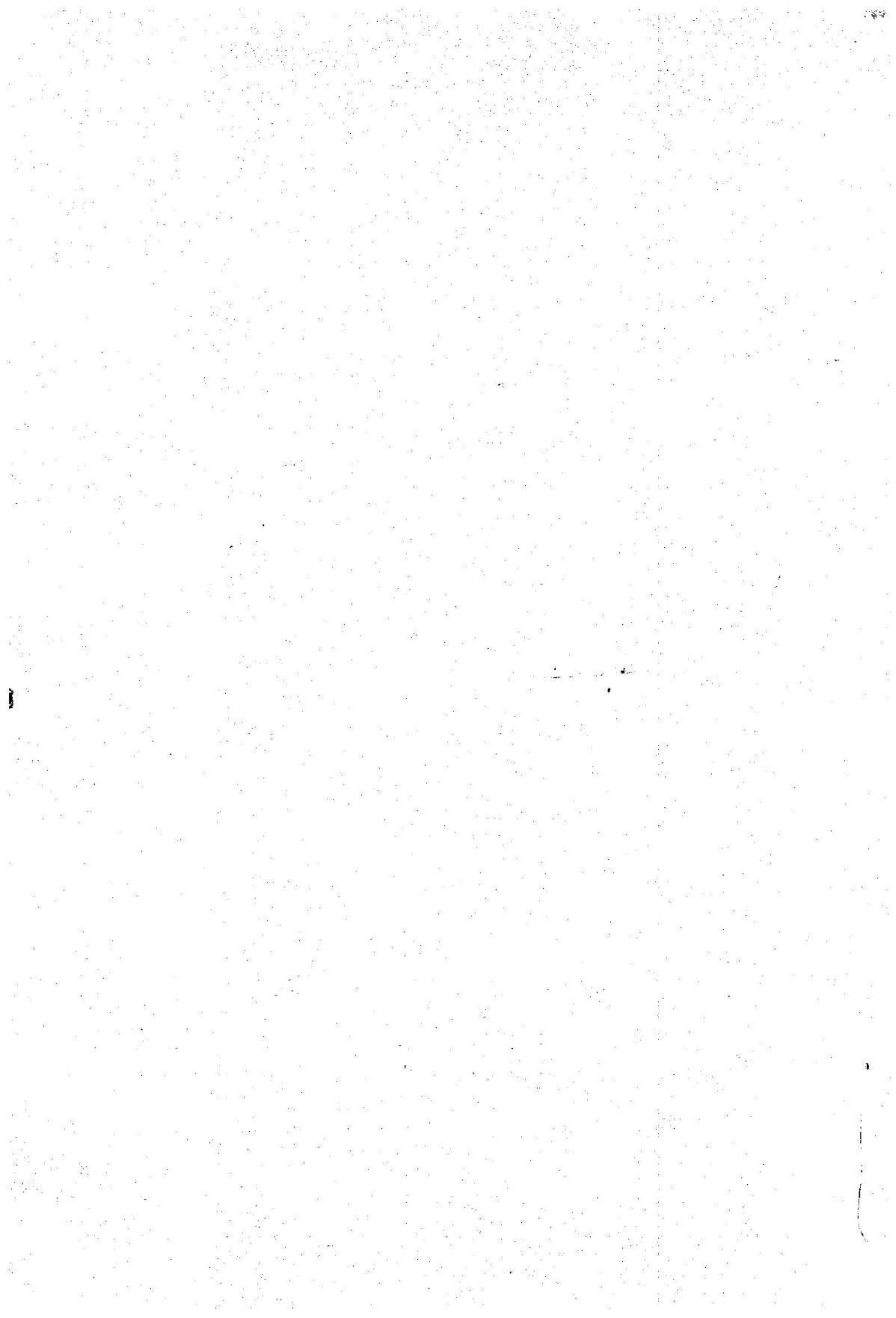


فهرست مندرجات

۷.....	مقدمه.....
۲۳.....	صورت حروف اختصاری.....
۲۵.....	بخش اول: منتخباتی از آثار مبارکه بهائی خطاب به احبای نجف آباد.....
۲۷.....	الف: از آثار حضرت بهاء الله.....
۳۱.....	ب: از آثار حضرت عبدالبهاء.....
۴۵.....	بخش دوم: تاریخ امر بهائی در نجف آباد.....
۱۸۹ و ۴۷.....	۱- سبب تألیف این مجموعه تاریخی.....
۱۹۰ و ۴۹.....	۲- جغرافیای نجف آباد.....
۱۹۱ و ۵۱.....	۳- نفوذ امر الهی.....
۱۹۲ و ۵۳.....	۴- میرزا سلیمان قلی.....
۱۹۵ و ۵۷.....	۵- شرح حیات جناب زین المقرین.....
۲۰۱ و ۶۸.....	۶- جناب ملا قاسم.....
۲۰۴ و ۶۹.....	۷- بلوای نجف آباد.....
۲۱۵ و ۷۷.....	۸- جناب اشرف.....
۲۲۲ و ۷۸.....	۹- عرش اطهر حضرت باب.....
۲۲۴ و ۸۱.....	۱۰- شهادت جناب غلامرضا.....
۲۲۵ و ۸۳.....	۱۱- حاجی حیدر و کدخدا کلب علی.....
۲۲۶ و ۸۵.....	۱۲- ظل السلطان و آقا نجفی.....
۸۶.....	۱۳- جناب حاجی عبدالله نجف آبادی.....
۲۲۹ و ۸۷.....	۱۴- جناب آقا علی نجف آبادی.....
۲۳۰ و ۸۹.....	۱۵- جناب ملا محمد باقر هائی.....
۲۵۸ و ۹۳.....	۱۶- جناب تحویلدار نجف آبادی.....
۲۶۲ و ۹۵.....	۱۷- شیخ رئیس ابوالحسن میرزا.....

- ۱۸- جناب حسن فرزند زین العابدین..... ۹۷ و ۲۶۳
- ۱۹- مظالم وارده بر احناء..... ۹۸ و ۲۶۴
- ۲۰- جناب آقا رجب‌علی صراف و جناب حاج کلب‌علی..... ۱۰۰ و ۲۶۵
- ۲۱- جناب آقا محمد جعفر صباغ..... ۱۰۲ و ۲۶۸
- ۲۲- جناب حاجی حیدر..... ۱۰۴ و ۲۷۰
- ۲۳- تأسیس مدرسه بهائی..... ۱۰۸ و ۲۷۳
- ۲۴- شهادت احنای نجف‌آباد..... ۱۱۱ و ۲۷۴
- ۲۵- جناب نورالله فردوسیان..... ۱۱۳
- ۲۶- جناب حاجی کلب‌علی و جناب حاجی محمد کاظم کفّاش..... ۱۱۴ و ۲۷۹
- ۲۷- برادران بزرز..... ۱۱۶ و ۲۸۲
- ۲۸- جناب حاجی محمد باقر جانمی..... ۱۱۷ و ۲۸۴
- ۲۹- جناب مشهدی اسماعیل عطار..... ۱۱۹
- ۳۰- جناب مشهدی رضا..... ۱۲۰
- ۳۱- خانواده خدوم لطفی..... ۱۲۱ و ۲۸۵
- ۳۲- افتتاح مدرسه نجف‌آباد..... ۱۲۳ و ۲۸۷
- ۳۳- جناب آقا نعمت‌الله فرزند عبدالخالق..... ۱۲۵ و ۲۸۹
- ۳۴- آقا نعمت‌الله فرزند علی مراد..... ۱۲۶
- ۳۵- جناب آقا علی فرزند حاجی باقر..... ۱۲۷ و ۲۹۲
- ۳۶- توطئه همگانی علیه مظلومین..... ۱۳۰ و ۲۹۴
- ۳۷- جناب فضل‌الله یزدانی..... ۱۳۱ و ۲۹۶
- ۳۸- جناب حکیم رجب‌علی..... ۱۳۲ و ۲۹۷
- ۳۹- جناب حاجی اسدالله زینی..... ۱۳۶ و ۲۹۸
- ۴۰- مدرسه سعادت..... ۱۳۷ و ۲۹۹
- ۴۱- کلاسهای درس اخلاق..... ۱۳۹ و ۳۰۲
- ۴۲- مدرسه بنات..... ۱۴۰ و ۳۰۳
- ۴۳- جناب فیضی در نجف‌آباد..... ۱۴۳ و ۳۰۴

۳۰۶ و ۱۴۵.....	گلستان جاوید.....	۴۴-
۳۱۳ و ۱۴۷.....	حظيرة القدس و تعديت و ارده.....	۴۵-
۳۱۵ و ۱۴۹.....	مدارس بهائي و عداوت اعداء.....	۴۶-
۳۱۸ و ۱۵۲.....	خانواده‌های خدوم بهائي در نجف آباد.....	۴۷-
۳۵۲ و ۱۶۰.....	جناب رحمت الله خادم.....	۴۸-
۳۵۶ و ۱۷۴.....	جناب ميرزا حسين توانگر.....	۴۹-
۳۶۴ و ۱۷۶.....	اماء الرحمن در نجف آباد.....	۵۰-
۳۶۵ و ۱۸۲.....	زاترين اعاتاب مقدسه.....	۵۱-
۱۸۷.....	بخش سوم: توضيحات.....	
۳۶۷.....	ضمائم.....	
۳۶۹.....	ضميمه اول: شهدای اوليه نجف آباد.....	
۴۰۱.....	ضميمه دوم: شرح متاعب و ارده بر احباء.....	
۴۱۱.....	بخش چهارم: تصاویر.....	
۴۴۱.....	فهرست اعلام و اهمّ مواضع.....	
۴۶۱.....	کتاب شناسی.....	



مقدمه

کتابی که با عنوان «تاریخ امر بهائی در نجف آباد» به همت مؤسسه عصر جدید طبع و انتشار می‌یابد به سعی و مجاهدت جناب فتح‌الله مدرّس جانمی تحت عنوان «نجف آباد بها آباد- تاریخ امری نجف آباد» تهیه و تنظیم شده است.

درباره جناب مدرّس که تمام ایام حیات خود را به خدمت امر الهی صرف نموده‌اند و تاریخ امری نجف آباد یکی از اثمار مجاهدات صمیمانه ایشان می‌باشد بازماندگان ایشان شرح حالی مرقوم و برای حقیر ارسال داشته‌اند که ذیلاً به درج آن می‌پردازد:

جناب فتح‌الله مدرّس جانمی در سال ۱۹۰۶م مقارن با ۱۲۸۵هـ ش/ ۱۳۲۴هـ ق در نجف آباد اصفهان از پدر و مادری مؤمن به امرالله متولد شد. زندگی هشتاد و هشت ساله‌اش فراز و نشیب فراوان داشت. در اوایل طفولیت علی‌رغم عدم تجهیزات پزشکی از امراض آبله و وبا جان سالم بدر برد. بیش از پانزده سال نداشت که پدرش دور از خانواده در شهر یزد از خاکدان ترابی رخت برپست. ما بقی زندگانی او در ایجاد توازی بین امرار معاش، خدمات امریه، هجرت، و کتابت گذشت.

از طفولیت اشتیاق زیادی به آموختن داشت و علی‌رغم امکانات محدود، زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی را در مکاتب نجف آباد و مدرسه مسیحی انگلیسیها در اصفهان آموخت. در یازده سالگی به علت بروز قحطی و تعطیل مدرسه، نزد خیاطی موسیقی دان به تلمذ پرداخت و اشتیاقش به هنر موسیقی شکوفا شد. از آن زمان نواختن تار را آغاز کرد و با گذشت زمان در شناخت زوایای موسیقی ایرانی

تبحری خاص پیدا نمود.

اندک زمانی پس از صعود پدر، در عنفوان جوانی به علت تعصبات شدید که مانع ورود اطفال بهائی به مدارس عمومی می‌شد، اقدام به تأسیس مرکز آموزشی بهائی در نجف‌آباد نمود. این مدرسه با چهار کلاس ابتدائی آغاز شد و به کمک دو تن از جوانان اقوام در طی چند سال چنان تأثیری نمود که مبلغ شهیر جناب نورالدین ممتازی از محفل روحانی نجف‌آباد تقاضای اقدامات جدی برای تحکیم و توسعه آن نمود. پس از آن مدرسه با شش کلاس ابتدائی در محلی مخصوص بنا شد و تا سال ۱۳۰۶ هـ ش / ۱۳۴۶ هـ ق که جناب مدرّس در این خدمت بود سه دوره فارغ التحصیل داشت. پس از سال ۱۳۰۶ هـ ش به دنبال تحصیل معاش و کسب فنون در خدمات پست اصفهان به شیراز که توسط جناب لطف‌الله خان منجم تأسیس شده بود، در زمره جمعی از جوانان بهائی به فراگیری فن مکانیک پرداخت. در مدت کوتاه شش ماهه چنان این فن را نزد مهندسی روسی آموخت که به تنهایی کلیه تعمیرات را از عهدہ برمی‌آمد.

در سال ۱۳۱۷ هـ ش / ۱۳۵۷ هـ ق در حادثه آتش‌سوزی اتومبیل، سوختگی شدیدی عارض جناب مدرّس شده بود. دکتر ضیاء‌الله اشراقی از احبای نجف‌آباد به معالجه ایشان می‌پردازد. پس از بهبودی جهت تشکر به منزل طیب خود می‌رود. در این ملاقات جناب مدرّس با خواهر دکتر اشراقی، روحیه خانم آشنا شده و این آشنائی در سال ۱۳۱۹ هـ ش / ۱۳۵۹ هـ ق به ازدواج انجامید.

آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۰ هـ ش / ۱۳۶۰ هـ ق باعث تغییر مسیر حرفه‌ای ایشان گردید بدین صورت که از حمل و نقل پست، به ساختمان‌سازی در طهران روی آورد. جناب مدرّس در شرحی که از دوران زندگی خود نگاشته متذکر می‌شود که همسر ایشان روحیه خانم همواره تأثیر زیادی در ادامه خدمات و مهاجرت این خانواده به نقاط مختلفه ایران داشته‌اند. ایشان در طول زندگی مشترک سه بار به نقاط مهاجرتی نقل مکان کرده و علی‌رغم محدودیت‌های کاری و اجتماعی سنوات عدیده‌ای را در این خدمت سپری نمودند.

فعالیت‌های ایشان در تاریخ‌نگاری و نویسندگی از زمان مهاجرت در حصارک

کرج در دوران نقشه ده‌ساله حضرت ولی امرالله آغاز شد و تا اواخر حیات تجسس و تحقیق ایشان در این زمینه ادامه داشت. آثار حاصله از این کوشش عبارت است از کتاب تاریخ امری نجف‌آباد، دو جلد کتاب تاریخ یکصد و سی ساله امریه صورت تقویم تاریخ، شرح مختصر وقایع امری پس از انقلاب اسلامی ایران، خلاصه‌ای از تاریخ ادیان سلف و تهیه شجره‌نامه‌ای از جناب زین‌المقرّین و داستانی به نام سفر خیالی.

ایشان پانزده سال آخر حیات را در کنار همسرشان و نزدیک فرزندان خود در آفریقا، امریکا و استرالیا گذراندند و در سال ۱۹۹۴ م در شهر کنبرا پایتخت استرالیا به ملکوت ابهی صعود نمودند. فرزندان ایشان جمشید و فرید حاتمی و مهشید فردوسیان ساکن استرالیا و مینا حاتمی ساکن امریکا همگی به خدمت قائمند.

این بود شرح مختصری از احوال، خدمات و تألیفات جناب فتح‌الله مدرّس که به لطف فرزند برومند ایشان جناب جمشید مدرّس در اختیار حقیر قرار گرفته است.

آنچه در سطور ذیل مذکور خواهد شد تحریر شرحی به اختصار در باره سابقه نگارش و اهمیت تاریخ امری نجف‌آباد و چگونگی تهیه آن برای طبع و انتشار است. از قرائن چنین پیداست، که جناب مدرّس سالهای متمادی از ایام حیات خویش را صرف تهیه و جمع‌آوری مطالب این کتاب نموده و در اثر مراجعات و مطالعات بیشتر همواره آن را کامل تر ساخته و سرانجام در سنه ۱۹۸۵ م کتاب را به صورت نهائی در آورده‌اند.

جناب محمد علی ملک خسروی که مقاله‌ای در باره «منابع تاریخ امری» در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۹، شماره ۳۲۶، خرداد و تیر ۱۳۵۳ هـ ش / ۱۳۹۴ هـ ق) منتشر فرموده‌اند از جمله در باره «تاریخ مختصر نجف‌آباد» چنین مرقوم داشته‌اند که «جناب فتح‌الله مدرّس جانمی که اهل نجف‌آباد اصفهان و فعلاً به خدمات امری مشغولند تاریخچه مختصری در باره اوضاع امری نجف‌آباد نوشته‌اند که حقیر تا اندازه‌ای از اطلاعات ایشان استفاده کرده‌ام».

تاریخچه مورد اشاره جناب ملک خسروی که به صورت کتاب حاضر تحویل یافته و تکمیل شده حال در اختیار علاقمندان به آثار تاریخی قرار می‌گیرد.

در باره سابقه کتاب تاریخ امری نجف‌آباد این مطلب قابل توجه است که جناب مدرّس نسخه‌ای از تاریخ خود را به لجنه ملی تصویب تألیفات بهائی در طهران ارسال داشته و طبع و انتشار آن در سنه ۱۳۵۵ هـ ش / ۱۹۷۶ م به تصویب لجنه مذکور رسیده اما وسائل نشر آن در آن ایام فراهم نگشته است.

جناب مدرّس در سال ۱۳۳ ب / ۱۹۷۶ م به ارض اقدس سفر نموده به زیارت اعتاب مقدّسه فائز گشتند و در این سفر نسخه تصویب شده کتاب خود را به ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی که قرب پنج سال در نجف‌آباد اقامت داشته‌اند تقدیم نمودند تا نظر به سابقه و اطلاعات وسیع خود در باره جامعه بهائی نجف‌آباد نظریات خویش را در باره مندرجات آن ابراز فرمایند. جناب فیضی در نامه‌ای که به تاریخ اکتبر ۱۹۷۶ م / آبان ۱۳۵۵ هـ ش خطاب به جناب مدرّس مرقوم فرموده‌اند چنین نوشته‌اند:

اکتبر ۱۹۷۶ دوست و برادر عزیز جناب آقای مدرّس روحی لعواطفک الفداء رساله مبارکه را که در باره قریه منوره نجف‌آباد مرقوم فرموده‌اید به کمال ذوق و شوق زیارت کردم. الحمدلله موفق به جمع‌آوری این آثار شدید، نام شهداء را زنده نمودید، اسامی قدماء را در نظر آوردید و دلها را به حزن آنان شریک و سهم ساختید. نظرات زیادی در باره این دفتر ندارم اگر هم باشد چون به تصویب لجنه مجلّه رسیده دیگر اضافه و کم نمی‌شود زیرا لابد آن هیئت موقّره بعد از مراجعه به اسناد و مدارک این کار را تصویب فرموده‌اند دیگر نمی‌شود چیزی به آن اضافه نمود چقدر خوشحالم که سران عائله‌های بهائی را ذکر می‌فرمائید و بازماندگان را نیز مذکور می‌دارید و تاریخ را از قدیم به جدید متصل می‌دارید. امیدوارم به زودی چاپ شود و مکمل به طبع برسد که زیارت رویهای نورانی قدمای اجباء سبب تسلی خاطر است به یادگار قطعات جوف را برای شما و سرکار علیّه خانم عزیزتان نوشته تقدیم می‌دارم و امیدوارم در کمال موفقیت و سلامت و سرور و بهجت و سعادت به خدمات خود مداوم و برقرار بمانید. فدای مرحمتان.

فانی فیضی

جناب مدرّس در سال ۱۳۹ ب / ۱۹۸۲ م نیز نسخه‌ای از کتاب خود را به معهد اعلیٰ

ارسال نموده و در تاریخ ۲۰ اکتبر سنه ۱۹۸۲ م به وصول دستخط ذیل از طرف آن ساحت رفیع مفتخر گشته‌اند:

برادر عزیز روحانی جناب فتح‌الله مدرّس علیه بهاء‌الله
مکتوب مورّخ ۳۰ اگست ۱۹۸۲ آن جناب با ضمائم و یک جلد کتاب «تاریخ امری
نجف‌آباد» تألیف آن برادر روحانی واصل و تقدیم معهد اعلیٰ گردید. مقرر فرمودند
ضمن ابلاغ مراتب محبّت و امتنان ساحت رفیع، به آن جناب اطمینان دهد که این
کتاب در ضبط تاریخی این شطر محفوظ خواهد ماند.

با تقدیم تحیات از طرف دار الانشاء بیت العدل اعظم

حال که درباره سابقه تحریر و تنظیم کتاب تاریخ امری نجف‌آباد نکات لازمه مطرح
گردید توجه خوانندگان گرامی را به این مطلب جلب می‌نماید که نسخه‌ای از کتاب جناب
مدرّس که مبنای نشر به صورت کتاب حاضر قرار گرفته نسخه‌ای است که صفحه عنوان آن به
تاریخ می ۱۹۸۵ م مورّخ می‌باشد. این نسخه را جناب مدرّس در سپتامبر ۱۹۸۵ به صبیبه و
داماد خود (خانم مهشید مدرّس و جناب مهندس روح‌الله فردوسیان) تقدیم نموده‌اند و این
دوستان آن را برای طبع در اختیار حقیر داده‌اند. این نسخه در ۱۰۹ صفحه ماشین‌نویسی
شده و سپس جناب مدرّس در دو صفحه با خط دست فهرست مندرجات آن را مرقوم
داشته‌اند. جناب مدرّس در صفحه آخر کتاب منابع خود را برای تهیّه و تنظیم تاریخ امری
نجف‌آباد مرقوم نموده و از کسانی که در انجام این مشروع با ایشان مساعدت نموده‌اند تشکر
فرموده‌اند. صفحه عنوان و صفحه آخر این نسخه عیناً پس از این مقدمه گراور و درج شده تا
خوانندگان گرامی با وضعیت و مشخصات نسخه‌ای از این کتاب که ملاک طبع به صورت
حاضر قرار گرفته آشنائی کامل حاصل نمایند.

لازم به تذکر است که نسخه دیگری از این کتاب نیز که شامل ۹۳ صفحه می‌باشد و
به تاریخ سپتامبر سنه ۱۹۸۱ م مورّخ شده به ضمیمه نامه مورّخ ۲۵ دسامبر ۱۹۸۱ م جناب
فتح‌الله مدرّس برای جناب عزیزالله قلیلی ارسال شده بوده است. جناب قلیلی این نسخه از
کتاب را نیز در اختیار حقیر قرار داده‌اند که از لطف ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌نماید.
برای آماده کردن کتاب جناب مدرّس جهت طبع و انتشار حقیر اقدامات ذیل را معمول

داشته است:

- ۱- مندرجات کتاب در ذیل پنجاه و یک عنوان فصل بندی گردیده است.
 - ۲- دو لوح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء که در متن کتاب بوده به صدر کتاب منتقل گشته و با اضافه نمودن چند اثر منیع مبارک دیگر بخش «منتخباتی از آثار مبارکه بهائی خطاب به احبای نجف آباد» به کتاب جناب مدرّس افزوده شده است. قابل توجه است که در بسیاری از آثار مبارکه قریه نجف آباد با حروف اول آن یعنی «نون و جیم» مذکور گردیده است.
 - ۳- مندرجات کتاب فقره بندی و نقطه گذاری شده است.
 - ۴- الواح و نصوص مندرجه در کتاب حتی المقدور با نسخه موثق آنها مطابقت و تصحیح شده است.
 - ۵- کتاب شامل بعضی از نکات و عبارات تکراری بوده که حذف گردیده است. مطالب گوناگونی نیز که مثلاً در باره جناب زین المقربین در مواضع مختلف کتاب پراکنده بود به ذیل یک عنوان منتقل گردید. معذک هنوز پراکندگی و تکرار بعضی از نکات تا حدودی در کتاب به چشم می خورد اما از تغییر و جرح و تعدیل کامل آنها صرف نظر شد تا اصالت کتاب حتی المقدور محفوظ بماند.
 - ۶- برای حصول روانی بیشتر در متن کتاب اعمال تغییرات انشائی در عبارات آن لازم آمد اما سعی شد که در لحن و سبک اصلی کتاب تغییر و تبدیلی اساسی صورت نگیرد.
 - ۷- جناب مدرّس در این کتاب تواریخ و وقایع را گاهی فقط به تقویم شمسی و گاهی فقط به تقویم قمری و گاهی با ذکر هر دو تقویم و زمانی با درج معادل آنها بر حسب تاریخ میلادی و یا بیانی مذکور داشته اند. حقیر در نحوه عرضه این تواریخ تغییری نداد جز آن که با افزودن معادل سنوات شمسی، قمری و یا میلادی، تاریخ همه وقایع را در همه جا لا اقل با ذکر دو تقویم مشخص نمود.
- چنانچه در گراور ضمیمه ملاحظه می شود جناب مدرّس در ذیل صفحه آخر کتاب با دست چنین مرقوم داشته اند که: «این مجموعه تاریخی دارای ۴۰ قطعه عکس و مقداری فتوکپی خط اصل بوده که در ایران مانده است امید است فرصتی دست دهد و ضمیمه این کتاب گردد و آن را تکمیل نماید».

برای آن که نیت جناب مدرّس عملی شده باشد حقیر تصاویر چندی که مربوط به تاریخ امر الهی در نجف آباد می باشد تهیه نموده و آنها را در بخش تصاویر (بخش چهارم) به انتهای این کتاب افزود.

در هنگام مطالعه و بررسی مطالب کتاب این نتیجه حاصل شد که بعضی از مطالب جناب مدرّس احتیاج به شرح و توضیح بیشتر دارد و نیز مفید به نظر آمد که در موارد لازمه آثار مبارکه و مراجع بیشتری برای مطالعه بعضی از مندرجات کتاب بدان افزوده گردد. چون تزئید این گونه مطالب به متن اصلی کتاب روا نبود حقیر مواد مزبور را در بخشی مستقل تحت عنوان «توضیحات» به کتاب اضافه نمود. مطالب فصل توضیحات که تماماً به وسیله حقیر تهیه و تحریر و ارائه گشته با توالی و عناوین فصول مطالب در متن کتاب مطابقت دارد. پس از بخش توضیحات و بخش تصاویر که از آن سخن رفت فهرست الفبائی اعلام و اهم مواضع به طبع رسیده و اطلاعات کامل مربوط به کتب و آثاری که در طبع این اثر مورد رجوع و استفاده قرار گرفته در ذیل عنوان کتاب شناسی در آخر کتاب عرضه گردیده است.

حال که در باره نسخ تاریخ امری نجف آباد و کیفیت تهیه و تنظیم آن برای نشر، مطالب لازمه با خوانندگان گرامی در میان گذاشته شد توجه دوستان راستان را به این نکته جلب می نماید که تا آنجا که بر این حقیر معلوم است اثر جناب مدرّس اصیل ترین و مفصل ترین تاریخی است که در زمینه وقایع امری قریه نجف آباد به رشته تحریر در آمده است. در این کتاب چنان که ملاحظه خواهد شد به بسیاری از وقایع و حوادث تاریخی امر بهائی در نجف آباد اشاره شده و شرح مصائب، خدمات، و مساعی و اقدامات بسیاری از قدمای یاران الهی به رشته تحریر در آمده است. معذک تاریخ جناب مدرّس را باید مجموعه ای از گزارشها و مواد تاریخی مربوط به این قریه مبارکه محسوب داشت که در پرتو مطالعات و تحقیقات وسیعتر می تواند به تدریج راه کمال پیماید و تجزیه و تحلیل کیفیت تأسیس، رشد و توسعه جامعه بهائی نجف آباد را شامل شود. انجام چنین مشروع عظیمی مستلزم جمع آوری مدارک تاریخی، آثار مبارکه، اسناد، تصاویر، گزارشها و مکاتبات مربوط به آن جامعه است که باید به آینده ایام موکول گردد.

همان طور که در صفحه آخر کتاب که پس از این مقدمه گراور شده ملاحظه می شود جناب مدرّس عبارت «خاتمه جلد اول» را در صدر صفحه مزبور مرقوم داشته و در مقدمه

کتاب که تحت عنوان «سبب تألیف این مجموعه تاریخی» نوشته‌اند چنین تصریح نموده‌اند که «اگر بحول الله عمری باقی باشد جلد دوم تاریخ امری نجف آباد که مربوط به وقایع دوره ولایت امر تا صعود حضرت ولی امرالله می باشد نیز تهیه و تنظیم خواهد گردید. بحول الله وقوته».

تا آنجا که بر این عبد معلوم است جلد دوم کتاب تاریخ امری نجف آباد هیچگاه به وسیله جناب مدرّس به رشته تحریر در نیامده اما همان طور که در شرح حال ایشان مذکور شده از جناب مدرّس کتابی موسوم به «تاریخ امری ایران» در دست است که آن را در دو جلد تهیه و تنظیم فرموده‌اند. نسخه‌ای از این دو جلد که جناب مدرّس شخصاً در سنه ۱۹۸۳ میلادی برای حقیر ارسال فرموده‌اند شامل وقایع عصر رسولی (از تاریخ ۱ بدیع تا ۷۸ بدیع برابر ۱۸۴۴ تا ۱۹۲۱ میلادی) در جلد اول و وقایع عصر تکوین (از سال ۷۸ بدیع تا ۱۳۲ بدیع = ۱۹۲۱ میلادی تا ۱۹۷۵ - ۷۶ میلادی) در جلد دوم است. جناب مدرّس خود در مقدمه جلد اول شرحی مبسوط درباره کیفیت تهیه و تنظیم کتاب «تاریخ امری ایران» مرقوم فرموده‌اند که عین مطالب ایشان را ذیلاً نقل می‌نماید:

در سال ۱۳۴۰ شمسی [۱۳۸۱ ه ق] که این بنده ناچیز در حصارک کرج به افتخار نام مهاجر مفتخر و مباهی بودم... فراغت بالی داشتم [و] به مطالعه و ثبت حوادث تاریخی با ذکر تاریخ دقیق و تطبیق آن با تاریخ بدیع، قمری، شمسی و میلادی پرداختم و آنچه را در کتب تاریخی امری و احیاناً غیر امری موثق می‌یافتم در سال مخصوص خود ثبت می‌کردم چند سالی گذشت و وقایع به صورت کتابی درآمد. در خلال مطالعه این حوادث به چندین فقره اختلافات تاریخی و احیاناً اختلافاتی در شرح وقایع برخورد کردم که هر یک از مورخین به نوعی نوشته‌اند این بود که مراتب را حضور محفل روحانی طهران عرض نمودم و کسب تکلیف کردم که هم اکنون که ۱۲۸ سال از این ظهور اعظم الهی گذشته است اگر رفع این اختلافات تاریخی نگردد در آینده مشکل‌تر خواهد بود و همان طوری که پیشینیان گفته‌اند تاریخ تاریک خواهد شد این بود که محفل مقدّس روحانی طهران ضمن ابراز عنایت و لطف و مرحمت مراتب را به محفل مقدّس روحانی ملّی ایران گزارش و آن هیئت مجلّه فدوی را به لجنه ملّی

تصویب تألیفات هدایت فرمودند و طبق امریه آن لجنه پس از بررسی های متعدد در الواح و آثار تاریخی و تحقیقات از معمرین و محافل روحانی محلی و مآخذ آثار مبارک و چهار جلد کتاب قرن بدیع (گاد پاسزبای (God Passes By) تاریخ نبیل و مثنوی نبیل، مقاله سیاح، تذکره الوفاء، مصابیح هدایت، آثار تاریخی جناب اشراق خاوری، تاریخ ظهور الحق، اخبار امری ایران، آهنگ بدیع، توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، تاریخ یزد، کواکب الدریه، مجلات نجم باختر و کتب مختلفه دیگر تا جایی که مورد اطمینان بود در این مجموعه تاریخی گردآوری نمودم. ناگفته نماند که این عبد از خود چیزی ندارم آنچه ثبت شده اقتباس و نقل از منابع تاریخی امری است که اکثراً منابع اصلی آن ذکر گردیده. امید است این خدمت ناقابل مخصوصاً برای جوانان بهائی که لازم است تاریخ فشرده امر را مرکوز ذهن خود نمایند وسیله باشد...

در خاتمه از خوانندگان گرامی استدعا دارد اگر سهو و اشتباهی ملاحظه فرمایند به نظر اغماض نگرسته و به دعای خیر شادم فرمایند - طهران ۱۳۵۲ = ۱۳۰ بدیع. فتح الله مدرس

جناب مدرس سپس در ادامه و تکمیل مطالب فوق چنین مرقوم داشته اند:

اکتبر ۱۹۸۲ - در این ساعت که در تکراس امریکا اقامت دارم فرصت را مغتنم دانستم که برای تکمیل و تطبیق تاریخ امری ایران، تاریخ ۱۳۰ ساله، از ۱۶ مجلد کتاب عالم بهائی (Bahá'í World) و همچنین شرح حال متقدمین امر مندرج در کتاب تذکره الوفاء استفاده نمایم پس از حصول این موفقیت معلوم شد که چندین صفحه بر صفحات قبلی این تاریخ افزوده گردیده و جمعاً کتاب قطوری گردیده این بود که آن را به دو بخش یا دو جلد تقسیم نموده، جلد اول را به نام تاریخ امری ایران عصر رسولی از سنه یک بدیع تا سال ۷۸ بدیع و جلد دوم آن را از سال ۷۹ بدیع تا ۱۳۰ بدیع و یا بعد از آن تا جایی که تاریخ امر ضبط کرده باشد به نام تاریخ امری ایران عصر تکوین - نام گذاری و تسمیه نمودم. امید است مقبول نظر خوانندگان محترم قرار گیرد. همانظوری که قبلاً عرض شده این عبد از خود چیزی نداشته ام آنچه ثبت شده اقتباس از آثار مصوبه امری بوده. فتح الله مدرس

مطلبی که در این مقام درباره «تاریخ امری ایران» قابل توجه است آن که جناب مدرس نسخه‌ای از کتاب فوق را به معهد اعلی ارسال فرموده‌اند و در پاسخ، نامه‌ای از طرف دارالانشاء آن معهد جلیل دریافت نموده‌اند که متن آن را ذیلاً نقل می‌نماید:

۳ شهر الجلال ۱۴۰

۱۱ اپریل ۱۹۸۳

برادر عزیز روحانی جناب فتح‌الله مدرس جانمی نجف‌آبادی علیه بهاء‌الله در جواب مکتوب مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۳ آن جناب، حسب الامر بیت العدل اعظم الهی وصول دو جلد تاریخ امری ایران تألیف آن یار معنوی را بواسطه محفل مقدس روحانی شهر «میسوری» اعلام می‌دارد. این اثر در کتابخانه این شطر محفوظ خواهد ماند.

معهد اعلی مقرر فرمودند از این که آن یار با وفا به مطالعه و تدوین کتاب مشغولند مراتب سرور و تقدیرشان ابلاغ گردد و دعا می‌فرمایند که آثار مفیده‌ای از آن جناب باقی ماند که مورد استفاده طالبین قرار گیرد.

با تقدیم تحیات از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

حال که درباره تاریخ امری نجف‌آباد و تاریخ امری ایران مطالب لازمه معروض شد در پایان این مقدمه ذکر این مطلب ضروری است که در جریان تهیه و تنظیم کتاب تاریخ امری نجف‌آباد برای نشر عده‌ای از دوستان راستان حقیر را با ارسال مواد تاریخی، تصاویر، مقالات و مکاتباتی که در اختیار داشته‌اند مساعدت نموده‌اند که ذکر الطاف و مراحم آنان وظیفه این عبد است. دوستان مذکور که خود با تاریخ امری نجف‌آباد آشنائی دقیق داشته و غالباً از اعقاب و احفاد قدمای بهائی در آن سامان می‌باشند با ارسال مواد و مدارک خود مخصوصاً بر غنای مطالب مندرجه در فصل توضیحات افزوده‌اند و در هر جا که از مواد واصله از آنان استفاده شده نام شریفشان مذکور گردیده است. در این مقام از لطف و مرحمت این نفوس، جنابان دکتر علی توانگر، نعمت‌الله لطفی، مهندس عطاء‌الله روحانی، امین‌الله ماندگاری، نعمت‌الله روحانی، دکتر حسن صادقی و لقاء‌الله بهادر صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می‌نماید.

سرکار خانم میمنت هائی نیز تصویر جناب ملا محمد باقر هائی و چند اثر از آثار قلمی جناب موهبت الله هائی را به ضمیمه نامه مورخ ۸ آوریل ۲۰۰۲ م خود به شرح ذیل برای حقیر ارسال فرموده اند:

اول - شرح تشرّف جناب ملا محمد باقر هائی که قبلاً به طبع رسیده و در توضیحات فصل ۱۵ در باره آن شرحی مرقوم شده است .

دوم - شرح زندگانی جناب ملا محمد باقر هائی که عین متن واصله در توضیحات فصل ۱۵ به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

سوم - شرحی در باره متاعب و مصائب وارده بر احبای الهی در نجف آباد و نیز شرحی در باره شهدای سبعة آن قریه مبارکه که به صورت دو ضمیمه مستقل و جداگانه در انتهای بخش توضیحات به طبع رسیده است. علاوه بر مطالب فوق سرکار خانم هائی سوادى از الواح نازله خطاب به جناب ملا محمد باقر هائی را نیز ارسال فرموده اند که آن الواح مبارکه نیز در توضیحات فصل ۱۵ مندرج گردیده است.

مراحم سرکار خانم میمنت هائی برای ارسال مواد فوق موجب نهایت تشکر و سپاسگزاری قلبی است.

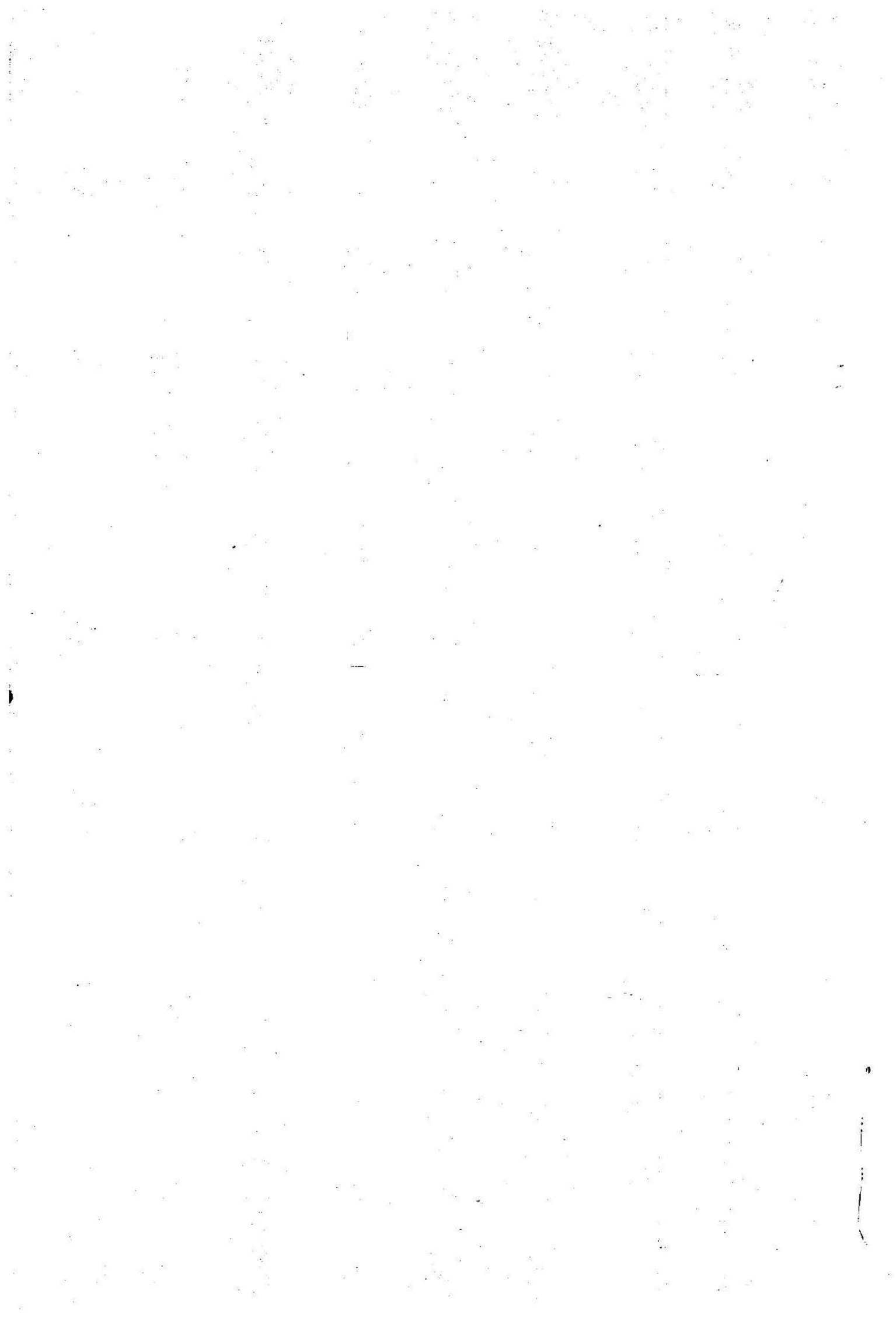
لطف مخصوص سرکار خانم هدی پزگاله جابری که آماده کردن نسخه اولیه کامپیوتری این کتاب را بر عهده داشته اند سبب قدردانی و امتنان و فیر است.

مساعی مجدّانه جناب سیامک منجذب در صفحه آرایی کتاب و دقت و مهارتی که با حسن سلیقه در طراحی، امور فنی و تهیه نسخه نهایی این اثر مبذول داشته اند نیز از هر نظر سبب تشکر و امتنان صمیمانه است.

جناب حسام الدین ثابتیان نیز با نهایت مهارت و استادی کامل خوش نویسی های کتاب را به انجام رسانده اند و مرحمت ایشان نیز سبب تقدیر و امتنان قلبی است.

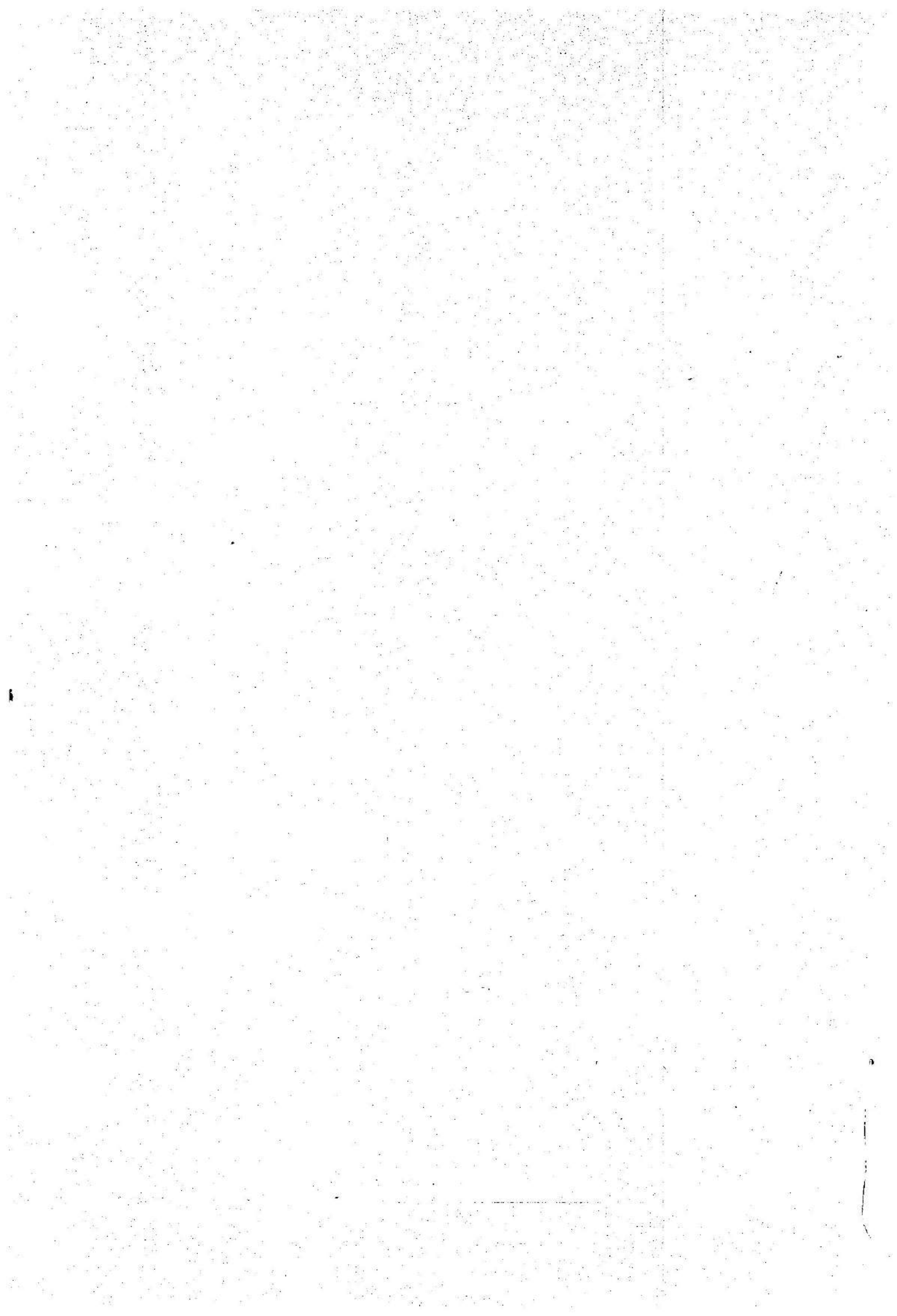
امید صمیمانه چنان است که تاریخ امر بهائی در نجف آباد مورد توجه و عنایت اهل بصیرت قرار گیرد و علاقمندان به تاریخ دیانت بهائی و سیر تحولات مذهبی در ایران را مفید واقع شود.

وحید رافتی، حیفا - می ۲۰۰۲ میلادی



صورت حروف اختصاری

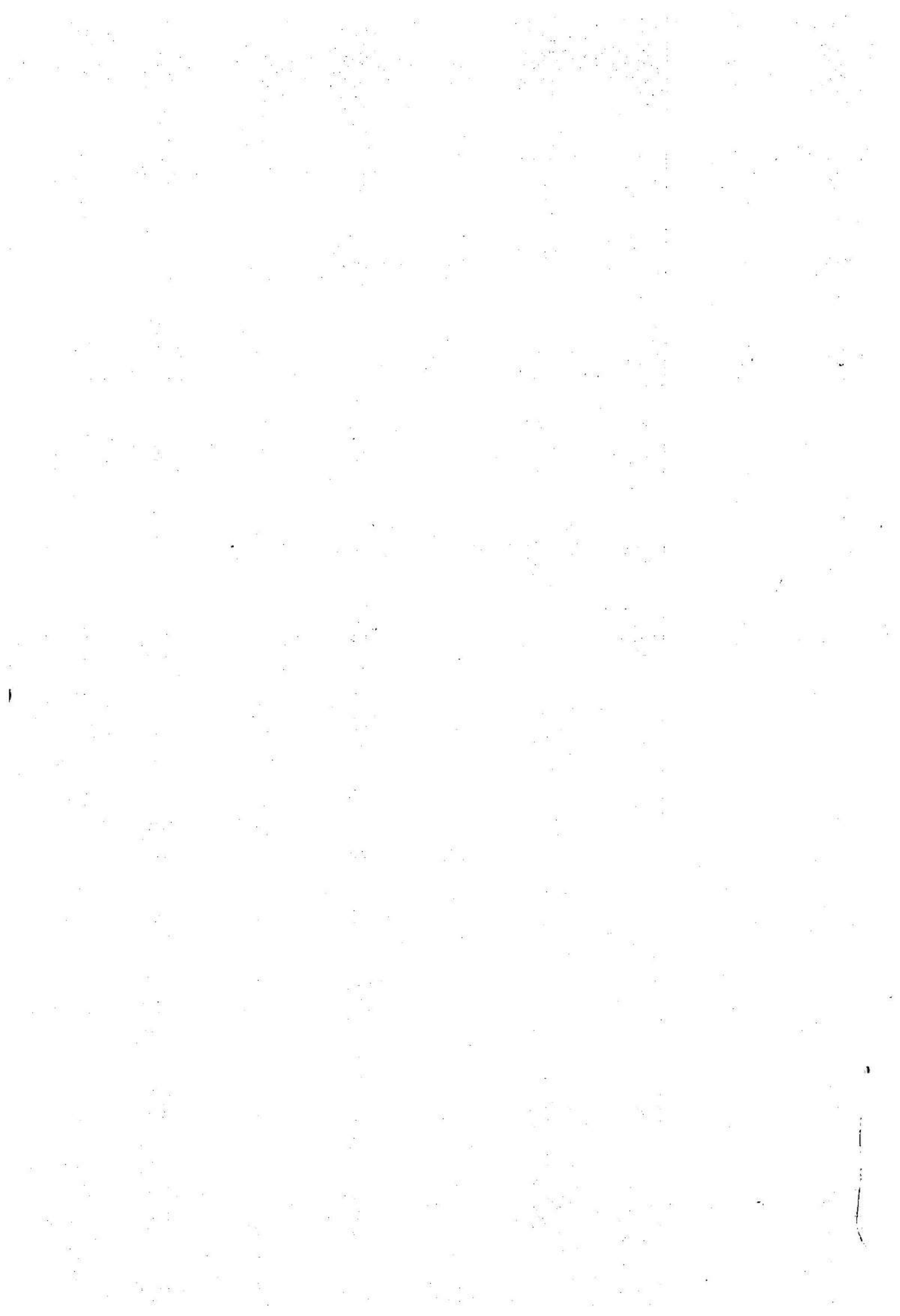
ب	بدیع - تاریخ بدیع
ج	جلد
ص	صفحه
ط	طهران
ق م	قبل از میلاد
م	میلادی - تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه ش	هجری شمسی
ه ق	هجری قمری



بخش اول

منتخباتی از آثار مبارکه بهائی

خطاب به احبای نجف آباد



الف:

از آثار حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در یکی از الواح جناب زین المقربین خطاب به احبای نجف آباد چنین می فرمایند:

(۱) الحمد لله الذي ظهر بالحكمة وأظهر أمره بالحكمة وأمر الكل بالحكمة ... اهل نون و
جیم را به او امر الهی اخبار نما حق آنچه را بیان می فرماید باید جمیع به آن متمسک
باشند و ارادة الله را بر اراده خود مقدم دارند و مشیت الله را بر مشیت خود مهیمن و
غالب دانند. وقتی حق جل جلاله به یک کلمه عالم را منقلب و مقهور نماید هر
نفسی به قرائت سوره رئیس و امثال آن فائز شد بر قدرت الهی فی الجملة آگاه می شود
و وقتی نفس حق را اذیت می نمایند و حق ساکن و صابر ملاحظه می گردد جمیع
امورات بر وفق حکمت جاری می شود و لکن چون عباد مطلع نیستند لذا گاهی راضی
و گاهی شاکی ملاحظه می گردند. در این ظهور اعظم حکم سیف و فساد و نزاع و
جدال و امثال این نهی شده نهیا عظیما فی الكتاب. اگر نفسی الیوم سوء قصدی از او
در باره مظلوم ظاهر شود البتہ متعرض او نشویم در این ظهور دریای شفقت موج و بحر
فضل مشهود و آفتاب جود مشرق بعضی از دوستان در ارض نون و جیم از این مراتب
اطلاع ندارند از قبل حق به ایشان تکبیر برسان و معنی نصرت را تا کلّ به آنچه لدى الله
محبوب است مطلع شوند. اگر چه از اعمال ظالمین قلوب احبّاء مجروح است قد
ارتكب الرقشاء والذنب ما نأح به الرسول فی الفردوس الاعلیٰ والبتول فی الجنة العلیا
والقلم الاعلیٰ فی هذا المقام الابهیٰ و لکن اطاعت امر الله و تسلیم در او امرش لازم و
واجب است باید جمیع آذان و ابصار مترصد باشد تا از افق امر چه ظاهر گردد و از

نسان عظمت چه امر صادر و اگر نفسی بغیر ما أراد الله و ما امر به فی ظاهر الظاهر ارتکاب امری نماید ضررش به نفس حق راجع است. اگر نفسی الیوم به یکی از اعدای الهی تعرض نماید و یا اذیت کند حق را نصرت ننموده و از ناصرین در کتاب محسوب نمی شود چه که مخالفت امر الله نموده و همچنین سبب ضرر حق و دوستان او شده جمیع امور به تصدیق و قبول حق منوط و مشروط ضعوا یا احبائی ما شتمم و اردتم وخذوا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم توکلوا علی الله فیما ورد علیکم وتمسکوا بالصبر والاصطبار هذا خیر لکم یشهد بذلك کتابه الحکیم. انتهى...

(۲) بسمی المظلوم الظاهر فی السجن الاعظم

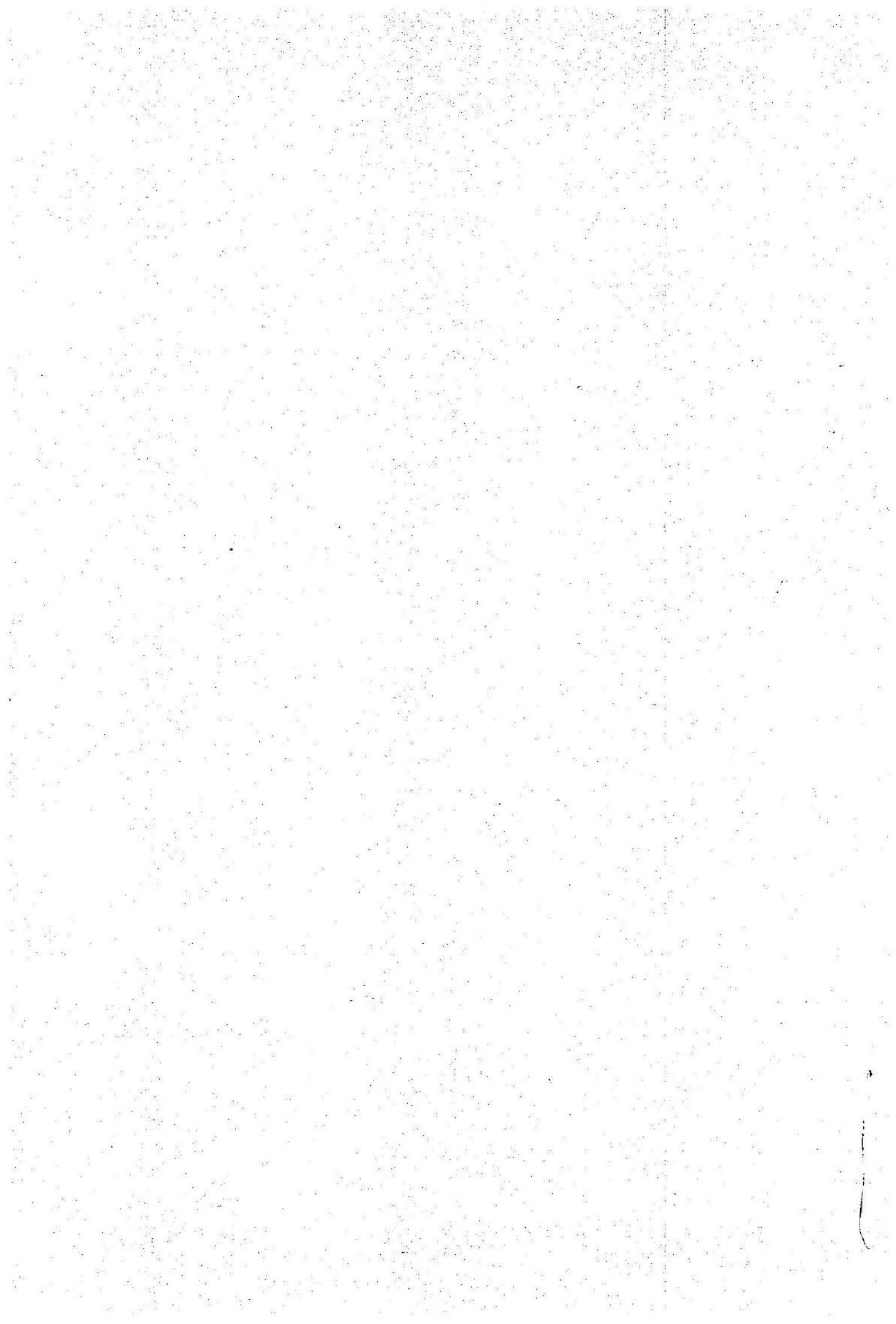
هذا کتاب یجد منه الأشجار عرفت الربیع والأبناء رائحة الأب المشفق الکریم والعطشان خیر ماء الحیوان ... ونذكر أرضاً أخرى [نجف آباد] التي جعلها الله مقرر أولیائه ومطلع من سُمی بزین المقرین، اسمعوا النداء عن یمین البقعة النوراء من السدرة الحمراء الملک والملکوت لله مقصود المخلصین إنا نذکرکم كما ذکرناکم من قبل لتشکروا ربکم المشفق العلیم تمسکوا بالمعروف وبما ینبغی لکم ولأمر الله المهیمن القیوم إیاکم أن تمنعکم الشؤون الفانیة عن ملکوت الله رب ما کان وما یکون ضعوا ما عند القوم وخذوا ما أمرتم به من لدی الحق علام الغیوب. قد مستکم البأساء والضراء فی سبیلی وأنا الشاهد الخیر قد رأیتم فی الله ما لا رأیت العیون یشهد بذلك کلّ الأشياء وهذا کتاب المبین قد سمعتم شماتة الأعداء فی ایام الله مالک الأسماء اسمعوا فی هذا الحین ما یمجرى من قلمی الاعلی فی ذکرکم وإقبالکم وخضوعکم وخشوعکم وتوجهکم إلی وجه ربکم العزیز المنیر لعمر الله لا یعادل بذکرى ما ترونه الیوم اشکروا وقولوا لک الحمد یا مقصود القاصدین ولک البهاء یا بهاء من فی السموات والأرضین...

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب زین المقرین نازل شده و به تاریخ ۲۳ ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ هـ ق مؤرخ می باشد خطاب به احبای نجف آباد چنین می فرماید:

(۳) هو الله تعالی شأنه العظمة والاقدر

ينوح الحمد ويقول إني لست أهلاً لمن لا يوصف بالمقال ولا يذكر بالأمثال والثناء
بيكى ويقول هل لى سبيل إلى من لا يذكر بالثناء فى أزل الآزال إنه لهو الغنى
المتعال ...

إنا نذكر أحبائى فى النون والجيم ونذكرهم بما نزل من لدى الله العزيز الحميد أن
اذكرهم من قبلى وكبر على وجوههم من عندى قل تالله هذا يوم الذكر لو أنتم تعلمون
وهذا يوم الثناء لو أنتم تعرفون وهذا يوم المحبة والاتحاد لو أنتم تفقهون وهذا يوم
الميزان لو أنتم توقنون تالله الحق قد نصب الميزان ويوزن به كل الأعمال من لدى الله
المهيمن القيوم وهذا يوم الإصلاح ويوم الاستقامة والإيقان ويوم الحكمة والبيان
طوبى لقوم يسمعون ويعملون كذلك ذكرنا الذين كانوا من ارضك فضلاً من عندنا
عليك إنه لهو الفضال العزيز الودود ...



ب:

از آثار حضرت عبدالبهاء

نجف آباد

(۱)

بواسطه آقا نورالدین

احبای الهی علیهم التحية والثناء

ای بندگان صمیمی جمال مبارک روحی لذکرکم الفداء و نفسی لحبکم الفداء نامه آقا نصرالله واصل و اسماء جمیع احبّاء فرداً فرداً قرائت گردید و نهایت مسرت حاصل شد که الحمدلله یاران الهی در نهایت تبّتل و تضرّع و ثابت و مستقیم بر محبت الله و منجذب به ملکوت ابهی به حسب خواهش و رجای شما ان شاء الله فردا صبحی به بام رفته متوجّهاً الی الحق ناظراً الی البقعة النوراء بالنیابة از شما زیارت خواهم نمود و طلب تأیید و توفیق خواهم کرد و یقین است که انوار الطاف از مطاف قدسیان به آن اطراف پرتو اندازد و امیدوارم که موفق و مؤید به وصایا و نصائح الهی گردید و به موجب تعالیم نور مبین حرکت و سلوک فرمائید.

ای یاران این دور عظیم کور انوار است و عصر اسرار و قرن آثار به حکایت و روایت تمام نگردد و به نیت خالصه انجام نپذیرد کردار باید رفتار شاید اجراء نصائح و وصایای الهی لازم آید من جمله این است که یاران الهی باید مرهم هر زخمی در عالم انسانی باشند و درمان هر دردی در این جهان فانی بیچارگان را پناه باشند و درماندگان را ملجأ و بارگاه بی نصیبان را نصیب بخشند و محرومان را محرم گیرند خائن را صادق باشند و ظالم را عادل گردند بیگانه را آشنا شمرند و اغیار را یار پندارند یعنی نوعی سلوک فرمایند که سزاوار یار و آشناست آنچه سزاوار بندگان

جمال مبارک است این است که خدمت به عموم عالم انسانی نمائید و همت بر انتشار صلح عمومی بگمارید رایت آشتی برافرازید و بنیان دوستی بنهید و ندای حق پرستی بلند کنید و سبب الفت و یگانگی اهل عالم گردید. به هیچ ملتی تعرض ننمائید و بر نفسی جفا روا مدارید عالم بشر را خویش و پیوند خویش بدانید و آنچه سزاوار این مقام است مجری دارید حکومت عادلانه شهریاری را در نهایت اطاعت و انقیاد خدمت کنید و سریر تاجداری پادشاه مهربان را حفظ و حراست فرمائید زیرا اگر عدالت پادشاهی و همت صدارت پناهی نبود گُرگان درنده در ایران اغنام الهی نمی گذاشتند کل را پاره پاره می نمودند و شرحه شرحه می کردند چنان که در این بلاد جمعی از ظالمان اهالی بدون سبب چنان عداوت به این آوارگان نمودند که وصف ندارد و با حضرت اخوی محترم بالاتفاق لویحی صرف افترا به مقرر سریر خلافت حضرت سلطان عثمانیان ایده الله تقدیم نمودند هیئت تفتیشیه از مقرر سلطنت مأمور به این جانب شد از قضای اتفاق یکسریه خانه دشمنان وارد شدند جمیع اعدا آنان را احاطه کردند خلاصه نفوسی که لایحه افترائیه را ترتیب دادند شاهد و شارح گشتند مشتکی و شاهد و حاکم یک شخص بود دیگر معلوم است که لایحه و راپورت چه نوع انتظام یافت مفتریاتی که به خاطر هیچ طاغی باغی نیامده تا چه رسد به این آوارگان. باری طوفان عظیم بود و جولان دشمنان سریع و بهتان شدید ولی تانی و وقار و سکون و قرار و عدالت اعلیحضرت خلافت پناه پادشاه عثمانیان ایده الله مانع از جوش و طیش دشمنان گردید و الا غباری از این آوارگان باقی نمانده بود لهذا باید یاران الهی شب و روز دعای خیر در حق این دو پادشاه بنمایند و طلب تأیید و توفیق فرمایند و علیکم التحیه و الثناء.

بواسطه جناب آقا غلام علی دوافروش علیه بهاء الله الابهی

(۲)

نجف آباد جناب حاجی محمد ابراهیم جناب حاجی میرزا مهدی جناب آقا علی جناب آقا اسدالله جناب آقا میرزا نصرالله جناب آقا امین الله جناب آقا اسدالله ولد آقا محمد تقی جناب آقا عباس علی ابن آقا احمد جناب آقا نصرالله ابن استاد عبدالخالق جناب وهاب نبیره حضرت هائی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابتان بر پیمان الحمد لله از الطاف حق راههای مسدود باز شد و دل و جان از غم و اندوه آزاد گشت با یکدیگر مخابره می نمائیم فی الحقیقه همدمیم و همراز و هم آهنگیم و هم آواز از الطاف حضرت بی نیاز امید چنان است که به قوه کلمه الله هر مشکلی حل شود و به کلی از تطاول دست ستمکاران رهائی حاصل گردد. حال چون فیض الهی چنین جلوه نموده و فوز و فلاح چنین شمول جسته سزاوار آن که انجمن رحمانی بیارائید و به کمال قوت به هدایت اهل ضلال پردازید تا از ظلمات عالم حیوانی و درک اسفل عالم طبیعت حریت حاصل گردد و قلوب خلق به نورانیت آسمانی و حریت از عالم طبیعت نجات یافته علویت عالم انسانی جلوه نماید و کمالات معنوی در نفوس ظاهر و باهر گردد و علیکم البهاء الابهی - عبدالهء عباس

ظهران

(۳)

بواسطه جناب امین

جناب حاجی حیدر نجف آبادی و جناب کربلائی علی نجف آبادی علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

ای دویار مهربان من نجف آباد الحمد لله بها آباد است از بدایت طلوع صبح احدیت آن کشور منور است و جمیع اوقات در بزم آن اقلیم جام محبت الله در دور است و صهبای معرفت الله نوشانوش است فی الحقیقه احبای نجف آباد از هر جهت سزاوار تعظیم و تمجیدند و هریک در میدان امتحان شخص وحید فرید این نیست مگر از آثار انوار الطاف حضرت مقصود که تجلی خاصی به آن مدینه فرمود امیدوار از فضل پروردگارم که یاران نجف آباد مانند جام اسرار از باده محبت الله سرشار باشند علی الخصوص آن دو سراج و هاج محبت الله فی الحقیقه در هر موردی قدم استقامت بنمودید و مقاومت سیل امتحان فرمودید ان رسی سیجری الذین صبروا فی البلاء و اختاروا الوفاء علی الجفاء احسن الجزاء فی ملکوتہ الرفیع و یخییهم حیاة طیبة فی سمانه الرفیع و یجعل لهم مقاما علیا و علیكما التحیة و الثناء. ع ع

هو الله

(۴)

ای جناب حاجی میرزا حسن الحمد لله به فضل و عنایت حضرت مقصود به این موهبت کبری موفق و مؤید گردیدی به آستان نیر آفاق مشرف شدی و طواف مطاف ملا اعلی فرمودی و به زیارت عتبه مقدسه مبارکه حضرت اعلی روحی له الفدا فائز شدی و به عبدالبهاء مؤانس گردیدی حال با نهایت وجد و سرور مراجعت و احبای عزیز نجف آباد را بشارت ده و بشاشت بخش که الحمد لله پرچم احبای الهی در جمیع آفاق به نسایم محبت شما موج می زند تخمی را که شما به نهایت جانفشانی و صدمات و بلیات در سبیل الهی افشانید انبات گردیده و در جمیع آفاق توده توده خرمنها تشکیل کرده در شرق برکت یافته در غرب این زراعت مثل دریا موج می زند حال به شکرانه پردازید که این آهنگ عاشقانه در عروق و اعصاب آشنا و بیگانه چنان تأثیر نموده که شرق و غرب را به هیجان آورده و جمیع احبای نجف آباد را از قبل من روی و موی بیوس و بتاز و بنواز زیرا یاران قدیمند و دوستان عزیز. عبدالبهاء عباس

(۵) بواسطه آقا رحمت الله خادم مقام اعلی

نجف آباد

احبای الهی و امام الرحمان علیهم وعلیهم البهاء الابهی

هو الابهی

ای نفوس مبارکه نامه ای که به جناب رحمت الله مرقوم شده بود ملاحظه گردید مضمون مشحون به مژده های گوناگون بود که محفل های متعدده به قوت ایمان و ثبات بر پیمان تأسیس شده و احبای در جوش و خروشند. عبدالبهاء را نهایت آمال این است که آن خطه مبارکه که از بدایت امر به فیض نیشان رحمانی سبز و خرم شده حال چنین گل و ریاحینی انبات نماید این سبب سرور کل است الحمد لله در شرق و غرب امر الله چنان علو و سموی یافته که ابداً گمان نمی رفت که به این زودی رائحه مشک الهی در خاور و باختر منتشر گردد این نیست مگر از عنایات کلیه جمال مبارک که تأیید و نصرت او پی در پی می رسد و از جمله قضایای عجیبه ای که واقع گشته این است که مشرق الاذکار در قطب امریک بنیان می گردد و بعضی نفوس از اطراف اعانه به آن

معبد رحمانی می فرستند از جمله خانم محترمی در منچستر قریب لندن به اعانه برخاست ولی از مال دنیا چیزی نداشت چون اعانه مالی نتوانست موی لطیف ظریفی داشت که در نهایت طراوت زینت روی او بود و شمایل تزئین می داد موی بلند مشکبوی خود را به دست خود مقراض نمود و به مزاد داد تا فروخته گردد و قیمت آن اعانه مشرق الاذکار شود. ملاحظه کن که در نزد نساء عزیزتر از موی با طراوت و لطافت نه، آن محترمه فی الحقیقه به تمام جانفشانی قیام نمود هر چند این عمل سزاوار نه و عبدالبهاء ابدأ راضی به آن نبود ولی چون دلالت بر نهایت جانفشانی می نمود لهذا بسیار متأثر شد و در نزد خانمهای غرب و امریکا گیسو بسیار عزیز است یعنی از جان عزیزتر است آن را فدای مشرق الاذکار نمود. حکایت کنند که در زمان حضرت رسول اراده مبارک تعلق گرفت که لشکری به سمتی توجّه نماید دادن اعانه از برای این جهاد به احباء تکلیف شد یکی هزار شتر با بار گندم تقدیم نمود یکی نصف مال خویش را تقدیم کرد یکی جمیع اموالش را اعانه نمود و علی هذا القیاس ولی پیره زنی مقداری قلیل خرما داشت و جز آن خرما چیزی نداشت آن را آورد و اعانه تقدیم نمود حضرت رسول روحی له الفداء فرمود این خرمای جزئی را بالای جمیع اعانات بنهند تا بر جمیع اعانات تفوق یابد این نظر به آن بود که آن پیره زن جز آن خرمای قلیل چیزی مالک نبود حال این خانم محترمه متاعی جز موی مشکبوی نداشت آن را در سبیل مشرق الاذکار فدا نمود ملاحظه کنید که امرالله به چه درجه قوت یافته که خانمی فرنگی گیس خویش را فدای مشرق الاذکار می نماید ان فی ذلک لعبرة لأولی الألباب، باری من از احبای نجف آباد نهایت سرور را دارم زیرا از بدایت امرالی الآن همیشه جانفشان بودند و حضرت زین المقربین در ایام حیات به نفس پاک همواره در حق احبای نجف آباد دعا می نمود و طلب تأیید و توفیق می کرد الحمدلله دعای آن بزرگوار مستجاب گشت و آثار ظاهر و آشکار و علیکم وعلیکم البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس حیفاً ۱۸ ذی حجه ۱۳۳۹

هو الله

ای یاران حقیقی عبدالبهاء آن قریه مبارکه همیشه با قوم جهول به مدافعه می پرداخت
 ابداً متارکه نداشت آنان چون از اقامه برهان عاجز و قاصر بودند به سلاح ضعیف که
 صفت عاجز قاصر است هجوم می نمودند و تیر و شمشیر شایان می داشتند ولی احبای
 الهی اقامه برهان می نمودند و به حجت قاطعه می پرداختند دلیل جلیل می فرمودند و
 تمهید سبیل می نمودند و به این قوه مقاومت می کردند بسیار نفوس نفیسه در سبیل
 الهی در خاک و خون غلطیدند و آرایش دار گردیدند و هدف سهم و سنان شدند و
 نعره زنان فریاد یا بهاء الابهی برآوردند و جان را در قربانگاه عشق فدا نمودند لهذا آن
 خطه و بوم مظهر الطاف حی قیوم است و امید عبدالبهاء چنان است که آن یاران
 مهربان در عبودیت آستان رحمن کلّ سهیم و شریک عبدالبهاء باشند. جمیع بنده
 درگاهیم و پرستنده آن بارگاه باری همیشه در یاد منید و بالنیابه از شما عتبه مقدسه را
 زیارت نمایم و آستان را بیوسم و بیاد شما روی و موی را به تراب معطر نمایم. این ایام
 الحمد لله قوت امرالله شوکت علمای رسوم را شکسته و نورانیت ملکوت ابهی ظلمات
 رؤسا را ظاهر فرموده مثل پیش تسلط شدید نیست امید چنان است که یاران الهی شور
 و ولهی جدید پدید نمایند تا آن قریه مبارکه سبب تنبه و تذکر اهل قراء سائره گردد اقلیم
 اصفهان از بدو امر به شرف قدم نقطه حقیقت صبح نورانی کوکب لامع افق حقیقت
 مبداء فیوضات و مرکز تجلیات حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مشرف گردید و نفوسی
 کثیره در نهایت جذب و طرب جانفشانی نمودند و به خون مبارکشان آن سرزمین رنگین
 شد لهذا عبدالبهاء همواره مترصد آن است که آن اقلیم جنت نعیم گردد و روشن به نور
 مبین شود جمیع احباء را فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی برسانید وعلیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس حیفاً ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۸

نجف آباد

(۷)

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران دیرین الهی آن بلده رعنا از بدایت سطوع نور هدی به نار محبت الله

برافروخت یعنی نفوسی در آن خطه مبعوث شدند و به نار محبت الله برافروختند و به ذکر حق مشغول گشتند و به هیچ حجابی محجوب نشدند. یاران در جمیع احوال در سبیل یزدان جانفشان بودند در هر دمی غریق یم بلا گشتند و در هر نفسی به دست خسیسی مبتلا شدند بسا شبها که از خوف اعدا در بستر نیا سودند و بسی روزها که در آتش ظلم و عدوان بسوختند اموال به تالان و تاراج دادند و جمعی از بلد اخراج گشتند با وجود این فتوری و قصوری نمودند این نیست مگر از تأییدات غیبیه الهیه که چنین استقامت نمودند و مقاومت امتحان و افتتان کردند مؤمنین بسیارند و لکن ممتحنین قلیل پس هر نفسی که در بوتۀ افتتان مانند ذهب ابریز رخ برافروخت باید به شکرانه نور حقیقت روحی لاجبائۀ الفداء در هر دمی شکرانه نماید که الحمد لله در میدان آزمایش مانند ستاره بدرخشید و از سطوت ستمکاران نترسید و از هر قیدی رهید تا آن که آهنگ رجوع از ملاء اعلیٰ شنید و به ملکوت عزت ابدیه پرید. ای یاران الهی اگر بدانید که در این دم این دل و جان چگونه بیاد یاران روح و ریحان یافته البتۀ از فرح و سرور بیرواز آئید و بشارت موهبت از ملکوت عزت بیابید از فضل وجود مرکز وحدانیت روحی له الفداء چنان امیدوارم که روز به روز بر استقامت در امر الله و مقاومت محن و آلام بیفزائید و گوی سبقت از این میدان موهبت بریائید و علیکم التحیه و الثناء.

الهی الهی هؤلاء اخصائک الأصفیاء الذین انجذبوا إلى نور الجمال یوم سطوع شمس الجلال وثبتوا علی دینک واستقاموا فی حبک ولم یتزعزعا من زوابع البلاء ولم یرتعدوا من سهام الجفاء بل کلّ ما أحاطتهم الرزایا زادوا فی محبتک بین الوری ورسخت أقدامهم فی المحجة البيضاء وقوت قلوبهم بتأیید من شدید القوی رب ربّ أنلهم أقداح الأفراح فی النشئة الأولى ورتحهم من صهباء العطاء فی النشئة الأخری واجعلهم آیات الهدی و سرج التقوی وملائكة السماء انک أنت الکریم الرحیم العزیز الوهاب.

محمد جعفر صباغ. قنبر علی. حاجی آخوند شهید. حاجی عبدالکریم. آقا علی حسن. حسن محمد. آقا علی مهدی رضا. آقا میرزا ولد مشهدی جعفر. آقا میرزا آقا. بگم خانم واعظه عیال مرحوم کربلانی محمد علی ریزی. گوهر بگم. منور خانم. مریم سلطان. ربابه سلطان. خانم کوچک. عیال مرحوم آقا محمد حسن شهید

هو الله

ای یاران روحانی و اماء رحمان این خاکدان فانی جفدان نادان را سزاوار و این گلخن ظلمانی طیور تراب را لایق بلبل معانی را آشیان گلشن الهی است و مرغان اوج عزت را لانه و مکان ملکوت رحمانی بی خردان چون نظر به آرایش این عالم فانی نمایند گمان آسایش کنند و در آزمایش افتند منجذب ظلّ و سایه گردند و از ذی ظلّ غافل مانند زیرا جهان ناسوت ظلّ زائل ملکوتی است و عالم ارضی اثری از عالم آسمانی. سبحان الله شیفته قطره گردند و از دریای محیط بی بهره شوند و مشتاق ذره گردند و از شمس حقیقت بی نصیب مانند دل به حیات دنیوی بندند و از زندگانی سرمدی بگذرند به آب و گل پردازند و از جهان جان و دل غافل مانند وصایا و تعالیم الهیه انسان را از شئون فانیه بیزار کند و از جهان تاریک و تنگ فرار دهد و به عالم انوار رساند ملاحظه در جمیع طوائف و ملل و قبائل و دُول نمائید که کلّ مانند موران در تحت اطباق تراب لانه و آشیانه نمایند و آذوقه ای اندوخته کنند بغتاً بارانی آید و سیلی برخیزد و خانه و لانه و آشیانه و آذوقه جمیع را از میدان برد و محو و نابود کند. این است مثل اهل دنیا چنان که واضح و آشکار مشاهده می نمائید. ملاحظه در ایران و مجلسیان نمائید که در مدتی قلیله چه طوفانی و چه انقلابی ظاهر و عیان شد با وجود این باز غافلان و جاهلان و بی خردان دل به این دنیا بندند و به فکر کم و بیش افتند از اقبال به وجد و طرب آیند و از ادبار محزون و دلخون شوند الا انهم فی خسران مبین. پس عاشقان جمال رحمان و مشتاقان انوار طلعت یزدان را لایق و سزاوار چنان است که در جمیع شئون از این خلق ممتاز باشند و محرم راز و نیاز گردند جمیع کائنات را به ظلّ خویش آرند در جهان دیگر پرواز کنند و در عالمی دیگر سیر و تماشا نمایند آیات هدی گردند و رایات ملاً اعلیٰ شوند مرغان چمنستان حقیقت گردند و در گلستان وحدانیت و احدیت به ابدع الحان به تسبیح و تقدیس حتی توانا پردازند و علیکم البهاء

الابهی. ع ع

(۹) بواسطه حضرت زین المقربین علیه بهاء الله الابهی

نجف آباد

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

ای یاران عبدالبهاء چندی است که از کثرت موانع در نگارش نامه تأخیر افتاد ولی در تأخیر تحریر قصور و فتور نه زیرا قلب و روح به یاد یاران در فرح و سرور است و همواره به درگاه ربّ غفور عجز و نیاز مستمر که آن یاران قدیم و دوستان مقربین را قرین الطاف بی پایان فرماید و به تأییدات الهیه ثبوت و استقامت بیفزاید و روز به روز شعله و حرارت محبت تزئید فرماید. الحمد لله حال در آن صفحات نفحات قدس در مرور است و امر الله یوماً فیوماً در علو و ارتفاع عنقریب هریک از یاران الهی منکرین را هذا الذی لمتنی فیهِ خواهد گفت و آنان نیز در جواب تالله لقد آثرک الله علینا جواب خواهند داد. آن جمع روحانیان شمع آن سامان گردند و آن نفوس مقبله مظهر الطاف بی پایان شوند. حال باید احبای الهی به موجب تعالیم رحمانی روش و سلوک روحانی را به تمامه اجرا نمایند آیت تقدیس شوند و رایت تنزیه صرف نور گردند و جوهر روح شوند از جسم و جسمانی بیزار شوند و از هر چه جز جوهر محبت الله است در کنار گردند سرمست جام میثاق شوند و سرگشته کوی نیر آفاق هر دردی را درمان شوند و هر زخمی را مرهم روح و جان در سبیل الهی جانفشانی نمایند تا کامرانی ابدی دریابند چنان سلوک و حرکتی فرمایند که در بین خلق ممتاز و مشار بالبنان شوند کلّ شهادت بر خصائل و فضائل و بزرگواری ایشان دهند که این شخص جلیل فی الحقیقه در نهایت تنزیه و تقدیس است بهانه جز این که بهائی است کسی ننماید اگر احبای الهی به این نصائح حقیقی عمل نمایند تالله الحق در زمانی قلیل علم جلیل بر تل رفیع بلند شود و کلّ را هادی سبیل گردد.

الهی الهی أسألك بفیوضات ملکوتک الأبهی و عنایت جنانک الأعلى أن تزیّد
أحیاءک هؤلاء لاصفیاء علی شئون تظہر بها السوحات الرحمانیة فی الحقائق
الإنسانیة و تهتدی بها القلوب النورانیة و استدل بها الضالون علی علو أمرک و سنو

قَدْرِكَ وَيَكُونُ لَهُمْ حِجَّةٌ قَاطِعَةٌ عَلَى ظَهْرِ جَمَالِكَ وَفِيضِ اجْلَالِكَ وَسَطْوَعِ انْوَارِكَ
وَتَشَعُّعِ اشْرَاقِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْقَوِيُّ الْكَرِيمُ الْغَفُورُ.

هو الله

(۱۰)

جناب آقا استاد محمد علی جناب آقا مهدی جناب آقا محمد ابراهیم جناب آقا
ابوالقاسم جناب آقا نجف علی جناب آقا قنبر علی جناب آقا رحمت الله عبدالبهاء
نجف آباد

جناب آقا محمد تقی زارع ابنش شکرالله و والده او و منسوبان او جناب آقا محمد تقی
جناب آقا محمد باقر جناب آقا غلام حسین جناب آقا قربان علی جناب عباس علی
جناب فرج الله جناب نعمت الله جناب آقا علی اکبر جناب آقا اسدالله جناب آقا غلام
علی جناب آقا حیدر جناب اسدالله جناب آقا نعمت الله جناب آقا علی جناب استاد
ابوالحسن جناب آقا حسین علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء در این شهر صیام هر روز خبری خوش از سائر جهات می رسد از
غرب بشارت نشر نفحات الله و از شرق مژده اشتعال نفوس به نار محبت الله از جنوب
دم به دم نفحه خوشی می وزد و از شمال شمیم معطری می وزد که اعلاء کلمه الله
می شود و انتشار نفحات الله می گردد و متتابعاً مانند غیث هاطل مکاتیب متواصل
می رسد و استعمال مسائل می شود و این مسائل را جواب لازم این یک کار از کارهای
عبدالبهاء است دیگر کارهای سائر را قیاس فرمائید که چگونه و چسان است لهذا به
جان عزیزتان قسم فرصت آن که به هر یک منفرداً مکتوبی مرقوم گردد نیست ناچار
جمعاً مرقوم می شود. ای یاران عبدالبهاء الطاف بی پایان جمال ابهی را به خاطر آرید و
امواج آن بحر کبریا را به نظر آرید که چندان لالی لالا از اثر قلم اعلیٰ بر سواحل الواح
افشانند که الی الابد کلّ مستغنی هستید لهذا شب و روز به ستایش و نیایش حضرت
مقصود پردازید که این همه فضل و الطاف مبذول داشت و علیکم التحية والثناء. ع

(۱۱) اصفهان

بواسطه محفل روحانی

نجف آباد

احبای الهی و اماء رحمن علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران قدیم و اماء ربّ کریم علیکم بهاء الله و نوره و الطاف یوم ظهوره و علیکم
 الفضل الموفور و لکم السعی المشکور. نجف آباد از بدایت طلوع صبح ساطع مستنیر و
 لامع گردید و تا به حال نفحات قدس در آن کشور مستمر لهذا یاران آن دیار و اماء
 رحمن مقرب درگاهند السابقون السابقون اولئک هم المقربون. عبدالبهاء هر چند در
 تحریر نامه قصور و فتور نماید زیرا مجال ندارد و حوادث فرصت ندهد ولی به جان و
 دل از احبای نجف آباد مسرور و از ربّ غفور فیض موفور طلبد ای عاکفان حرم پیمان و
 طائفان کعبه رحمن جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء نظر عنایت به نجف آباد
 داشتند و همواره در پیشگاه حضور ذکر آن احبای ربّ غفور بود نفوس مبارکی از آن
 خطه مبعوث شد که به قربانگاه عشق شتافتند و کف زنان و رقص کنان جان باختند از
 عرصه ناسوت به جهان لاهوت تاختند و علم شهادت کبری در ملاء اعلیٰ برافراختند و
 حال دیگران نیز جانفشانند. این چه اکلیل درخشنده ای است که بر سر دارند عبدالبهاء
 در نهایت تضرع و ابتهال به آستان ملکوت ابهی عجز و نیاز نماید و دوستان آن دیار را
 مشام مشکبار خواهد و نافه اسرار نثار کند. الیوم باید کلّ به عزمی ثابت و قدمی راسخ
 و قلبی منجذب و روحی مستبشر به خدمت عتبه مبارکه جمال ابهی قیام نمایند و به
 عبودیت آستان مقدّس پردازند پس تشنگان را آب گوارا گردید و گمگشتگان را شمع
 هدی شوید خفتگان را آهنگ صبحگاه گردید و مخمودان را گلبنگ سحرگاه
 پژمردگان را نسیم عنایت شوید و مردگان را نفثات روح القدس از عالم بالا و این اعظم
 الطاف حضرت بهاء الله امروز اعظم امور تبلیغ امر الله و مبلغین مقربین درگاه کبریاء و
 شایسته نهایت محبت و تعلق قلوب احبّاء الله تا توانید بکوشید که مبلغین جدید مبعوث
 کردند و به ترویج دین الله پردازند آئین محبت الله پیش گیرند و در انجمن عالم جلوه
 بی منتهی نمایند.

إلهی إلهی هؤلاء نفوس مطمئنة بذکرک راضیة بقضائک مرضیة فی ساحة قدسک
 آیدهم بجنود مجندة فی الملاء الأعلیٰ وجیوش مشددة من ملکوتک الابهی واجعل

أَسْتَهْمُ أَسِنَّةً مَشْرُوعَةً فِي ذِكْرِكَ وَسِيُوفاً شَاهِرَةً فِي تَبْلِيغِ أَمْرِكَ حَتَّى يَفْتَحُوا مَدَائِنَ الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ بِنَفْحَاتِ قَدْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الرَّبُّ الْقَيُّومُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَعْطَى الْوَهَّابُ. عَبْدُ الْبِهَاءِ عَبَّاسٌ

(۱۲) اصفهان

هو الله

ای یاران مهربان صبح است و عبدالبهاء جام صبوحی از باده محبت الله زده و در نهایت شور و وله است لهذا به یاد یاران آن دیار و یاوران آن مرغزار به تحریر این نامه پرداخته...

احبای نجف آباد را از قبل من تحیت مشتاقانه برسانید نفوس مبارکه ای از اول ظهور تا به حال در سبیل الهی در آن معموره جانفشانی نموده اند و به جانفشانی شادمانی کرده اند و در قربانگاه عشق خون خویش را فدا نموده اند لهذا همواره نظر عنایت جمال مبارک شامل و فیوضات حضرت مقصود کامل است.

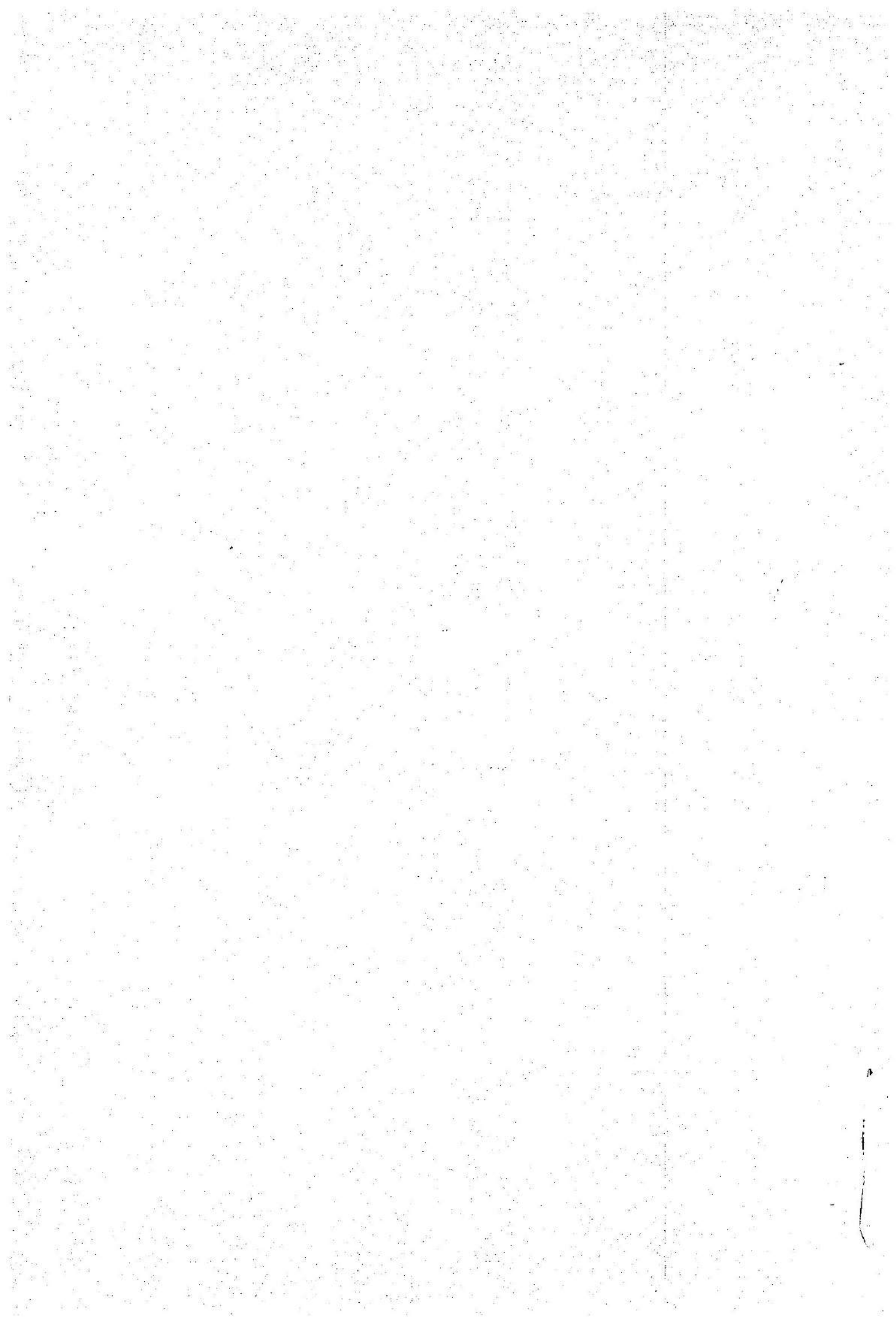
إِلَهِي إِلَهِي هُوَلاءِ الْمُخْلِصُونَ خُضَّعَ بِيَابِ أَحَدِيَّتِكَ خُشَّعَ فِي عَتَبَةِ قَدْسِكَ وَرُكَّعَ فِي سَاحَةِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَسَجُودَ تَذَلُّلاً وَإِنْكَسَاراً إِلَى أَفْقِ صَمْدَانِيَّتِكَ يَنْشُرُونَ آيَاتِكَ وَيَذِيعُونَ اسْرَارَكَ وَيَشِيعُونَ آثَارَكَ وَيُرْتَلُونَ كَلِمَاتِكَ وَيَقْصُونَ بَشَارَاتِكَ وَيُشْرَحُونَ إِشَارَاتِكَ وَلَا يَأْلُونَ جَهْداً فِي خِدْمَتِكَ وَلَا يَفْتَرُونَ فِي ذِكْرِكَ وَلَا يَهْنُونَ فِي عِبَادِيَّتِكَ. رَبِّ اجْعَلْهُمْ سُحْباً فَائِضَةً وَاشِعَةً سَاطِعَةً وَشَهْباً ثَاقِبَةً وَصَوَاعِقَ نَافِذَةً رَجْماً لِلنَّكَائِثِينَ وَطُرْداً لِلْمَارِقِينَ وَاجْعَلْهُمْ آيَاتِ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى وَأَنْوَاراً مَشْرِقَةً مِنْ أَفْقِ الْعُلَى وَكَلِمَاتٍ تَامَّاتٍ فِي الرُّزِيِّ وَالْأَلْوَابِ حَاضِرِينَ أَحْسَنَ الْفَضَائِلِ مُتَنَفِّرِينَ مِنْ أَهْلِ الرِّذَائِلِ نَاطِقِينَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْكَ بَيْنَ الْقَبَائِلِ فَاجْعَلْهُمْ يَا إِلَهِي هُدَاةً خَلَقْتَ يَهْدُونَ إِلَى الرُّشْدِ وَيُنَادُونَ بِالْفَلَاحِ وَالنَّجَاحِ فِي تِلْكَ النَّاحِيَةِ الْقَصْوَى وَالْعُدْوَةَ الْعَلِيَاءِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُؤَفَّقُ الْمُؤَيَّدُ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.

عبدالبهاء عباس

(۱۳) حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ علی اکبر چنین می فرمایند:

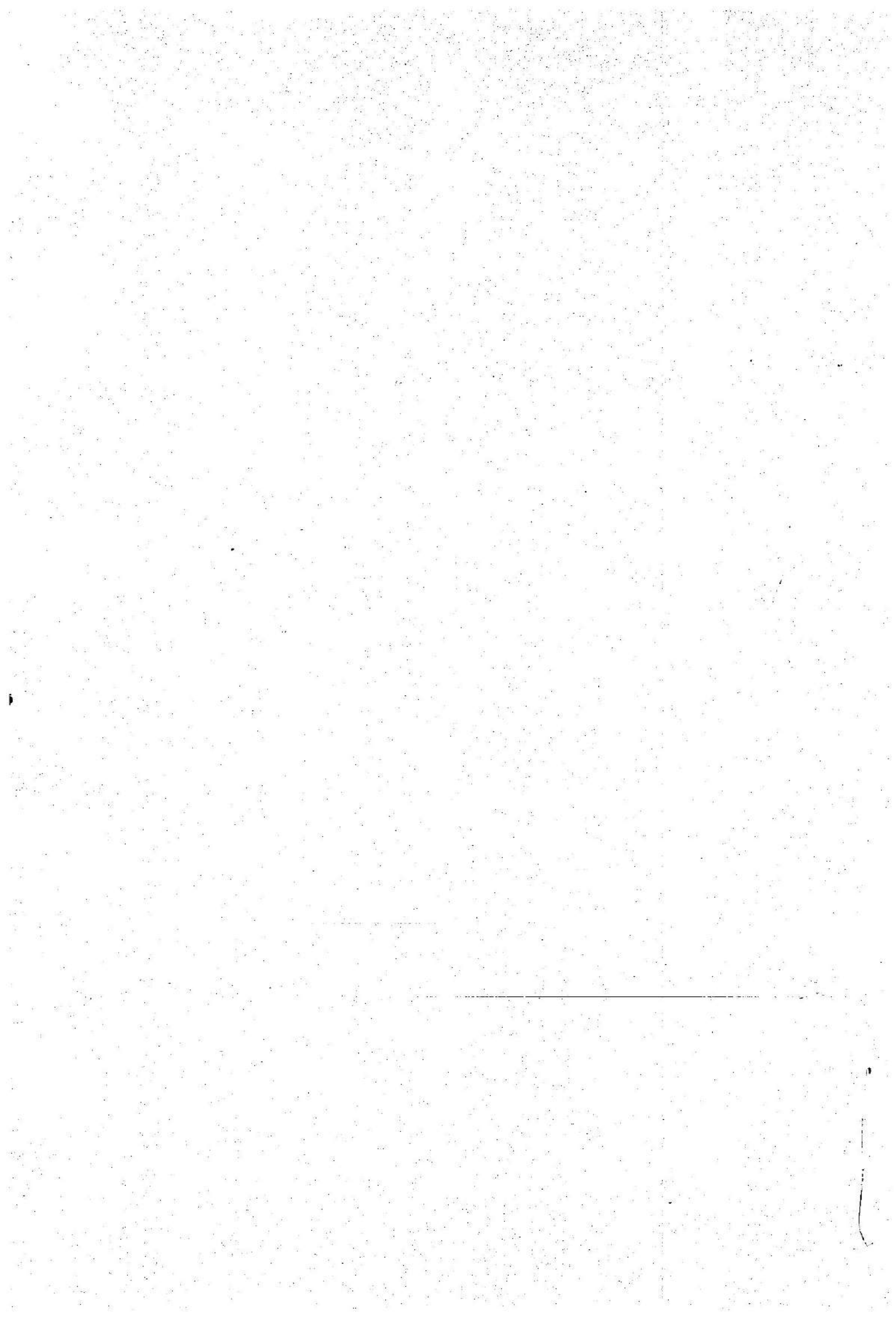
ای منادی پیمان نامه مفصل شما چند روز پیش قرائت گردید حال از عدم مجال

جواب مختصری عرض می‌شود... احببای نجف آباد یاران قدیمند و سزاوار ستایش
عظیم از بدایت طلوع صبح هدی جانفشانی نمودند و در هر موردی ثبات و استقامت
فرمودند و در وقت امتحانات مانند ذهب ابریز در تاب آتش با رخی روشن جلوه
نمودند...



بخش دوم

تاریخ امر بهائی در نجف آباد



سبب تألیف این مجموعه تاریخی

در ایامی که این بنده فتح‌الله مدرّس جانمی نجف‌آبادی در خانواده امری معروف به حاجی باقر (شوهر خواهر حضرت زین‌المقرّبین) نشو و نما می‌کردم اغلب ناظر ورود مبلّغین عالی مقام آن ایام و همچنین شاهد وصول الواح و عنایات لاتحصی از طرف مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء روح العالمین له الفداء و ناظر وصول نامه‌های فرح‌افزا از طرف حضرت زین‌المقرّبین روحی له الفداء خطاب به متصاعد الی الله ابوی (میرزا نصرالله) و یا احبّای خدوم نجف‌آباد و وصول اخبار یا حوادث مؤلمه شهادت احبّای الهی بودم. پس از صعود حضرت زین‌المقرّبین ارتباط بین ابوی و پسر جناب زین‌المقرّبین، جناب نورالدین زین برقرار بود. مجموعاً این نامه‌ها در مدّت سی سال متجاوز از پنجاه شماره و اکثراً دارای مطالب قابل ملاحظه و تاریخی و بعضی از آنها به توشیح مبارک حضرت عبدالبهاء نیز رسیده بود و از این جهت مستند و صحیح بود. بعد از صعود ابوی این افتخار نصیب برادر کوچک حقیر موهبت‌الله مدرّس گردید و او با جناب نورالدین زین ارتباط برقرار نمود. در خلال این ارتباط از جناب نورالدین تقاضا کرد که شرح حیات روحانی و تصدیق حضرت زین را ارسال دارد. جناب نورالدین جزوه‌ای که بر حسب خواهش یاران حضرت زین در ایام حیات مرقوم داشته بود و شامل ۶۵ برگ و حاوی شرح تصدیق و تشرّف به ساحت اقدس و گرفتاری موصل و احضار جناب زین به ساحت اقدس و عنایات لاتحصی از طرف حضرت بهاء‌الله نسبت به ایشان بود و به خط خوش نسخ تحریر یافته بود ارسال نمود. در ضمن اغلب واقعات و حوادث نجف‌آباد را مرحوم ابوی با ذکر تاریخ ثبت کرده بود. جمیع این وسایل موجود این عبد را بر آن واداشت که تاریخی برای نجف‌آباد از روی این مستندات به رشته تحریر در آورم و خدمات و فداکاری‌های قدمای امر و شجاعت‌ها و استقامت و جانبازیهای آنها را در آن مذکور دارم. از طرفی چون این خاطرات اکثراً مربوط به دوره جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء روح العالمین لهم الفداء است و تاکنون کسی برای نجف‌آباد تاریخی ننگاشته و آنها را ثبت

نموده بود ممکن بود به مرور زمان آثار آن محو گردد لذا امید است مورد قبول خوانندگان قرار گیرد. اگر بحول الله عمری باقی باشد جلد دوم تاریخ امری نجف آباد که مربوط به وقایع دوره ولایت امر تا صعود حضرت ولی امر الله می باشد نیز تهیه و تنظیم خواهد گردید بحول الله وقوته. حال از خداوند متعال مدد می طلبیم که توفیق عنایت فرماید تا تاریخ امری نجف آباد اصفهان را با ذکر وقایع مهمه و مظالم وارده بر احباء تا جایی که در مدارک امری ثبت و ضبط است و از قدمای صدیق القول احباء شنیده شده و بر اساس نامه های متعددی که حضرت زین المقربین و فرزند ایشان نورالدین زین مرقوم داشته اند و در دسترس بوده جمع آوری نماید شاید مقبول آستان حق و بندگان حق قرار گیرد تا هم از جانبازان شجاع و ستمدیدگان با وفایش نامی باقی و برقرار ماند و هم استقامت و شجاعت و مظلومیت آنها سر مشقی برای نسل حاضر و آیندگان باشد.

در این مجموعه سعی شده است که مطالب از منصوصات و مدارک معتبر امری و غیر امری اقتباس شود، باشد که مقبول درگاه حق و بندگان حق قرار گیرد. و نیز سعی شده است که مطالب ساده و صریح عرضه شود تا وقایع و حوادث تاریخیه واضح و روشن تفهیم گردد.

فتح الله مدرّس - طهران ۱۳۲ بدیع / ۱۹۷۵ م

جغرافیای نجف آباد

نجف آباد شهرستانی است در مغرب اصفهان و فاصله آن تا شهر اصفهان قریب سی کیلومتر (پنج فرسخ) است. مطلعین اظهار کرده اند که اگر نجف آباد نزدیک اصفهان نبود خود شهر مستقلاً بود. اکنون که من این سطور را می نگارم قریب بیست سال است که از طرف دولت وقت رسماً شهرستان نامیده می شود و دارای فرمانداری و شهرداری و شهربانی و پست و تلگراف مستقل است. نجف آباد قبلاً به نام قصبه و حکومت آن از طرف اصفهان تعیین می شده است.

نجف آباد از شمال محدود است به سلسله جبال کوه نُکی - درّه حمامی و گُدار آهنی و از شرق به شاه آباد و گلشهر و از جنوب به جوزدان و قسمتی از لنجان و ذوب آهن و از مغرب به ملک آباد و علی آباد. وسعت آن از شمال به جنوب قریب به دوازده کیلومتر و از مشرق به مغرب قریب پانزده کیلومتر است.

جمعیت این شهرستان در حال حاضر به پنجاه هزار نفر بالغ شده است. آب و هوایی مطبوع دارد و چهار فصل آن به خوبی معلوم است. باغاتی پر از میوه های درختی از قبیل بادام، زرد آلو، سیب، گوجه، انار، انگور و گردو دارد که در صورت وجود آب فراوان زراعت آن قابل توجه است. گندم و حبوبات آن هم ممتاز و صادرات آن مغز بادام و حرفه و صنعت اهالی قالی بافی، پارچه بافی و ساختن ادوات فلزی است. صنعت ریخته گری و چاقوسازی آن نیز معروف است.

در باره وجه تسمیه نجف آباد چنین مشهور است که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر تبرعاتی از طرف مسلمین به مقصد عتبات عالیات از اصفهان پایتخت آن زمان ارسال می شد. شاه صفوی تبرعاتی را که به مقصد نجف اشرف تهیه شده بود در محل نجف آباد فعلی که در آن زمان بیابان و فقط دارای چشمه آبی بوده به مصرف ساختن قصبه ای به مهندسی شیخ محمد جبل عاملی (شیخ بهائی) رسانده و نام آن را نجف آباد نامید. هم اکنون آن چشمه آب

به نام قنات صندل مشهور و معروف است. در محل شهرداری فعلی و مدرسه دولتی نجف آباد ساختمانی بوده که آن را (عمارت) می نامیدند و اهالی معتقد بودند که صاحب کشف و کرامات است دولت وقت چون در مسیر خیابان شاه بود آن را خراب و در کنار آن شهرداری را بنا کرد.

نفوذ امر الهی در نجف آباد

در سال سوّم ظهور حضرت باب هنگام توقّف مبارک در اصفهان چنان که در تاریخ نبیل مسطور است جمعی در اصفهان و اطراف تصدیق امر مبارک نمودند. نجف آباد هم از این موهبت بی بهره نبوده و چند نفری در سرّ سرّ به حضرت باب ایمان آوردند. در تواریخ امری نظیر کواکب الدرّیه ذکری از هفت نفر آنها به نامهای ملاً محمّد علی قیصر و ملاً ابراهیم قیصر و ملاً محمّد و حسین ابن کلب علی و محمّد باقر و حسین سدهی و حسین نامی بازاری باقی مانده است.

در آخر سال ۱۲۶۸ هـ ق / ۱۸۵۲ م هفت نفر نجف آبادی مؤمن به امر حضرت باب در واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه دستگیر شده اند که چهار نفر آنها شریّت شهادت نوشیده اند. اولین شهید ملاً محمّد علی نجف آبادی معروف به قیصر بوده که اوّل یک چشم او را از حدقه در آورده اند و سپس تویچی ها او را به دهانه توپ بسته شهیدش کرده اند.

دومین شهید ملاً ابراهیم برادر شهید اوّل که واحدالعین بوده و او را سر بریده اند. سوّمین شهید ملاً محمّد بوده که به امر ایشک آقاسی پس از چوپ کاری مفصل شهید شده است. (روزنامه وقایع اتفاقیه).

چهارم محمّد باقر نجف آبادی است که هنگام شهادت اقرار کرده که قبلاً در جنگهای بابیه شرکت داشته است (روزنامه وقایع اتفاقیه). مشارالیه به دست پیشخدمتهای درباری شهید شده است.

سه نفر دیگر به نامهای حسین سدهی، حسین کلب علی و حسین نامی از کسبه بازار بوده که در واقعه رمی شاه زندانی شده و پس از حبس از کیفیت حیات و ممات آنها اطلاعی در دست نیست.

ناگفته نماند که در واقعه رمی شاه قریب چهل نفر از بابیان دستگیر و هر کدام به نوعی به دست عمّال دولت شهید شده اند و ممکن است اشخاصی نیز به قتل رسیده باشند که

نامشان در تاریخ امر و در روزنامه آن زمان (روزنامه وقایع اتفاقیه) ذکر نشده باشد. همچنین مدت چهار ماه وجود مبارک حضرت بهاء‌الله را در زندان سیاه چال محبوس نمودند و بسیاری از احبّاء آزار دیدند. مادر شاه که بی‌نهایت نسبت به وجود مبارک بدبین بود دائماً تقاضای قتل وجود مبارک را می‌نمود. اما پس از آن که جناب عظیم اعتراف به دخالت در واقعه رمی شاه نمود حضرت بهاء‌الله از اتهام مبرا گردیدند و از زندان آزاد و پس از مدتی با مأمورین دولتی در سرمای سخت زمستان به عراق تبعید شدند.

میرزا سلیمان قلی

در سال ۱۲۶۹ هـ ق / ۱۸۵۳ م همزمان با اظهار امر سَری حضرت بهاء الله در سیاه چال یکی از مبلغین دوره حضرت باب موسوم به میرزا سلیمان قلی ترک با کلاه و زلف و دارای معلومات علمی و دینی به اصفهان و سپس به نجف آباد وارد شده ابتدا در مسجد میدان نجف آباد (باغ ملی فعلی) به منبر رفته و در سر سر مردم را به ظهور جدید بشارت می داد. منزل مشارالیه در خلوت خانه جناب ملا احمد یکی از متدینین آن زمان بوده است. مشارالیه در منزل ملا احمد شبانه راجع به ظهور قائم آل محمد بیاناتی فرموده و ملا احمد از گفته های جناب سلیمان قلی پریشان خاطر گردید و چون از جواب حقایق عاجز بود از جناب ملا زین العابدین که مجتهد اعلم نجف آباد و پیش نماز مسجد آقا محمد در وسط بازار بود استعانت طلبید. این بحث و گفتگو سه شبانه روز طول کشید و سر انجام جناب زین العابدین که بعداً از قلم جمال قدم جل اسمہ الاعظم به (زین المقرین) ملقب شده به امر مبارک تصدیق نمود ولی به مقام یقین کامل نرسیده بود. جناب سلیمان قلی نظر به خواهش زین العابدین یکی دو منبر هم در مسجد جناب زین در باره طلوع امر جدید بیاناتی نموده به اصفهان مراجعت فرمود. جناب زین در نجف آباد مخصوصاً در ناحیه پنج جوبه که منطقه شمالی نجف آباد است احترام و مقامی خاص داشتند. (نجف آباد را در آن ایام دو محله معروف به نام پنج جوبه و شش جوبه بوده است). از این رو به تدریج بشارت ظهور جدید را به خاصان خود ابلاغ و رفته رفته عده ای به امر مبارک حضرت باب مؤمن گردیدند. مؤمنین اولیه عبارت بوده اند از: جناب ملا احمد سرفامیل نیک روان و ملا قاسم سرفامیل رضوانی و حاجی باقر شوهر خواهر زین و ملا محمد باقر مؤذن جناب زین که سرفامیل هائی بود، و برادرش آقا رمضان علی تحویلدار داراب. عده دیگری نیز در عرض یکی دو سال به امر مبارک مؤمن گردیدند و ما برای این که نامی از این مؤمنین اولیه برده باشیم به ذکر نام فامیلی آنها قناعت می کنیم.

- ۱) فامیل شامی ها که به فرموده حضرت عبدالبهاء به نام صبحی تبدیل گردید.
- ۲) فامیل میرزا محمد باقر جوزدانی (ویا جوزانی) که به امر مبارک، هائی لقب گرفتند.
- ۳) فامیل مقریبی ها که اکثراً از سلاله زین المقریبین هستند.
- ۴) فامیل جانمی ها که از سلاله زین و حاجی باقر و حاجی محمد بوده اند.
- ۵) فامیل های گلشنی - فردوسیان - اشراقی - روحانی - شهیدی - شاه رضائی - داراب - رضوانی - حقیقی - مدرّس - یزدانی - رحمانی - مخمور - غزالی - استوار - مدرک - بهادر - شادروان - کاشفی - محبّان - خسروان - وفائی - توانگر - پزشکی - وجدانی - حکیمی - برومند - طیبی - غیور - قلیلی - منوچهری - زهره - روحی - آگاهی - مهجور - صادقی - ترابی - زینی و اقترافی که فامیل های عمده مؤمنین نجف آباد را تشکیل می داده اند. توضیح آن که فامیل فردوسیان قبلاً به نام کپلی معروف بوده و حضرت بهاء الله جدّ آنان را به فردوسیان ملقب فرموده اند.

به تدریج در نجف آباد عدّه احبّاء رو به فزونی گذاشت و آوازه امر بلند شد به طوری که از دهات مجاور مثل قلعه شاه و لنجان و اطراف برای تحقیق به جناب زین المقریبین مراجعه می کردند. کم کم اعدای امرالله نیز علم مخالفت برافراشتند و از جناب زین کشف راز خواستند. جناب زین هم با بیانات حکیمانه خود ظهور جدید را گوشزد خاص و عام می فرمودند لذا علما و دشمنان فریاد وادینا بلند کرده به حاکم اصفهان چراغ علی خان شکایت بردند که مایه و اساس این انقلاب جناب زین العابدین است. لذا حکومت مأمورینی به نجف آباد فرستاده جناب زین را با احترام به اصفهان و به محضر حکومت بردند حکومت در باره اظهارات مردم از جناب زین سؤالاتی نمود و جناب زین با بیانات شیوا و مستدل جواب گوئی فرمودند و حکومت بی نهایت مجذوب بیانات جناب زین گردید به طوری که از ایشان معذرت خواسته یک طاقه عبا به رسم خلعت به جناب زین داده مرخص نمود.

جناب زین در اصفهان با جناب آقا سید محمد مجتهد پیشنماز مسجد سید اصفهان که از علمای اعلام و در سرّ نسبت به ظهور جدید ارادتی داشته دوستی کامل داشت و در کھف حمایت او در بعضی مواقع مصون بود. کم کم آوازه امر علنی شد و مخالفین علم مخالفت برافراشتند. جناب زین مصمّم شدند در ظاهر به عزم زیارت عتبات عالیات و در

باطن به قصد زیارت حضرت بهاء‌الله به بغداد مسافرت نمایند لذا از نجف‌آباد حرکت و پس از چندی به بغداد ورود نمودند. این ورود مقارن هجرت حضرت بهاء‌الله به سلیمانیه بود و جناب زین در ملاقات اولیه با پیروان حضرت باب و میرزا یحیی ازل مواجه و چون در ملاقات و مذاکره خود را ارجح و افضل از آنان یافت مأیوس گردیده سپس از هجرت حضرت بهاء‌الله آگاه گردید. لذا به عتبات شتافت و چون دارای خطی خوش بود در عراق به تسوید آثار دینی مشغول شد و پس از چندی که به زیارت اعتبار مقدسه موفق گردید عزم مراجعت به اصفهان و نجف‌آباد نمود. درحین مراجعت در خانقین با زوار نجف‌آبادی مواجه شده از وضع نجف‌آباد سؤال کرد. معلوم شد در نجف‌آباد اعداء علم مخالفت برافراشته‌اند و دیگر اقامت جناب زین در آن دیار غیرمیسور است زیرا به دستور چراغ علی خان احبای نجف‌آباد قلع و قمع شده و اموال آنها را غارت کرده بودند دیگر راه برگشت به نجف‌آباد هم مسدود شده بود. لذا مجدداً به سمت بغداد و کاظمین مراجعت نمود و در کاظمین هنگام مراجعت حضرت بهاء‌الله از سلیمانیه به زیارت طلعت ابهی فائز گردید، یعنی حضرت بهاء‌الله او را احضار و ابواب معانی الهیه را بروی گشودند. آثار هیمنه و جلال طلعت ابهی پرده‌های حیرت جناب زین را دریده به مقام حقّ الیقین فائز گشتند.

حضرت بهاء‌الله جناب زین را امر به صبر و منع از خوف و بیم فرمودند و او را مأمور به مراجعت به ایران و ابلاغ کلمه‌الله نمودند. جناب زین با روحی مستبشر به ایران مراجعت و مخفیانه شبانه به وطن وارد شدند. در آن زمان لوحی از حضرت بهاء‌الله به افتخار او نازل شد که جناب زین را حیاتی جدید و نشئه تازه عطا کرد. بالاخره اغیار از ورود او آگاه شدند و فریاد و اشریعتا بلند نمودند. حکومت جمعی را اخذ نمود ولی علما با فشاری نمودند که سردهسته بابیان زین العابدین است که باید دستگیر و از میان برداشته شود. دیگر جناب سید محمد مجتهد هم قادر به حمایت از زین نبود بالاخره بنا به صوابدید جنابان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء چندی جناب زین را به دولت آباد اصفهان که ملک آنها بود مخفیانه فرستادند و پس از چند ماهی بنا به صلاح دید و کسب اجازه وسایل مسافرت او را به عراق عرب فراهم کردند و جناب زین هنگامی به بغداد رسید که حضرت بهاء‌الله در اسلامبول و ادرنه تشریف داشتند. لذا در بغداد توقف نمودند تا گرفتاری ایشان و تبعید به موصل پیش آمد.

در این مقام لازم است توضیح داده شود که جمیع این اطلاعات و خاطرات مذکوره در این کتاب مأخوذ از تاریخچه خاطرات حضرت زین‌المقرئین است که به خط جناب نورالدین فرزند برومند ایشان در جزوه‌ای به رشته تحریر در آمده و بنا به خواهش اخوی این جانب متصاعد الی الله موهبت‌الله مدرس برای ایشان که در آیام حیات با جناب نورالدین مکاتبه داشته‌اند ارسال گردیده است. جناب زین در این رساله به تفصیل شرح زندگی خود و پدر و دوره پیش‌نمازی هر دورا نوشته پس از آن شرح تصدیق و تشرف خود را در کاظمین به محضر حضرت بهاء‌الله جل ثنائه و عزه بیان کرده و سپس وقایع دوره تبعید به موصل را در مدت بیست سال با سایر مسجونین به رشته تحریر در آورده‌اند و بعد امر مبارک به احضار ایشان را به عکا و وقایع پس از صعود حضرت بهاء‌الله را در مدت دوازده سال خدمت در دوره مرکز میثاق نگاشته و جناب نورالدین نیز قسمتی به آخر آن رساله افزوده است. اینک قسمتی از آن را در این تاریخ برای خوانندگان می‌نگاریم.

شرح حیات جناب زین‌المقرّین

جناب زین‌المقرّین شرح مفصلی راجع به احوال خود نوشته‌اند که خلاصه‌ای از آن به شرح ذیل است:

تولد من در رجب ۱۲۳۳ هـ ق / می ۱۸۱۸ م در نزدیکی اصفهان بود. نام پدرم آقا محمد و در مسجد بازار نجف آباد که به همت خود بنا کرده بود پیشنماز بود. در سال ۱۲۵۳ هـ ق / ۱۸۳۷ م عازم زیارت مکه و عتبات عالیات گردید و امورات مسجد و منبر را به این جانب واگذار و تفویض نمود و بالاخره در سفر مکه وفات یافت. پس از خبر درگذشت او اهالی جمع شده مرا به جای پدر به مسجد بردند. (این مسجد در نجف آباد به نام مسجد آقا محمد معروف است.)

در سال ۱۲۶۰ هـ ق / ۱۸۴۴ م عازم عتبات گردیدم. در عراق عرب معلوم شد که حضرت باب در شیراز و مکه اظهار امر کرده‌اند. در سال ۱۲۶۷ هـ ق / ۱۸۵۱ م جوانی با عمامه و رداء وارد قریه گردید و در منزل یک روضه خوان منزل نمود و در مسجد میدان روی منبر رفته بود و سخنها در باره ظهور بیان کرده بود. شبی به دیدن او رفتم هنگام وداع بر حسب عادت التماس دعا گفتم گفت بهترین دعا این است که شما را بشارت بدهم به امری که از او غافلید. گفتم چه امری؟ بالاخره او مژده ظهور جدید را داد و من مشکلات خود را مطرح کردم و او به یک یک آن معضلات اجوبه کافیّه داد حقیر مبهوت به خانه بازگشتم ولی سرگردان و پریشان بودم. چون نمی دانستم به کی و کجا مراجعه کنم تا آن که در اثر پریشانی به خدا متوسل شده و از ذات پاکش استمداد طلبیدم و بالاخره در حال توسل مرا خواب در ربود. در عالم رؤیا دیدم جوانی با عمامه و عبایه بر من ورود فرمودند. پهلوی آن وجود نوری نشستم و عرض کردم چه ادعائی بود که در عالم واقع شد؟ با اصبع مبارک اشاره به چراغ فرمودند و اظهار کردند که همین روشنی چراغ خود دلیل نور اوست. سپس از علامات جویا شدم اشاره به خدّ مبارک

نموده سپس عمامه را بلند نموده خط سفید مقوسی را نشان دادند و آنگاه قیام فرموده به سمت شیراز اشاره فرمودند.

چندی نگذشت در اصفهان و نجف‌آباد با میرزا سلیمان که ذی زلف و کلاه بود تماس گرفته رؤیا را برای ایشان گفتم. گفت رؤیای صادقه است میرزا سلیمان به نجف‌آباد آمد و کم‌کم آوازه بر ملا شد و حکومت اصفهان در پی او و یاران مأمورینی فرستاده جمعی را گرفتند و پس از آزار و جهی گرفته رها کردند.

سپس به بغداد رفتم در بغداد چون از تابعان حضرت باب شنیده بودم که یحیی ازل مورد توجه حضرت باب بوده خواستم او را ملاقات کنم. در آن ایام حضرت بهاء‌الله به سلیمانیه هجرت فرموده بودند لذا چون محبوب را نیافتم عزم نجف‌آباد کردم. در بین راه به آشنایان که از نجف‌آباد آمده بودند برخورد نمودم، آنها شرح گرفتاری احباء و مظالم حاکم و غارت اموال و ضبط الواح و غیره را بیان کردند. دیگر بازگشت صلاح نبود لذا به کربلا مراجعت نمودم و به کتابت و تنسیخ آثار دینی پرداختم تا آن که جمال قدم جل اسمه الاعظم از هجرت سلیمانیه به بغداد مراجعت و در کاظمین فدوی را احضار و ابواب معانی الهیه را برای این مستمند گشودند. پرده‌های حیرت دریده شد در این فوزه لقا منع از خوف و بیم و توکل بر رب رحیم فرمودند و بالاخره امر به حرکت به ایران دادند. لذا به طرف اصفهان حرکت کردم ضوضا بلند شده بود و حکومت جدید اصفهان به نصرالله‌خان واگذار شده بود و شیخ باقر نجفی مقام شرع یافته به آزار احبای الهی قیام کرده بود. در اصفهان لوحی از جمال اقدس ابهی به افتخار فدوی نازل که سبب انجذاب جسم و جان گردید در آن لوح امر به استقامت و نهی از خوف می‌فرمایند که بعداً معلوم شد دسیسه‌های حکمران و شیخ باقر و گرفتاری احباء و توطئه جدید به نام مالیات و غیره باعث گرفتاری و شهادت عده‌ای از اغنام‌الله گردید (اشاره به گرفتاری سال ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۸ م و شهادت حبیب‌الله و حسین ابن علی خیاط که قریب هفتاد نفر دستگیر و هفت نفر به شهادت رسیدند می‌باشد).

در اصفهان چون اعدا در تعقیب این جانب بودند و گفته بودند که زین العابدین اس اساس است به مشورت جنابان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء چندی به

دولت آباد اصفهان که ملک ایشان بود در منزل میرزا کاظم برادر ایشان ایام گذشت. بالاخره صلاح بر این دانستند که به بغداد مراجعت نمایم لذا به استعانت برادران یعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء عازم بغداد گردیدم. در آن موقع حضرت بهاء الله به اسلامبول و سپس ادرنه تشریف فرما شده بودند، در بغداد در منزل یکی از دوستان وارد و به کتابت الواح و آثار مشغول گردیدم. در لوحی که به افتخار فدوی از سماء مشیت جمال قدم نازل شده بود ذکر فتنه فرموده بودند، اغلب از خود سؤال می کردم این فتنه چه فتنه ای است تا آن که در ادرنه معلوم گردید یحیی علم مخالفت برافراشته و مسبب فتنه شده است و از طرفی دیگر گرفتاری بیست نفر از یاران در مدینه بغداد به تحریک اعداء و تبعید به موصل که خود در آن جمع گرفتار شدم فتنه دیگری بود که قبلاً بیان فرموده بودند.

این تبعید تا سال ۱۳۰۲ هـ ق / ۱۸۸۵ م که سلطان قدم امر به احضار فرمودند ادامه داشت.

در ذی حجه ۱۳۰۲ هـ ق / سپتامبر ۱۸۸۵ م در لوحی از الواح شمس اذن مشرق و اجازه تشرّف به لقا از مکمن جود و عطای جمال اقدس ابهی صادر، قوله الاحلی: «الحمد لله الذي نطق بكلمة في العالم... يا زين لازل ذكر توجه آن جناب در ساحت اقدس بوده ... لو شاء الله يقربك اليه ويقدر لك خير الآخرة والاولى اگر حکمت موافقت نماید و احبای آن ارض مختلف نشوند و سفر بروح و ریحان واقع شود توجه نمایند متوکلاً علی الله المهیمن القیوم...». لذا در سال بعد (۱۳۰۳ هـ ق / ۱۸۸۶ م) با سه نفر از احبّاء به ارض اقدس توجه نمودم و پس از یک سال اذن حرکت اهل و عیال و بستگان به عکا از ساحت طلعت جانان احسان گردید.

این بود شمه ای از احوال جناب زین المقرئین که از رساله ایشان به طور خلاصه نقل گردید.

پس از ورود به عکا جناب زین تا آخر حیات یعنی سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م به خدمت سلطان قدم و مرکز میثاق قائم و به استنساخ الواح مشغول بود و همین افتخار او را بس که در لوحی از حضرت بهاء الله در باره وی می فرمایند که «باید به فرح اکبر ظاهر باشی چه که

به کلمه رضا فائز گشتی...».

و نیز حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند «کتاب اقدس را به خط من ادراک لقاء ربّه زین‌المقربین تطبیق نمائید... خط جناب زین صحیح است...».

صعود جناب زین در عکّا بوده و رمشش در نبی صالح دفن شده است.

در باره مساعی و خدمات جناب زین‌المقربین و اسارت در موصل عنایات لا نهاییه در الواح مبارکه در حق ایشان نازل شده که ذکر تمام آنها موجب بسط کلام می‌گردد لذا به ذکر قسمتی از این الواح مبادرت می‌ورزد.

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «الحمد لله الذی جعل البلاء ماء لسدرته ... ای زین‌المقربین این نفوس لله و فی سبیل الله به شرافت اسیری فائز شده‌اند و در دیار غربت ساکن گشته‌اند اسامی آن نفوس در ملاً اعلیٰ مشهورتر است از ذکر انجم ما بین اهل ارض... طوبی لهم و حسن مآب...».

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند: «الحمد لله الذی أظهر أمره و أتمَّ حُجَّتَهُ و أكمل برهانه... یا زین طوبی لک و لمن أَحَبَّکَ و یحبک و یسمع قولک إنا وجدناک شاکراً صابراً راضیاً فی الشدة و الرخاء و المصیبة و البلاء أنت الذی نصرت ربک بلسانک و یدک و قلمک و بصرک إنه زینک بطراز الغفران و قدَّرَ لک ما ابتسم به تُعْرُ الإِمْکان لو یظهر ما قُدِّرَ لک لتری العالم فی فرح مبین الحمد لله ربّ العالمین...».

در ایام جمال قدم ترتیب چنین بود که اغلب دوستان خطه ایران که مأذون تشرّف و لقا بودند از راه موصل به ارض اقدس توجّه می‌نمودند و بعد از فوز به لقاء الله مجدّد مراجعت به موصل و عازم ایران می‌شدند. لذا کم وقتی بود که مسافریا مسافرینی در موصل نباشند و این مسافرین اکثراً وسیله ارسال عرایض از موصل به ارض اقدس و همچنین حامل و رافع الواح بدیعه منیعه و بشارات قدسیه لمیعه بودند. از آن جمله پیک رحمانی حضرت شیخ سلمان و آقا علی اکبر کاشانی و حاجی غلام‌علی نجف‌آبادی و امثالهم بوده‌اند. حاجی غلام‌علی کسی است که از لسان مبارک به قاصد ملقّب شده و چندین سفر با پای پیاده به ارض اقدس شتافته و حامل الواح الهیّه به ایران بوده است. باری، عنایات و الطاف جمال قدم جل بهائیه به حسب ظاهر در آن ایام در حق اسرای موصل دائم و مستمر بوده و هدایا و عطایای مبارک از البسه و غیره برای احبّاء ارسال می‌شده است.

جناب زین هم عرایضشان به ساحت انور متواصل و از وضع و حال احباء چه در موصل و چه در ایران معروض می داشتند. در وصف کثرت الواح منزله و خطابات و عنایات لا تُعَدُّ و لا تُحْصَى لسان قدم به این بیان افخم ناطق، قوله عز کبریائه:

لله درک یا من سمعت نداء الحق... آنچه به جناب زین علیه بهائی از ملکوت وحی الهی ارسال شده نزدیک به آن رسیده که معادله نماید با آنچه از سماء مشیت بر رسل نازل گشته له ان یحمدالله ویشکره بدوام الملك و الملکوت...

و در مقام دیگر در لوح فوق از قلم قدم چنین نازل:

... یا زین لدی العرش مذکور بوده و هستی و ذکر هر نفسی که در کتابت بوده به ذکرالله فائز ان ربک لهو الفضال الکریم. ان شاءالله در لیالی و ایام به نصرت امر مشغول باشید باید به فرح اکبر ظاهر باشی چه که به کلمه رضا فائز گشتی انا نحمد من قبلک و نقول الحمد لمن یقول ...

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین می فرمایند: «روحی فداک دستخط انور اطهر که مورخه ۲۵ شعبان { ۱۲۹۲ هـ ق / ۲۶ سپتامبر ۱۸۷۵ م } بود در اسعد اوان وارد... ای زین المقربین اسامی نفوسی که در عرایض شما مذکور بوده ذکر آن نفوس از قلم اعلی جاری شده و این نظر به فضلی است که به آن جناب بوده و هست مثلاً اگر اشقی الناس الیوم به آن جناب متمسک شود لدی الله مغفور و مذکور خواهد شد اگر چه به آن هم شاعر نشود هر نفسی را مصلحت بدانند جواب منزله را به او برسانند والا فلا دیگر چه رسد به کسانی که بشطرالله توجه نموده اند و آن جناب ذکر ایشان را معروض داشته...».

جناب زین سؤالاتی راجع به اوامر و احکام نازله در کتاب اقدس یا مسائلی دیگر که به نظرشان می رسید عرض می نمودند و به جواب فائز و مشرف می شدند و سپس آنها را جمع وری می کردند و رساله سؤال و جواب نتیجه این اقدامات است. در این باره لسان قدم چنین می فرمایند. قوله الاحلی: «سؤالاتی که در احکام الهیه نموده بودند عرض شد از مطلع عنایت این جواب مشرق و لائح قوله جل کبریائه جناب زین المقربین ان شاءالله به عنایت الله در کل عوالم فائز باشید، سؤالات شما لدی العرش مقبول است چه که منفعت کل خلق در

اوست و مخصوص امر نمودیم تو را که در احکام و آیات الهیه سؤال نمائی. انا جعلناک مطلع الخیر للعباد...».

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند: «حمد مقدّس از ذکر و لسان محبوب عالمیان را لایق و سزااست... یا زین انا ذکرناک والذین نسبهم الله الیک. ذکر شما و دوستان شما و اهل شما و ذریه شما کلّ از قلم جاری و در کتاب ثبت شده و به عنایات الهی در جمیع عوالم فائز بوده و هستند...».

جناب زین المقرّبین در نجف آباد دارای عیال و اولاد و فامیل بزرگی بوده است. ایشان از عیال اولیه در نجف آباد دو فرزند پسر به نامهای ملاً رضا و ملاً باقرویک دختر به نام سکینه داشته است. ملاً باقربا دختر ملاً قاسم ازدواج نموده و نتیجه این ازدواج دو دختر به نامهای نازنین و منور بوده است. نازنین اولادی نداشته و منور به عقد جناب عباس علی مقرّبی در آمده و خانواده مقرّبی منتسب به آنهاست. ملاً رضا دارای یک پسر به نام عباس و یک دختر به نام آغا بیگم بوده است. آغا بیگم به آقا محمد زین العابدین شوهر کرده و فامیل مقرّبین منتسب به آنهاست و از عباس فرزندی نمانده است.

جناب ملاً رضا در نجف آباد اطفال بهائی را تعلیم می داد و در سال ۱۳۲۲ هـ ق/۱۹۰۴ م صعود نمود. جناب ملاً باقروهم چند سال قبل از صعود برادر فوت نمود. فامیل های مقرّبی، مقرّبین، زینی، جانمی، مدرّس، رحمانی، درخشان و فروتن منسوب به خاندان جناب زین می باشند.

مناجات طلب مغفرتی در حق پسران جناب زین المقرّبین و آقا مشهدی جعفر که خواهرزاده جناب زین بوده از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده که مطلعش این است:

نجف آباد مناجات طلب مغفرت آقا ملاً باقرو آقا ملاً رضا و آقا مشهدی جعفر علیهم
بهاء الله الابهی

هو الله - یا ربی الاعلی و منیتی العلیا و بیغیتی النورا و ملجئ فی حیاتی الاولی و ملاذی
فی نشئتی الاخری ...

ناگفته نماند که جناب زین در زمان اقامت و تبعید در موصل با خانمی به نام نیره ازدواج نمود و ثمره ازدواج دوم به شرح زیر است: جناب نورالدین زین اولین اولاد از عیال

دوم جناب زین است که پس از صعود آن جناب به امر حضرت عبدالبهاء خدمت کتابت و تحریر آثار مبارکه به ایشان محول گردید، بدین معنی که تا آخر حیات عنصری مرکز میثاق، منشی مبارک بود و به استنساخ آثار مشغول. پس از صعود حضرت عبدالبهاء حضرت ولی امرالله امر به ادامه این خدمت فرمودند و چنان که در اکثر توقیعات مبارک ملاحظه می شود انشاء او امر و توقیعات مبارک به عهده جناب نورالدین زین بوده و بنا به فرموده مرکز میثاق و حضرت ولی امرالله این خدمت را به خوبی انجام داده و عنایات لاتحصی در حق وی نازل شده است. پس از تشکیل دولت اسرائیل جناب نورالدین و خانواده را امر به اقامت در بیروت فرمودند و تا آخر حیات یعنی سال ۱۳۴۱ هـ ش / ۱۱۹ ب به امر مبارک در بیروت اقامت داشت. جناب نورالدین هشتاد و پنج سال عمر کرد. وی دارای پنج اولاد بوده که جناب پروفیسور زین تنها فرزند ذکور ایشان و اکنون استاد تاریخ در دانشگاه بیروت و موفق به خدمات امری هستند. از سایر اولاد اناث جناب نورالدین، نگار زین است که تاکنون سه مرتبه به ایران مسافرت نموده و به خدماتی امری موفق بوده است. دختران دیگر جناب نورالدین، نهایت خانم و مهرانگیز خانم و روحیه خانم زین می باشند. جناب پروفیسور زین دارای فرزند برومندی به نام رمزی است که دو سال قبل به امر محفل ملی لبنان و اردن به ایران و پاکستان و هندوستان مسافرت امری نمود. بحمدالله این فامیل به خدمات امری مفتخرند.

پس از صعود جناب زین المقرّبین مناجات طلب مغفرتی از قلم حضرت عبدالبهاء در حق آن جناب عزّ صدور یافته که در آن حضرت عبدالبهاء لطف و عنایت خاصه خود را درباره این وجود شریف چنین بیان می فرمایند:

هو الله

مناجات در ذکر صعود جناب زین المقرّبین علیه بهاء الله الابهی

هو الله

أَللّهُمَّ يَا إِلَهِي وَرَبِّي وَمَنَانِي وَنُورِي وَبَهَائِي وَمَلْجَأِي وَرَجَائِي قَدْ تَحَيَّرْتُ فِي ذِكْرِكَ وَثَنَاتِكَ وَاحْتَرْتُ فِي تَمَجِيدِكَ وَتَقْدِيرِكَ كَلِمًا أُنْعَارِحُ إِلَيْ سَمَوِ الْإِدْرَاكِ وَأَتَصَاعَدُ إِلَيْ عُلُوِّ الْاِكْتِشَافِ أُرِي نَفْسِي عَاجِزَةً عَنِ إِدْرَاكِ كُنْهِ آيَةٍ مِنْ آيَاتِكَ فَكَيْفَ

هوية ذاتك وحقيقة أسمائك وصفاتك والعقول إذا عجزت يا إلهي عن عرفان لمعة من شهاب متشعشع في فضاء إنشائك فكيف تستطيع أن تدرك كينونة الشمس مع ظهور آثارها الزاهرة للعقول في مملكتك والنفوس إذا ذهلت عن إدراك قطرة من بحور أسرارك فكيف الاكتناه في الاكتشاف من محيط أنوارك وسيط آثارك فالعقول يا إلهي ذاهلة والنفوس يا محبوبى حائرة وطيور الأرواح هائثة وصقور الافهام قاصرة عن الطيران فى أوج وحدانيتك وعرفان آية من آيات احديتك وانى لهذا الضعيف عهدة هذا الخطب الجسيم وانى لهذا الكليل النطق والبيان البليغ مالى إلا أن أكب بوجهي على عتبة رحمانيتك وأمرغ جينى بتراب رحبة فردانيتك وأقول ربّ ربّ أدرك عبدك المتضرع إلى باب احديتك المنكسر إلى حضرة ربوبيتك الخاضع لظهور ألوهيتك الخاشع لسُلطان رحمانيتك الذى اخترته لحبك واجتبيته لذكرك وارتضيت له حمدك وثناءك. ربّ ربّ انه سمع نداءك عند تَبْلُجِ صُبْحِ احديتك ولبى لخطابك عند تَلْجُلُجِ عباب طمطام موهبتك وآمن بك وبآياتك عند سطوع فجر العرفان وخضع لسُلطانك عند شروق أنوار الإيقان وأقبل إلى جمالك الأعلى عند بزوغ نور الهدى واحتمل كلّ بلاء فى موطئة من شر الأعداء إلى أن هجم عليه ألدّ الخصماء لجهه لطلعتك النوراء فاضطر إلى الهجرة والجلء إلى أرض الطف فتحمّل كلّ كرب وبلاحتى وصل الى بقعة كربلا أرض احمرّت بدماءٍ مُطَهَّرَةٍ من الأصفياء وتعطر ارجاؤها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من نار سيّد الشهداء ثم مكث يا إلهي برهة من الزمان وآونة من الأحيان فأقبل إلى أنوار وجهك الساطعة من الجمال الأبهى واقتبس نار الهدى من الشجرة المباركة التى أصلها ثابت وفرعها فى السماء وأتبع نداءك بتلبيية تأججت بها نار محبتك فى الكبد والأحشاء وسرع الى عتبتك العليا وقام على خدمتك بكلّ القوى وادراك الحضور بين يديك فى الزوراء وهو يا محبوبى مواصل التحرير لآياتك من الغداة إلى العشاء ويتبتل إليك ويتضرع إلى باب رحمانيتك ويدعو الكلّ إلى جمال احديتك إلى أن هاجريا محبوبى بتقدير منك من تلك البقاع النوراء إلى المدينة الكبرى ومنها إلى أرض السرّ الشاسعة الأرجاء ومنها إلى هذه البقعة المباركة التى أثبتت عليها فى الزبير والألواح فوق ذلك الحبر الجليل أسيراً من الزوراء إلى الحدباء وقاسى فى سبيلك الداھية الدهماء والبلىة العظمى وكان

فی خلال الأُسْر سَلْوَةٌ لِقُلُوبِ الْأَحْبَابِ وَنَامِقًا لِأَلْوَاحِكِ الْمُرْسَلَةِ إِلَى كُلِّ الْأَنْحَاءِ ثُمَّ حَضَرَ
 يَا مَنَالِي بِإِذْنِكَ إِلَى هَذَا السَّجْنِ الَّذِي شَاعَ وَذَاعَ ذِكْرُهُ بِأَحْسَنِ الْأَنْبَاءِ بَيْنَ الْوَرَى
 وَاسْتَجَارَ فِي جَوَارِ قَرِيبِكَ الْإِدْنِي مُتَمَنِّيًا فَضْلَكَ الْأَوْفَى وَاشْتَغَلَ بِخِدْمَةِ أَمْرِكَ بِكُلِّ
 هِمَّةٍ عَلِيًّا وَكَانَ يَحْرُرُ آيَاتِكَ فِي الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ حَتَّى كَلَّتْ عَيْنَاهُ وَارْتَجَفَ أَنَامِلُهُ بِمَا
 وَهَنَ عَظْمُهُ وَبَلَغَ مِنَ الْعُمُرِ عَتِيًّا فَلَمْ يَقْتَرِ يَا إِلَهِي رَمْشَةَ عَيْنٍ فِي خِدْمَتِكَ وَلَمْ يَتَهَاوَنَ يَا
 مَحْبُوبِي طَرْفَةَ طَرْفٍ فِي عِبُودِيَّتِكَ وَعَبْدَكَ بِكُلِّ انْقِطَاعٍ وَانْكَسَارٍ إِلَى عَظْمَةِ جَلَالِكَ
 وَانْجِدَابٍ إِلَى مَلَكُوتِ جَمَالِكَ وَقَضَى أَيَّامَهُ فِي نَشْرِ نَفْحَاتِكَ وَإِعْلَاءِ كَلِمَتِكَ وَإِقَامَةِ
 بَرَهَانِكَ وَبَيَانِ حُجَّتِكَ الْبَالِغَةِ وَقَدْرَتِكَ الدَّامِغَةِ وَعَزَّتِكَ الْبَاهِرَةِ وَعَظْمَتِكَ الزَّاهِرَةِ
 حَتَّى اشْتَهَرَ فِي الْآفَاقِ بِالْأَلْفَةِ وَالرِّفَاقِ وَاقْتَبَسَ أَنْوَارَ الْإِشْرَاقِ فِي يَوْمِ الْمِيثَاقِ فَاشْتِاقَ
 إِلَى مَلَكُوتِكَ الْأَبْهِيِّ وَرَفِيقِكَ الْأَعْلَى وَقَالَ أَدْرِكْنِي يَا بَهَاءَ الْأَبْهِيِّ وَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ
 وَأَجْزِنِي فِي جَوَارِ رَحْمَتِكَ الْكَبِيرِ وَاسْقِنِي الْكَأْسَ الطَّافِحَةَ بِصَهْبَاءِ اللَّقَاءِ وَطَيَّرْنِي إِلَى
 وَكْرِي الَّذِي فِي الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى فِي جَنَّتِكَ الْأَبْهِيِّ فَأَجِبْتَ لَهُ الدَّعَاءَ وَسَمَحْتَ بِمَا
 نَاجَى فِي جَنِّحِ اللَّيَالِي الظُّلْمَاءِ وَأَرْجَعْتَهُ إِلَيْكَ بِوَجْهِ مُسْتَبْشِرٍ بِنُورِ الْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ. رَبِّ
 رَبِّ أَكْرَمٍ لَهُ الْمَثْوَى وَاجْزِلْ لَهُ النَّدَى وَأَدْخِلْهُ مَدْخَلَ صَدَقٍ وَأَنْزِلْهُ مَنْزِلًا مَبَارَكًا فِي مَشْهَدِ
 اللَّقَاءِ حَتَّى يَتَمَتَّعَ بِمُشَاهَدَةِ أَنْوَارِ طَلْعَتِكَ الزَّهْرَاءِ إِلَى السَّرْمَدِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مَتْنَهِيٌّ وَوَفَّقْ
 الَّذِينَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قُرَّةَ لَعِينِهِ وَفَلْدَةَ مِنْ كَبْدِهِ عَلَى أَنْ يَقْتَفُوا أَثْرَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْوَهَّابُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ الْمُسْتَعَانُ. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (ص ۲۳۰ - ۲۳۵) در باره جناب زین المقربین
 چنین می فرماید:

جناب زین المقربین

و از جمله مهاجرین و مجاورین، حضرت زین المقربین است. این شخص جلیل
 از اجله اصحاب حضرت اعلی و اعظم احباب جمال ابھی بود. در کور فرقان مشهور
 به تقدیس و تزهّد بود. و در فنون سنی مهارت تامه داشت. مقتدای جمیع اهل
 نجف آباد بود و در نزد اکابر و اعظام بلاد بی نهایت محترم. کلمه اش کلمه فصل بود،
 و حکمش نافذ و جاری زیرا مسلم عموم بود و مرجع خاص و عام. به مجرد استماع

خبر از ظهور حضرت اعلیٰ روحی له الفدا فریاد رینا انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بریکم فآمننا از جان برآورد و جمیع حجبات بدرید و کشف سبحات نمود و دفع شبهاست کرد و به تسبیح و تقدیس جمال موعود برخاست و به تبلیغ ظهور حضرت مقصود در موطن خویش و اصفهان شهره آفاق شد و مورد طعن و لعن و اذیت اهل نفاق. عوام کالهوم که او را می پرستیدند به تعدی پرداختند، هر روز جفائی از ستمکاران و اذیت و آزاری از عوانان صادر شد جمیع را متحمل بود و در تبلیغ لسان فصیح بگشود و در نهایت متانت مقاومت کرد و روز به روز بر غضب عوانان بیفزود. جامی سرشار از بشارات الهی در دست داشت و به باده معرفت الله هر نفسی را سرمست می نمود، ابدأ خوف و خطری نداشت بی باک بود و در سیل الهی چالاک ولی بعد از قضیه شاه پناه نماند و اذیت شدید در هر شام و صبحگاه و چون بقای ایشان در نجف آباد از برای جمیع احباء مورد خطر بود لهذا به عراق سفر نمودند.

در ایامی که جمال مبارک در کردستان بودند و مغاره سرگلو خلوتگاه نموده بودند، جناب زین به بغداد وارد ولی مایوس و متأثر شد زیرا دید از امرالله نه صدائی و نه ندائی نه جمعی و نه انجمنی نه صوتی و نه صیتی یحیی در گوشه خوف و خمول غائب و در زاویه خمود و خسوف آفل هر چه تحری نمود نفسی نیافت یک مرتبه با حضرت کلیم ملاقات کرد و چون تقیه بسیار بود سفر به کربلا نمود و مدتی در کربلا به تحریر آیات و کلمات مشغول گشت، پس دوباره به نجف آباد رجوع نمود و از هجوم اعداء و فجور ظالمان بقا و استقرار نماند ولی به نفخ صور مرة اخری حیات تازه یافت و بشارت ظهور جمال مبارک را به گوش جان استماع کرد و به جواب طبل الست کوس بلی زده و به تبلیغ امر مبارک لسان فصیح گشود و به دلائل عقلیه و نقلیه اثبات ظهور من یظهره الله می نمود، هر تشنه را آب گوارا بود و هر طالبی را برهان ساطع ملأ اعلیٰ در تقریر و تحریر سرور ابرار بود و در توضیح و تفسیر آیت کبری.

باری در ایران در تحت خطر ناگهان بود و بقای در نجف آباد سبب ضوضاء اهل عناد، لهذا لیک زنان به ارض سرشتافت و قصد حرم کبریا نمود. احرام کعبه دوست بست و به مشعر و مقام مقصود رسید. اوقاتی در حضور بسربرد بعد با جناب آقا میرزا جعفر یزدی مأمور به تبلیغ شد. دوباره به ایران رفت و در ایران با زبان و لسان بلیغ تبلیغ

آغاز نمود و بشارت ظهور ملیک وجود را به اعلیٰ علیین واصل نمود. در ایران با آقا میرزا جعفر به هر شهر آباد و ویران مرور نمود و بشارت به ظهور جمال مبارک داد، پس دوباره سفر به عراق نمود در آنجا شمع جمع بود و سبب روح و ریحان عموم همواره به نصائح و مواعظ می پرداخت و از آتش محبت الله می گذاخت.

و چون یاران را در عراق اسیر کردند و به موصل نفی و گسیل نمودند، سردار اسیران شد و سرور مظلومان گشت. مدتی در موصل تسلی خاطر منفیان بود و حل مشکلات یاران می کرد، قلوب را الفت می داد و نفوس را به یکدیگر مهربان می نمود. بعد اذن و اجازه حضور خواست حاجتش به شرف قبول مقرون شد، پس وارد سجن گشت و به حضور حضرت مقصود ماثول یافت و به تحریر آیات مشغول بود و به تشویق اصحاب مألوف، مهاجرین را رشته الفت بود و مسافرین را شعله محبت. آنی از خدمت فراغت نداشت و هر روز مورد عنایت می شد و کتب و الواح به کمال دقت صحیح مرقوم می نمود.

باری این شخص جلیل از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت نور مبین فتور و قصور ننمود و بعد از صعود چنان به آتش حسرت برافروخت که هر روز می گریست و می گذاخت و یوماً فیوماً انحلال جسم تزئید می یافت در نهایت ثبوت و استقامت بر عهد و میثاق بود و مونس و انیس این بنده نیر آفاق.

هر روز منتظر صعود بود و هر دم آرزوی عروج می فرمود، عاقبت در نهایت روح و ریحان و بشارت به ملکوت رحمن پرواز به ملکوت راز کرد و از هر غمی آزاد شد و در محفل تجلی غرق انوار گردید. علیه التحية والثناء من ملکوت الأنوار و علیه البهاء الأبهی من الملائع الأعلیٰ وله السرور والحبور فی عالم البقاء وجعل الله له فی جنة الأبهی مقاماً علیاً.

جناب ملا قاسم

هنگامی که میرزا سلیمان قلی به اصفهان و نجف آباد وارد شد و در منزل ملا احمد (سر فامیل نیکروان) با جناب زین به مذاکرات تبلیغی پرداخت جناب ملا قاسم نیز حضور داشته و به نور ایمان مهدی گشته است. جناب ملا قاسم پس از تصدیق مورد آزار اهل جفا واقع گردید به طوری که حکومت او را دستگیر و زنجیر نموده با پای پیاده به اصفهان کشانید و خانه اش را تاراج کردند. او دو ماه در بند و زنجیر بود تا آن که به وسائلی نجات یافت و چندی بعد با جناب زین المقرّبین در بغداد به زیارت جمال اقدس ابهی فائز گردیدند. دختر ملا قاسم عیال ملا باقر فرزند زین المقرّبین است. خانم ملا قاسم از زنان فاضله بوده که با مجتهدین آن زمان مباحثه و محاجّه می کرده است. فامیل های رضوانی، نعمت، و کاشفی منتسب به جناب ملا قاسم می باشند.

بلوای نجف آباد

از سال ۱۲۶۹ هـ ق / ۱۸۵۳ م به بعد که امر در آن خطه علنی گردید مخالفت اعداء هم شدیدتر شد. این مخالفت‌ها زمانی شدت داشت و گاه‌گاهی خفیفتر می‌شد تا در سال ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۸ م که به اوج خود رسید و سبب گرفتاری هفتاد نفر از احباء گردید.

در آن سال حکومت اصفهان به میرزا نصرالله خان پیشکار جلال الدوله و آگذار گردید. مشارالیه برادر دبیر الملک بوده و ریاست شرع هم پس از فوت آقا سید محمد (مسجد سید) به آقا شیخ باقر نجفی (ذئب) و آگذار شده بود. لذا این دورکن عناد در صدد طرح نقشه برای گرفتاری اغنام الله برآمدند و طرح خود را با کدخدای نجف آباد (آقا کلب علی) در میان نهادند. کدخدا کلب علی پیشنهاد کرد که برای دستگیری بهائیان باید به حيله متوسل گردید. کدخدا کلب علی گفت مرا به عنوان بقایای مالیات دستگیر کنید و من صورت رعایای نجف آباد را که بهائیان هم جزو آنها هستند می‌دهم، با این ترتیب توجه کسی در باره اخذ و گرفتاری بهائیان جلب نمی‌شود. بالاخره عده‌ای را دستگیر و به اصفهان گسیل داشتند که قریب هفتاد نفر آنها بهائی یا بابی بودند و در محضر حکومت اصفهان و آقا شیخ باقر نجفی هر کدام از احباب را که به عنوان اخذ مالیات می‌آوردند شاهدهی از میان جمعیت طبق نقشه طرح شده می‌گفت این شخص بابی است و شاهد دیگری تأیید شاهد اول می‌نمود و شیخ نجفی هم حکم قتل می‌داد. اول کسی که در این ماجرا در محضر حکومت به شهادت رسید حبیب الله فرزند هاشم صلواتی است. این جوان رعنا در بغداد به زیارت حضرت بهاء الله مشرف و از جام الست سرمست شده بود و همه جا به تبلیغ امر حضرت رب العالمین می‌پرداخت ولی پدرش هاشم که بی نهایت نسبت به او کینه و نفرت داشت به دستور شیخ نجفی برای قتل همین جوان چند نفر از علماء را به نجف آباد بر حسب ظاهر برای تحقیق و در باطن برای اخذ اقرار فرستاده بود و علماء در پستوی اطاقی شرح تشرف حبیب الله شهید را به حضور حضرت بهاء الله مخفیانه می‌شنیدند و پس از اقرار حبیب الله و ایمان به جمال قدم حکم قتل او را توسط شیخ

نجفی صادر کرده بودند. لذا آن روز در محضر حکومت اصفهان شهادت حبیب الله مانعی نداشت و شیخ نجفی گفت بر من ثابت شده است که حبیب الله در بغداد به ملاقات بهاء الله رفته و قتل او هیچ مانع شرعی ندارد، لذا در محضر حکومت او را سر بریدند. هنگامی که حبیب الله در خون خود می غلطید یکی دیگر از بابیان که نامش احمد بوده خود را بر روی نعش حبیب الله افکند و مجلس را منقلب نمود به طوری که حاکم اظهار کرد بس است باقی اسراء را به زندان ببرید. در این موقع حاجی محمد باقر شوهر خواهر جناب زین المقرئین که با حاجی محمد جعفر آواده ای مجتهد اعلم اصفهان دوستی داشت به محضر مشارالیه حاضر شده جریان توطئه و گرفتاری مظلومان و نقشه شهادت آنها را که به عنوان مالیات به اصفهان آورده اند به تفصیل شرح داد و استدعای اقدامی عاجلانه برای رفع این غائله نمود. حاجی محمد جعفر که نفوذی کامل داشت پس از تحقیقات به حکومت نوشت که این شهادت از روی غرض و عداوت است و جنبه حقیقت ندارد لذا پس از قتل حبیب الله باقی اسراء را به زندان بردند. از محل دفن حبیب الله که در تخت فولاد اصفهان بوده اطلاعی در دست نیست چون پدر او هاشم که مسبب قتل پسر بوده او را دفن کرده و احباء از محل آن بی اطلاعند. زیارت نامه مفصلی از قلم حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعظم به افتخار این شهید نازل شده که مطلعش این است:

حبیب الذی استشهد فی سبیل الله

بسم ربنا البهی الأبهی

سبحان الذی نَزَلَ الآیات بالحق و یعطى لمن یشاء ما یشاء...

پس از شهادت حبیب الله که در اوایل سال ۱۲۸۵ هـ / ق ۱۸۶۸ م بوده حکومت دستور داد یکی دیگر از مظلومان به نام حسین ابن علی خیاط را در میدان شاه اصفهان شهید نمایند لذا او را نیز سر بریدند. حسین حین شهادت این شعر را زمزمه می کرد: از تو ای دوست نگسلم پیوند - گر به تیغم برند بند از بند .

رسم این شهید اول در اصفهان و سپس به گلستان جاوید نجف آباد منتقل گردید. پس از شهادت حسین هفده نفر از احباء را از سایرین جدا کردند و به طرف طهران حرکت دادند، دو نفر را گوش بریدند که نام یکی از آنها حاجی محمد صادق چیت ساز بوده و جناب محمد

رضا صباغ و محمد ابراهیم ولد محمد جعفر را بین سربازان گرداندند که هرکس به هر نوع که مایل باشد به آنها آزار برساند. سربازان هم بدن عریان آنها را با تازیانه و غیره به قدری مجروح کردند که دیگر رمقی از حیات در آنها باقی نمانده غروب آن روز آنها را به زندان برگرداندند و دیگر از حیات یا ممات آنها اطلاعی در دست نیست و ما بقی را که قریب پنجاه نفر بودند به دستور حکومت به نجف‌آباد برگرداندند و پس از چوب‌کاری در میدان نجف‌آباد و زجر و غارت اموال، آنها را رها کردند.

شرح آزار حاج محمد صادق چیت‌ساز و محمد رضا صباغ را جناب زین‌المقرئین در کتاب خاطرات خود ذکر کرده است.

به اعزاز شهید دوم اصفهان جناب حسین ابن علی خیاط از قلم جمال قدم زیارت‌نامه‌ای نازل که مطلعش این است:

قوله عزّ بیانه

جناب حسین الذی استشهد فی سبیل الله بارئه

بسم رنا الامنع الاقدس الابهی. فطوبی لک بما سماک الله برکن الاول من

الاسمین...

یکی دیگر از این مسجونین و سرگون شدگان به نام حسین چیت‌ساز در حوالی کاشان در اثر صدمات و لطمات وارده در راه به ملکوت ابهی صعود نمود. حضرت بهاء‌الله لوحی به افتخار این شهید نازل فرموده‌اند که مطلعش این است، قوله عزّ کبریانه:

زیارت‌نامه جناب حسین علیه بهاء‌الله

بسم الله الأرفع العلی الأعلی. ذکر الله عبده الذی مسّته البأساء فی سبیل ربّه وارتقی

إلی الله...

پس از شهادت استاد حسین این اسرا به طهران رسیدند و در انبار شاهی محبوس گردیدند. پس از آن جناب ملا علی رضا که از افاضل احباب بود در انبار طهران در اثر رنج و عذاب راه به درود زندگی گفت. این متصاعد الی الله نیز به زیارت‌نامه از قلم ابهی مفتخر

گردیده که مطلعش این است:

جناب علی رضا علیه بهاء الله

بسم الله الامنع الاقدس ابهئى. هذه ورقة الخلد قد تحركت فى فردوس اللوح على
هيئة الكلمات...

توضیح آن که این چهار نفر شهید با سه نفر شهدائی که ذکرشان خواهد رفت به
شهدای سبعة نجف‌آباد از قلم جمال اقدس ابهئى توسط جناب زین‌المقرئین موسوم و
مفتخرند.

باقی اسرا در حبس انبارشاهی در طهران به مدت سه ماه زندانی بودند. پس از آن
ناصرالدین شاه به صرافت طبع آنها را آزاد نمود و بعضی از آنها به نجف‌آباد مراجعت نکردند
و برخی به وطن بازگشتند. از آن جمله جنابان حاجی حسن معروف به حاجی آخوند و حاجی
محمد صادق آقابابا و سوم ملاً حسن فاضل که هر سه نفر آنها به محض رسیدن به اصفهان
گرفتار ذئب خونخوار شیخ باقر نجفی گردیدند و هر سه به شهادت رسیدند و شهدای سبعة را
کامل کردند. اینک می‌پردازیم به ذکر شهادت این سه شهید فی سبیل الله.

پس از آن که شاه ایران بقیه اسرا را مرخص نمود سه نفر مذکور در فوق به اصفهان
وارد شدند و خبر ورود خود را به نجف‌آباد دادند. شیخ باقر نجفی به محض ورود این سه تن
دستور داد آنها را گرفته و فتوای قتل را که قبلاً تهیه کرده بود به حکمران اصفهان ارائه داده
تقاضای قتل آنها را نمود. هنوز این سه تن به نجف‌آباد نرسیده بودند که به دست جلادان
شریت شهادت نوشیدند.

اینک به ذکر شرحی که جناب ناشر نفعات الله موهبت الله هائی نبیره شهید که از لسان
مرحوم حسن خان فرزند حاجی صادق شنیده است می‌پردازیم.

حسن خان می‌گوید پدرم حاجی صادق شهید متمول و دارای سرمایه و زراعت کافی
بود. در وضوای ۱۲۸۵ هـ ق/ ۱۸۶۸ م روزی هیاهو بلند شد و جمعیت چند هزار نفری براه
افتادند و قریب یکصد نفر از احباب را گرفتند از جمله پدرم حاجی صادق را هم بردند.
فردای آن روز به اصفهان رفتیم تا شاید کمکی برای آزادی آنها بنمائیم پس از چند روز پدرم و
شانزده نفر دیگر از احباء را به طهران فرستادند و بقیه را به نجف‌آباد برگرداندند و دو نفر را هم

شهید کردند. پس از سه ماه خبر یافتیم که پدرم به اصفهان آمده و در سرای مسجد حکیم که منزل مسافری نجف‌آبادی آن زمان بود منزل کرده است. این بود که مقداری نان و خوراکی تهیه کرده با مرکب چهارپا به اصفهان به دیدن پدر رفتیم، دیداری تازه شد، ناشتائی صرف شد پدرم اظهار کرد مقداری از نان و خوراکی را که آورده بودیم به کاروانسرادار بدهیم. گفت به اینها باید محبت کرد که آزاری روا ندارند. پدرم اظهار کرد در این سرگونی بی نهایت صدمه دیده و از دست مأمورین آزار کشیده به طوری که در این سه ماه یک خوراک خوب نخورده و اظهار کرد که مایلم قدری بریان تهیه کنی تا نهار خورده طرف عصر به نجف‌آباد حرکت کنیم که شبانه به نجف‌آباد برسیم تا در تاریکی شب کسی از ورود ما آگاه نشود. من فوراً رفتم نان و بریان تهیه کردم و پس از یک ساعت برگشتم دیدم کاروانسرادار سراسیمه نزد من آمده و گفت چند نفر از مأمورین حکومت آمدند و پدرت را گرفته به میدان شاه بردند تا بکشند و پدرت هر قدر التماس کرد صبر کنید پسرم بیاید وصیت خود را به او بکنم آنها اعتنائی نکردند و او را به زور بردند. من از شنیدن این کلمات ناراحت شده سینی بریان را به گوشه‌ای انداخته به طرف میدان شاه حرکت کردم. وقتی به میدان شاه و انبوه جمعیت رسیدم دیدم پدرم را سر بریده‌اند. چون چشمم به ریش پر خون پدرم افتاد غش کردم. کاروانسرادار که به دنبال من آمده بود مرا سرحال آورده دلداری داده به کاروانسرا برگرداند و به رعایای پدرم سپرد. فردای آن روز به نجف‌آباد برگشتیم دیدیم جمیع اثاث خانه و دکان ما را غارت کرده‌اند.

واقعه شهادت حاجی صادق سرفامیل هائی و پدر داماد ملاً محمد باقر هائی در اوایل رجب ۱۲۸۵ هـ ق / اکتبر ۱۸۶۸ م بوده است. سنگ مزار این شهید که در گلستان جاوید نجف‌آباد زیارت شد صحت این مدعا را تأیید می‌کند.

زیارت نامه شهید فی سبیل الله حاجی صادق با این عبارت آغاز می‌گردد:

جناب حاجی صادق الذی وفی بعهدہ

بسم الله العزيز الامنع الارفع الاقدس الابهی. تلک آیات نزلت حینئذ بالحق من

جبروت عز بهیا ...

پس از شهادت جناب حاجی صادق جناب حاجی ملاً حسن معروف به حاجی آخوند

را که عموی زین المقرّین بوده است دستگیر و در اصفهان سربریدند. رمس این شهید اول در تخت فولاد اصفهان و سپس به گلستان جاوید نجف آباد منتقل گردیده است. زیارت نامه ای از قلم حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلیٰ به افتخار این شهید نازل شده که مطلعش این است:

جناب حاجی ملا حسن

بسم ربنا الأقدس الأمنع الأعرّ الأبهی. هذا کتاب الله قد نزل بالحق وفیه یذکر عبد
الذی استشهد فی سیله ...

پس از آن جناب حسن فاضل را که از محبوسین آزاد شده طهران و تازه به اصفهان مراجعت کرده بود به فتوای شیخ نجفی و حکومت دستگیر و در میدان شاه اصفهان شهید کردند.

زیارت نامه ای از قلم جمال قدم به افتخار این شهید نازل که مطلعش این است:

جناب حسن علیه بهاء الله

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهی. ذکر الله عبده حیثئذ فی ملکوت الأسماء والصفات ...

این هفت شهید را شهدای سبعة نجف آباد می گویند. پس از شهادت آنها جناب زین المقرّین از ساحت جمال اقدس ابهی استدعا نمود که اظهار عنایتی در حق آنان بشود و حضرت بهاء الله فضلا لاجبائه در جواب زین المقرّین به این بیان احلی ناطق گشتند:

ان یا زین المقرّین فلما حضر بین العرش کتابک وسئلت فیه ما سئلت عن الله ربک
ورب العالمین فی الذینهم استشهدوا فی سبیل الله ووفوا بمیثاقهم وکانوا من المستشهدین
وقد استجبنا لک ما سئلت عن الله ربک ورب آبائک الاولین ونزلنا لکل واحد منهم
آیات محکّمات وکلمات مشرقات ...

جناب نبیل زرندی در باره این شهداء در مثنوی خود (چاپ مصر، صفحه ۴۵-۴۶)

چنین سروده است:

بعد از آن از ارض نون اصفهان
 با غل و زنجیر مأنوس آمدند
 چون شدند از حبس ارض طا برون
 در زمین صاد مقتول آمدند
 یک تن از آنها حسن بدر منیر
 زاهد و دارای علم و با عمل
 در شب آخر چورخشان آفتاب
 گفته او را کای حسن شد بی الم
 گرتورا نبود باین معنی رضا
 گفت لا والله خواهم صد روان
 شاه گفتش چون رضائی ای صدیق
 چونکه شد بیدار از آن رؤیا حسن
 هر دو گفتندش که اوهام است این
 گفت نی نی یا رضا یا نا رضا
 قول محبوب است و دروی نی خلاف
 ساعتی نگذشت کز آن جایگاه
 هر سه تن دادند جان اما حسن
 چند تن شیران زدست روبهان
 تا بطهران جمله مجبوس آمدند
 چارتن ز آنها ز قوم کافرون
 در بساط دوست مقبول آمدند
 در وفا گردیده موی او چوشیر
 با تحمل در بلایا چون حمل
 آمده محبوب ابهایش بخواب
 اسم تو در لوح سربازان رقم
 گوی بر من تا بگردانم قضا
 تا بیازم در قدومت رایگان
 این دو تن هم بایدت بودن رفیق
 با رفیقان گفت خواب خویشان
 میشویم آزاد ما فردا یقین
 میشویم امروز ما هر سه فدا
 با رضای او نمائید اعتراف
 هر سه را بردند سوی قتلگاه
 با سرور و آن دو با آه و حزن...

چندی بعد دشمنان امرالله در نجف‌آباد ظلّ السلطان را تحریک کردند او نیز حاجی
 باقر شوهر همشیره جناب زین و آقا علی فرزند ارشد او را دستگیر و به اصفهان برده به زندان
 انداخت و نقشه قتل حاجی باقر را طرح کرده به تهیه فتوی از علمای اعلام پرداخت. در این
 موقع احبّای نجف‌آباد به اصفهان رفته تلگرافاً جریان را به حضرات ایادی امرالله در طهران
 خبر دادند. از طرفی ظلّ السلطان هم به عنوان کسب اجازه از طهران این قتل را چند روزی
 به تأخیر انداخت و حاجی باقر و فرزندش در زیر غل و زنجیر بسر می‌بردند. در طهران احبّاء و
 ایادی امر باجی سوسن را که یکی از زنان شیردل احباب بود مأموریت دادند که حکم آزادی
 حاجی باقر نجف‌آبادی را از شاه ایران بگیرد. این زن فداکار درب اندرون شاهی جلو کالسکه

شاه را گرفته و گفت یا مرا به زیر سم اسبان بکشید و یا آن که برادرم را که در زیر زنجیر ظلّ السلطان زندانی است دستور آزادی بدهید. آنچه شاه اصرار نمود که اقدام می‌کنم این زن از جلو کالسکه شاه عقب نرفت. شاه تلگرافی مبنی بر آزادی حاجی باقر به ظلّ السلطان مخابره نمود و فردای آن روز تلگراف به اصفهان رسید. با رسیدن تلگراف به اصفهان ظلّ السلطان از قتل حاجی باقر صرف نظر نمود ولی در باطن به فکر اخذ وجهی از حاجی باقر افتاد. لذا توسط فتح‌علی خان یاور نجف‌آبادی که فرمانده آن زمان بود و با حاجی باقر آشنائی داشت پیغام فرستاد که اگر بخواهی از قتل رهائی یابی باید یک هزار تومان بدهی. حاجی باقر که در حبس از همه جا بی خبر بود چون احساس آزادی نمود با پرداخت یک هزار تومان رضایت داد ولی پولی نداشت اما آب و ملک معتنا بهی داشت. لذا کلیه املاک و اشجار خود را در مقابل یک هزار تومان به فتح‌علی خان یاور صلح نمود و آب تنها (یعنی آب تنهای بدون ملک) خود را به بیابان برده با کمک چهار اولاد خود از نوبه تهیه باغ و زراعت پرداخت. حاجی محمد باقر در تمام عمر خود منزل خویش را وقف تشکیلات و محافل و مبلغین امر ربّ العالمین قرار داده و در آخر عمر نیز سهمی از خانه مسکونی خویش را تقدیم امر نمود. پس از سالها اولاد حاجی محمد باقر بقیه خانه را نیز به امر انتقال دادند. حاجی محمد باقر همیشه مورد عنایات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء بوده و به وصول الواح عدیده مفتخر و متباهی گشته است. اینک به ذکر لوحی از حضرت بهاء‌الله جل اسمه الاعظم می‌پردازیم:

هوالله

یا حاجی محمد باقر به زیارت بیت و به عرفان ربّ البیت فائز شدی و این کلمه که اعظم است عندالله از آسمان و زمین مخصوص تو نازل هل تقدر ان تشکره علی ما ینبغی قل لا وسلطانک إلا بلسانک الطاهر المقدّس العزیز البدیع. ای ربّ قد أقبلت بکلیّی الیک وأردت من سماء جودک و بحر کرمک ما یجعلنی طائراً فی هواء إرادتک و عاملاً بما أنزلت فی کتابک و آخذاً رحیقک المختوم باسمک القیوم و شارباً منه مرّةً باسمک و آخری بذکرک العزیز المحبوب .

جناب اشرف

جناب میرزا اشرف از علماء و اصلاً اهل خراسان بوده ولی به اشرف آباده ای هم معروف شده و مدتی مدید نیز در نجف آباد سکونت داشته است. او جوانی مشتعل و منجذب بود و در سال ۱۲۸۰ هـ ق / ۱۸۶۳ م در زمان پیشکاری مجدالدوله از نجف آباد به آباده رفته به خدمت او اشتغال داشت. بعداً در هندوستان در شهر بمبئی اقامت داشته سپس به اصفهان مراجعت و در دستگاه ظلّ السلطان حکمران اصفهان مشغول بوده و در سال ۱۳۰۵ هـ ق / ۱۸۸۸ م دو نفر از بستگان ظلّ السلطان را تبلیغ نموده است. چون ظلّ السلطان و شیخ باقر نجفی از حالات و انجذاب او اطلاع حاصل نمودند برای قتل او به مشورت پرداختند و چون در جلسه ای جناب اشرف که مشتعل به نار محبت الله بود اقرار به بهائیت نموده بود لذا حکم قتل او را امضاء و در سال ۱۳۰۶ هـ ق / ۱۸۸۹ م در میدان شاه اصفهان او را به دار آویختند و پس از آن جسدش را با نفت آتش زده شبانه بقایای جسد نیم سوخته را در خرابه پشت مطبخ در گودالی انداخته دیواری را روی نعش خراب نمودند. در لوحی از حضرت بهاء الله می فرمایند که در ارض صاد اشرف جان خود را در سبیل محبوب عالمیان فدا کرد.

و در لوحی از حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی که تاریخ نزول آن جمادی الثانی سنه ۱۳۰۶ هـ ق / ۱۸۸۹ م است چنین می فرمایند: «...چند شهر قبل حضرت اشرف علیه بهاء الله و فضله به شهادت عظمی فائز...».

و نیز در لوحی از الواح جمال قدم در باره شهادت جناب اشرف چنین می فرمایند، قوله عزّ بیانه: «...ومنهم أشرف الذی کان ذاکراً بین العباد...».

از محل دفن رمس این شهید اطلاعی در دست نیست.

عرش اطهر حضرت باب

پس از شهادت حضرت باب در تبریز جسد مبارک را کنار خندق شهر انداختند و جناب حاجی سلیمان شهید آن را در کارخانه ابریشم بافی جناب احمد میلانی به امانت گذاشتند. پس از آن عرش مطهر به طهران حمل و در امامزاده حسن و خانه حاجی سلیمان خان و بعداً در امامزاده معصوم و مسجد ماشاءالله و خانه میرزا حسن وزیر و امامزاده زید و خانه های حسین علی اصفهانی و محمد کریم عطار محفوظ بود و سپس در اصفهان چندی در منزل جناب میرزا اسدالله خان وزیر امانت بوده است.

در ماه جمادی الثانی ۱۳۱۶ هـ ق / اکتبر ۱۸۹۸ م به موجب نامه جناب زین المقربین که به مرحوم حاجی باقر (شوهر خواهر خود) مرقوم داشته و زیب این اوراق می گردد جناب میرزا اسدالله اصفهانی حامل عرش اطهر حضرت نقطه اولی جل اسمه الاعلی شد و مع چند صندوق چوبی حاوی آثار و اوراق با همراهان میرزا اسدالله که چند نفر بودند و از اصفهان این عرش را همراهی می کردند وارد نجف آباد شدند، در حالی که هیچ کسی غیر از میرزا اسدالله اطلاع از این در ثمین نداشت. این عرش مطهر مدت سه شبانه روز در نجف آباد در منزل حاجی باقر امانت بود و پس از سه روز توقف در نجف آباد از طریق اراک، کرمانشاه، بغداد، دمشق و بیروت در نوزده رمضان همین سال به طوری که در تاریخ امر مضبوط است این امانت الهی به سلامت وارد ارض اقدس گردید و بشارت آن را طی لوح مبسوطی حضرت عبدالبهاء به جهان بهائی ابلاغ فرمودند.

اینک شرحی که جناب زین المقربین در تاریخ سوم شعبان سنه ۱۳۱۸ هـ ق / ۲۷ نوامبر ۱۹۰۰ م خطاب به حاجی باقر نوشته عیناً نقل می گردد: «... و این که نوشته اید جناب میرزا اسدالله حین ورود اسباب ها را بیرون گذاردند و بعداً به اطاق حمل نمودند آن امانت در کدام محل بود؟ مستفسر شدم فرمودند اول در ایوان جنب اطاق وضع شده و بعد حمل به اطاق نمودند. اگر ممکن شود هر دو موضع را از برای رجال و نساء و اگر ممکن نیست همان اطاق

را محل زیارت و ذکر و قرائت آیات و طلب حاجات قرار دهید و لکن در اشتها اسم آن در آن حدود ملاحظه حکمت را بنمائید تا وقتش...». و در نامه دیگر ایشان که به تاریخ ششم ذی حجه ۱۳۱۸ هـ ق/ ۲۷ مارچ ۱۹۰۱ م مورخ است و حضرت عبدالبهاء با انامل مبارک جمله‌ای به آن اضافه نموده‌اند چنین مرقوم گردیده :

اطاقی که جناب میرزا اسدالله امانت را در آنجا وارد نموده محل ذکر و عبادت و مناجات و طلب حاجات قرار دهید شبها شمعی روشن نمائید فراموش نشود این موهبت و فضلی است که خداوند به شما عطا فرموده اماکنی که در آن حدود مرتفع و توجه می‌نمایند مسموعی است و حدس و تخمین و لکن این مکان محقق و یقینی قدر بدانید.

اکنون این محل به کتابخانه حضرت زین‌المقرئین موسوم گردیده است. در سال ۱۳۱۸ هـ ق/ ۱۹۰۰ م دو سال پس از این واقعه حاجی باقر به ملکوت ابهی صعود نمود و سهمی از خانه را تقدیم امر و وصیت نمود او را در همان خانه مدفون ساختند. بعداً ما بقی منزل هم در اختیار امر قرار گرفت و ساختمان آن بدون کوچکترین دخالتی مرمت گردید. در سال ۱۲۹ ب/ ۱۳۵۱ هـ ش / ۱۹۷۲ م به همت محفل مقدس روحانی نجف‌آباد و احبای محل سالن بزرگی به طراحی آقای مهندس اسدالله صبحی رئیس محفل روحانی نجف‌آباد ساخته و پرداخته شد که هم اکنون مورد استفاده برای احتفالات عمومی است.

محل دفن جناب حاجی باقر پشت کتابخانه زین‌المقرئین نجف‌آباد است. اینک لوح مبارک حضرت عبدالبهاء روحی له الفداء در ذکر صعود حاجی محمد باقر را مندرج می‌سازد:

هو الله

جناب آقا علی و آقا نصرالله و آقا مشهدی جعفر و آقا اسدالله

أولاد من سعد إلى الله حاجی محمد باقر علیهم بهاء الله

هو الله

يا بحر العفو والغفران ويا شمس الصّفح واللفظ والإحسان أدرك عبدك مستغيث
وظهره من العصيان وأنقذه من الحرمان وارفعه من وهدة الهجران وأدخله في حديقة

الرحمن وأجره في جوارك يا منان وظل عليه بشجرة رحمانيتك يا مستعان وارزقه
لقاءك وأكمل عليه رحمتك واسئغ عليه نعمتك إنك أنت الكريم الرحيم العفو
الغفور الحنان. ع ع

ای بازماندگان آن طیر الهی محزون مباشید و رخ را مخراشید و ماتم نگیرید زیرا
آن مرغ چمنستان حقیقت به گلستان رحمت پرواز نمود و آن ماهی تشنه لب به بحر
احدیّت پی برد لهذا جای سرور و حبور است نه حزن و اندوه هر چند فرقت حرقت
است و جدائی حسرت روحانی ولی عاقبت وصلت است و کامرانی. ع ع

و باید آن بازماندگان بنده الهی بر اثر پدر حرکت نمایند و با یکدیگر در نهایت اتحاد و
اتفاق و یگانگی حرکت نمایند و ملاحظه فقراء را در جمیع جهات داشته باشند. ع ع

شهادت جناب غلامرضا

در اوایل سال ۱۳۱۸ هـ ق/ ۱۹۰۰ م در ایام سوگواری محرم و صفر دسته عزاداران حسینی در بین راه اصفهان- نجف آباد نزدیک آشنستان به یکی از احبای نجف آباد به نام غلامرضا فرزند احمد که او را غلامرضای ابوالقاسم هم می گفتند برخورد نمودند. غلامرضا که به همراهی متصاعد الی الله اسدالله فرزند حاجی محمد کریم طفل حاجی حیدر شهید را که نصرالله نام داشته از اصفهان به نجف آباد می آورده وقتی که خود و همراهان را در خطر دید طفل را به همراهی اسدالله که داماد حاجی حیدر شهید بوده به طرف نجف آباد فرستاد و از معرکه دور کرد و خود متوکلاً علی الله در مقابل این گروه بی رحم تسلیم گردید. آنها پس از زجر و عذاب زیاد این وجود نازنین را با ادوات مختلف شرحه شرحه نمودند و جسد او را زیر خاشاک کرده رفتند.

آقا غلام علی جانمی (فرزند محمد اسماعیل و پدر اسماعیل بهادر که خود از خدام امر بود) از فامیل سرشناس احباء در نجف آباد است. او که در هنگام مخاطرات از پیش قدمان احباء و در سفرهای تظلم به طهران نیز شرکت داشته مأمور دفن جسد جناب آقا غلامرضا بوده و در این باره چنین حکایت نموده است که وقتی خبر شهادت جناب غلامرضا به نجف آباد رسید چند نفر از جوانان غیور احباء از جمله حیدر توپچی (از فامیل روحانی) با رحیم حاجی هاشم (اهل ریزلنجان) که هر دو در آن زمان در لباس نظام بودند (با خود راوی یعنی غلام علی جانمی) برای انتقال و دفن رمس این شهید مجید شبانه به محل شهادت نزدیک کوه آتشگاه اصفهان رسیدیم و جسد را از زیر خاک بیرون آورده به تخت فولاد اصفهان رساندیم. در غسلخانه ملاحظه شد که قریب هفتاد جای بدن با کارد و چاقو شکافته شده است. به طوری که مرتکبین شهادت بعدها ذکر کرده اند شهید نامبرده هنگام شهادت آب طب کرده بود و این قوم به ظاهر مسلمان خاک به دهان او ریخته بودند. رمس این شهید بعداً به همت دختری به گلستان جاوید نجف آباد منتقل گردیده و در ردیف شهدا دفن شده است.

زیارت نامه ای از قلم حضرت عبدالبهاء نظر به خواهش جناب زین المقربین علیه بهاء الله در حق این شهید نازل شده که در محفظه آثار اصل آن موجود است. تاریخ دقیق شهادت تقریباً هفتادم نوروز بوده است. در نامه های جناب زین المقربین هم ذکر شهادت غلامرضا شده است و ما اینک نسخه ای از اصل زیارت نامه مزبور را استنساخ کرده در دسترس خوانندگان گرامی می گذاریم:

مناجات در ذکر حضرت شهید سبیل الهی جناب غلامرضا علیه بهاء الله الابهی

هو الله

إلهی إلهی قد تجلّیت علی الأبرارِ بأنوارِ الجمالِ وكشفت عن أعینهم الأستار فشاهدوا
الوجه البدیع والنور المنیر كالصبح المبین فتوقدت نارُ الأشواق ونیرانُ الغرام بین
الضلوع والأحشاء واشتدت الزفیر وجرت الدموع الغزیر وارتفع النحیب توقداً بنارِ حبک
یا ربی الجمیل وانجذبوا الأبرار إلی جمالک وطلبوا وصالک واحترقوا فی فراقک إلی
أن أخذتہم سَطواتُ الحب أخذاً سرعوا به إلی مشهد الفداء یهلّله وصلّصله وزمّزمة
انجذبت بها الملاء الأعلی ومنهم عبدک هذا غلام رضا آمن بک وبآیاتک وصدق
بکلماتک وانجذب بنفحاتک وقام علی خدمتک واثتلف بمناجاتک وهدی الی
سیلک وأوقد نار محبتک ففاض علیہ شر عبادک وغضب علیہ ألد خصمائک
فہجموا علیہ هجوم الذئاب الکاسرة علی الحمل الودیع وانقضوا علیہ انقضاض الطیور
الکاسرة علی الجمیل النجیب وأحاطوا به إحاطة الکلاب الخاسرة بالطیّبی الجمیل
فهاجوا وماجوا وضربوا بالمقامع والشماریخ حتی اندق عظمه وتناثر لحمه وهرق دمه
واحمرت الأرض بثاره المرشوش کلّ هذا یا إلهی احتمله فی محبتک رضاءً بقضائک
شغفاً بحبک طلباً لرضائک تبتلاً إلی ملکوتک تضرعاً إلی ساحة قدسک ربّ ربّ
لبّ لندائه واجزّل عطاءه وطیب رمسه بصیب رحمتک وأنزل علی مرقده طبقات النور
من سماء الظهور وطیّر روحه إلی ملکوت صدقک واحشره مع الشهداء فی فردوس
لقائک وأدخله فی محفل تجلی جمالک وقدّر ما قدرته للشهداء الأولی المقام الأعلی
فی ملکوتک الابهی إنک أنت الکریم الرحیم العزیز المقتدر الرحمن الرحیم.

حاجی حیدر و کدخدا کلب علی

به طوری که قبلاً ذکر شد کدخدا کلب علی در ضوضای ۱۲۸۵ هـ ق/ ۱۸۶۸ م که منجر به شهادت هفت نفر از احبای جانفشان و دستگیری و آزار قریب هفتاد نفر از یاران گردید دست داشته و خود موجد فتنه بوده و در مواقع مقتضی با دشمنان امرالله هم داستان گشته سبب آزار احبای می گردید.

کدخدا کلب علی با فتح علی خان یاور سر کرده لشکر منسوب بوده و همچنین با حاجی حیدر و حاجی کلب علی شهید نسبت و قرابت داشته بدین معنی که داماد کدخدا کلب علی جناب مشهدی حسن یعنی پدر حاجی کلب علی شهید بوده و در سرّ تصدیق امر نموده است.

پس از چندی قسمتی از این فامیل بزرگ متمکن در اثر معاشرت با احبای و تحقیق در امر حضرت ربّ العالمین تصدیق امر مبارک را نمودند بدین معنی که حاجی حیدر و دامادهای وی که یکی از آنها حاج کلب علی نامبرده شهید است مع کلیه خانواده و حاج ابراهیم آذری برادر زن حاجی حیدر به امر مبارک اقبال نمودند.

حاجی علی آذری پدر زن حاجی حیدر و همچنین فتح علی خان یاور بوده بدین معنی که یکی از دختران وی به نام فاطمه حرم حاجی حیدر و دیگری عیال فتح علی خان یاور و فرزند وی به نام حاجی ابراهیم آذری داشته که مؤمن به امر مبارک گردیده ولی عیال فتح علی خان یاور و خود یاور در اثر تصدیق حاجی حیدر بنای مخالفت را گذارده و به همدستی ظلّ السلطان و شیخ نجفی به آزار مظلومان قیام کردند. حاجی حیدر و یاران ناچار شدند به مراجع دولتی در طهران تظلم نمایند و بالاخره در اثر دادخواهی پیایی، مظفرالدین شاه قاجار یاور و ظلّ السلطان را به طهران احضار و دستور رفع تعرّض را صادر کرد ولی معاندین دست از تجری برنداشتند تا جائی که حاج حیدر و حاج کلب علی و آقا رجب علی صراف و غلامرضا احمد به مقام شهادت رسیدند و در یکی از سفرهای تظلم به طهران در اثر

شیوع وبا و صدمات راه هفت نفر از یاران راستان جان خود را از دست دادند که در موقع خود به شرح مفصل آن خواهیم پرداخت.

در اثر تصدیق حاجی حیدر و فامیل، بین او و فتح علی خان یاور مخالفت شروع شد و فتح علی خان به همدستی ظلّ السلطان و آقا نجفی به تعدیات خود ادامه می دادند و جنابان حاج حیدر و حاج کلب علی که حضرت عبدالبهاء او را اسد علی نامیده اند در مقابل این تعدیات استقامت می کردند چنان که در واقعه مجروح شدن حاج کلب علی در چهار حوض اصفهان چون موفق به قتل او نشدند از در دوستی در لباس تزویر درآمدند و با مهر کردن قرآن او را مطمئن نمودند و حاج کلب علی هم اسلحه را زمین گذاشت و او را در باغ خود شهید کردند. حاج حیدر پدر زن حاج کلب علی از اعیان و متدینین نجف آباد و دارای شخصیت و مقام ارجمندی بود. وی در سن سی سالگی تصدیق امر مبارک را نموده و یاور نجف آبادی به همدستی شیخ نجفی و حکومت وقت نقشه قتل او را طرح کردند. چند مرتبه وی را دستگیر و در قمشلو که محل بیلاقی ظلّ السلطان و نزدیک نجف آباد است او را زندانی کردند و چون اقوام او به طهران رفته شکایت کردند در اثر پافشاری مظلومین مظفرالدین شاه ظلّ السلطان و یاور را به طهران احضار نمود. در آن سال مرض وبا مستولی شد و عده ای از متظلمین در راه طهران هلاک شدند و حاج حیدر دیگر نتوانست در نجف آباد بماند لذا به اصفهان نقل مکان نمود تا آن که در روز روشن در خیابان قصر شمس آباد (شیخ بهائی فعلی) او را شهید کردند. پس از شهادت حاج حیدر شکایات طهران تجدید گردید و سالها ادامه داشت و بالاخره ظلّ السلطان معزول و شیخ نجفی مرحوم و متعدیان منکوب گردیدند.

ظَلَّ السُّلْطَانُ وَ آقَا نَجْفِي

در ایامی که ظَلَّ السُّلْطَانُ حکمران اصفهان بود در اطراف نجف آباد دهاتی را مانند علی آباد و ملک آباد خریداری کرده و جمعی از احبّاء در این دهات به زراعت مشغول بودند. شیخ نجفی برای ظَلَّ السُّلْطَانُ پیغام فرستاد که بهائیان این دو قریه باید به قتل برسند و اموال آنها غارت گردد. احبّاء از ترس خانه و باغات خود را رها کرده به اصفهان و نجف آباد و مردان آنها به طهران رفته از این مظالم شکایت بردند. قائدین این احبّاء جناب اسدالله سدهی معروف به مقرّبی و جناب نورالله شاه رضائی و فرزندش عباس شاه رضائی و احمد ملک آبادی و فرزندش عباس علی بودند که همگی شجاع و مؤمن به امر مبارک بوده‌اند. هنگامی که زن و فرزندان احبّاء این دهات را تخلیه می‌کردند ضوضا کنندگان خانه و اثاث آنها را غارت کردند و قریب پنجاه هزار تومان در آن زمان به این مظلومان خسارت وارد آوردند و آنها را از هستی ساقط کردند. این نفوس کار عداوت و ظلم را به آنجا رسانیدند که هنگام فراریکی از عائله‌ها به خانمی از احبّاء که از ملک خود خیاری چیده بود چنان سنگی زدند که آن خانم پس از چندی در اثر این ضربه به ملکوت ابهی صعود نمود.

باری، جنابان اسدالله و نورالله و عباس شاه رضائی در طهران پافشاری کردند تا آن که ظَلَّ السُّلْطَانُ مبلغی در حدود پانصد تومان که یک صدم خسارات وارده بود به آنها غرامت داد و احبّای مزبور در نجف آباد و اصفهان هرکدام به زحمت زندگانی جدیدی شروع و متوکلاً علی الله به خدمت آستان جمال اقدس ابهی قائم بوده اولاد آنها به خدمت امرالله مشغول بوده و هستند.

جناب حاجی عبدالله نجف آبادی

حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (ص ۱۰۸ - ۱۰۹) چنین می فرمایند :

هو الله این شخص از ایران بعد از ایمان و ایقان به ارض مقدس شتافت و در ظلّ عنایت مستریح گشت شخصی بود در نهایت سکون و قرار و مطمئن به الطاف حضرت پروردگار خوش خلق و خوش خو و شب و روز با یاران در مذاکره و گفتگو ایامی چند به غور طبریا رفت و در آنجا به فلاح و زراعت مشغول شد اوقات به تبتل و تضرّع می گذراند و توسّل و تشبّث می نمود قلب سلیم داشت و خلقی عظیم بعد از غور مراجعت نمود و در جوار رحمت حضرت منان در جنبه ساکن و برقرار گشت و در اکثر اوقات به شرف لقا فائز و به ملکوت ابهی ناظر گاهی گریه و زاری می نمود و گهی سرور و شادمانی و وقتی جبور و کامرانی از ما سوی الله آزاد بود و به عون و عنایت حق دلشاد اکثر شبها بیدار بود و در حالت مناجات تا آن که اجل موعود رسید و در ظلّ حضرت مقصود صعود نمود از عالم خاک به جهان افلاک شتافت و به ملکوت اسرار پرواز نمود. علیه التحية والثناء و عليه الرحمة في جوار ربه الاعلى.

فامیل حاجی عبدالله نجف آبادی در نجف آباد مشهورند.

جناب آقا علی نجف آبادی

حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (ص ۹۹ - ۱۰۰) چنین می فرماید :

هو الله و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا علی نجف آبادی است. این جوان روحانی چون ندای ربّ غفور شنید از جام ظهور سر مست شد و پرتو ظهور مکلم طور مشاهده نمود به عنایت نور مبین چون به علم الیقین فائز گردید به سجن اعظم شتافت و مشاهده انوار عین یقین کرد و به رتبه بلند حق الیقین رسید مدتی مدید در ما حول مدینه مقدسه الکاسب حبیب الله شد و در نهایت توکل و تبتل و تضرع ایام به سر می برد و بسیار شخص مظلومی بود و بی صدا و ندا و پر صبر و سکون اخلاق حمیده داشت و اطوار پسندیده جمیع یاران از او راضی و خود او در درگاه احدیت مقبول و مرضی در اواخر ایام چون احساس حسن ختام نمود به مدینه مقدسه سجن اعظم حاضر شد به ورود ضعیف و علیل گشت و شب و روز تضرع به درگاه ربّ جلیل می نمود انقباس حیات منتهی گشت و ابواب صعود به ملکوت اعلیٰ مفتوح شد و از این جهان خاک رو بگرداند و به جهان پاک توجه کرد. حالت پر رقتی داشت همیشه متنبه و متذکر بود و در اواخر ایام بسیار منقطع گشت و از هر آلودگی مقدس و منزّه بود. در چنین حالت پر حلاوتی ترک لانه و آشیانه این جهان نمود و خیمه و خرگاه در جهان بالا زد. عطر الله مشامه بنفحة قدسیة من العفو والغفران و نور بصره بمشاهدة الجمال فی ملکوت الجلال و روح روحه بنسمات مسکية تعبق من ملکوت الابهی و علیه التحية والثناء. قبر ضیب ظاهرش در عکاست.

حداب علی نجف آبادی ممکن است علی فاضل نجف آبادی باشد که از منسوبان آقا حسن فصل یکی از شهدای سبعة نجف آباد بوده که ذکر آن در اوایل این کتاب و ذکر عذبات مخصوصه به او از طرف حضرت بهاء الله نوشته شد. جناب علی نجف آبادی از طرف دیگر

ممکن است که جناب علی دائی رمضان (فردوسیان) باشد که سالها در ارض اقدس طائف حول و نام فامیل قدیم آنها کپلی بوده و حضرت بهاءالله آن را به فردوسیان تبدیل فرموده‌اند. جناب حاجی علی عسکر و فرزندش نعمت‌الله که نام فامیل آنها نیز فردوسیان است خادم و خاضع و مورد عنایات و توجه خاص مظهر امر بوده‌اند. از اولاد نعمت‌الله صبیبه ایشان است که حرم جناب استاد عبدالله بنا (وفائی) بوده و اولاد این خانواده همگی در خدمت امرالله ساعی و کوشا و اکثراً در مهاجرت به خدمت مشغولند.

جناب ملا محمد باقر هائی

چنان که قبلاً در موقع تصدیق حضرت زین‌المقرَّبین ذکر شد جناب ملا محمد باقر فرزند آقا میرزای جوزدانی که مؤذن جناب زین در مسجد آقا محمد بوده و تکبیرات جناب زین را ادا می‌کرده در نتیجه تصدیق جناب زین‌المقرَّبین به امر مبارک تصدیق نموده مؤمن گردید و در اغلب مصائب و آزار احبَّاء سهیم بود. اینک شرح حال ایشان به قلم نبیره مشارالیه، ناشر نفعات‌الله جناب موهبت‌الله هائی ذکر می‌گردد:

تولد جناب ملا محمد باقر هائی در سال ۱۲۳۵ هـ ق / ۱۸۲۰ م در قریه جوزدان نزدیک نجف‌آباد بوده و در روز اربعین سال ۱۳۳۵ هجری قمری برابر با اوایل زمستان ۱۲۹۵ شمسی در نجف‌آباد صعود نموده و از قلم حضرت بهاء‌الله به لقب (هائی) ملقب گشته است. در لوحی که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل چنین می‌فرمایند:

بسمی الذی به افتر ثغر البیان یا زین علیک بهائی و عنایتی غصنی ضیاء نامه مرسله را امام وجه مظلوم عرض نمود و به شرف اصغاء فائز گشت طوبی لمن ارسله و کتبه. لسان فضل در اوّل بیان به این کلمه ناطق یا زین انا اخذنا کلمة جوزانی و وضعنا مقامها هائی این است بشارت عظمی و عنایت کبری بشره من قلبی و ذکره به آیاتی قد انزلنا له لوحا اشرفت من افقه شمس رحمة الله العزیز الحمید...

جناب هائی در سال ۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۹۰ م دو سال قبل از صعود جمال اقدس ابهئی در عکّا به شرف لقا فائز گشته و همین افتخار او را بس که نود و پنج روز در ساحت اقدس به لقاء الله مرزوق و منتعم بوده پس از آن به نجف‌آباد مراجعت و به تعلیم و تربیت اطفال احبَّاء مشغول گردید و در راه امر الله صدمتی متحمل شده که ما به ذکر شمه‌ای از آن می‌پردازیم.

اینک به شرحی که خود جناب هائی گفته‌اند و توسط نبیره ایشان ناشر نفعات‌الله جناب موهبت‌الله هائی تحریر و برای نگارنده ارسال شده توجّه فرمائید:

اوایل بهار ۵۵ بدیع / ذی حجه ۱۳۱۵ هـ ق دو نفر از مأمورین دولتی در نجف‌آباد به من رسیده و پرسیدند ملاً محمد باقر بهائی یا بابی را می‌شناسی؟ گفتم بلی خود من هستم چه فرمایشی دارید؟ گفتند از مرکب پیاده شو. وقتی پیاده شدم زنجیری به گردن من گذاشتند و سوار اسب نموده به طرف طهران سرگون کردند و در انبار شاهی آن زمان زندانی نمودند. این سرگونی مدت یک سال و دوازده روز به طول انجامید تا آن که روز عاشورای ۱۳۱۷ هـ ق / ۱۸۹۹ م بنا به توصیه و اهتمام امه‌الله فائزه خانم به وسیله عزاداران حسینی آزاد شدم. در ایام حبس اول کند و زنجیر بود ولی پس از مدتی بنا به امر مظفرالدین شاه کند و زنجیر برداشته شد یعنی روزی مظفرالدین شاه با چند نفر از وزرای خود به زندان آمدند و از یکایک محبوسین علت حبس و جرم آنها را پرسش می‌نمودند. وقتی شاه مقابل من رسید پرسیدند پیر مرد تو چه خلافی کرده‌ای که تو را زنجیر کرده‌اند؟ گفتم خطای من از دیگران بیشتر است چون من بهائی هستم و به جرم بهائیت مرا از نجف‌آباد اصفهان به این جا آورده زنجیر کرده‌اند. ناگاه شاه متغیر شده پاهایش را محکم بر زمین کوبید و گفت: در زمان حکومت در آذربایجان هر قدر خواستند مرا با این طایفه طرف کنند من حاضر نشدم حال که به مقام سلطنت رسیده‌ام باز دست از سر من بر نمی‌دارند. من موقع را مغتنم شمرده عرض کردم امر بفرمائید زنجیر مرا بردارند زیرا در سن هشتاد سالگی تاب و تحمل آن نیست. شاه فوراً امر کرد زنجیر را برداشتند و پس از مدتی به طوری که ذکر شد در روز عاشورا به وسیله دسته قمه‌زن‌ها آزاد شدم و به منزل امه‌الله فائزه خانم دعوت شدم و پس از آن به طرف کاشان و قمصر رفتم. مدت پنج ماه به علت ضوضای اهل عدوان در قمصر توقف کردم (ظلّ السلطان طیّ نامه‌ای که به وسیله سربازی در کاشان به دستم رسید مرقوم داشته بودند که اگر به اصفهان بیائی شیخ نجفی در صدد قتل تو است و تو را خواهد کشت لذا توقف در قمصر به این جهت بود). پس از ورود به اصفهان یکسره به منزل ظلّ السلطان که حکمران مختار اصفهان بود رفتم و گفتم آمده‌ام این خون خود را فدای عقیده خود کنم، این گردن من و شمشیر شما. ظلّ السلطان گفت دستور می‌دهم احدی به شما آزاری نرساند و شبانه به نجف‌آباد وارد شدیم ولی خانه بجا نمانده بود. سواران سرتیپ سدهی آنچه بود غارت کرده بودند. شرح مفصل این وقایع در تاریخ

فاضل مازندرانی نوشته شده است.

جناب هائی در مدت حیات صدمات زیادی در راه امر متحمل شده بود. او پس از مراجعت از زندان طهران (انبار شاهی) در اثر صدمات طاقت فرسا دستهایش دچار رعشه شده و قدرت خود را از دست داده بود. با این حالت تا آخر حیات مکتب خود را تعطیل ننمود و این خدمت را با علاقه انجام می داد.

جناب هائی به وصول الواح زیادی مفتخر گردیده و ما اینک به ذکر یک لوح اکتفا می کنیم:

بواسطه جناب خان نجف آباد جناب میرزا محمد باقر هائی علیه بهاء الله

هو الله

ای هائی من چندی است که از هائی هوئی به گوش نرسیده و از گلزار محبتش بوئی نیامده زیرا حاجب و حائل بسیار ولی آهنگ تو باید چنان بلند باشد که از جبال و تلال بگذرد و به مسامع مشتاقان رسد هوئی بزنی تا هائی جلوه نماید و نفحه ای بدم تا نائی به نغمه در آید مقصد این است ما همیشه در این بیشه امتحان منتظر آنیم که ترانه و آواز یاران سبب تسلی خاطر گردد و شور و ولوله دوستان ظاهر شود و از نور هدایت شرق و غرب لامع گردد الحمد لله یاران نجف آباد پر شور و شوقند و در نهایت انجذاب و التهاب و چون جبل باذخ ثابت و راسخ از خدا خواهم که روز به روز بر این ثبوت و استقامت بیفزایند و در این سبیل روش و سلوک نمایند تا مالک و مملوک را منجذب فرمایند و در نهایت مهربانی و راستی و دوستی با آشنا و بیگانه معامله کنند نظریه قصور نکنند و از اهل شرور نرنجند بلکه دشمن را دوست دانند و بدخواه را خیرخواه شمردند و چنین معامله کنند این است صفت اهل بهاء و این است روش اهل وفا و علیک التحیة والثناء. ع

صعود جناب ملا محمد باقر هائی به سال ۱۳۳۵ هـ ق / ۱۹۱۷ م در نجف آباد بوده و طبق وصیتنامه ایشان در منزل مسکونی خود او را تغسیب و تکفین نمودند و بعداً به گلستان جاوید انتقال دادند. جناب هائی دامادی داشته به نام حسن خان که فرزند حاجی محمد صادق یکی از شهدای سبعه نجف آباد بوده است. جناب حسن خان دارای سه اولاد ذکور به

نامهای محمد صادق، محمد جواد، و محمد کریم بوده است. جناب محمد صادق به شغل طبابت اشتغال و سمت معلمی در مدرسه تربیت نجف آباد را نیز داشته و نویسنده افتخار شاگردی او را داشته‌ام. جناب موهبت‌الله هائی فرزند ایشان است که به خدمت امرالله مشغول و مألوفند. جناب محمد جواد ریاست پست نجف آباد را عهده دار بوده و به خدمت امرالله قائم است و جناب محمد کریم نیز در اصفهان به خدمت قائم. جناب هوشیدر فرزند ناشر نفحات‌الله موهبت‌الله هائی است که جوانی پرشور و اشتعال و قائم به خدمت است.

جناب تحویلدار نجف آبادی

نامش رمضان و برادر جناب ملا باقر هائی و فرزند میرزای جوزانی است. وی در دستگاه دولتی آن زمان در اصفهان به سمت تحویلدار محاسبات دولتی در خدمت ظلّ السلطان به خدمات مرجوعه مشغول بوده و با وجودی که ظلّ السلطان از عقاید او آگاه بوده به علت اطمینانی که به امانت او داشته از او حمایت می کرده است. جناب تحویلدار در سال ۱۳۲۴ هـ ق/ ۱۹۰۶ م به موجب اجازه ای که توسط جناب نورالدین زین از محضر مبارک حضرت عبدالبهاء گرفته بود در عکا و حیفا به شرف لقا فائزگشته و مورد عنایات لا نهاییه مبارک قرار گرفته است. جناب تحویلدار از خاطرات تشرّف خود برایم این طور نقل نمود که روزی جمعی در حضور مبارک مشرف بودیم و حضرت عبدالبهاء در موضوع تبلیغ بیاناتی می فرمودند و اهمیت تبلیغ را بیان می نمودند. پس از آن فرمودند جناب تحویلدار شما در نجف آباد تبلیغ می کنید؟ بنده عرض کردم قربانت کردم من دارای ده اولاد هستم. ما هر قدر بتوانیم ابلاغ کلمه می کنیم و اگر کافی نبود به تعداد اولاد می افزائیم تا جبران گردد و تعداد احبّاء زیاد شود. این عرض بنده سبب سرور و خنده مبارک گردید فرمودند مرحبا مرحبا هر دو لازم است، هم تبلیغ امر مبارک هم تربیت اولاد به اخلاق و معارف بهائی.

جناب تحویلدار پس از مراجعت از ارض اقدس اطفال خود را به تحصیل واداشت و پس از چندی فرزند خود غلام حسین داراب را به اروپا فرستاد و هم اکنون این فرزند به نام پروفیسور غلام حسین داراب به سمت استاد دانشگاه در اروپا مشغول است. جناب تحویلدار اواخر عمر را در نجف آباد به خدمت مشغول بود. اولاد و احفادی که از وی باقی هستند به نامهای داراب، استوار، ترابی، و آوارگان مشهورند.

صعود جناب تحویلدار به سال ۱۳۳۸ هـ ق/ ۱۹۲۰ م برابر با سنه ۷۷ بدیع در نجف آباد بوده و رمس ایشان به گلستان جاوید نجف آباد انتقال داده شد. اینک لوحی که به افتخار جناب تحویلدار نازل شده از نظر خوانندگان خواهد گذشت:

... وأما ما ذكرتم في رمضان قبل على من اهل ن ج هذا ما نزل له من سماء الفضل
هو المعطى الكافي

قل سبحانك اللهم يا إلهي أشهد أن فضلك أحاط الكائنات ورحمتك سبقت
الممكنات بحيث يرى في كلّ ظهورات كرمك وجودك وشئونك قدرتك واقتدارك
أسئلك باسمك الذي به ماج بحر القدم في مملكتك وهاج عرف القميص في
ديارك بأن تجعلني ثابتاً على أمرك وراسخاً في دينك وتقدر لي ما ينفعني في كلّ
عالم من عوالمك إنك أنت تعلم ما ينفعني وإني لا أعلم وأنت الحكيم الخبير.
انتهى...

شیخ رئیس ابوالحسن میرزا

در سال ۱۳۲۰ هـ ق/ ۱۹۰۲ م جناب شیخ رئیس ابوالحسن میرزا که از علمای متبحر و مقتدر قاجار بود و به امر مبارک ایمان داشت به اصفهان وارد و در روی منابر تلویحاً درباره ظهور جدید بشاراتی به مردم می داد و درباره قائم آل محمد صحبت و استدلال می نمود. چون علمای اصفهان در ظاهر قدرت مخالفت نداشتند حقد و حسد خود را پنهان داشتند تا زمانی که از اصفهان به خارج حرکت نمود و آنان به فکر تلافی و انتقام از احبّاء افتادند. لذا به دستگیری شیخ محمد تقی نجفی و ظلّ السلطان توطئه ای ترتیب دادند و آقا محمد جواد صراف را که از احبّای صحیح العمل و از تجّار معروف بود دستگیر و به اتهام شرب خمر مورد شتم و ضرب قرار دادند و آبروی او را نزد مردم بازاری بردند و در صدد فتنه دیگری برای آزار احبّاء برآمدند. لذا احبّای اصفهان و نجف آباد که خود را در خطر عظیم دیدند به قونسولگری روس در اصفهان که آن زمان محل تحصن مظلومان بود پناهنده شدند. این جمعیت چند روز در قونسولگری متحصن بوده و از طرف خانواده متصاعد الی الله میرزا اسدالله خان وزیر پذیرائی می شدند احبّاء هم به ادعیه و مناجات روزها را می گذرانیدند. این عمل بین مردم انعکاس مختلفی داشت لذا شیخ نجفی و حکومت برای ختم غائله تعهد کردند که اگر احبّاء از بست قونسولگری خارج شوند حکومت شرع و عرف سلامت آنها را تضمین خواهد کرد. احبّاء نیز نظر به تأمینی که حکومت داده بود به تدریج از قونسلگری اصفهان خارج و به خانه های خود رفتند و بعضی از آنها به دست گرگان خون آشام دچار شده شربت شهادت نوشیدند. از آن جمله جناب آقا سید ابوالقاسم مارنونی اصفهانی که به دست اعداء شهید گردید و پس از شهادت، جمعیت بدن او را با نفت آتش زده متلاشی کردند. از محل دفن شهید مذکور اطلاعی در دست نیست. زیارت نامه ای از حضرت مولی الوری مرکز میثاق در حق این شهید نازل که مورد عنایات لا نهاییه قرار گرفته است.

پس از آن جنابان حاجی حسین و حاجی هادی که برادر بودند دستگیر و به هیئت

اجتماع آنها را شهید کردند. این دو برادر به حضرت نقطه اولی جل اسمہ الاعلیٰ مؤمن بودند و حضرت عبدالبهاء در باره آنها عنایاتی خاص مبذول داشته‌اند. از محل دفن آنها هم اطلاعی در دست نیست.

در همین هنگامه جناب شیخ محمد علی قائنی که در اصفهان تشریف داشتند مورد حمله قرار گرفته با کارد زخمی شدند ولی شفا یافته به طهران حرکت کردند و همچنین جناب ادیب طالقانی گرفتار گردید. این مقدمه سبب شد که به تدریج اعداء در نقاط مختلفه به آزار احبّاء پردازند و نتیجه این شد که در سال بعد یعنی ۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۹۰۳ م در یزد به حکمرانی جلال الدوله و تحریک سید ابراهیم مجتهد یزدی هشتاد و چهار نفر از احبّای جانباز یزد به مرحله شهادت رسیدند (به کتاب تاریخ شهدای یزد مراجعه شود). در بعضی از تواریخ شهادت آقا سید ابوالقاسم مارنونی و اخوان حاجی هادی و حاجی حسین را قبل از تحصن نوشته‌اند.

جناب حسن فرزند زین العابدین

در سال ۶۱ بدیع (برابر با ۴ ربیع الاول ۱۳۲۲ هـ ق/ هفتادم نوروز ۱۲۸۳ هـ ش) در نجف آباد در تاریکی شب جناب حسن فرزند زین العابدین را با گلوله شهید کردند و فردای آن روز که احباء خواستند جسد شهید را کفن و دفن کنند دسته عزاداران اجتماع کرده در غسل خانه جنازه را از دست احباب گرفتند و نفت آورده آتش زدند و سپس جسد را متلاشی کردند. در این موقع دو نفر از جوانان غیور احباب به نامهای حیدر تویچی و نعمت الله فرزند عبدالحالق (فردوسیان) از دکان های مقابل به جمعیت اخطار کردند که متفرق شوند والا با گلوله کشته خواهند شد. جمعیت هم به طرف آنها هجوم بردند و این دو نفر داخل دکانی شده از داخل درب را بستند و جمعیت دکان را محاصره و با کلنگ و بیل تصمیم به تخریب دکان و کشتن این دو نفر گرفتند. قبلاً احباء به حکومت اصفهان قضیه کشته شدن آقا حسن و آزار اعدا را تلفنی خبر داده بودند این بود که در این گیر و دار که دشمنان مشغول تخریب دکان بودند سواران حکومت اصفهان (غریب خان) به محل آشوب و وضو رسیدند و مردم را متفرق و اجازه تدفین جسد پاره پاره را دادند و دو نفر محبوس را از دست مردم نجات داده بر حسب ظاهر به قلعه قمشلو چند فرسخی نجف آباد بردند و پس از ختم غائله آزاد کردند ولی اقدامی برای مجازات قاتل شهید به عمل نیامد. از جناب آقا حسن اولادی باقی مانده که در ظل امرالله داخل نشده اند ولی نسبت به امر محب بوده اند. مادر زن شهید که خانم کوچک نام داشته و در زمان حیات معلم اطفال بهائی من جمله خود حقیر بوده متمسک به امرالله و مورد عنایات لا نهایی حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین له الفداء بوده و آثاری از مرکز میثاق خطاب به شهید و خانم کوچک و همچنین ضلع شهید خاتون در این خانواده باقی است.

رسم جناب حسن زین العابدین اول در قبرستان عمومی بوده و بر حسب اظهار متقدمین به گلستان جاوید نجف آباد انتقال داده شده ولی محل آن دقیقاً معلوم نیست. زیارت نامه ای در حق آقا حسن نازل شده که در این خانواده باقی است.

مظالم وارده بر احبّاء

به علت تصدیق جناب حاجی حیدر شهید و اقوام و اعوان یک سلسله تعرضاتی از طرف اعداء در نجف آباد اصفهان شروع گردید که ناچار احبّاء به مراجع حکومتی در اصفهان و طهران و حتی خارج از ایران شکایت بردند. این تظلمات از سال ۱۳۱۵ هـ ق / ۱۸۹۷ م تا سال ۱۳۳۲ هـ ق / ۱۹۱۴ م به طول انجامید و احبّاء هفت مرتبه به طهران برای عرض حال و تظلم سفر نمودند و در یکی از سفرها چند نفر از احبّاء در موقع مراجعت به مرض وبا که در طهران و قم و کاشان شایع بود مبتلا و جان سپردند. ما اینک به ذکر این جانبازان می پردازیم:

اول، جناب اسدالله فرزند حاجی محمد کریم که یکی از دامادهای حاجی حیدر شهید بوده و در قم فوت کرده و در صحن علی ابن جعفر مدفون است (پدر جناب احمد شهیدی).

دوم، قنبر ابن حاجی محمد کریم برادر اسدالله فوق الذکر که تصدیق نداشته ولی محب بوده و در ساوه قم مبتلا و فوت کرده است.

سوم، قنبر ولد محمد جعفر که در راه کاشان به نصرآباد فوت کرده و در آنجا مدفون است.

چهارم، جعفر ولد حاجی باقر (خواهرزاده زین) که در راه کاشان مبتلا و در نوش آباد (امامزاده داود) مدفون است و زیارت نامه‌ای به افتخار او نازل شده است (عموی نویسنده).

پنجم، محمد خاله نرگس که در قم صرف فوت کرده است.

ششم، قنبر آقا بابا که در راه قم مبتلا و صعود کرده است.

عده دیگری از این ستمدیدگان نیز به اصفهان و تلگراف خانه جلفا که در آن زمان مأمّن بیچارگان و ستمدیدگان بوده پناهنده و دادخواهی کرده‌اند و طیّ هفت سفر در مدت هفده سال دادخواهی خود را دنبال نموده و از خود شهادت و شجاعت تا سرحد فداکاری نشان داده‌اند. این نفوس از این قرارند:

اول، جناب آقا علی و آقا نصرالله فرزندان حاجی محمد باقر که طیّ سفرهای مختلف

به اصفهان و طهران دادخواهی نمودند و چون صدر اعظم وقت عرایض ایشان را به سمع شاه نمی‌رسانید ناچار شدند هر دو برادر (عمو و ابوی نویسنده) به عشق آباد روسیه رفته مظالم وارده را از طریق دولت تزاری روسیه به سمع شاه ایران برسانند. آنان بالاخره موفق شدند تا اندازه‌ای از شدت ظلم اعداء بکاهند.

دوم، متصاعد الی الله جناب اسدالله مقرّبی پدر تیمسار عطاءالله مقرّبی و احمد ملک آبادی و عباس شاه‌رضائی که از مردان شجاع و جان برکف بودند و در مواقع لازمه از ابراز شهامت دریغ نمی‌داشتند. در سفری به طهران و پس از اقامت چند ماهه چون عرایض آنان به سمع متصدیان و ولایة امور نمی‌رسید ناچار شدند جلو کالسکه عین الدوله صدر اعظم وقت را گرفته و دادخواهی نمایند و بالاخره در اثر پافشاری موفق شدند تا حدودی خسارات وارده را جبران نمایند.

جناب آقا رجب علی صراف و جناب حاج کلب علی

یکی از احبای شهید نجف آباد آقا رجب علی فرزند ملا محمد و خواهرزاده جناب حاجی حیدر شهید است. آقا رجب علی در دستگاه جناب حاجی حیدر به رسیدگی به امور ایشان مشغول و در حقیقت از نزدیکان صمیمی حاجی حیدر بوده است. دشمنان امرالله طبق نقشه قبلی در صدد قتل او بودند و لذا در شب تاریکی به درب منزل او رفته و او را دعوت به خروج از منزل نمودند. جناب آقا رجب علی هم دعوت آنها را اجابت و به درب منزل به ملاقات آنها شتافت و در آستانه در هدف گلوله اعداء قرار گرفته به قتل رسید. جناب رجب علی به افتخار زیارت نامه و لوحی از حضرت عبدالبهاء مفتخر است ولی متأسفانه موفق به یافتن آن نشدیم.

چندی بعد در سحرگاهی اعداء سر راه حاجی حیدر کمین کردند و هنگام ورود به حمام با گلوله او را هدف قرار دادند ولی موفق به قتل او نشدند. بعد در اصفهان در خیابان چهارحوض قدیم اعداء با کارد به حاجی کلب علی حمله ور و او را از ناحیه شکم مجروح کردند و او با حالت جراحت خود را به بیمارستان مرسلین رسانیده جراحات وارده را معالجه نمود. بار دیگر دشمنان به حيله متوسل شده با حاجی حیدر و دامادش حاجی کلب علی از در آشتی درآمده و عهد مودت بستند که دیگر آزاری نرسانند لذا حاج کلب علی هم اسلحه را زمین گذاشت و به تأمین آنان اعتماد کرده مشغول کار زراعت بود.

بالاخره در روز ششم صفر ۱۳۲۶ هـ ق/ ۹ مارچ ۱۹۰۸ م و برابر با اسفند ۱۲۸۶ شمسی هنگامی که حاج کلب علی در باغ خود آسوده خیال به کار مشغول بود چند نفر مسلح از دیوارهای اطراف باغ به او حمله کرده با گلوله او را به قتل رسانیدند. حاج کلب علی فرزند مشهدی حسن و نواده کدخدا کلب علی موجد فتنه سنه ۱۲۸۵ هـ ق/ ۱۸۶۸ م است. همین شهید قبلاً به وسیله جناب نورالدین زین از ساحت حضرت عبدالبهاء تقاضای شهادت کرده و حضرت عبدالبهاء در لوحی که به نام اسد علی به جای کلب علی به افتخار او نازل شده

چنین می‌فرمایند، قوله عزّ بانه:

جناب حاجی اسد علی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند
هو الله ای متوجه الی الله از فضل و موهبت مؤید حقیقی امیدواریم که در ظلّ سدره
عنایت استقرار یابی و در دریای الطاف ربّ بی‌مثال مستغرق شوی جام لبریز الطاف را
از ید ساقی احدیت بنوشی و شهد موهبت را از فضل وجود جمال معبود و طلعت
محمود بچشی انوار بخشش است که ساطع از آفتاب انور عالم آفرینش است و شمع
احسان و انعام است که در زجاجه امکان روشن و لامع است خوشا نفوسی که از افق
تقدیس طالع گردند و به تسبیح و تهلیل مشغول شوند و البهاء علیک. ع ع

جناب آقا محمد جعفر صباغ

جناب محمد جعفر صباغ از اجله احبای نجف آباد و در بازار به شغل صباغی مشغول و به خدمات امری مألوف و خود تصدیق امر مبارک نموده و از اولاد او کسی مؤمن به امر نبوده است.

اعداء از شور و انجذاب و شجاعت این شخص ناراحت بودند لذا در صدد قتل او برآمدند و در شب ۱۵ رمضان ۱۳۲۸ هـ ق/ ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۰ م برابر با تابستان ۶۷ بدیع او را هدف قرار داده شهید نمودند. شرح شهادت او توسط احبای نجف آباد به حضور من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء عرض شد و بحر عنایات لا تحصی به موج آمد. زیارت نامه ای که از فم اطهر مرکز میثاق در حق این شهید نازل زیب این اوراق می گردد. او در لوح احبای نجف آباد نیز مذکور شده که ذیلاً مرقوم می شود. در این لوح عنایات مخصوصه در باره این شهید از قلم مبارک نازل گردیده است. محل دفن این شهید در قبرستان عمومی بوده است.

زیارت حضرت شهید جلیل منور آقا محمد جعفر علیه بهاء الله الابهی
هو الله أيها الشهيد الجلیل لم أدر بأی لسان أذكر مصیبتک فی سبیل ربک العزیز
الجلیل قد ذابت الأكباد واضطربت القلوب وسالت العبرات وصعدت الزفرات لما
سمعت الآذان مصیبتک القاصمة للظهور الكاسرة للأصلاب بما رمت يد آئمة
الرصاص إلى أحشائک المضطربة بنار محبة الله الطافحة بانجذاب وإخلاص فعلیک
التحیة والرضوان والنور الساطع من نیر الغفران أيها الفادی الهادی إلى المنهج البیضاء
والطریقة السمحة المثلی أشهد أنك ذبح عظیم فی مشهد الفداء ونور ساطع من أفق
الشهادة الكبرى تبت يد رمتک برصاص خارق للأحشاء وقُطعت اصابع جنت تلك
الخطیئة الشحناء طوبی لك بما فُزت بهذه الموهبة العلیاء وحزت هذه الدرجة السامية
فی میدان الفداء وتأسیت بسلطان الشهداء واقتدیت بمحبوب الشهداء وبلغت غاية

المنی وارتدیت برداء العطاء وتوج رأسک بإکلیل جلیل مزین بأبهی جوهرة تتلأعلى
الآفاق فی يوم الميثاق طوبی لمن تعطر مشامه من طیب ساطع من مرقدک المبارک
على الأرجاء وعلیک البهاء الأبهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای نجف آباد چنین می فرمایند:

بواسطه میرزا نورالدین نجف آباد احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله ای احبای الهی حضرت شهید وحید فرید محمد جعفر صباغ بی گناه ناگاه
هدف تیر شبانگه گردید گناهی نداشت جز آن که پناه به بارگاه خداوند آگاه برد
خطائی نکرد مگر آن که جواب الست را (بلی) گفت و هر بلائی را به جان و دل در
سبیل الهی آرزو فرمود تاسی به نقطه اولی و سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و
حضرت قدوس و حضرت باب نمود از جام آنان سرمست گشت و به کواکب نورانیه
شهداء پیوست عبدالبهاء به نهایت آمال آرزوی آن تیر نماید و مشتاق زخم شمشیر در
سبیل نیر منیر است و یاران باید از این قربانی و جانفشانی پریشانی نجویند بلکه به
شکرانه پردازند که چنین قربانی به میدان فدا تقدیم نمودند. وعلیکم البهاء الابهی.

ع ع

جناب حاجی حیدر

به طوری که از الواح نازله برای جنابان حاج حیدر و حاج کلب علی و عائله آنان مستفاد می شود همواره عنایات و الطاف الهی شامل حال این دو نفس بوده و پس از شهادت آقا رجب علی صراف و حاج کلب علی اعداء در صدد قتل حاج حیدر برآمدند و در پی فرصت بودند. بالاخره پس از مدتی اعدای امرالله نقشه ای طرح نمودند و در روز ۹ شوال ۱۳۲۷ هـ ق/ ۲۴ اکتبر ۱۹۰۹ م مطابق اول آبان ۱۲۸۸ شمسی جناب حاج حیدر را در خیابان شیخ بهائی اصفهان نزدیک قصر شمس آباد به ضرب چند گلوله شهید کردند. رمس این شهید اول به تخت فولاد نقل و در جوار مرقد مطهر نورین نیرین، سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دفن گردید ولی در زمان حکومت سردار جنگ بختیاری سال ۱۲۹۷ هـ ش/ ۱۳۳۶ هـ ق اعداء هجوم کردند و سنگ های اطراف این مراقد را خراب نمودند و پس از آن که رمسین مطهرین نورین نیرین از تخت فولاد به محل مراقد منتقل گردید اقوام شهید رمس حاجی حیدر را نیز به گلستان جاوید اصفهان انتقال دادند. خبر شهادت این شهدا توسط جناب نورالدین زین به محضر انور حضرت عبدالبهاء من طاف حوله الاسماء عرض شد و بحر مواج عنایات لاتحصی برای این شهداء و خانواده آنها به موج آمد و ما در این مجموعه به ذکر چند لوح و زیارت نامه اکتفا می کنیم:

بواسطه میرزا نورالدین و جناب آقا نصرالله

مناجات در ذکر حضرت شهید مجید صفدر میدان شهادت کبری جناب حیدر علیه

بهاء الله الابهی

هو الله اللهم يا فائق الحبة وبارء النسمة قد خلقت كينونة نورانية وحقيقة رحمانية
وجوهرة نورا و فريدة غراء وجعلتها ساطعة الأنوار مشرقة الأثار كاشفة الأسرار وتجلت
عليها بكلّ الأسماء والصفات حتى جعلتها آية رحمتك وراية موهبتك وسمة فضلك

وودیعة حبك بين بریتك وخلقتها على هیکل التکریم واحسن التقویم وجعلتها مطلع
 الأنوار بين الأبرار وسراجاً وهاجاً في محفل الأخيار وكوكباً لامعاً ونجماً ساطعاً من مطلع
 الآثار إلى أن قام على ذكرک ونشر آثارک وشرح آياتک وبين بيناتک بين عبادک
 وهداهم إلى الصراط المستقیم ودعاهم إلى المنهج القويم وأضاء لهم سراج الهدى
 وسلك بهم في سبيل التقى ونطق بالثناء وأحیی قلوب الأوداء إلى أن ذاع ذكره وشاع
 أمره واشتهر بين الخلق بأحسن الأخلاق وطاب له شرف الأعراق وأضاء بنور الهدى
 على الآفاق واقتبس من نير الإشراق فقاموا عليه أهل النفاق ورموه بسهام الشقاق فسرع
 إلى مشهد الفداء مبتهلاً إلى عتبة الكبرياء فادياً نفسه بفرجٍ وسرورٍ لا يُعدُّ ولا يُحصى
 إلى أن هجم عليه الأشرار برصاص الطعن والقتل ولا مناص فتجرع صهبا الوفاء من
 كأس الشهادة الكبرى في سبيلک يا ربی الأعلى دافع الدمع خافق القلب مبتهلاً
 إليك متضرعاً بين يديک متوكلاً عليك رب اجره في جوار رحمتک الكبرى وظلّل
 عليه سدرتك المنتهى واجعله طيراً صادحاً على الأفنان بفنون الألحان في فردوسک
 الأعلى على شجرة طوبى وأدخله في جنة اللقاء محفل التجلى بظهور جمالك الساطع
 بالأنوار على الأرجاء والأقطار إنک أنت الکریم المتعال وإنک أنت الرؤوف المقدر
 المنان.

ع ع

زیارت من استشهد فی سبیل الله حاجی حیدر علیه بهاء الله الابهی

النور الساطع من الافق الاعلی والشعاع اللامع من جبروت العظمة والكبرياء
 يحف مرقدک المنور ويلوح ويضئ على جدثک المطهر ايها الرجل الجليل والمولى
 النبيل سليل الابرار ونجل الاخيار اشهد انک آمنتم بالله وآياته وصدقتم بكلماته
 واظهرتم بيناته ودعوت الناس الى الهدى وسقيتهم صهبا الوفاء ودللتمهم الى الملكوت
 الاعلی وما خشيت سطوة الكبرياء ولا صولة الامراء ولا دولة الاعداء بل ظهرت ثابت

العهد راسخ الأقدام ساكن الجأش مستقيم الاطوار فى مقابلة الاشرار ونصحتهم فى الليل والنهار واطهرت لهم الآثار وكشفت لهم الانوار وبينت لهم الاسرار ولكن الغافلين عميت منهم البصائر وخبثت منهم السرائر وشاهت منهم الوجوه واطلمت منهم الضمائر فلم يصغوا للنصائح بل اقبلوا الى الفصائح وقاموا بالفظائح وسلوا سيوف الرزائل وهجموا عليك برصاص فاتك للقلوب والاكباد وما خافوا نقمة العزيز الجبار بل هتكوا وفتكوا وارتكبوا ما ناحت به قلوب الاصفياء فى الملاء الاعلى تَبَّأَ لهم من هذا العمل الفظيع وسحقاً لهم بهذا الإثم العظيم وانى اشكر الله بما توج رأسك بإكليل الشهادة الكبرى وألبسك رداء الفداء فى مشهد الوفاء طوبى لك من هذه الموهبة الكبرى بشرى لك من هذه المنحة العظمى لقد غدوت كوكباً ساطع الفجر من الافق المبين ومصباحاً يوقد ويضىء بين ملائكة العالمين اسئل الله بأن يؤيدني ان اتأسى بك بين العالمين وعليك الثناء وعليك النعت وعليك الرحمة ولك النعمة فى ملكوت الكبرياء. ع ع

اینک لوحی دیگر در باره شهادت حاجی حیدر:

بواسطه میرزا نورالدین، نجف آباد جناب آقا نصرالله و اخوی ایشان آقا علی، دو فرزند حاجی باقر علیهم بهاء الله الابهی
 هو الله ای دو بنده آستان حق از قرائت نامه آن دو مرغ گلشن محبت الله نهایت حزن و اندوه حاصل گشت فی الحقیقه در این بلیه شدیدہ دو دیدہ سرشک خونین باید بیارد لهذا چشم‌ها گریان است و جگرها سوزان و دلها پر آه و فغان ولی آن حیدر صفدر به فیض اعظم و فوز اکبر نائل گشت و در میدان فدا جام شهادت کبری نوشید و تأسی به حضرت اعلی و شهدای دشت بلا و شهید کربلا و اهل وفا نمود اگر از این جهان رفت در جهان دیگر علم افراخت اگر از این زندگانی خاکدان فانی محروم شد ولی حیات جاودانی یافت و در جهان الهی به کامرانی رسید ای کاش این عبد در آن میدان با آن بزرگوار هم داستان می شد و از آن جام سرمست می گشت یالیت کنت معه فأفوز فوزاً عظیماً ولی سخت بر بازماندگان است که به فراق مبتلا شدند و از مشاهده آن مقرب درگاه کبریا ممنوع گشتند فی الحقیقه بر آنان سخت است از فضل یزدان و

عون و عنایت حضرت رحمان امید چنان است که صبر احسان فرماید و تحمل عطا کند والا تاب و توان مشکل است باری شما نومید مشوید زیرا انوار تأیید ساطع است و فجر امید باهر و رجای شدید ظاهر به درگاه ربّ مجید تضرّع و ابتهاج شد که دست تطاول اهل عدوان کوتاه گردد و صولت عوانان بشکند و دولت راحت یاران برسد ان ربی لعلی کلّ شیء قدیر جمیع دوستان را از قبل این عبد در این مصیبت کبری تعزیت دهید و تسلی بخشید. وعلیکما البهاء الابهی. ع ع

و لوح دیگر حضرت عبدالبهاء به شرح ذیل است:

بواسطه میرزا نورالدین و جناب آقا نصرالله ابن حاجی باقر

نجف آباد امة المظلومه حرم حاجی حیدر علیها بهاء الله الابهی

هو الله ای مظلومه سبیل الهی آنچه ناله و فغان نمائی و جزع و فزع کنی و زبان به شکوه گشائی حق داری زیرا مورد بلائی متابعه گردیدی و به مصائب عظیمه افتادی که هیچ فردی از افراد انسان تحمل نتواند فی الحقیقه مظهر شهربانو حرم سید الشهداء گشتی آن مظلومه آفاق نیز مانند تو در سبیل الهی به بلائی عظیمه گرفتار شد ولی صبور بود و شکور و قور بود و غیور هر دم زبان به شکرانه گشود که الحمد لله در راه خدا در میدان بلا به چوگان وفا گوی سبقت و پیشی از جمیع اماء رحمن بر بود.

پس چون این مصائب و رزایا و محنت و بلایا و شهادت کبری در راه خدا واقع تو نیز باید با حضرت شهربانو هم عنان گردی و در این میدان جولان دهی و به شکرانه زبان بگشائی شکوه نمائی دلخون مشوی محزون منشینی عنقریب این ظالمان را بی سر و سامان یابی و ذلیل و خوار و به زوال گرفتار بینی و من به درگاه احدیت تضرّع نمایم که یاران در صون و حمایت حق محفوظ و مصون مانند وعلیک البهاء الابهی. ع ع

تأسیس مدرسه بهائی

در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هـ ق / ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ م لوحی از حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداء به افتخار ابوی (آقا نصرالله) و جناب عمو اسدالله مبنی بر تأسیس مدرسه بهائی نازل گردید که متن آن چنین است:

نجف آباد بواسطه جناب آقا میرزا هاشم، جناب آقا اسدالله و جناب آقا نصرالله ابناء من ادرک لقاء ربه حاجی باقر علیهما بهاء الله الابهی
 هو الله ای دوبنده آستان حق از قرار مسموع مسیحیان را تصور چنان که در هر وقت فرصت و وسعتی یابند مدرسه ای در نجف آباد تأسیس کنند و اطفال را تعلیم نمایند آنان هر چند تعلیم فنون جدیده نمایند ولی اخلاق اطفال را به کلی تبدیل نمایند به درجه ای که بر مخالفت ابویین برخیزند و پدر و مادر را نپسندند و به حقارت در آنان نظر نمایند چنان که تجربه شده است و حال آن که حسن تربیت و تحسین اخلاق اهم از تحصیل علوم است اکتساب علوم و فنون بعد از ایمان و ایقان از اعظم فضائل عالم انسان ولی به شرط آن که تحصیل علوم مزدوج به تحسین اخلاق و تشویق به استفاضه نور اشراق باشد لهذا باید در نجف آباد یاران الهی سعی و کوشش نامتناهی نمایند تا تأسیس مدرسه بهائی به زودی گردد و احتیاج به مدارس دیگر نماند و مقاصد خفیه مسیحیان در آن سامان حصول نپذیرد و علیکما البهاء الابهی. ع ع

با وصول لوح اقدس فوق احبای نجف آباد بر آن شدند که امر مبارک را جامه عمل بپوشانند لذا زمینی خریداری و با اعانات احبای و مساعدت آنها شروع به ساختمان مدرسه و محلی برای مسافرخانه نمودند. پس از چندی این خبر به سمع معاندین امرالله در نجف آباد رسید لذا اعداء مردم را تحریک برای تخریب ساختمان نیمه تمام نمودند و بالاخره در یکی از روزهای سال ۱۳۲۸ هـ ق / ۱۹۱۰ م عده ای با طبل و دهل از جنوب نجف آباد

(محلّه شش جوبه) حرکت کردند. به دستور محفل آن زمان با وسایل دفاعی جوانهای احباب سر راه آنها را سدّ کردند و سرکوجه های معبر آشوب طلبان را سنگر بندی نمودند و خبر دادند که اگر آشوب گران خیال تخریب دارند ما آماده دفاع هستیم. ریش سفیدان محلّه شش جوبه هم چون وضع را وخیم دیدند جلوگیری کرده و متجاوزین نیز از عمل خود صرف نظر کردند ولی این موضوع برای آنان عقده ای پدید آورد لذا مصمم شدند که در روز عاشورای بعد یعنی سنه ۱۳۲۹ هـ ق/ ۱۹۱۱ م این کار را عملی نمایند و در روز موعود دسته عزاداران حسینی با طبل و دهل با دسته قمه زن و زنجیرزن که متداول آن زمان بود به طرف محلّه احباب به عنوان گردش ولی در باطن به قصد تخریب حرکت کردند. در آن زمان معمرین و سران احباب برای مدافعه و جلوگیری از تهاجم کافه عزاداران به مشورت پرداختند و صلاح در دفاع از حقوق حقّه خود دیدند. لذا جوانهای احباب برای دفاع آماده شدند و پشت بامهای معبر آنها را سنگر قرار دادند و برای سردسته عزاداران پیغام فرستادند که اگر خیال تجاوز داشته باشید گلوله باران خواهید شد. وقتی که عزاداران احساس کردند که راه آنها را بسته اند مردد بودند که چه کنند؟ لذا در جلو مسجد آقا فتح علی که اول محلّه احباب بود قریب نیم ساعت با طبل و دهل در حال توقّف به سوگواری پرداختند و نه یارای جلو آمدن و نه صلاح عقب نشینی بود. بالاخره احباء چون چنین دیدند پیغام فرستادند که اگر مایلید در محلّه ما دور بزنید و در این روز عزیز از برکت انفاس حضرت سید الشهداء این ناحیه را متبرک کنید چون ما هم این روز را عزیز و گرامی می داریم و در ظهر عاشورا زیارت نامه غرای حضرت سید الشهداء را که به قلم حضرت بهاء الله نازل شده قرائت می کنیم و به مقام آن حضرت کما هو حقّه ایمان داریم، ما آماده پذیرائی از عزاداران هستیم ولی اگر خیال سونی داشته باشید ماها آماده دفاع هستیم. سردسته عزاداران حسینی هم اطمینان دادند که ما اهل یک محل هستیم و همه برادریم و غیر از عزاداری و دور زدن در محلّه شما فکر دیگری نداریم. بالاخره جوانان در سنگرها در حال استقرار بودند و عزاداران به طرف محلّه احباء در حال عزاداری حرکت کردند. به دستور زعمای احباب به رسم آن زمان شربت و شیرینی کافی تهیه گردید و در محل مغازه آقای قربان علی و رقا که مغازه سقط فروشی متصاعد الی الله عباس علی بهرامی، یکی از جوانان غیور آن زمان بود این دسته متوقّف شد و جوانان احباء از قمه زننها و سینه زننها با شربت و شیرینی پذیرائی گرمی کردند و عزاداران هم به نوحه خوانی و مرثیه سرانی قریب نیم ساعت ادامه دادند

و محله احباب را دور زده به خوبی و درستی مراجعت کردند.

شهامت احبای نجف آباد

در زمان سلطنت مظفرالدین شاه که تازه مشروطیت در ایران پی ریزی شده بود و بین آزادی خواهان و مستبدین اغلب برخوردهائی می شد گاه گاهی احباء نیز به عنوان آزادی خواهی مورد تعرض اعداء واقع می شدند. در نجف آباد نیز اغلب حملاتی به تحریک پیشوایان مستبد به احباء وارد می گردید ولی جوانان احباب دفاع می کردند. از جمله این جوانان غیور جنابان عباس علی بهرامی، عباس شاه رضائی، آقا علی ابراهیمی، اسدالله مقرّبی، آقا عبدالله مهجور، درویش صادق، نعمت الله فردوسیان، و عده ای دیگر بودند.

در سال ۱۳۳۰ هـ ق/ ۱۹۱۲ م اعداء به قصد آزار احباء از طریق بازار بطور دسته جمعی حرکت کردند. جناب درویش صادق لطفی که از جوانان تنومند و قوی و در سلک دراویش سلوک می کرد و با ذکر و مدح ائمه اطهار بین احباب و اغیار پرسه می زد و همه را به صلح و سلام دعوت می نمود چون از خیال آشوب طلبان مطلع گردید در صدد برآمد که به طرف آنها رفته با نصایح و مواعظ حکیمانه از حرکت خلاف آنها جلوگیری نماید. این بود که موضوع را به جوانان احباء یعنی آقا علی و عبدالله اطلاع داد و گفت من برای دفع فساد می روم اگر نشد دفاع خواهیم کرد و به طرف دسته متجاوز حرکت نمود و به نصیحت آنان پرداخت و گفت شما اهل یک محل هستید دست از شرارت بردارید و برای جلوگیری از حرکت آنان دو دست خود را بالا برد. در این هنگام یکی از آشوب گران که مجهز به بیل دسته بود ضربه محکمی به زیر بغل درویش نواخت و فریاد زد درویش از جلوراه ما کنار برو. درویش هم مهلت نداد و بیل دسته را از دست ضارب بیرون کشیده و میان جمعیت افتاد. یکی دوتا را زد و بیل دسته آنها را به آقا عبدالله و آقا علی داده بالاخره جنگ درگیر شد و آشوب گران عقب نشینی کردند. مردم و شعراء در باره این زد و خوردها شعرها سرودند و عبدالله را شیردل خواندند و علی ابراهیم را قهرمان و شاه مردان نامیدند. جناب عبدالله سرفامیل مهجور بعداً به طهران مهاجرت نموده فرزندان وی جنابان دکتر فرج الله مهجور و سرهنگ نعمت الله گل آرائی هستند و دکتر

فتح الله مهجور برادرزاده ایشان است. کلیه فامیل مهجور منتسب به این خاندان هستند و به خدمت امرالله مشغول و مألوفند. دشمنان آقا عبدالله او را تهدید کردند که از نجف آباد خارج شود لذا مهاجرت به طهران نمود و نام فامیل آنان به مهجور تبدیل گردید. صعودش در سال ۱۳۱۹ هـ ش / ۱۹۴۰ م در طهران واقع شد. آقا علی هم به کرج مهاجرت نمود و نام فامیل ابراهیمی را انتخاب کرد. اولادش ساکن کرج و به خدمت قائمند. صعودش به سال ۱۳۲۵ هـ ش / ۱۹۴۶ م در کرج واقع گردید. صعود جناب دکتر فرج الله مهجور در حدود سال ۱۳۲۸ هـ ش / ۱۹۴۹ م در طهران بوده و صعود جناب دکتر فتح الله مهجور برادرزاده جناب آقا عبدالله احتمالاً در سال ۱۳۵۴ هـ ش / ۱۹۷۵ م در لندن واقع گردیده است. ایشان دوره تحصیلات خود را در نجف آباد و اصفهان در کالج انگلیسیها به پایان رسانید و چون علاقمند به طبابت بود اول در مریضخانه مرسلین انگلیس بکار مشغول گردید و پس از امتحان پزشکی به سمت طبیب مجاز در بیمارستانها به خدمت مشغول شد و در ایام تعطیل برای درمان بیماران به دهات نجف آباد می رفت و اغلب بینوایان را مجانی معالجه می کرد، یار و اغیار از او راضی بودند. خانم وی بصیرت سهراب نجل جناب سرهنگ عنایت الله سهراب و توفیق خدمت داشته اند.

حال به نقل چند بیت از جنگ نامه نجف آباد که مربوط به وقایع سنه ۱۳۳۰ هـ ق /

۱۹۱۲ م است می پردازد:

یکی بود عبدالله شیردل	دلیران عالم به پیشش خجل
چنان جنگ می کرد در آن میان	چو شیری که افتد گل رو بهان
یکی بود درویش صادق به نام	جدل را بخود کرده بودی حرام...
یکی کدخدا بود نامش رجب*	بمثل پلنگان گم کرده شب
رسانید خود را در آن رزمگاه	که از گرد او چهره بگرفت ماه
یکی در گریز و یکی التجا	دگر او فتاده بره جابجا
غرض جنگ و مغلوبه آغاز شد	سرودست با چوب دمساز شد...

*خواهرزاده حاجی حیدر

جناب نورالله فردوسیان

در سال ۱۳۳۴ هـ ق / ۱۹۱۶ م که در ایران حکومت‌های خانخانی و ملوک الطوائفی برقرار بود هرکسی در ناحیه خود قدرتی داشت و هرگونه اعمال زوری را بر مظلومان روا می‌داشت. در ننادگان از دهات فریدن جناب نورالله فرزند حیدر دائی رمضان مستخدم و رعیت متصاعد الی الله لهراسب خان بهائی در شب تاریک هدف گلوله امیرخان بختیاری قرار گرفته و به قتل رسید. امیرخان از دشمنان جناب لهراسب خان بود و چون لهراسب خان به امر مبارک ایمان آورد و شور و انجذابی داشت امیرخان مصمم به قتل او گردید و در تاریکی شب نورالله فردوسیان را که هم هیکل لهراسب بود به جای لهراسب خان هدف قرار داده به قتل رسانید. این دشمنی هم جنبه مذهبی داشته و هم معلول عداوتهای دیگر بوده است اما چون نام نورالله در کتابخانه امری نجف‌آباد جزو بیست و پنج شهید نجف‌آباد ذکر شده بود لذا به ذکر قتل او پرداختیم.

جناب حاجی کلب‌علی و جناب حاجی محمد کاظم کفّاش

این دو برادر فرزند کربلانی حسن و در جوانی به امر مبارک ایمان آوردند. آنها در بازار بین اصناف نجف‌آباد دارای ارج و آبرونی وافر بودند و صحت عمل و درستکاری آنها زیانزد خاص و عام و در اختلافات صنفی قضاوت آنها مورد قبول طرفین دعوا بوده است.

این دو برادر در سال ۱۲۹۵ هـ ق/ ۱۸۷۸ م (۳۵ بدیع) در ظاهر به اسم زیارت مکه و در باطن به قصد تشرف به محضر حضرت بهاء‌الله از نجف‌آباد حرکت و پس از تحمل زحمات زیاد در عکا به شرف لقا فائز گردیده مورد الطاف و عنایات لا‌نهایه حضرت بهاء‌الله قرار گرفتند و لسان عظمت خطاب به آنها چنین فرمودند که زیارت مکه شما مقبول و به عزّ رضا فائز شد. سفر این دو برادر قریب بیست ماه طول کشید. پس از ورود به وطن دشمنان شهرت دادند که جنابان حاج کلب‌علی و حاج محمد کاظم به عکا رفته‌اند ولی چون این دو برادر ارمغانهایی برای علما آورده بودند آنها نخواستند ضوضائی بپا کنند، و از اقوال ناس جلوگیری نمودند. جناب حاج کلب‌علی، در ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۵ هـ ق/ ۲۶ ژانویه ۱۹۱۷ م (۷۴ بدیع) در نجف‌آباد صعود نمود و بستگانش او را با صندوق در مزار اسلامی دفن کردند ولی اعدا ضوضائی براه انداخته به دستور آقا سید علی جسد را از صندوق بیرون آورده مجدداً بدون صندوق دفن نمودند. اینک دو لوح که به افتخار حاج کلب‌علی و حاج محمد کاظم از قلم معجزشیم حضرت عبدالبهاء نازل شده است از نظر قارئین محترم می‌گذرد:

لوح اول،

نجف‌آباد جناب حاجی کلب‌علی و ضلع و والده ضلع علیه وعلیهما البهاء الابهی
 هوالله ای منسوبان آستان حضرت احدیت قریب غروب است و باران آذری در شدت
 نزول و عبدالبهاء تا به حال به تحریر مشغول حال که بساط تحریر را خواستیم منظوی
 نمائیم جناب میرزا منیر مکتوبی تقدیم نمود و از برای شما نامه و خطابی خواهش
 نمود من هر چند از کثرت تحریر فتور یافته‌ام باز به یاد شما افتادم و به تحریر این نامه

پرداختم ملاحظه نمائید که این عبد آستان جمال ابهی چگونه منجذب به محبت احبّاست خستگی نداند ناتوانی نشمرد بیماری نداند بلکه تا تواند به یاد یاران پردازد و به ذکر دوستان اوقات بگذرانند. احبّای نجف‌آباد یاران قدیمند و دوستان دیرین محترم و عزیزند و مظهر فوز عظیم و منظور لحاظ عنایت ربّ کریم. الطاف جمال مبارک همواره شامل آن نفوس بود و عون و عنایت حضرت احدیت مؤید آن اشخاص، جانفشانی‌ها نمودند و چه بسیار از آنان به مشهد فدا شتافتند، رقص کنان به قربانگاه عشق دویدند و پاکوبان و کف‌زنان بر فراز دار مقررگزیدند سهم جفا دیدند و سینه را هدف رصاص بغضاء نمودند در سیل الهی تحمل هر مشقت و بلا کردند لهذا مقرب درگاه کبریابند و مقبول بارگاه جمال ابهی یالیت کنت معهم فافوز فوزا عظیما. باری ندای الهی از آن خطه و دیار همواره بلند است و طیب مشموم از نفحات قدس منتشر امید چنان است که عنقریب چنان غلیان نماید که خطه اصفهان را جنت رضوان کند و لیس هذا علی فضل ربکم الرحمن بعزیز وعلیکم البهاء الابهی. ع ع

لوح دوم،

ن-ج- جناب محمد کاظم علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

هو الله ای بنده درگاه حضرت احدیت جمال قدم و اسم اعظم مدت حیات را در اعظم صدمات گذرانند و در نهایت مشقت تحمل فرمودند تا دوستانی تربیت شوند که در متانت و ثبات چون جبال راسیات باشند و در اخلاق و اعمال چون روح حیات حال که آن شمس حقیقت به ملکوت عزت صعود فرمودند وقت کوشیدن و جوشیدن و خروشیدن است که به آنچه مقصد اصلی آن نیر اعظم بود در عالم وجود موجود و محقق گردد و آن الفت و محبت و اتحاد من علی الارض. ع ع

اولاد و احفاد حاج کلب‌علی و حاج کاظم در نجف‌آباد به نام فامیل یزدانی مشهور و معروفند. از جمله جناب فتح‌الله و احمد یزدانی که سالها عضو و منشی محفل روحانی نجف‌آباد و به خدمات امری موفق بوده‌اند ولی پس از تفسیقات سال ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م این دو نفس و برادران نتوانستند در نجف‌آباد اقامت نمایند لذا به اصفهان هجرت نمودند.

برادران بزاز

از احبای دوره میثاق دو برادر مهرپرور به نام‌های حاجی میرزا مهدی بزاز و میرزا محمود بزاز هستند. این دو برادر در دوره حیات در بین بازاریان و اصناف نجف‌آباد دارای حرمت و مقامی والا بوده و احباب و اغیار احترام خاصی نسبت به آنها روا می‌داشتند. حاجی میرزا مهدی و میرزا محمود خود تصدیق امر مبارک را نمودند و در دوره میثاق مورد عنایات حضرت عبدالبهاء بودند و لقب مهرپرور را حضرت عبدالبهاء به این دو برادر عنایت فرمودند ولی چون بی‌نهایت مراعات احتیاط می‌نمودند پس از فوت آنها اولاد و احفاد جناب میرزا محمود به تدریج از امر کناره‌گیری نموده چراغ این خانواده را خاموش کردند و در جرگه مسلمین به اسلاف خود پیوستند. همچنین جناب میرزا حسین بزاز که مختصر قرابتی با این دو برادر داشت در دوره میثاق متمسک بود و همواره در جرگه اهل ایمان در محافل و مجالس احباب شرکت داشت و اظهار عبودیت به ساحت مرکز میثاق می‌نمود و مورد عنایات و الطاف حضرت مقصود بود ولی چون در پرده و حکمت می‌زیست اطفال خود را نتوانست به معارف و آداب بهائی تربیت نماید. لذا پس از فوت وی با وجودی که اولاد زیادی از وی باقی مانده بود کلاً از ثمره ایمان محروم گشتند. اینک لوحی که به افتخار این برادران مهرپرور از قلم مرکز میثاق عزّ نزول یافته در این مجموعه درج می‌گردد:

نجف‌آباد جناب آقا میرزا محمود و جناب آقا میرزا مهدی علیهما بهاء الله الابهی
 هو الله ای دو برادر مهرپرور شکل جوزا را در فلک به پارسی دو پیکر گویند که مانند دو
 انسان دست در آغوش یکدیگرند حال ای دو برادر نیک اختر با همدیگر به جان و دل
 بکوشید تا روز به روز موفق‌تر گردید و مؤید تر شوید الحمد لله به خدمت قائمید و در
 عبودیت دائم آستان جمال ابهی را پاسباید و خادم احبای رحمان در عبودیت با من
 همدم و همرازید و در محویت و فنا هم نغمه و هم آواز و ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء
 والله ذو فضل عظیم. ع ع

جناب حاجی محمد باقر جانمی

جناب حاجی باقر دارای چهار اولاد ذکور به ترتیب آقا علی، آقا محمد جعفر، آقا اسدالله، و آقا نصرالله و دختری به نام بیگم عیال مشهدی رجب علی بوده است.

شرح حیات روحانی جناب آقا علی در صفحات قبلی این کتاب نگاشته شد. گرفتاریهای متعدد ایشان در اثر تفتین اعداء و تظلمات مشارالیه در سفرهای طهران و شکایات وی در عشق آباد روسیه فوق طاقت و خدمات امری ایشان فوق العاده بوده و در سنین متوالی به ریاست محفل روحانی نجف آباد انتخاب می شده است. وی تا آخر عمر آنی از انجام وظیفه امری غفلت نمود و صعودش در سال ۱۳۰۷ هـ ش / ۱۹۲۸ م (۸۵ بدیع) در اصفهان بوده است. مشهدی جعفر نیز در مواقع تظلم در یکی از سفرها در نوش آباد کاشان به مرض وبا در گذشته و خدمات او در دوره حیات قابل ستایش بوده است. جناب آقا اسدالله جانمی نیز در ایام حیات توفیق خدمت داشته اند و از طرف جناب امین امین نماینده حقوق الله در نجف آباد بوده اند. پس از فوت، این خدمت به فرزند ارشد وی آقا فرج الله واگذار گردید و مشارالیه نیز در سالهای عدیده عضو محفل روحانی نجف آباد بوده اند. صعودش در سالهای ۱۳۲۰ هـ ش / ۱۹۴۱ م بوده است. اما آقا نصرالله والد نگارنده سمت ریاست دارائی نجف آباد و سپس سرپرستی پست نجف آباد را به عهده داشته و در سفرهای هفت گانه تظلم به طهران و سفر تظلم به دولت روسیه (سفر عشق آباد) با متظلمین همدوش بوده است. مشارالیه نیز سنین متوالی عضو محفل روحانی و اکثراً منشی محفل بوده است. مرحوم والد در سال ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۹۲۰ م (برابر ۷۷ بدیع) به سمت ریاست پست و گاریخانه اردکان یزد منصوب و پس از یکسال در ۱۳ رمضان ۱۳۳۹ هـ ق / ۲۱ می ۱۹۲۱ م (خرداد ۷۸ بدیع) در محل مأموریت خود صعود نمود. امه الله بیگم در سال ۱۳۰۹ هـ ق / ۱۸۹۲ م درست در یوم صعود جمال مبارک شوهر خود مشهدی رجب علی را از دست داد و امه الله بیگم به تربیت اولاد خود و احبباء پرداخت، مکتب خانه دایر کرد و به تدریس مشغول شد و چهار دختر و یک پسر خود را تربیت کرد. خانواده های جانمی، شمیمی، ذوقی، فروتن، و درخشان منتسب به این

خانواده هستند و الحمدلله به خدمت آستان مبارک مشغول و مألوفند.

جناب مشهدی اسماعیل عطار

دیگر از قدمای امر حضرت یزدان در نجف آباد خانواده متصاعد الی الله مشهدی اسماعیل عطار مشهور به نام فامیل شعاعی است. مشاراًلیه مؤمن به امر حضرت رب العالمین و دارای فرزندان متعددی بوده که ارشد آنها جناب میرزا عبدالحسین شعاعی است. وی در نجف آباد مصدر خدمات امری بوده و تقریباً در سال ۱۳۰۰ هـ ش / ۱۹۲۱ م از نجف آباد با خانواده به خوزستان هجرت نمودند. وی دارای اولادی چند بوده که همگی به آداب امری تربیت شده اند و این سلاله در خوزستان مصدر خدمات امری بوده اند. من جمله از اولاد جناب شعاعی عنایت الله، موهبت الله، عطاء الله، قدرت الله، روح الله، و منوچهر و صبایای محترمه موفق و خدمتگزار امر بوده اند. صعود جناب میرزا عبدالحسین در سال ۱۳۰ بدیع / ۱۹۷۳ م بوده است. دیگر از اولاد مؤمن میرزا اسماعیل متصاعد الی الله میرزا مسعود است که سالهای قبل صعود کرده و خانواده او قائم به خدمت امر الله بوده اند.

جناب مشهدی رضا

یکی دیگر از قدمای امر در نجف آباد متصاعد الی الله مشهدی رضا فرزند ملاً محمود خباز معروف در چهار راه بزرگ نجف آباد می باشد که بی نهایت مورد اعتماد اهالی بوده و با حکمت رفتار می نموده اما در مواقع خدمات و تقدیم تبرعات بدون تظاهر انجام وظیفه می کرده است. وی به افتخار وصول لوحی از حضرت عبدالبهاء مفتخر گردیده ولی نتوانست خانواده و فامیل خود را تبلیغ نماید. لذا بعد از فوت با وجودی که اولاد وی از لوح مزبور مطلع بودند و آن را عزیز می داشتند دو فرزند وی جنابان اسدالله و حاج نصرالله حُرّی از نور ایمان محروم گردیدند. اصولاً در دوره میثاق خانواده هائی بوده اند که اظهار ایمان می کردند ولی به مجرد این که حضرت ولی امرالله اعلان استقلال امر را نمودند و امر به تهیه احصائیه و تسجیل احباء گردید این گروه به اسلاف خود پیوستند.

خانواده خدوم لطفی

یکی دیگر از قدمای احبای نجف آباد جناب حسین لطفی است که در ایام ظهور طلعت اعلیٰ بواسطه رؤیائی که دیده بود تصدیق امر مبارک نمود.

او دارای فرزندی بوده که یکی از آنها محمد جعفر نام داشته و از احبای معروف بوده و اغلب در جواب اعتراضات اعداء که می گفتند چرا بابی یا بهائی شده ای می گفته است که در روز قیامت که به حساب بندگان رسیدگی می شود اگر حق با شما بود و نعوذ بالله این ظهور اعظم من جانب الله نبود من از عقیده خود دست بر می دارم و چون شماها می شوم و چیزی هم کسر ندارم. ولی اگر معلوم گردید که حق با من است و این آئین از جانب خداوند است آیا در آن روز شما چه خواهید کرد؟ چون مردم از جواب عاجز بودند در صدد قتلش برآمدند و شبی به خانه اش حمله نمودند. جناب محمد جعفر از حيله آنها آگاه گردیده شمشیر قاتل را از دستش گرفته به آنها حمله نمود و آنها را تار و مار کرد ولی اثر ضربه ای که به دستش خورده بود تا آخر عمر باقی بود. شمشیر مزبور به رسم یاد بود تا این اواخر در آن خانواده باقی بود.

جناب محمد جعفر فرزندی داشته به نام آقا علی که پدر جنابان یدالله لطفی لیسانسیه حقوق و دکتر خدامراد لطفی دکتر در طب می باشد و این نفوس همگی قائم به خدمت بوده و هستند.

فرزند دیگر جناب حسین، صادق نام داشته که به درویش صادق معروف بوده است. او مردی وارسته و دارای صفای باطن و در عین حال نیرومند و قوی البینه و تهمتن بوده است. سلامت نفس او وی را به حمایت مظلومان و ستمدیدگان و می داشت و بعضی اوقات به مدح اولیاء و اصفیاء می پرداخت و بدون انتظار مدح اولیاء می نمود و با وجودی که سواد نداشت طبع شعری داشت و فی البدیهه شعر می سرود و در مدافعات احبای به عنوان مصلح اقدام می کرد و اگر موفق به صلح نمی شد به حمایت احباب قیام می نمود و متجاوزین را تار و مار و فاتح نبرد می گشت، چنان که شعراء جنگ نامه ها نوشتند و او را تهمتن زمان خواندند. در زمانی که دشمنان می خواستند خانه حاجی حیدر شهید را غارت نمایند این رادمرد و دوسه نفر از مردان

دلیر احباب جلو مهاجمین را گرفته آنها را عقب راندند. فرزند جناب درویش [مصطفی] هم اکنون در قید حیات است و به خدمت امرالله اشتغال دارد. فامیل لطفی فامیل بزرگی است. قسمتی از این فامیل تصدیق امر مبارک را نموده اند ولی سایرین نیز مخالفتی نداشته بلکه حمایت از احباء می نموده اند. از آن جمله مرحوم مشهدی محمد علی لطفی که یکی از متنفذین این فامیل بوده و اعضای این فامیل در خدمت امرالله ساعی و جاهد بوده و هستند.

(مطالب فوق از یادداشت های جناب یدالله لطفی نقل گردید).

افتتاح مدرسه نجف آباد

چنان که قبلاً مرقوم شد طبق امریه حضرت عبدالبهاء مدرسه نجف آباد ساخته شد و معلمین متعددی از اصفهان استخدام و هر کدام یکی دو سال مدرسه را اداره می کردند و گاهی در اثر نرسیدن بودجه مدرسه چندی تعطیل می شد تا آن که دو مرتبه معلم جدیدی استخدام و به نجف آباد اعزام می گردید. در سال ۱۳۳۲ هـ ق / ۱۹۱۴ م احباء همّتی نموده سرمایه ای برای مدرسه تهیه کردند و جنابان میرزا محمد علی شایق (برادر مرحوم ناطق اردستانی) و محمد صادق هائی (نیره هائی بزرگ) را برای تدریس اطفال بهائی استخدام و مدرسه با چهار کلاس و برنامه رسمی بکار تعمیر فرهنگ پرداخت. این دوره با موفقیت تا سال ۱۳۳۵ هـ ق / ۱۹۱۷ م ادامه داشت ولی در آن سال بواسطه گرانی و قحطی امکان ادامه آن میسر نبود و مدرسه خود به خود تعطیل شد و من که یکی از محصلین همین مدرسه بودم از تحصیل محروم ماندم. تا آن که در سال ۱۳۳۵ هـ ق / ۱۹۱۷ م جناب آقای میرزا فضل الله نوری (پدر ناشر نفعات الله جناب فناپذیر) برای تدریس اطفال به نجف آباد وارد و دوباره مدرسه با چند شاگرد بکار تدریس پرداخت. در خلال این ایام جناب تراب خان که از اقوام تحویلدار و از اعظام نجف آباد بود وفات یافت و جناب نوری امر کرد که باید میت به آداب بهائی کفن و دفن شود (قبل از آن اموات احباء در قبرستان عمومی به آداب اسلامی دفن می شدند). محفل روحانی هم چون اجرای احکام را فرض می دانست موافقت نمود. لذا صندوقی تهیه و در غسالخانه و قبرستان عمومی در روز روشن شروع به حفر مکان گردید. اشخاصی که برای تشییع جنازه و تغسیل و تکفین آمده بودند کسانی که از احباب بودند ماندند و آنهایی که مسلمان بودند و فهمیدند که موضوع صندوق و نماز بهائی در کار است رفتند و به مجتهد نجف آباد جنابان آقا سید علی و آقا ناصر خبر دادند لذا دسته بزرگی از مسلمانان به رهبری جناب آقا سید علی برای ممانعت از کفن و دفن به حرکت آمدند. چند نفر از جوانان احباء من جمله نعمت الله فردوسی و یاران او که قبلاً هم ذکر شهادت آنها رفت

روی بامهای مشرف به قبرستان سنگر گرفتند و به سردهسته مسلمانان پیغام دادند که اگر خیال سوئی داشته باشند هدف گلوله قرار خواهند گرفت و چون اشرار چند قدمی جلوتر آمدند نعمت نه فردوسیان تیری به طرف بیل یکی از شرار انداخت و فریاد زد که اگر جلو بیاید هدف تیر دوم قرار خواهید گرفت. جمعیت چون با مقاومت سخت این جوانان روبرو شدند به طرف اداره حکومتی رهسپار شدند و به حکومت شکایت بردند. حکومت نجف‌آباد هم قریب بیست نفر از احبای نجف‌آباد را دستگیر نمود. احباء ناچار شدند شبانه میّت را از قبرستان عمومی به خانه یکی از احباء انتقال دهند تا از گزند آزار به نعش مصون مانند (چون اغیار در صدد برآمده بودند شبانه نبش قبر کنند و میّت را آتش بزنند). بالاخره احباء ناچار شدند به اصفهان حرکت کرده تظلم نمایند و شبانه عده‌ای از احباء خود را به اصفهان رسانده و فردای آن روز به ایالت اصفهان (استانداری) شکایت بردند و توضیح دادند که مورد تجاوز و تعدی مسلمانان قرار گرفته‌اند. حکومت اصفهان در آن زمان با شاهزاده اکبر میرزا فرزند ظلّ السلطان بود. او برعکس پدر با احباء معاشر و جنبه عدالت را رعایت می‌کرد. شاه زاده اکبر میرزا (ضارم الدوله) همان شخصی است که در اروپا به اتفاق برادرش جلال الدوله به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و طلب عفو از مظالم پدر خود ظلّ السلطان نمود. باری اکبر میرزا به وسیله تلقن به حکومت نجف‌آباد امر کرد که متجاوزین را تنبیه نماید. عصر روز بعد احبای زندانی آزاد گردیدند و حکومت مسببین بلوا را دستگیر نمود. روز سوم جناب آقا سید علی مجتهد نجف‌آباد و آقا ناصر واسطه‌ای برای اصلاح به منزل آقا علی فرزند حاجی باقر رئیس محفل روحانی فرستادند و پیغام دادند که اگر جوانان بی تجربه عمل خلافی انجام داده‌اند ما نباید با هم اختلافی داشته باشیم، همه اهل یک محل هستیم و در محل نباید اختلافی وجود داشته باشد. شما رضایت بدهید تا محبوسین و اخلاص‌گران آزاد شوند و ما هم تعهد می‌کنیم من بعد چنین پیش آمدی نکند و اگر بهائیان بخواهند میّت خود را با صندوق دفن کنند زمینی تهیه نمایند و آزادانه به آداب بهائی کفن و دفن نمایند. احباء هم چون موضوع را دوستانه دیدند رضایت دادند و کار به خوبی فیصله پیدا کرد ولی زمین گلستان جاوید چندین سال بعد تهیه گردید و جناب میرزا فضل‌الله نوری معلم مدرسه احباب هم دیگر نتوانست در نجف‌آباد بماند و در نتیجه مدرسه تعطیل شد.

جناب آقا نعمت الله فرزند عبدالخالق

در سال ۱۳۳۶ هـ ق/ ۱۹۱۸ م در فصل بهار یاغیان نجف آباد در روز روشن جناب نعمت الله فردوسیان فرزند استاد عبدالخالق را در وسط بازار به قتل رسانیدند. اگر چه این قتل تا اندازه ای مربوط به دشمنی خصوصی بود ولی بی ارتباط به دیانت هم نبود. از آنجائی که نعمت الله جوان بهائی بود و در هجوم اعداء در واقعه شهادت جناب حسن زین العابدین و همچنین واقعه تراب خان از خود شهادتی نشان داده بود لازم بود نامی از او برده شود. اولادی که از او باقی است همه در ظل امر و به خدمت مشغولند مخصوصاً برادر او متصاعد الی الله آقا نصرالله فردوسیان که دارای خط خوشی بوده و آثار امری زیادی در نجف آباد به خط او موجود است. فامیل بزرگ فردوسیان در امور امری ساعی و به خدمات امریه مشغولند. متصاعد الی الله جناب عبدالخالق پدر آقایان فردوسیان همیشه متمسک و به خدمت امرالله قائم و در این سبیل متحمل صدمات فراوان گردیده است. علیه غفران الله.

آقا نعمت‌الله فرزند علی مراد

در سال ۱۳۳۶ هـ ق / ۱۹۱۸ م در روز روشن یاغیان نجف آباد جناب نعمت‌الله فرزند علی مراد را هدف گلوله قرار داده به قتل رسانیدند. چون پدر و برادر این شخص حضور حضرت عبدالبهاء شرح ما وقع را عرض نموده و حضرت عبدالبهاء روحی لعنایاته الفداء در لوحی اظهار امیدواری فرموده بودند که «از جمله شهداء محسوب گردد» لذا ذکر او در این تاریخ لازم آمد. اینک عین لوح مبارک مزبور را مندرج می‌سازد:

نجف آباد بواسطه جناب میرزا نورالدین علیه بهاء‌الله الابهی

جناب آقا علی مراد علیه بهاء الابهی

هو الله ای ثابت برییمان نامه‌ای که به جناب نورالدین مرقوم نموده بودی مطالعه گردید فی الحقیقه این مصیبت مصیبت کبری بود ولی جناب نعمت‌الله به افق عزت قدیمه صعود نمود امیدوارم که از جمله شهداء محسوب گردد و در درگاه احدیت مقبول و در بحر غفران مستغرق و به مقعد صدق عند ملیک مقتدر فائز و موفق وعلیک البهاء الابهی

ذی حجه ۱۳۳۷ (سپتامبر ۱۹۱۹) عبدالبهاء عباس

علی مراد که از فامیل آگاهی است در نجف آباد معروف و مشهور بوده و این فامیل اکثر به خدمات امریه موفق بوده‌اند. جنابان آقا سید علی قصاب و آقا سید هاشم پدر آقا جمال آگاهی و جناب حسین علی آگاهی و استاد حسن آگاهی منتسب به این فامیلند. جناب استاد یدالله آگاهی بنا، برادر نعمت‌الله شهید است.

جناب آقا علی فرزند حاجی باقر

در گرفتاری حاجی محمد باقر نجف آبادی شوهر خواهر حضرت زین المقرین در حبس ظلّ السلطان شرح دادیم که در این حبس فرزند ارشد حاجی محمد باقر یعنی آقا علی هم زیر زنجیر ظلّ السلطان اسیر شد. حاجی محمد باقر دارای چهار اولاد ذکور به نامهای آقا علی، آقا محمد جعفر، آقا اسدالله، و آقا نصرالله و یک دختر به نام بیگم بوده که او را عمه بیگم هم می نامیده اند. این افراد همگی در ظلّ امر و نواده های آنها به خدمات امری مفتخرند. تولّد آقا علی در سال نه بدیع برابر با ۱۲۶۸ هـ ق/ ۱۸۵۲ م بوده و از بیست سالگی تا آخر عمر در گرفتاری های پدر شریک و عزمی راسخ و همتی بس عالی داشت. برای دفع هر مظلومی کمر همت محکم می کرد و در سفرهای هفت گانه احباء به طهران پیشاپیش متظلمین در حرکت بود و چنان که قبلاً عرض شد در یکی از اسفار طهران چون صدر اعظم وقت به عرایض احبای ستمدیده توجهی نداشت با برادر کوچک خود آقا نصرالله (ابوی نگارنده) به عشق آباد به عنوان دادخواهی از مظالم حکام آن زمان سفر نمود و عرایض خود را توسط دولت روسیه به سمع شاه ایران رسانید و مؤثر واقع گردید. جناب آقا علی به کرات دچار مظالم اهل عدوان بوده و چون صراحت بیان داشت دشمنان امر در صدد دفع او بودند تا آن که در سال ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۹۱۹ که حکومت اصفهان به سردار جنگ بختیاری (نصیرخان) محول شده و سردار جنگ هم به کمک قوای دولتی اشرار را قلع و قمع نموده بود اعداء توطئه ای ترتیب دادند و آقا علی را در ضمن همدستان رضا خان جوزدانی یاغی متهم کردند و سردار جنگ هم مأمورینی فرستاده آقا علی را دستگیر و با پای پیاده این پیر مرد را همراه یاغیان به اصفهان بردند. این سرگونی آن مرد پیر را از پا در آورد چنان که خود تعریف می کرد که در بین راه نزدیک به اصفهان در تابستان گرم پای پیاده به دنبال سواران از شدت عطش بی حال شده بودم در این هنگام یکی از احباء را که به اصفهان می رفت دیدم تقاضای جرعه آبی کردم شخص مزبور (اسدالله خان شهیدی) کوزه آبی برایم آورد که من و سایر اسراء رفع عطش

نمائیم. سواران بختیاری کوزه را از او گرفته به زمین کوفتند. دیگر امیدی نبود، به خدا متوسل شدم، قدری که جلوتر رفتیم و به باغ حاجی ملک اصفهانی رسیدیم به دستور حاجی ملک تاجر اصفهانی تمام اسراء را استراحت داده و شربت و میوه دادند و این پذیرائی سبب شد که جانی تازه یافتیم.

جناب آقا علی را در اصفهان به زندان انداختند، محاکمه در کار نبود ولی جناب ضیغم الدوله بختیاری که از سالهای قبل آقا علی را می‌شناخت حکومت اصفهان یعنی سردار جنگ را ملاقات و دسائس اعدای امر را تشریح کرد. سردار جنگ هم پس از تحقیق کامل چون دید آقا علی میراست پس از بیست روز زندان او را آزاد کرد و همین اسارت او را علیل نمود ولی آنی از حمایت ضعفا دست بر نمی‌داشت و به خدمات امری مشغول بود تا آن که در سال ۱۳۰۷ هـ ش / ۱۹۲۸ م در حالی که هشتاد سال قمری از عمرش گذشته بود در اصفهان به ملکوت ابهی صعود نمود. مدفن او در تخت فولاد اصفهان است. آقا علی به وصول الواحی چند از حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مفتخر بوده و ما اینک به درج یک لوح که در حق او نازل شده اکتفا می‌کنیم:

هو المؤید العلیم

یا علی عالم به نفاق ظاهر الا من شاء الله بعضی از نفوس را از نیر آفاق منع نموده بر اسماء عاکفند و از خالق آن ممنوع و محروم از حق می‌طلبیم کل را به نور توحید حقیقی منور فرماید و از غیر حق مقدس دارد و از حق می‌طلبیم از برای منتسبین زین المقربین علیه بهائی و عنایتی مقدر فرماید آنچه را که باقی و دائم است انه علی کل شیء قدیر.

جناب آقا علی دارای اولاد بسیار از دوزن بوده است. عیال اول سکینه نواده حضرت زین‌المقربین و دختر محمد صادق بوده و عیال دوم وی جواهر نام داشته است. جنابان یدالله و فرج‌الله و عباس و فتح‌الله زینی از اولاد سکینه و نعمت‌الله و فضل‌الله از اولاد ذکور آقا علی از جواهر خانم می‌باشند.

جناب محمد جعفر فرزند دیگر حاجی باقر بوده که در اثر مرض ویا هنگام دادخواهی از مظالم اعداء در راه طهران صعود کرده و شرح حال وی در این تاریخ ذکر شده و عنایاتی در حق وی از سماء مشیت نازل گردیده است. اولاد وی عبارت از آقا نعمت‌الله، آقا میرزا

عنایت الله و منیره خانم مهجور (مادر جناب دکتر فتح الله مهجور) هستند که قائم به خدمت امرالله بوده و می باشند.

توطئه همگانی علیه مظلومین

در ماه ذی حجه ۱۳۴۰ هـ ق / اگست ۱۹۲۲ م در ایران علماء بر علیه این حزب مظلوم قیام کردند و در شهرهای ایران مردم را برای ایام عزاداری محرم آماده حمله همگانی به احباء نمودند و مصمم بودند که در روز عاشورا به قتل احباء پردازند. چون در آن زمان حکومت مرکزی بی نهایت ضعیف و هرج و مرج در همه جا حکمفرما بود در نجف آباد اغیار برای احباء وعده روز عاشورا را می دادند. احباء هم ضمن آماده شدن برای دفاع به دعا و مناجات پرداختند. احبائی که در بازار مغازه داشتند از طعن و کنایه اغیار اغلب معاذره های خود را بسته بودند و محافل متعدد تشکیل و لوح مبارک احمد و قد احترق المخلصون تلاوت می شد. چند روزی به محرم و عزاداری باقی مانده بود که در طهران واقعه قتل مازور ایمبری به علت هجوم مردم در واقعه سقاخانه حاجی شیخ هادی اتفاق افتاد. او سفیر امریکا در ایران بود. پس از این واقعه دولت برای قلع و قمع متجاوزین اقدامات جدی به عمل آورد. در نتیجه در سرتاسر مملکت به امر فرمانده کل قوای آن زمان یعنی رضاخان سردار سپه امنیت برقرار و حزب مظلوم در کنف حمایت این دستور مصون و محفوظ ماندند و به قول اغیار معجزه رخ داد.

رضاخان سردار سپه در اواخر سلطنت قاجاریه امور امنیتی کشور را به دست گرفت و پس از چند سال با عنوان رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید.

جناب فضل الله یزدانی

در سال ۱۳۰۵ هـ ش / ۱۹۲۶ م دشمنان امرالله شبانه به آقا فضل الله یزدانی فرزند آقا محمد مهدی که در باغ خود برای حفاظت میوه‌ها استراحت کرده بود حمله نموده با وسائل قتاله او را به قتل رسانیدند. این قتل بنا به اظهار اهالی در نتیجه عداوت خصوصی بوده و جنبه مذهبی نیز داشته است. اولاد مقتول هم اکنون به خدمات امری موقت و مؤیدند. در همین ایام جناب فرج الله جانمی فرزند آقا اسدالله نیز در باغ مورد حمله اعداء واقع گردید و از ناحیه سر مجروح شد ولی در اثر معالجه شفا یافت.

جناب حکیم رجب علی

در این مقام ابتدا شمه‌ای از شرح حال جناب حکیم را که به قلم خانم عزت طیبی به رشته تحریر درآمده مندرج می‌سازد:

حکیم رجب علی نجف‌آبادی در جوانی مسلمان و بی‌نهایت متعصب بوده و سری پرشور داشته است. او در ریاضات خاصه از قبیل شب زنده‌داری در غارها با اوراد و سحر و دعا وقت خود را صرف می‌کرده تا آن که خبر اظهار امر جمال مبارک را شنید و در صدد تحقیق برآمد اما علما او را از تماس با احبّاء منع نمودند ولی او در صدد پیدا کردن مراکز احبّاء برای مبارزه و احیاناً آزار آنها برآمد. جناب حاج عبدالکریم او را به مجمع احبّاب برد چون منصف بوده پس از مدّتی تصدیق امر مبارک را نمود. جناب حکیم در جوانی در کتابهای طبی آن زمان، مطالعات زیادی داشته و با ادویه قدیم و احیاناً جدید به معالجات مرضا می‌شتافته در نتیجه ذوق و استعداد و تماس با اطباء معروف آن زمان از طرف اولیای صحیحیه وقت طی امریه‌ای به لقب حافظ الصحه ملقب گردید. تا آن که پس از کسب اجازه عازم ارض اقدس شد و با الاغ سفری خود همراه زوار عتبات حرکت و در راه زائرین را مداوا کرده اگر گوش شنوائی می‌دید مژده ظهور جدید را می‌داد تا آن که در عکّا به محضر جمال اقدس ابهتی مشرف گردید و مدّت دو سال در خدمت آستان مبارک با نظریه حضرت عبدالبهاء به غرس اشجار باغ جنینی مشغول بوده داستانهای شیرینی از مدّت تشرف خود برای ماها تعریف می‌کرد. من جمله می‌گفت روزی جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به باغ تشریف فرما شدند. خادم مبارک کوزه آبی به محضر مبارک آورد و هنگام زمین گذاشتن سنگریزه آن را سوراخ کرده و خادم ناراحت شد. من چون وسایل تعمیر کفش همراه داشتم با قطعه‌ای چرم تمیز و یک تکه چوب سوراخ را گرفتم به طوری که قطره آبی از آن خارج نمی‌شد و در حقیقت کوزه را وصله کردم. حضرت

عبدالبهاء کوزه را به محضر جمال اقدس ابهئ بردند و جمال قدم ضمن عنایات خاصه فرمودند مرحبا مرحبا تو حکیم الهی هستی، هم حکیم کوزه‌ها هستی و هم حکیم دلها و قلبها خداوند تو را تأیید خواهد کرد.

پس از دو سال روزی مرا احضار و فرمودند جناب حکیم ما دیشب ناله اطفال و خانواده تو را از نجف آباد شنیدیم شما مرخص هستید. من گریان شده اظهار اطاعت کردم فرمودند مرحبا ایمان یعنی اطاعت امرالله و ده روز اجازه توقّف عنایت فرمودند. پس از ده روز من و پیرمردی برای وداع به قصر مشرف شدیم جمال مبارک با دست مرحمتی خود مقداری نان خشک و باقلوای یزدی به ماها عنایت فرمودند. من برای این که تمام نان خشک را تصاحب کنم عباى خود را پهن کردم که خورده‌های نان به زمین نریزد و جمال قدم ضمن اظهار مرحمت فرمودند جناب حکیم زرنگ است بهائی باید فطن باشد. بعد فرمودند فی امان الله. ما حرکت کردیم و پیرمرد چون دندان نداشت نان خشک خود را با باقلوای من عوض کرد. هنوز مسافتی از راه طی نشده بود که قاصد مبارک با اسب به ما رسیده اظهار کرد جمال قدم احضار فرموده‌اند برگردید. چون به محضر مبارک رسیدیم فرمودند حکیم نانی را که به تو دادیم برای هفت نسل تو کافی است تازه تو نان این پیرمرد را هم گرفتی این نان خشک برای برکت است و دوباره مقداری نان و باقلوا عنایت فرموده مرخص فرمودند. من چون به نجف آباد رسیدم معلوم شد در همان شبی که حضرت بهاء الله امر به مراجعت دادند طفل من مریض بوده و مادر طفل از آستان مبارک بازگشت حکیم را به خانواده رجا کرده است. (پایان مطالب خانم عزت طیبی).

جناب حکیم رجب علی دارای دو پسر به نامهای اسدالله و فضل الله و دختری به نام بیگم بوده که مادر جنابان دکتر حبیب الله و فرج الله و حفیظ الله حکیمی است. جناب حکیم پس از مراجعت از ارض اقدس پسر بزرگ خود اسدالله را به تحصیل گماشت و چون هوش سرشار و استعداد کافی داشت پس از چند سالی موفق گردید که دوره طب معموله آن زمان را در اصفهان بگذراند و در معیت سران ارشد بختیاری سه بار به اروپا سفر کند و به نام دکتر اسدالله در تمام منطقه معروف و مشهور گردد. حذاقت او سبب شد که سران ارشد بختیاری از او خواستند که طبیب خصوصی آنها باشد، از این رو در چهار محال اصفهان به کار طبابت

ادامه داد ولی با کمال تأسف در اوج شهرت در سن چهل سالگی صعود نمود، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

اولادی که از ایشان باقیمانده است به قرار زیر به خدمات امریه مشغول و مألوفند:

۱- دکتر عطاء الله طیبی ۲- آقای حشمت الله حکیمی افسر باز نشسته ۳- طاهره خانم عیال دکتر حبیب الله حکیمی ۴- محترم خانم مدرک ۵- عزت خانم طیبی.

جناب حکیم رجب علی از خاطرات خوش ایام تشریف دوساله داستانها بیان می کرد. همیشه می گفت حضرت بهاء الله فرموده اند ان شاء الله دوباره به زیارت اعتاب مقدسه نائل خواهید شد و همیشه به این امید دلخوش بود. او یکصد و ده سال عمر کرد تا آن که در سال ۱۳۱۰ هـ ش / ۱۹۳۱ م در نجف آباد صعود نمود. جناب دکتر حبیب الله حکیمی یکی از نواده های حکیم است. وی در نجف آباد مورد احترام و اعتماد عموم بود. طبعی سلیم داشت و در خدمت امرالله سعی بلیغ مبذول می داشت او سالها عضو محفل روحانی نجف آباد بود. صعودش بسال ۱۳۵۰ هـ ش / ۱۹۷۱ م در اصفهان واقع گردید و اولاد ایشان به خدمت امرالله قائمند. یکی دیگر از نواده های حکیم آقا حفیظ الله بود که صعود کرده و در تزییقات ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م با کمال شهامت و استقامت در مقابل اعداء مقاومت نمود. برادر دیگر آنها جناب فرج الله حکیمی دندان ساز بود که اولاد او جمعاً مؤمن به امرالله و در نجف آباد و اصفهان ساکن و قائم به امر حضرت رحمان بوده اند.

اینک لوحی که به افتخار کوکب خانم عروس جناب حکیم از قلم حضرت عبدالبهاء جاری شده و شامل عنایات خاصه به جناب حکیم و این خاندان است از نظر خوانندگان خواهد گذشت:

نجف آباد بواسطه جناب تفتی امه الله المنجذبه کوکب خانم علیها بهاء الله الابهی
 هو الله ای کوکب روحانی چون موکب نیر رحمانی رسید کوکب اقبال روحانیان دمید از
 شعشعه جمال قلوب را منور نمود و از کوکبه جلال نفوس را مستبشر ساخت بنیان جهل
 و نادانی برانداخت و علم و دانائی برافراخت اوهام ضلالت محو نمود و اعلام
 هدایت منتشر فرمود پس تو که در ظل سدره منتھائی مطمئن به فضل بی منتها باش که
 جهل در اهلت نماند بل لطف حق فرزندت را به مقام علم و عرفان رساند در تربیت

ایشان بکوش و نومید از ترقی آنان مباش که لیس للإنسان إلا ما سعی. جناب حکیم را از قدیم فضل عظیم شامل بوده و البته احفادش کامل کردند او را از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما و بگوای ندیم قدیم من همواره در نظری و پیوسته در مد بصر و از آستان مقدس رجا می نمایم که مورد الطاف جلیل اکبر گردی امیدوارم ظاهره ظاهر شود و عزت عزت ظاهر گردد محترم محترم ماند و عطا عطا یابد و شاه بیگم چون ماه وانجم شود. وعلیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

پس از صعود جناب دکتر اسدالله کوکب خانم به تربیت اطفال همت گماشت و زندگی خود را وقف تعلیم و تربیت اطفال نمود و با بردباری تمام در نشو و نما آنها کوشید و همواره موفق به خدمات امریه بود. صعودش احتمالاً در سال ۱۳۵۰ هـ ش / ۱۹۷۱ م در مشهد مقدس واقع گردید. ناگفته نماند که کوکب خانم بعد از صعود شوهر عریضه‌ای به محضر حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود و از آستان مبارکش طلب تأیید برای تربیت اولاد خود نموده بود که به افتخار دریافت لوح فوق الذکر توفیق یافت. جناب دکتر نعمت‌الله برومند فرزند عمو قریان خود تصدیق امر مبارک را نموده بود و جناب آقا عبدالله طیبی برادر وی نیز تصدیق امر نمود. جناب دکتر برومند چنان که ذکر شد سالها عضو محفل روحانی نجف آباد بود و به علت اتهامی که دشمنان امر نسبت به او وارد آوردند از ساحت اقدس مولای حنون تقاضای عفو نموده مورد عفو قرار گرفت. او در جمیع مراحل خادم و خاضع بود، علیه غفران الله و علیه رحمة الله.

جناب حاجی اسدالله زینی

از قدمای احبای نجف آباد حاجی اسدالله زینی است که فرزند آقا قنبر حمید یکی از مؤمنین اولیه بوده است. جناب قنبر چهار اولاد پسر به نامهای اسدالله، عباس، حسن، و نصرالله و دو دختر نیز داشته است. حاجی اسدالله در دوره میثاق توفیق یافت که به زیارت حضرت عبدالبهاء مشرف شود. در مراجعت مکتب خانه ای برای سوادآموزی اطفال بهائی در نجف آباد دائر نمود و این اولین خدمتی بود که او در آن زمان انجام داد چون در نجف آباد محلی برای فراگرفتن سواد نبود.

حدود سال ۱۳۳۵ هـ ق / ۱۹۱۷ م که قحطی و ناامنی سراسر ایران را احاطه کرده بود نجف آباد هم دچار گرانی و کمی خوراک بود لذا جناب حاجی و برادران و خواهران جمیعاً به طهران هجرت نمودند و آن جناب در اسماعیل آباد کهریزک که از املاک جناب متصاعد الی الله خمسی بود به کار پرداخت و در اثر فطانت ذاتی در اندک مدتی توانست امور ضبط و ربط محصولات قریه را به عهده بگیرد. جناب حاجی در آنجا با حاجیه خانم کاشانی که خانمی مؤمنه بود ازدواج نمود. پس از چندی مقداری از اراضی گرم درّه و کوهک را که غرب طهران است خریداری نمودند و بدانجا مهاجرت کردند و تشکیلات امری آن منطقه را مرتب و منظم ساختند و پس از چند سالی برای بار دوم به زیارت حضرت ولی امرالله و اعتبار مقدسه نائل گردید. برادر دیگر، جناب عباس خان به تحصیل طب پرداخت و به نام دکتر عباس زینی معروف گردید. جناب عنایت الله زینی یگانه فرزند وی در وزارت دادگستری مصدر خدمات بوده و اکنون بازنشسته شده و در طهران به خدمات امری مشغول است. جناب حاجی حسن در دوره میثاق موفق شد که به زیارت حضرت عبدالبهاء مشرف گردد و مدتی با شغل عکاسی در ممالک مصر و هندوستان و غیره اسفار تبلیغی داشت و برادر کوچک آنها آقا نصرالله در منطقه گرگان به ترویج زراعت اشتغال جسته خانواده ماندگاری و یا علی از سلاله خواهران او هستند. صعود جناب حاجی اسدالله در سال ۱۳۲۰ هـ ش / ۱۹۴۱ م بوده است.

مدرسه سعادت

در سال ۱۳۴۰ هـ ق / ۱۳۰۱ هـ ش که مدرسه نجف آباد تعطیل شده بود محفل روحانی نجف آباد این عبد را مأمور افتتاح مدرسه نجف آباد برای اطفالی که قادر به رفتن در محله شش جویه نبودند نمودند. فدوی هم با بضاعت مزجاة ولی توکل سرشار با تأیید جمال اقدس ابهئی و اتکاء به لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به افتخار ابوی و عمو اسدالله مبنی بر تأسیس مدرسه بهائی در نجف آباد نازل شده بود شروع به کار کردم. مدت شش ماه شاگردان این مدرسه از پانزده نفر تجاوز نکرد تا آن که در بهار سال بعد در حضور محفل مقدس روحانی و اولیای همین شاگردان معدود امتحانات شش ماهه برگزار گردید. همین که احباء احساس کردند که توجه فوق العاده نسبت به تربیت و تعلیم این شاگردان به عمل آمده است دیگران نیز اطفال خود را به این محل تعلیم و تربیت فرستادند. فدوی برای این که در مقابل مدرسه دولتی نجف آباد و نماینده فرهنگ آن زمان دچار اشکالی از لحاظ اجازه نامه نشوم قبل از تأسیس مدرسه با نماینده محترم فرهنگ که شخص عادل و با پدرم سابقه دوستی داشت موضوع را در میان گذاشتم و گفتم می خواهم چند نفر اطفال را درس بدهم. او اظهار کرد که چون اجازه رسمی ندارید تابلو نصب نکنید ممکن است دولت مانع شود ولی اطمینان داد هر نوع مساعدت بنماید و انصافاً به قول خود وفا نمود. در ظرف دو سال شاگردان مدرسه به صد و بیست نفر بالغ شدند و این بنده ناچار شدم چند نفر از شاگردان ارشد را به کمک بگیرم. در سال ۱۳۰۳ هـ ش / ۱۹۲۴ م جناب متصاعدالی الله و ناشر نفحات الله نورالدین ممتازی به نجف آباد وارد شدند و روزی به مدرسه سرکشی نموده و از بنده استفسار فرمودند چگونه این تعداد شاگرد را اداره می کنی؟ عرض کردم به طوری که ملاحظه می فرمائید با کمک این چند شاگرد ارشد مدرسه. ناگفته نماند که ساختمان مدرسه هم دارای نور و بهداشت صحیحی نبود. جناب ممتازی فرمودند من در نجف آباد می مانم و وضع مدرسه را اصلاح می کنم. بر حسب پیشنهاد جناب ممتازی و تصویب محفل نجف آباد

زمینی خریداری و بودجه جمع آوری گردید و ساختمانی شامل هفت باب اطاق بهداشتی با سرمایه معتنابه در خور آن زمان تهیه شد و جناب احمد شهیدی را به کمک طلبیدند و لجنه مدرسه نیز تأسیس گردید و مدرسه سر و صورتی پیدا کرد. بعدها امتیاز آن به نام مدرسه سعادت ملی از اداره فرهنگ وقت گرفته شد و جناب احمد شهیدی مدیر و چند نفر از شاگردان ارشد به تدریس پرداختند. این مدرسه چه از جهت تعلیم و چه از لحاظ تربیت ممتاز بود و شاگردانی که امتحان ششم ابتدائی را می گذرانیدند همگی قبول می شدند. جناب شهیدی تا سال ۱۳۱۳ هـ / ش / ۱۹۳۴ م که به امر دولت تمام مدارس بهائی تعطیل شد این مدرسه را به بهترین وجهی اداره نمودند. زحمات ایشان قابل تقدیر است.

ایشان موفق شدند شاگردانی را برای اخذ مدرک ششم ابتدائی در چند دوره آماده نمایند و از شاگردان ممتاز همین مدرسه در سالهای اخیر پنج نفر را به کمک طلبیدند و کلاسهای پائین تر را این پنج نفر اداره می کردند، بجاست نامی از آنها برده شود:

- ۱- آقای اسدالله روحانی ۲- آقای بدیع الله درخشان ۳- آقای غلام حسین صمیمی ۴-
- آقای لطفعلی گلشنی ۵- آقای یدالله کیوانی.

به طوری که قبلاً ذکر شد در سال ۱۳۱۳ هـ / ش / ۱۹۳۴ م این مدرسه و دیگر مدارس بهائی در ایران به امر دولت و وزارت فرهنگ آن زمان تعطیل گردید.

کلاسهای درس اخلاق

در سال ۱۳۰۲ هـ ش / ۱۹۲۳ م بنا به دستور محفل مقدّس روحانی مرکزی طهران در نجف آباد لجنه خادمین اطفال تشکیل و کلاسهای درس اخلاق تأسیس گردید. در بادی امر از کلاس اول تا ششم درس اخلاق در روزهای جمعه صبح تشکیل می شد. بعداً سال به سال کلاسهای بالاتر تشکیل شد تا آن که دوازده کلاس کامل گردید.

مدرسه بنات

در سال ۱۳۰۷ هـ ش / ۱۹۲۸ م احبای نجف آباد مجدداً همتی کردند و امر مبارک را که تأکید در تربیت بنات بود جامه عمل پوشاندند، یعنی ساختمان جدیدی در مجاورت مدرسه سعادت ملی برای دختران ساختند و ثابته خانم و سنیه خانم صادقی را استخدام نمودند. و این مدرسه هم موفق گردید پنج دوره شاگردان خود را تا ششم ابتدائی برساند. در خلال این امر گزارش تأسیس مدرسه دخترانه به حضور حضرت ولی امرالله عرض شد و حضرت ولی امرالله اظهاراً لعنایته توقیعی در خصوص تأسیس مدرسه بنات به افتخار این دو معلمه محترمه نازل فرمودند که زیب این اوراق می گردد. بالاخره در سال ۱۳۱۳ هـ ش / ۱۹۳۴ م این مدرسه هم به امر وزارت فرهنگ آن زمان تعطیل گردید.

مدرسه بنین و بنات نجف آباد از هر جهت مورد اعتماد جمیع اهالی نجف آباد و مخصوصاً مسلمانان روشن فکر بود، به طوری که اغلب اولاد خود را چه پسر و چه دختر به این کانون فرهنگی می فرستادند مخصوصاً دختران زیرا در آن زمان مدرسه بنات دولتی در نجف آباد وجود نداشت و برنامه مدرسه هم برنامه فرهنگی بود.

در سال ۹۱ بدیع برابر ۱۳۱۳ هـ ش / ۱۹۳۴ م حضرت ولی امرالله امر فرمودند که مدارس بهائیان در ایران باید نه روز ایام محرمه بهائی را رسماً تعطیل نمایند. هیئت مدیره مدارس نیز این امریه را به مرحله عمل در آوردند و روز ۲۸ شعبان که مصادف با اواسط آذرماه شمسی (دسامبر ۱۹۳۴ م) بود جمیع مدارس بهائیان ایران برای شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء تعطیل بود. وزیر معارف آن روز جناب علی اصغر حکمت به این عمل اعتراض نمود و طی احکامی چند جمیع مدارس بهائیان را در ایران تعطیل نمود. اینک حکم صادره در باره تعطیل مدرسه های بنین و بنات نجف آباد از نظر خوانندگان می گذرد:

۱۷ آذرماه ۱۳۱۳ شماره ۴۲۵۲/۸۳۱۵

وزارت معارف امتیاز آن مدرسه را که بتاريخ ۱۳۱۰/۳/۲۶ صادر شده لغومی نماید و از

این تاریخ حق مفتوح نگاه داشتن آن دبیرستان را ندارند.

کفیل وزارت معارف امضاء علی اصغر حکمت

متن توقیع مبارک حضرت ولی امرالله در باره مدرسه بنات نجف آباد که ذکر آن گذشت به شرح ذیل است:

نجف آباد اماء الرحمن ثابته خانم صادقی و سنیه خانم صادقی علیهما بهاء الله الابهی
ملاحظه فرمایند

عریضه تقدیمی آن دو کنیز آستان مقدس الهی به لحاظ عنایت یگانه طلعت محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لألطفه الفداء فائز و مشروحات معروضه راجع به مدرسه سعادت بنات نجف آباد بسیار سبب سرور و انبساط و اظهار فضل و مکرمت و رضایتمندی هیکل مبارک گردید و حسن نتیجه امتحانات که از مراسله رئیس معارف واضح و معلوم بود موجب تحسین و مقبولیت وجود اقدس شد فرمودند خلوص نیت اجباء و اهتمام اعضای محفل روحانی و بذل مساعی خالصانه صادقانه آن دو خادمه امر الهی باعث اینگونه ترقیات ممدوحه و حصول چنین توفیقات و تأییدات رحمانیه است. امید چنان است که به عون و عنایت سبحانیه بیش از این موفقیت حاصل شود و آن مؤسسه جلیل در درجه اول بلکه امتیاز از سایر مدارس آن ناحیه جوید بشارت امریه معروضه از قبیل تشکیل لجنه های امریه و انعقاد محافل عمومی و خصوصی و تهیه گلستان جاوید و تدارک وسایل ساختمان حظیره القدس جمیع این مراتب نیز بی نهایت موجب مسرت و ابتهاج هیکل مکرم گردید. فرمودند آن دو ورقه زکیه مخلصه همواره منظور نظرند و مؤید و موفق و منصور و مظفر و خدماتشان در درگاه احدیت مقبول و سعیشان محبوب و جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابهی و تکبیر ارفع اعلی ابلاغ دارید.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین ۸ شهر الجمال ۸۹-۵ می ۱۹۳۲
ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی.

پس از آن که مدارس بنین و بنات نجف آباد تعطیل گردید و جناب ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی به نجف آباد ورود فرمودند کلاسهای معارف امری و زبان انگلیسی به همت

این وجود عزیز دایر گردید و این دوره ثمرات پرارزشی در برداشت زیرا جناب فیضی حیات بهائی را مخصوصاً به نوجوانان به مفهوم واقعی تفهیم نمودند و ثمرات همین دوره تربیت روحانی بود که بعداً عده‌ای در میدان مهاجرت به فتوحاتی عظیم نائل آمدند. احببای نجف‌آباد کلاً چه پیر و چه جوان مرهون خدمات و زحمات جناب آقای فیضی هستند و این موهبت را همیشه به خاطر دارند.

جناب فیضی در نجف آباد

موقعی که مدارس بنین و بنات نجف آباد تعطیل شد احبّاء به حضور حضرت ولی امرالله مراتب را عرض نموده و تأثر خود را از این واقعه معروض داشتند و بعضی از احبّاء اطفال خود را به مدارس دیگر نفرستادند و یکی دو سال بعضی از اطفال از تعلیم و تحصیل محروم ماندند و بالاخره وقفه در امر تعلیم و تربیت بنین و بنات نجف آباد پدید آمد. در این موقع بارقه فیض الهی درخشیدن گرفت و جوان روحانی جناب ابوالقاسم فیضی به امر محفل مقدّس روحانی مرکزی و درخواست محفل روحانی نجف آباد از طهران حرکت و به نجف آباد ورود فرمود و جامعه بهائی نجف آباد علی الخصوص اطفال را به روش حیات بهائی آشنا نمود. در حقیقت در نجف آباد با ورود جناب فیضی دوره جدیدی شروع شد که نتیجه اش تا ابد ظاهر و باهر است و جوانان و مهاجرینی از نجف آباد که اکنون در آمریکای شمالی و جنوبی و هندوستان و فیلیپین و آفریقا موفقند نتیجه تربیت روحانی این مرد جلیل القدر است و احبّای نجف آباد این موهبت را هرگز فراموش نخواهند نمود. جناب فیضی در نجف آباد پیشنهاد ساختمان دو باب حمام دوش نمودند که به همت احبّاء ساخته و پرداخته شد و هم اکنون یک باب آن به نام حمام نور مخصوص احبّاء دایر است.

دیگر از خدمات جناب فیضی تأسیس کتابخانه امری نجف آباد بود که هم اکنون این کتابخانه به نام کتابخانه زین المقرّبین دایر است.

جناب فیضی در ایام اقامت در نجف آباد خاطرات پنج ساله خود را در جزوه ای مرقوم و به همین کتابخانه اهداء فرموده اند که متأسفانه نتوانستم آن را پیدا نمایم. ایشان پس از نجف آباد به بحرین مهاجرت فرموده و پایه گذار محفل مقدّس ملّی عربستان بوده اند. بالاخره ایشان در سال ۱۱۴ بدیع به امر حضرت ولی امرالله به افتخار ایادی امرالله مفتخر گردیدند و در جمیع قارات عالم به سفرهای تبلیغی و تشویقی قیام فرمودند، ایده الله علی ما یحب و یرضی. جناب فیضی به امر مبارک در کنفرانس دهلی در سال ۱۹۵۳م شرکت نموده و در

سپتامبر ۱۹۵۸ م بعد از صعود مولای حنون در کنفرانس مالزی و سنگاپور و در نوامبر ۱۹۶۰ م در کنفرانس فرانکفورت و در آخر آپریل ۱۹۶۳ م در کنگره لندن و در اگست ۱۹۶۸ م در کنفرانس پالموشرکت فرمودند و در اسفار عدیده در امریکای شمالی و مرکزی و جنوبی ابلاغ کلمة الله فرمودند و با این که ناراحتی قلبی داشتند و اطباء دستور استراحت داده بودند دقیقه ای آرام نداشتند.

گلستان جاوید

در آبان سال ۱۳۰۹ هـ ش / اکتبر ۱۹۳۰ م جناب جعفر ورقا پدر آقای قربان علی ورقا خادم غیور امرالله در نجف آباد صعود نمود. در آن زمان جناب ناشر نفعات الله ثابت مراغه‌ای در نجف آباد تشریف داشتند. ایشان به محفل مقدس روحانی پیشنهاد کردند که کفن و دفن میت بهائی به آداب بهائی انجام گیرد. محفل مقدس روحانی نجف آباد هم اجرای احکام را فرض و واجب دانسته با پیشنهاد جناب ثابت موافقت نمود.

قبلاً در نجف آباد میت احباب در قبرستان عمومی نجف آباد به آداب اسلامی کفن و دفن می شد ولی در موقع فوت آن متصاعد الی الله محفل مصمم گردید که در همان قبرستان عمومی به آداب امری او را کفن و دفن نماید. لذا دستور تهیه صندوقی داده شد و به قبرکن امرشد قبر را بزرگتر حفر نماید. این خبر به سمع اغیار رسید و عده‌ای به سرپرستی آقای ملا حسین علی قاهری و دیگران اجتماع و به طرف اداره حکومتی نجف آباد به سرپرستی جناب آقای شکوه حرکت کردند ولی به محل دفن متصاعد الی الله تعرض نکردند و میت با صندوق و نماز بهائی در قبرستان عمومی دفن گردید، ولی شاکیان به حکومت شکایت بردند و ساعتی بعد از طرف حکومت قربان علی ورقا فرزند ارشد متوفی را به اداره حکومتی بردند و اعتراض کردند که بهائیان حق ندارند میت خود را به آداب غیر اسلامی در قبرستان نجف آباد دفن کنند.

جناب قربان علی ورقا این گرفتاری را برای نویسنده چنین نقل نمود: وقتی که مرا به اداره حکومتی بردند مشاهده کردم که جمعیت کثیری در داخل و خارج اداره به عنوان شاکی جمع شده‌اند. در این موقع جناب دکتر فتح الله مهجور برادر زن فدوی هم به اداره برای حمایت از من آمده بود لذا او رشته سخن را به دست گرفت و گفت جناب آقای حکمران در زمانی که شاه عباس کبیر در چهارصد سال قبل نجف آباد را که بیابانی بیش نبود طراحی و به وجود آورد از هر طبقه مردم دعوت و آنها را در این محل که به نام نجف آباد نامگذاری شده

اسکان داد و در وسط این محل مقدار زیادی زمین به عنوان قبرستان اختصاص داد و امر کرد هرکس مرده خود را در این محل دفن نماید و تا کنون این دستور عملی بوده ولی نگفت این قبرستان اختصاص به مسلمین دارد. این دستور فعلاً از طرف شما و عده‌ای انقلابی سرچشمه گرفته است. جناب آقای شکوه گفت آیا شما می‌توانید جواب این جمعیت شاکی را بدهید؟ جناب دکتر مهجور اظهار کردند جواب جمعیت را باید شما که قوای تأمینیه دارید بدهید. آقای شکوه گفت من عاجز هستم. در این موقع دکتر مهجور با عصبانیت اظهار کرد که اگر شما قادر نیستید این جمعیت را متفرق کنید هم اکنون من اقدام می‌کنم و بلافاصله از اداره حکومتی بیرون رفت و تلفوناً شرح ما وقع را به مقامات دولتی اصفهان اطلاع داد.

سه ساعت بعد چهار نفر ژاندارم به اتفاق افسر مربوطه به نجف‌آباد به منزل آقای ورقا وارد و اظهار کردند که ما برای تأمین شما و حفظ محل دفن آمده‌ایم. جمعیت هم که وضع را چنین دیدند متفرق شده رفتند. این چند نفر ژاندارم و سرپرست مربوطه سه شبانه روز اطراف مکان و مدفن را محاصره و از هجوم مهاجمین محافظه کردند و قرار بر این شد که بهائیان زمینی تهیه و متوفیات خود را طبق آئین و رسوم خود در آنجا کفن و دفن نمایند.

چندی نگذشت که دولت وقت دستور داد قبرستان باید در خارج نجف‌آباد احداث گردد و قبرستان قدیم به مدرسه و دبیرستان و باغ ملی تبدیل گردید.

این بود که جناب عباس شاه رضائی که عضو محفل روحانی و از احبای خدوم و با شهامت بود قطعه زمینی در حدود بیست هزار متر در بهترین نقطه نجف‌آباد یعنی دامنه کوه‌های شمالی تقدیم و احبای آن را محصور نموده چاه آبی حفر و ساختمانی در وسط آن بنا نمودند و این مسأله بغرنج به طوری مطلوب حل شد و احبای مردگان خود را در گلستان جاوید دفن کردند. اخیراً به همت آقای دکتر غزالی و خواهر وی شاه بیگم غزالی گلستان جاوید لوله‌کشی شده و آب آن نیز تأمین گردیده است.

حظیره القدس و تعدیات وارده

در سال ۱۳۲۵ هـ ش / ۱۹۳۶ م امه الله شاهرخ شهیدی صبیہ حاجی حیدر شهید زمینی در نجف آباد به منظور حظیره القدس تقدیم کرد لذا محفل روحانی نجف آباد به همت احباء پس از طرح نقشه سالون بزرگ و اطاق های مجاور شروع به ساختمان نمود و سقف بزرگ آن را با الوارهای قطور بطور شیروانی به اتمام رسانید. این ساختمان در سال ۱۳۳۱ هـ ش / ۱۹۵۲ م به دست دشمنان امرالله به آتش کشیده شد و قسمتی از ساختمان طعمه حریق گردید و با وجودی که محرکین و مرتکبین معلوم بودند شکایات احباء به جانی نرسید و هم اکنون به همان صورت سوخته باقی است. در دفعه ثانی در سال ۱۳۴۶ هـ ش / ۱۹۶۷ م در روز روشن دشمنان سالن دیگر آن را آتش زدند به طوری که دیگر به هیچ وجه استفاده از این مکان برای احتفالات اداری و روحانی امر میسر نگردید. اغیار البتہ از سال ۱۳۲۵ هـ ش / ۱۹۴۶ م به بعد هر زمان فرصتی می یافتند فتنه برپا می کردند که من جمله حریق حظیره القدس یکی از این تعدیات است.

کم کم مغازه داران احباء در بازار معرض تعدیات قرار گرفتند، از آن جمله روزی به جناب شکرالله روحانی حمله کردند و او را مضروب نمودند. روز دیگر به نعمت الله جانمی و جناب فروتن آزار رساندند، جناب عباس شاه رضائی و فرزندش علی خان در معرض آزار قرار گرفتند. در فریدن نیز به احباء صدماتی وارد کردند، من جمله در دوم بهمن ۱۳۳۱ هـ ش / ۲۲ ژانویه ۱۹۵۳ م بلوائی در افس فریدن به راه انداختند و جناب قاسم کیخانی را که از احبای خدوم و با شهامت بود به ضرب تیشه و ساطور به هیئت اجتماع شهید نمودند و علی اکبر حاج بنده را به شدت مضروب نمودند و خیال کردند که مرده است لذا او را رها کرده رفتند و جناب عباسقلی یکی دیگر از احباء را نیز مضروب نمودند.

در سال ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م که مخالفت بر علیه امر و احباء در تمام نقاط ایران شدت یافت اماکن امری من جمله حظیره القدس نجف آباد را دولت وقت تصرف نمود و مدت

دوسه سالی این اماکن در اختیار دولتیان قرار داشت تا آن که به تدریج ضوضاء فروکش کرد و آزار و اذیت محدود گردید و دولت وقت جمیع اماکن امری ایران را تحویل نمایندگان امرداد و حظیرة القدس نجف‌آباد نیز مسترد گردید.

در باره وقایع فوق شرحی در مجله اخبار امری (شماره ۱۰-۱۱، بهمن و آسفند ۱۳۳۱ هـ ش، ص ۷-۸) به طبع رسیده که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

در شماره قبل اخبار امری از تعدیات و تعرضات مفسدین و مغرضین نسبت به احبای مظلوم در افوس و اسکندری شرحی مرقوم و مذکور گردیده بود که دو نفر از یاران مخلص و خدوم جناب قاسم کیخائی و جناب حاج‌بنده به رتبه شهادت رسیده‌اند. طبق اطلاعی که بعداً رسیده است جناب حاج‌بنده که چندی بر اثر جراحات وارده در حال اغماء و مشرف به موت بوده‌اند از خطر مرگ نجات یافته‌اند و فعلاً مریض و بستری هستند ولی جناب قاسم کیخائی با ضرب ساطور و تیشه قطعه قطعه شده و در دم جان به جانان سپرده‌اند. قضیه شهادت جناب قاسم کیخائی به ساحت اقدس تلگرافاً معروض و تلگراف منیع مبارک که ترجمه آن {ذیلاً درج می‌گردد} واصل و زیارت و حسب الامر مبارک به منسوبین و یاران ستمدیده ابلاغ گردید:

بی‌نهایت محزون احبّاء و منسوبین را به همدردی صمیمانه و ادعیه خالصانه این عبد اطمینان دهید انتقام الهی را قلباً مسئلت می‌نمایم. امضای مبارک شوقی.

مدارس بهائی و عداوت اعداء

در همین سال به تحریک یکی از مقتدایان مسلمانان نجف آباد تصمیم گرفتند که ساختمان مدرسه بهائی نجف آباد را خراب نمایند لذا احباء برای دفاع آماده شدند و عده‌ای از جوانهای احباب با چوب‌هائی که در زیر عبا نمد پنهان و به مدرسه آورده بودند آماده دفاع گردیدند و اغیار چون احباء را مصمم به دفاع دیدند از حمله به مدرسه منصرف گردیدند و محرکین در ظاهر جلو دسته مخربین را گرفته آنها را منع از حمله کردند و موضوع خاتمه یافت. چندی بعد به تحریک معاندین بازار را تعطیل کردند و بر علیه آقای رحمانی و سایر اعضاء محفل روحانی شکایت بردند ولی چند نفر از احبای غیور من جمله آقای اسدالله مقربى به فرمانداری رفته و با کمال قدرت و شهامت اعتراضات آنها را جوابگوئی کردند به طوری که فرماندار مردم را توبیخ نمود.

این آزار و اذیتها در اسکندری نیز از سال ۱۳۳۰ هـ ش / ۱۹۵۱ م شروع و روز به روز بر شدت خود می افزود تا آن که در سال ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م مقارن رمضان ۱۳۷۴ قمری در اثر نطق‌های یکی از وعاظ طهران در رادیو طهران مخالفت علنی اعداء نسبت به حزب مظلوم در سراسر ایران شروع شد و از هر جهت عرصه بر احبای نجف آباد تنگ گردید. در بازار اجناس احباء را نمی خریدند و به احباء نیز جنس نمی فروختند و هر کجا فرد بهائی را می دیدند او را با دو چرخه تعقیب می کردند. متصاعد الی الله جناب نصرالله رحمانی که چندین سال ریاست محفل روحانی را عهده دار بود ناچار شد تجارتخانه خود را تعطیل نماید، سایر احباء نیز نتوانستند در بازار مقاومت نمایند. آقای جلال صادقی که یکی از تجار نجف آباد و از احبای خدم بود برای حمل چند عدل بار از نجف آباد به اصفهان رفته غافلگیر و دچار سهو و اشتباه گردید و ورقه‌ای را که با تردستی و تزویر با کلمه تبری ترتیب داده بودند به امضای او رساندند و پس از آن در در و دیوار اعلان کردند که جلال صادقی تبری کرده است. ولی جناب صادقی اعلان کرد و موضوع را تکذیب نمود ولی دیگر نتوانست در نجف آباد

بماند و به اصفهان نقل مکان نمود و مراتب را به ساحت محفل مقدّس روحانی مَلّی عرض و طلب عفو نمود و محفل روحانی هم از هیئت ایادی تقاضای عفو او را تأیید نمودند. جناب جلال صادقی چندی بعد صعود نمود و اولاد وی اکنون در هر کجا که هستند قائم به خدمتند. در این جریانات به آقای دکتر نعمت الله برومند نیز فشار وارد آوردند و زراعت او را رها کردند و بدون کارگر گذاشتند و اعلان کردند که ایشان هم تبرّی کرده است و در روزنامه منعکس کردند. محفل روحانی مَلّی هم از ایشان خواست که در روزنامه رسمی مراتب را تکذیب نمایند و بنویسند که قضیه تبرّی خالی از حقیقت است. اما سردبیران روزنامه از طبع و چاپ استنکاف کردند. بالاخره آقای برومند توسط جناب ایادی امرالله آقای فیضی مراتب را به ساحت حضرت ولی امرالله عرض و مورد عفو قرار گرفت. این آزار و اذیت ها تا سال ۱۳۳۷ هـ / ۱۹۵۸ م ادامه داشت و هر زمانی به بهانه ای اجباء مورد هجوم قرار می گرفتند تا آن که پس از چندی اماکن امری و حظائر قدس را از طرف دولت وقت تحویل نماینده محفل روحانی دادند. از کسبه بازار نجف آباد اولاد متصاعد الی الله میرزا علی یزدانی نتوانستند مقاومت نمایند و به تدریج مغازه خود را تعطیل و به اصفهان نقل مکان کردند. همچنین آقای شکرالله روحانی و آقای درویش عباس یزدانی و هدایت الله اشراقی و یدالله روحانی و نعمت الله جانمی و اسدالله روحانی به تدریج بازار نجف آباد را در اثر آزار اغیار تخلیه نمودند.

در پائیز سال ۱۳۴۴ هـ / ۱۹۶۵ م اعدای امرالله در روز روشن در وسط بازار نجف آباد به جناب ورقاء عضو محفل روحانی حمله نمودند و در نظر داشتند به هیئت اجتماع او را به قتل برسانند. از این رو با مشتة کفّاشی و ادوات دیگر او را مجروح نمودند و چند عدد از دندانهایش را شکسته او را مرده پنداشته رفتند. اقوام ورقاء مجروح را به بیمارستان انگلیس در شهر اصفهان برده به معالجه پرداختند و پس از چندی بهبودی یافت. در شکایت و تظلم به دادگاه با وجودی که این حادثه در روز و در وسط بازار انجام یافته بود از اغیار کسی حاضر به شهادت در دادگاه نشد و از اجباء نیز از ترس آزار، کسی گواهی جرح و ضرب نداد ولی رئیس دادگاه جناب برومند که واقعاً منصف و بی نظر بود چنین اظهار نظر کرده بود که آنچه مسلم است جناب ورقاء مورد حمله و ضرب قرار گرفته و در شرف مرگ بوده ولی از مسلمانان در اثر اختلاف عقیده و از بهائیان از لحاظ ترس از انتقام کسی جرأت ادای شهادت ننموده است. با وجودی که همه می دانستند ضاربین چه کسانی هستند مهر سکوت بر لب زدند و از

شهادت شانه خالی کردند و در نتیجه متعدیان از مجازات مصون ماندند. ناگفته نماند که هر قدر مصائب و بلیات بیشتر می شد قلوب مستحکمتر می گردید و این بلیات آنها را آبدیده تر می نمود. هم اکنون که من این سطور را می نگارم احبای متمسک به امرالله بر حسب فرمان مولای حنون در تمام ممالک عالم از جزائر فیلیپین در شرق اقصی تا سانفرانسیسکو و از آرژانتین تا آلاسکا در قطب شمال و اواسط افریقا مهاجرت کرده و به خدمت اشتغال دارند.

خانواده‌های خدوم بهائی در نجف‌آباد

در اینجا لازم است ذکری از خانواده‌های احباء در نجف‌آباد که از اول امر تا کنون در میدان خدمت موفق بوده و هستند به میان آید:

(۱) سلاله جناب زین‌المقربین. نام ایشان زین‌العابدین فرزند ملاً محمد بوده است. وی دارای سه اولاد به نامهای ملارضا، ملباقر و دختری به نام سکینه بوده و دو خواهر به نامهای هاجر (عیال حاجی محمد باقر) و بیگم (عیال آقا سید هاشم) داشته است. اولاد حاجی محمد باقر عبارتند از آقا علی، آقا محمدجعفر، آقا اسدالله، آقا نصرالله و دختری به نام بیگم که به نامهای فامیل جانمی، زینی، رحمانی، مدرّس، فروتن، شمیمی، ذوقی و درخشان معروفند. اولاد آقا سید هاشم به نامهای آقا سید محمد و دو دختر به نامهای گوهر که عیال محمد حسن صبحی بوده و فامیل صبحی را تشکیل داده و حبیبه خانم عیال محمد جعفر ابن حاجی باقر می‌باشد. از اولاد زین، ملاً باقر دارای دو دختر به نامهای منور و نازنین بوده است. منور به عباس علی مقرب شوه‌ر کرده و فامیل مقربی ساکن طهران از آن سلاله‌اند. از ملارضا یک پسر به نام عباس و یک دختر به نام آغابیگم باقی مانده است که سلاله مقربین (اولاد محمد فرزند زین‌العابدین) را تشکیل داده‌اند. از سکینه خانم، دختر حضرت زین، فقط دختری باقی مانده است که در موقع وضع حمل مادر فوت کرده و نام مادر را روی دختر گذاشته‌اند و دختر نامبرده به زوجیت آقا علی فرزند ارشد حاجی باقر در آمده و دارای شش اولاد بوده که نام فامیل زینی را اختیار کرده‌اند. جناب ملاً قاسم دختری داشته که به زوجیت ملباقر در آمده و او و کلیه فامیل در اوایل تصدیق امر مبارک را نموده‌اند و فامیل‌های رضوانی، نعمت، کاشفی منسوب به ملاً قاسم هستند. ناگفته نماند که جناب زین پس از مهاجرت به موصل مجدداً ازدواج نمود و اولادی مثل جناب نورالدین داشته که تمام اوقات خود را در خدمت امرالله صرف کرده است. وی اولاد دیگری نیز داشته که به منیر و بشری موسوم بوده‌اند.

جناب نورالدین بعد از صعود پدر در خدمت مرکز میثاق به سمت منشی و بعد از آن در خدمت حضرت ولی امرالله این خدمت را ادامه داده، چنان که در توقیعات مبارک عبارت (حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین) بیانگر این حقیقت است. جناب نورالدین دارای یک پسر به نام پروفیسور زین است که استاد دانشگاه بیروت است و چهار دختر که به نامهای نگار، نهایت (ناهی) و مهرانگیز و روحیه می‌باشند. خانم نگار تا کنون چند مرتبه به ایران مسافرت نموده و در خدمت شرکت نونهالان به کار اشتغال داشته و ناهی نیز مدتی در بیمارستان میثاقیه به خدمت مشغول بوده است. جناب پروفیسور زین دارای فرزند ذکوری به نام رمزی است که سفری به ایران نموده و جمیع این خانواده به خدمات امری مشغولند.

(۲) ملا محمد باقر هائی. چنان که قبلاً ذکر شد ایشان معروف به (میرزای جوزانی) بوده‌اند و حضرت بهاءالله او را به لقب (هائی) مفتخر فرموده‌اند. وی دامادی داشته به نام حسن خان فرزند حاجی صادق که از شهدای سبعة نجف‌آباد بوده است. حسن خان اولادی به نامهای محمد صادق طیب و محمد جواد (ریاست اداره پست نجف‌آباد) و محمد کریم (متصدی فنی اداره تلفن اصفهان) داشته که همگی قائم به خدمت بوده‌اند. محمد صادق پدر ناشر نفحات الله جناب موهبت الله هائی است که علاوه بر طبابت سمت معلمی مدرسه تربیت نجف‌آباد را نیز دارا بوده و حقیر یکی از شاگردان او بوده‌ام. این فامیل به نامهای هائی و مقرّبی و ملککان و مسلمی مشهورند.

(۳) فامیل ملا احمد که بعد از حضرت زین اول من آمن بوده‌اند.

ملا احمد فرزندی داشته به نام میرزا و میرزا نیز فرزندی به نام میرزا حیدرعلی داشته که نام فامیل نیکروان را اختیار کرده‌اند. بدیع الله نیکروان (منشی محفل روحانی نجف‌آباد در ضوضای سال ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م) فرزند میرزا حیدرعلی بوده که در ایام حیات توفیق خدمتگزاری امرالله را داشته است. این خانواده به نیکروان مشهورند.

(۴) فامیل حاجی محمد که قبلاً به شامی معروف بوده‌اند. ایشان فرزندان به نامهای مشهدی محمدعلی، مشهدی حیدر و محمدحسن داشته که همگی مؤمن به امرالله بوده‌اند و سلاله بزرگی به نامهای صبحی، صبحیان، پورصبحی تشکیل داده‌اند و در بسیاری از شهرهای ایران توفیق خدمت دارند. در لوحی حضرت عبدالبهاء خطاب به این خانواده چنین می‌فرمایند که شام به صبح تبدیل گردید. از این رو این فامیل نام فامیل صبحی را اختیار

کردند. جناب مهندس اسدالله صبحی از این فامیل است.

(۵) فامیل اسماعیل حاجی محمد که دارای فرزندان زیادی بوده به نامهای غلام‌علی، محمد، ابراهیم و غیره و اکثر این خانواده در خدمات امریه موفق بوده‌اند و فامیل‌های بهادر، جانمی و جانمیان منتسب به این خانواده‌اند.

(۶) فامیل زین العابدین که دارای فرزندان به نام علی، محمد، جعفر و رجب‌علی بوده و فامیل و رقاء، بهادر و مقرین از این سلاله هستند. متصاعد الی الله قربان‌علی و رقاء نیز از این فامیل است.

(۷) فامیل شهدی رضا حسن سیف‌الله که دارای اولادی به نامهای آقا علی، آقا عبدالله، محمد کریم و آقا اسدالله بوده است. آقا عبدالله در اثر شجاعت و شهامت در مبارزات و مدافعات احبّاء شرکت داشته و اعداء چون او را سدّ راه خود می‌دانستند به او فشار آوردند که از نجف‌آباد خارج شود. او هم به طهران هجرت نمود و نام فامیل خود را مهجور گذاشت. جناب آقا عبدالله دارای دو پسر به نامهای دکتر فرج‌الله مهجور و سرهنگ نعمت‌الله گل‌آرانی بوده و اکنون دکتر فروتن مهجور و بقراط مهجور به خدمات امریه مفتخرند. خانم میهن گل‌آرانی حرم جناب عنایت‌الله مشرف نیز در خدمت امرالله موفق و مفتخر است. جناب دکتر فتح‌الله مهجور از این فامیلند.

(۸) فامیل اسماعیل علی‌خان، آقای دکتر علی مدرک و عباس مدرک از اولاد این خانواده و توفیق خدمت داشته‌اند.

(۹) فامیل حاج کلب‌علی و حاجی کاظم کفّاش. این دو برادر مؤمن به امرالله و سعادت تشرف به آستان حضرت بهاء‌الله را داشته‌اند و بعضی از این فامیل به خدمات امریه موفق و مؤیدند. قسمتی از این فامیل تصدیق امر مبارک ننموده‌اند ولی مخالفتی هم نداشته‌اند. نام فامیل این سلاله به یزدانی و یزدانی‌ها و شهید یزدانی معروف است.

(۱۰) فامیل حاجی حیدر و حاجی کلب‌علی و آذری. جناب حاجی حیدر و حاج کلب‌علی و حاجی ابراهیم آذری خود تصدیق امر مبارک را نموده‌اند و به طوری که قبلاً شرح داده شد جمیع فامیل شهیدی تصدیق امر مبارک را نمودند ولی از خانواده آذری یکی از پسران و دو دختر به امر مبارک اقبال کردند. آقای احمد شهیدی و علی شهیدی دامادهای جناب آذری و مؤمن به امرالله بوده‌اند. جناب متصاعد الی الله اسدالله خان شهیدی و دکتر

آلاء از اولاد حاج کلب‌علی و مؤمن به امرالله بوده‌اند. خانواده‌های آنها به نامهای شهیدی و آذری نام فامیل اختیار نموده‌اند.

(۱۱) فامیل حسین پاره‌دوز. ایشان دارای سه فرزند بوده‌اند: حاجی علی که موفق به زیارت جمال اقدس ابهئی شده و مدّت چهل روز از خوان رحمت ربّ الارباب مرزوق بوده است. فرزند دیگر ایشان آقا نعمت‌الله معلم که به تعلیم اطفال و تدریس آنان اشتغال داشته و فرزند دیگر آقا یدالله است که جمیعاً مؤمن به امرالله بوده و نام فامیل آنها وجدانی است.

(۱۲) خانواده بزرگ کپلی‌ها. جناب علی دائی رمضان در ایام تشرّف به حضور جمال اقدس ابهئی جل شأنه در ارض اقدس باغبانی حدائق را عهده‌دار و به فیض لقا فائز بوده است. روزی از روزها هیکل قدم از او سؤال فرمودند آقا علی شما را در نجف‌آباد به چه نامی می‌نامند؟ آقا علی سکوت نمود. مرتبه دوم این سؤال تکرار گردید. آقا علی اظهار کرد ما را در نجف‌آباد عائله کپلی می‌نامند و کوچه ما به کوچه کپلی‌ها معروف است. حضرت بهاء‌الله فرمودند شما از فردوسیان هستید. روی این اصل احبائی که منسوب به این خاندان بوده‌اند نام فردوسیان را نام فامیل انتخاب کردند. مؤمنین اولیّه این عائله جناب حیدر و علی و آقا محمّد بوده‌اند. متصاعد الی الله جناب عبدالخالق و فرزندانشان آقا نصرالله که دارای خطی خوش بوده و همچنین آقا نعمت‌الله که به دست عوانان به قتل رسیده از این خانواده هستند. جناب یدالله و حسین علی از اولاد عبدالخالق می‌باشند.

(۱۳) خانواده بزرگ حاجی محمّد تقی و استاد غلام‌حسین عطار و استاد قربان‌علی عطار. جناب حاجی محمّد تقی در ایام لقا مدّت مدیدی مشرف بوده و به افتخار باغبانی حدائق در ارض اقدس مفتخر گردیده است. وی دارای طبع شعر بوده و اشعاری در مدح و ثنای جمال قدم سروده و زارع تخلص می‌کرده است. این فامیل بزرگ اکثراً به شغل چیت‌سازی که حرفه صنعتی آنان بوده اشتغال داشته‌اند و اکنون به نام فامیل روحانی مشهورند. جناب متصاعد الی الله حاجی نعمت‌الله از این سلاله می‌باشند. جناب شکرالله روحانی نیز فرزند حاجی محمّد تقی است.

(۱۴) خانواده نورمحمد و خانواده استاد یدالله و علی رضا چیت‌ساز - جناب نورمحمد که اواخر ایام به شغل قصابی امرار معاش می‌نمود و اغلب مورد آزار و اذیت اهل جفا واقع می‌شد فرزندی داشته به نام آقا یدالله اشراقی که پدر آقایان دکتر ضیاء‌الله اشراقی و عنایت‌الله

مهاجرت و تأهل اختیار نمود منتسب به این خانواده است.

(۲۶) فامیل آقابابا. جناب حیدر و قنبر آقابابا سرسلسله این فامیل بوده‌اند و اولاد آنها به آقابابائی معروفند.

(۲۷) فامیل سید اسماعیل. اولاد و احفاد این سلاله عبارتند از سید هاشم، سید علی قصاب و احفاد آنها که نام فامیل آگاهی را انتخاب کرده‌اند. جنابان استاد حسن مهاجرتیران کرون و برادرش آقا حسین علی موزع پست نجف‌آباد و احفاد آنها که همگی در خدمت کوشا بوده‌اند فامیل آگاهی را انتخاب نموده‌اند. جناب استاد یدالله آگاهی نیز از این فامیل است.

(۲۸) خانواده ابوالحسن چیت‌ساز. احفاد این فامیل به نام فامیل توانگر و پزشکی معروفند. جناب دکتر علی توانگر و میرزا حسین غراً منتسب به این دودمان هستند.

(۲۹) خانواده بهرام. آن متصاعد الی الله دو پسر داشته به نامهای عباس علی و رمضان علی. جناب عباس علی در گرفتاری‌های اوایل جزو مدافعین بوده و آقای دکتر غلام حسین بهرامی از این خانواده است. احفاد این فامیل به نامهای بهرامی و جانمی معروفند.

(۳۰) فامیل اسحاق. جناب ابوالقاسم که فرزندان او اسدالله و نصرالله و همچنین آقای امین‌الله عطار که نام فامیل خود را اسحاقیان گذاشتند، منتسب به این خاندانند.

(۳۱) جناب مشهدی علی بزاز و خواهرش امه‌الله مخموره. خواهر و برادر خود تصدیق امر مبارک را نموده‌اند و فامیل و بازماندگان آنها به نام فامیل مخمور معروفند. جناب عطاءالله مخمور و عزیزالله مخمور از این فامیلند. متصاعد الی الله حسین علی و رجب علی اولاد امه‌الله مخموره هستند.

(۳۲) فامیل استاد حسن علی. آقا عبدالله حکیم، آقا نصرالله و علی محمد و اسدالله از اولاد استاد حسن علی بوده‌اند و کلیه فامیل به نامهای حریت و غضنفری مشهورند. جناب دکتر نعمت‌الله حریت از این فامیل است. آقا عبدالله و آقا نصرالله به حکیم معروفند.

(۳۳) فامیل محمد تقی که دارای فرزندان به نامهای اسدالله، نصرالله و عبدالله بوده است. جناب اسدالله اکثراً منشی محفل روحانی نجف‌آباد بوده و جناب لطف‌علی فرزند آقا نصرالله است. جمیع این خانواده به نام فامیل گلشنی معروف و مشتهرند. جناب قنبر گلشنی نیز منتسب به این فامیل است. این خانواده در خدمات امریه کوشا بوده‌اند.

(۳۴) فامیل روح الامین. آن متصاعد الی الله دارای دو فرزند به نامهای حسن و حسین

بوده و اولاد و احفاد آنها نام فامیل روحی را انتخاب کرده‌اند و همگی مؤمن به امرالله بوده‌اند.

(۳۵) استاد رضا و برادر. این خانواده به نام قلیلی مشهورند. جناب عزیزالله قلیلی متخصص دانشکده فنی و عطاءالله قلیلی متخصص قسمت فنی پارچه‌بافی از اولاد این خانواده هستند و توفیق خدمت داشته‌اند.

(۳۶) فامیل کیوانی. جناب ابوالقاسم ویدالله کیوانی و کربلائی حسین علی کیوانی از این خانواده و جناب دکتر غزالی نیز منتسب به این خانواده هستند.

(۳۷) منوچهری. جناب فرج‌الله منوچهری و عباس منوچهری و بستگان آنها موفق و مؤید بوده و قسمتی از این فامیل تصدیق نموده و قسمتی بهائی نیستند.

(۳۸) فامیل شاه‌رضائی. جناب عباس فرزند علی اکبر شاه‌رضائی و عباس پسر نورالله در دوره میثاق و دوره حضرت ولی امرالله در بازار نجف‌آباد بین اغیار به خدمت قائم و مشهور بوده‌اند. فرزندانشان علی‌خان و رحمت‌الله نیز توفیق خدمت و مهاجرت داشته‌اند.

خانواده‌های دیگری نیز در نجف‌آباد بوده‌اند نظیر خانواده دوستی، درستی، ایران‌پور و متصاعد الی‌الله استاد علی و خانواده غیور که مؤمن و خدمتگزار امر بوده و هستند. همچنین خانواده زهره در خدمت امرالله قائم و مؤمن به امرالله هستند. جناب آقا رحمت‌الله خادم و اولاد که مدت سی و یک سال خادم اعتبار مقدسه بوده و شرح حیات وی ذیلاً خواهد آمد.

جناب رحمت‌الله خادم

جناب خادم در سال ۱۳۱۹ هـ ق/ ۱۹۰۱ م برابر ۵۸ بدیع به امر حضرت عبدالبهاء از نجف آباد برای باغبانی و حفاظت حدائق ارض اقدس به آن صوب شتافت. او دارای بنیه قوی و روحی سرشار از محبت‌الله بود. رحمت‌الله فرزند برات‌علی و از فامیل فردوسیان بوده و این فامیل را در قدیم کپلی می‌گفتند اما همان طور که قبلاً مذکور شد زمانی که علی دانی رمضان معروف به کپلی در ایام جمال مبارک به معیت جناب حاج محمد تقی روحانی به مدت پنج سال افتخار باغبانی حدائق ارض اقدس را داشتند روزی جمال مبارک فرمودند که شما از فردوسیان هستید و بدین ترتیب این فامیل کلمه فردوسیان را نام فامیل قرار دادند. رحمت‌الله در اکتاب مقدسه به خدمت مفتخر بود و حضرت عبدالبهاء او را خادم مقامات متبرکه تعیین فرمودند. جناب آقا رحمت‌الله در حفاظت و حراست و تربیت اشجار حدائق نهایت دقت را به خرج می‌داد و چون نیرومند بود اغلب پاسداری اماکن مقدسه را نیز عهده دار بود. آقا رحمت‌الله صراحت لهجه داشت و غیر از او امر حضرت عبدالبهاء توجهی به دیگران نمی‌کرد فقط گوش به فرمان مبارک داشت و در حفظ نظم و مراقبت نسبت به حسن اجرای امور محوله کوشا بود. در ارض اقدس به امر مبارک با نظیره خانم که از اهالی فلسطین بود ازدواج نمود و ثمره این ازدواج پنج پسر به نامهای عزیزالله، نعمت‌الله، بهمن، امداد و فرهاد و دو دختر بود که همگی در ظل امرالله به خدمت قائمند. وقتی صعود واقع شد آقا رحمت‌الله از فراق دلبر میثاق بی نهایت متأثر گردید و قریب ده سال نیز در دوره حضرت ولی امرالله به خدمت ادامه داد و چون حضرت ولی امرالله به احبای ساکن ارض اقدس امر فرمودند که به اوطان خود مراجعت نمایند آقا رحمت‌الله نیز پس از سی و یک سال تشرّف در سال ۱۳۱۰ هـ ش / ۱۹۳۱ م (۸۸ بدیع) با خانواده به ایران مراجعت و در نجف آباد اقامت نمود. او پس از چندی به شیراز رفت و در دستگاہ آقای عبدالحسین خان دهقان خود و فرزندان به کار مشغول گردیدند و دوازده سال با نهایت صمیمیت به انجام وظائف اشتغال

داشتند. در سال ۱۳۲۳ هـ ش / ۱۹۴۴ م چون دهقان در اثر عدم اطاعت از امر مولای حنون طرد گردید آقا رحمت‌الله هم بلافاصله با خانواده به نجف‌آباد برگشت و متوکلاً علی‌الله مدّتی بیکار و سرگردان بود تا آن که به امر محفل روحانی اصفهان به سرپرستی و حفاظت مراقد سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و میس رانسوم کهلر مأمور گردید. در اواخر ایام حضرت ولی امرالله اظهار عنایتی فرمودند و توسط جناب حسن محبوبی پنج دانه پرتقال از حدائق ارض اقدس را برای ایشان ارسال و فرمودند به آقا رحمت‌الله بگوئید این میوه درختانی است که کاشته است. و همچنین یک دسته گل مرحمتی از حدائق ارض اقدس برای آقا رحمت‌الله ارسال فرمودند. این مرحمتی او را فوق‌العاده مسرور نمود و همیشه می‌گفت حضرت ولی امرالله از من راضی بوده‌اند و این لطف و عنایت نشانه رضایت است. چندی بعد در سال ۱۳۳۵ هـ ش / ۱۹۵۶ م به ملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید اصفهان بخاک سپرده شد، علیه رضوان‌الله.

آقا رحمت‌الله به دستور حضرت ولی امرالله توسط جناب حسن محبوبی خاطرات دوره میثاق را به صورت جزوه کوچکی تهیه و ارسال حضور مبارک نمود. این خاطرات بی‌نهایت جالب و کلیه آن را در این تاریخ درج خواهیم کرد. جناب رحمت‌الله خاطرات زیادی از دوره تشرف خود برای نگارنده تعریف می‌کرد ولی تأکید شدید می‌فرمود که مبدا این خاطرات را روی کاغذ بیاورم و ثبت کنم، می‌فرمود این خاطرات برای من نص می‌باشد ولی برای دیگران نص نیست از این رو نباید جایی ثبت شود.

اینک خاطرات جناب رحمت‌الله خادم را عیناً نقل می‌نماید:

اصفهان مورخه ۱۴ شهرالسلطان ۱۰۹

مطابق ۱۲ بهمن ماه ۱۳۳۱

حمد و ثنا و شکر و بها آستان مقدّس مولای عزیز با وفا حضرت ولی امرالله روحی لعنایاته الفدا را سزااست که به صرف فضل و مکرمت پس از گذشت ادواری این خدمتگزار سالخورده بی‌مقدار را در خاطر خطیر و ضمیر منیرش یادآوری فرمود. اکنون که زائر اعتبار مقدّسه جناب حسن محبوبی فرزند مرحوم حاج میرزا محمد صادق سلیل جلیل حضرت محبوب الشهداء از ارض اقدس مراجعت و حسب الامر مبارک

مأموریت دارند که پیامهای مولای عزیز را به عموم یاران الهی ابلاغ دارند این خادم قدیم را نیز به این افتخار بی نظیر مفتخر فرموده اند که خاطرات ایام خدمتگزاری خود را ثبت و تسلیم ایشان نموده که به محضر انور اقدس تقدیم دارند و با تمنای تشریک مساعی از محفل مقدس روحانی اصفهان جناب سرهنگ عنایت الله سهراب نیز در معیت ایشان در استعمال این خاطرات شرکت نموده اند. این فانی بی مقدار نیز آنچه در خاطر دارم به شرح ذیل معروض می دارد.

۱- هویت این فانی: اسم، رحمت الله. نام خانوادگی، خادم. فرزند حاج برات علی اهل نجف آباد، اصفهان. سن در حدود ۸۲ سال.

در سن بیست و پنج سالگی بر حسب امر مبارک حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الاطهر فدا که به حضرت متصاعد الی الله آقا میرزا اسدالله خان وزیر و جناب حاج میرزا محمد صادق صادر می شود که باغبانی به ارض اقدس ارسال دارند فانی را به این افتخار نائل و اعزاز می دارند.

پس از تشرّف به ساحت اقدس و زیارت لقای مبارک مرکز میثاق، فانی را به باغبانی مقام اعلیٰ مفتخر و دستور فرمودند که مقام مقدس اعلیٰ را تحویل این فانی نمایند. در همان هنگام در موقعی که خود هیکل مبارک نیز به مقام اعلیٰ تشریف آوردند هنگام مشی بنده را مخاطب قرار داده فرمودند احترام اطاق سوم را مرعی دار. مدت توقف فانی در ساحت اقدس سی و یک سال به طول انجامید. اواخر اسفند ۱۳۱۰ هجری شمسی حسب الامر مبارک مولای توانا حضرت ولی مقدس امرالله، به ایران مراجعت کردم. اواسط سال ۱۳۱۳ به شیراز حرکت و سال ۱۳۲۳ به نجف آباد مراجعت نمودم و دو سال بعد به اصفهان وارد شدم و فعلاً به خدمت در مراقده متبرکه حضرتین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و میس کهلر مفتخر می باشم و امید افتخار خادمی اماکن متبرکه را مادام الحیات دارم.

قبل از صعود مرکز میثاق، مادرم استدعای اجازه تشرّف از محضر مبارک می کند جواباً می فرمایند اگر منظور ملاقات رحمت الله است بیائید ولی ملاقات با من انشاء الله در ملکوت اعلیٰ خواهد بود. بعد صعود واقع شد و لوح مبارک جوابیه با خبر صعود مبارک به مادرم واصل گشت.

۲- مقدمات خرید اراضی حول مقام اعلیٰ: در زمان جمال مبارک کوه کرمل صورت تاکستان مصفائی را داشته که بواسطه تسلط بر سواحل دریا بسیار زیبا و جذاب بوده است. جمال مبارک گاهی بر حسب استدعای حضرت عبدالبهاء به این کوه تشریف فرما می شده‌اند به طوری که شنیده شد روزی در هنگام تشریف‌فرمائی هیکل مبارک جمال قدم به کرمل در نقطه‌ای که فعلاً حلقه سروهای نه‌گانه واقع است ایستاده و به حضرت عبدالبهاء که متوجه هیکل مبارک بوده‌اند با اشاره به محلی که فعلاً مقام اعلیٰ واقع است اشاره فرموده می‌فرمایند: «این نقطه را بخرید». در این موقع جناب آقا میرزا طراز‌الله سمندری و متصاعد الی الله آقا حسین اقبال نیز مشرف بوده‌اند.

مساحت این نقطه به تقریب دو جریب بوده است. این محل مرکوز خاطر مبارک مرکز میثاق بوده است تا بعد از صعود جمال مبارک.

ناقضین که از این دستور جمال مبارک آگاه می‌شوند در مقام مخالفت و معاندت برآمده و با تشبثات و تحریکاتی مالک آن نقطه را که شخص عربی بود تطمیع کرده و در صدد خرید آنجا برمی‌آیند. مالک که قبلاً حاضر بوده است تمام آن قطعه را به شصت لیره بفروشد، قیمت را به یک هزار لیره بالا می‌برد لذا ناقضین از خرید منصرف و معامله چندی متوقف می‌ماند. ناقضین در عین حال پیوسته در مقام تحقیق و کنجکاوی بوده و از دلالتان معامله تحقیق می‌کرده که بدانند از طرف مرکز میثاق اقدامی به خرید می‌شود یا خیر؟ ولی دلالتان از قصد و نیت مبارک اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند مالک هم از فروش ملک مأیوس و تدریجاً قیمت آن را تنزل می‌دهد تا بالاخره به همان شصت لیره که قیمت اولیه بوده است به مرکز میثاق منتقل می‌نمایند. ناقضین پس از اطلاع از ختم معامله بنای اخلال و مخالفت را می‌گذارند ولی چون معامله خاتمه یافته بوده است سعایت آنها به جایی نمی‌رسد و ملک به تصرف حضرت مولی‌الوری در می‌آید.

۳- معامله قسمت دیگری از اراضی حول مقام اعلیٰ: پس از معامله فوق، ناقضین بیش از پیش بر مخالفت خود در راه خرید اراضی حول مقام اعلیٰ افزودند و هر چقدر هیکل مبارک مرکز میثاق در این باب سعی می‌فرمودند حضرات آلمانی‌ها به تحریک

ناقضین از فروش آن قسمت که راه مقام اعلی بود خودداری می کردند. حضرت عبدالبهاء صادق پاشا را که حاکم حیفا و عکا بود و اظهار حب می کرد مأمور فرمودند که اراضی منظور را بخرد مخصوصاً یک روز بارانی به منزل او تشریف بردند و او را برای خرید اراضی نزد مالکین فرستادند. مشارالیه مراجعت کرد و چتر خود را به کناری انداخت و اظهار داشت این معامله شدنی نیست و حضرات ابدأ حاضر به فروش نیستند. هیکل مبارک با حال تأثر از منزل او خارج و به بیت مبارک مراجعت فرموده و به اطاق مخصوص خود تشریف می برند. فردا صبح یکی از مالکین که پیره زنی آلمانی بود به محضر مبارک آمده سهمی خود را می فروشد متعاقب آن شمید آلمانی مشرف شده سهمی خود را منتقل می کند و شخص سوم نیز به همین ترتیب سهمی خود را می فروشد. حضرات مالکین برای فروش قسمتی که راه مقام اعلی را باز می کرده که چهار رزق عرض داشته به این شرط حاضر می شوند که سیمی در حد فاصل کشیده شود تا اگر روزی سیم قطع شود وضعیت به حال اول برگردد ولی پس از ختم معامله هیکل مبارک دستور می فرمایند با سمنت دیواری کشیده شود و راه مقام اعلی از این رهگذر بلا مانع می گردد.

پس از ابتیاع زمین راه، حضرت مولی الوری در صدد ساختمان مقام اعلی برآمدند و شش اطاق بنا فرمودند و طاق آنها زده شد. بعد اراده مبارک به ابتیاع زمین محل سروهای نه گانه که محل توقف جمال مبارک جل کبریا نه بود قرار گرفت. این زمین متعلق به شمید آلمانی بود مشارالیه در نگاهداری پا فشاری می کرد و حاضر به فروش نبود. حضرت عبدالبهاء وجهی را حاضر فرموده و به شمید فرمودند این زمین بیش از این مبلغ ارزش ندارد ولی او قبول نکرد و نفروخت. هیکل مبارک به صبر و تأمل برگذار فرمودند بغتة شمید که به تجارت مشغول بود ورشکست و محل مرقوم را به بیع شرط واگذاری کرد. مدت بیع شرط منتقضی و نتوانست وجه بیع را برساند حاضر شد که ملک مرقوم را منتقل کند. هنگام شرفیابی به محضر انور به او فرمودند که من همان قیمت اول را که به تو گفته بودم کم نمی کنم و همان را به تو می دهم و دلالت می فرمایند که کیسه وجه را برداشته برود. او نیز پس از اخذ وجه با اظهار امتنان از محضر مبارک مرخص می شود. انجام معامله بسیار مایه سرور و شادمانی جمع احباء

گردید.

۴- دسایس ناقض اکبر: در موقع تغییر رؤسای عکا شخصی که قائم مقام حکومت بود حضور مبارک حضرت عبدالبهاء شرفیاب و عرض می‌کند فعلاً اختیارات تامه در دست من است و هر امری که دارید بفرمائید تا من برادران را بیرون کنم و قلع و قمع نمایم. هیکل مبارک متعرض و جواب می‌فرمایند تو کیستی که برادر مرا قلع و قمع کنی؟ مشارالیه با حالت عصبانیت محضر مبارک را ترک و مستقیماً به نزد ناقض اکبر رفته و با او و میرزا مجدالدین طرح سازش ریخته که در مقام محو و از بین بردن مرکز میثاق برآیند. ناقض اکبر با قائم مقام حاکم عکا مواضعه‌ای می‌کند که دو دانگ قصر بهجی و یک هزار لیره به حاکم بدهد به شرط این که حضرت عبدالبهاء را از بین ببرد. مدتی می‌گذرد حاکم در مقام مطالبه یک هزار لیره بر می‌آید و چون ناقض اکبر مشاهده می‌کند که حاکم اقدامی نکرده است از پرداخت وجه امتناع می‌کند. پاشا به حضرت عبدالبهاء مراجعه می‌کند و اظهار می‌دارد که هزار لیره از برادر شما طلب‌کارم و نمی‌دهد. می‌فرمایند شما به تعهد خودتان عمل کردید که اکنون وجه مرقوم را مطالبه می‌کنید؟ شما به تعهد خود عمل کنید آن وقت مطالبه نمائید. پاشا با خجالت از محضر مبارک خارج می‌شود. به قرار مذکور ناقض اکبر مقداری از اشیاء نفیسه جمال مبارک را نیز برای این منظور به پاشا داده بوده است.

۵- شرح چگونگی استقرار عرش مبارک حضرت اعلیٰ در مقام اعلیٰ: ایام عید نوروز فرا رسید و از طرف حضرت مولی الوری روح ما سواه فداه اعلام شد که باید عرش مبارک را در محل خود استقرار داد. تابوت مرمری که از رنگون آورده بودند بر دوش عربی به طرف مقام اعلیٰ حمل می‌کردند و در هنگام حمل یا ابوالعباس می‌گفتند. هیکل مبارک فرموده بودند درب سردابه را باز نکنند تا وجود مبارک تشریف بیاورند و فقط درب مقام اعلیٰ را باز کنند. مأمورین انجام این خدمت عبارت بودند از: نجف علی، داداش علی، حسین عبدالکریم، عبدالله عرب، استاد محمد علی یزدی و قالی و یک نفر دیگر که اسمش در خاطر نیست. جمعه هشت نفر بودیم. عبدالکریم در باطن از ناقضین و منافقین بود. میرزا مجدالدین و دخترش نیز اطلاع یافته و آمده بودند اما احساس کردیم که قصد سوئی داشته و شاید در نظر داشتند که صندوق عرش

مبارک را برابند ولی چون مراقبت ما را ملاحظه کردند رفتند ولی ما در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء این موضوع را به عرض نرسانیدیم.

حضرت مولی الوری بعد از ظهر تشریف آوردند و امر فرمودند درب سردابه را باز کنیم. هیکل انور مرکز میثاق با سرو پای برهنه از دم درب مقام اعلیٰ به طرف سردابه حرکت فرمودند و داخل سردابه شدند و صندوق حامل عرش را در بغل گرفته به شدت گریستند. صدای گریه مبارک به طوری بلند شد که احبّاء به درون سردابه داخل شده و هیکل مبارک از سردابه خارج شدند. رنگ چهره مبارک از شدت گریه زرد شده بود. فرمودند صندوق را به داخل سرداب ببرند. سه صندوق تو در تو حامل عرش مبارک بود و صندوق آخر حامل عرش بود که سراسر پوشیده از تمبرپست بود. فانی احساس کردم که عبدالکریم نیت سوئی دارد که صندوق را انداخته بشکند. داد و قال من بلند شد هیکل مبارک تشریف آوردند و فرمودند چه خبر است؟ سپس فرمودند همه به دستور حسین آشچی عمل کنید.

طنابیی دورادور صندوق بسته و طوری آن را به تانی و آهستگی حرکت دادیم که اختیار سرعت آن در دست خود ما بود تا این که صندوق به داخل سرداب نقل گردید. سپس به فانی امر فرمودند صندوق کوچک حامل عرش را از توی صندوق بزرگی که از ایران حمل شده بود برداشته به دست مبارک دادم، هیکل مبارک آن را گرفته و به دست خود در داخل صندوق چوبی دیگری (که به قرار مذکور چوبش پس از یک صد سال محجر می گشت) قرار دادند و آن صندوق در تابوت مرمر جای گرفت. تا سه روز درب سردابه باز بود و امر فرمودند احبّاء به زیارت می آمدند و سپس درب سرداب را بستیم (و این در سال ۱۹۰۹ میلادی مسیحی بود). تابوت مرمر تقریباً دو متر و نیم طول و یک متر و چارک عرض داشت.

حضرت عبدالبهاء فرمودند پس از شصت سال اکنون آسوده و راحت شدیم و عرش مبارک به مقر خود استقرار یافت. ضمناً فرمودند قصد داشتم صندوق روئی را که حامل صندوق عرش مبارک بوده به ایران عودت دهم ولی بعداً ملاحظه کردم که موجبات اختلاف بین احبّاء خواهد گردید و آراء و عقاید مختلفی ایجاد خواهد شد، این بود که منصرف شدم.

فانی نیز در نظر داشت که آن صندوق را بردارم حضرت مولی‌الوری فرمودند احدی حق ندارد چیزی از این وسایل و اسباب بردارد.

در آن موقع عده‌ای از احبای مصر و بیروت نیز مشرف بودند. عبدالکریم در محضر مبارک عرض کرده بود میرزا مجدالدین و دخترش نیز آمده بودند هیکل مبارک بسیار متأثر و متغیر شده بودند و به عبدالکریم فرموده بودند آیا بس نیست؟ دوازده سال با تو همراهی کردم، آیا بس نیست؟

۷- مقدار اراضی ایتیاعی تا آن تاریخ: اراضی حول مقام که تا تاریخ توقف فانی (بیست و یک سال قبل) خریده شده بود در قسمت پائین مقام اعلی تقریباً هیجده جریب و در بالای مقام اعلی تقریباً بیست جریب.

۸- ورود مفتشین: دوازده نفر مفتشین حکومت عثمانی از اسلامبول وارد عکا شدند و در باغ مجاور قصر که متعلق به عبد الغنی بیضون بود و از دشمنان لدود حضرت مولی‌الوری بود منزل کردند. ناقضین با عبد الغنی همدست و متفقاً به نوشتن لوایحی بر ضد هیکل مبارک مشغول شدند. حضرت مولی‌الوری را متهم کرده بودند که در مقام اعلی به ساختمان قلعه و حصاری برای مقاومت با دولت مشغولند. روزی که مفتشین به مقام اعلی آمدند قائم مقام حاکم عکا که در معیت آنها بود راهنمای آنها بود و مخصوصاً بخاطر دارم که با دست خود دیوارهای مقام اعلی را نشان می‌داد و می‌گفت ببینید آیا این دیوارهای به این محکمی بدون یک قصد مخصوص ساخته شده است؟ و آنها هم می‌گفتند (این بنیان چوخ متین دور). ضمناً گفته بودند که حضرت عبدالبهاء لشکر هم دارند هیکل مبارک می‌فرمودند ببینید چه خبر است چند نفر پاشای عالی مقام مدتی است در سوریه می‌گردند ولی هنوز لشکر ما را نیافته‌اند.

در لوحی حضرت عبدالبهاء فرموده بودند که رحمت‌الله از تعریفی که مفتشین از استحکام بنا کرده بودند خوشش آمده بود ولی ترکی نمی‌دانست که مطالب آنها را کاملاً بفهمد.

از نجارهایی هم که در مقام اعلی مشغول در ساختن بودند مفتشین سؤال کرده بودند که این درها را برای کجا می‌سازید؟ جواب داده بودند که برای همین جا درها ساخته شده است. نجارها در این موقع ترسیده بودند و رفته بودند.

جریان وقایع را در روزنامه‌ها این طور درج نموده بودند که خادم را گرفتند و کتکش را بستند سؤالاتی از او کردند و چون جواب نداشت او را به مصر بردند و حال آن که جز احترام هیچگونه اقدامی نسبت به من نکردند.

قبل از ورود مفتشین حضرت عبدالبهاء فرموده بودند آنچه اوراق و المواح احباء دارند به رحمت الله بدهند که حفظ نماید. قبل از ورود مفتشین که از آمدن آنها اطلاع یافتم حضور مبارک عرض کردم که قرض زیادی دارم و مقداری گاو و گوسفند هم دارم هرگاه اجازه فرمایند آنها را به فروش رسانیده به قروض خود بپردازم. فرمودند قدری صبر کن. از این بیان مبارک فهمیدم که هیچ خبری نخواهد شد.

مفتشین در حدود دوازده روز در عکا و حیفا بودند. در این موقع یعنی در همان ایام اقدامات مفتشین عروسی جناب آقا میرزا عنایت الله اصفهانی و سرکار خانم ضیاء و هم وصلت این فانی با نظیره خانم واقع شد و ابدأ شدت عملیات مفتشین در اراده مبارک تأثیری نداشت و از لوح منیعی که در آن موقع نازل شده است به خوبی قدرت الهی هیکل مبارک مشهود است.

در همان ایام توقف مفتشین حضرت عبدالبهاء به تأسیس و احداث باغچه‌ای پشت منزل خود مشغول شدند و درختهای میوه پنج ساله و موهای ریشه‌ای {غرس} فرمودند. در صورتی که مفتشین تمام اوقات را مصروف تهیه لواحق افترائیه و توطئه بر ضد هیکل مبارک می داشتند احبای عرب که این وضعیت را می دیدند متعجب بودند و بعضی پیش خود می گفتند که خوب است سرکار آقا هم اراضی و باغات را به ما منتقل فرمایند. در موقعی حضرت عبدالبهاء فرمودند اگر مرا بردند این باغ مال شما باشد همان سال بعد چنان میوه‌ای گرفت که موجب تعجب همه گردید و مخصوصاً پاشا و زعمای مخالف عکا که قبلاً امید داشتند که حضرت عبدالبهاء را جلب و تبعید کنند مشرف می شدند، از همان میوه‌ها امر می فرمودند اسمعیل آقا میوه بچیند و برای آنها بیاورند.

قبل از ورود مفتشین هیکل مبارک با عائله به عکا تشریف فرما و در سرای عبدالله پاشا منزل فرمودند ولی ناقضین که متفرق بودند به وسیله حکومت به عکا جلب و جمع آوری شدند در موقعی که مفتشین منتظر بودند دستور عبدالحمید برسد و هیکل

مبارک را به فیزان ببرند واقعه اسلامبول و نارنجک انداختن آزادی طلبان به عبدالحمید واقع شد و مفتشین به اسلامبول احضار شدند بعداً هم سلطنت عثمانی منقرض و همان مفتشین متواری و با عسرت به طرف مصر رهسپار شده بودند بعد هم به حضور مبارک شرفیاب و عنایاتی و اعاناتی به آنها مرحمت شد.

شمه‌ای از خاطرات ایام تشرّف

۱- مرحوم هادی اف بانی مسافرخانه مقام اعلیٰ عیالی داشت که فرزند نمی آورد بی ندازه از این حیث محزون و متأثر بود مخصوصاً عیالش به قدری آرزومند طفل و فرزند بود که حسرت می خورد. نظر مرحوم هادی اف در بدو امر این بود که با ساختن مسافرخانه نذری کرده و فرزند بی آورد. چندی بعد عیالش مرحوم شد و عیال اخیراً گرفت که دارای فرزندان چند شد. هادی اف خیلی مورد عنایت هیکل انور بود اخلاق و حالات شوخی داشت و نفس مبارکی بود.

مساحت مسافرخانه تقریباً چهار جریب بود و نزدیک به پنج سال مدّت ساختمان بنای آن به طول انجامید زیرا ثروت چندانی نداشت که یک مرتبه بنائی کند.

۲- حاج محمدی بود پینه دوز و با عسرت بسر می برد چندی هم لله حضرت ولی امرالله بود. این شخص از کسب ضعیف خود مبلغی اندوخت بعد تقدیم حضور مبارک می کرد که به فقرا مرحمت فرمایند.

۳- گاهی حضرت عبدالبهاء به وسیله حاج میرزا حیدر علی از موسی نقی اف مبلغی قرض می فرمودند و با فرعش به او مسترد می فرمودند. در تمام مدّت آنچه به خاطر دارم فقط یک مرتبه پنجاه لیره برای مصارف امری تقدیم کرده بود.

۴- راجع به حضرتین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء عنایات لا تحصی می فرمودند و از خدمات و فداکاری آنها در راه امر بیانات بسیاری می فرمودند.

۵- عسرت در آن اوقات به قدری بود که علی قلی خان که قبل از دکتر یونس خان در محضر مبارک به مترجمی مشغول بود اغلب از کمی غذا ناراحت می شد و تخم مرغ می خواست و نبود.

۶- در آن اوقات یک زن متمول امریکائی عرض کرده بود که حاضر است مقام اعلیٰ را ساخته و تمام کند. مورد قبول هیکل مبارک واقع نشد و فرمودند آن وجه را

بدهند به فقرای امریکا. از عدم قبول آن وجه خانم مشارالیهها سرد و مخمود شد. فانی هم که در عقب سر مبارک حرکت می کردم پیش خود فکر کردم که علی قلی خان که تخم مرغ می خواهد که می فرمایند نیست من هم که حالا مبلغی لازم دارم اگر بگویم خواهند فرمود نیست، چرا این زن که حالا مبلغی حاضر است بدهد قبول نمی فرمایند. سیلی محکمی به گوش بنده زدند و در موقعی که حضرت عبدالبهاء به امریکا تشریف برده بودند به منزل آن خانم تشریف فرما و مبلغ معتنابهی به پیشخدمتش انعام مرحمت فرموده بودند. به خانم می فرمودند هنوز مسیحی ها می گویند پیشرفت اسلام از دولت حضرت خدیجه بود و من نمی خواهم این اسم در این امر باشد.

۷- تمام اطرافی ها و اشخاص در خانه از فانی حساب می بردند. الاغ و مادیان را سارقین بردند دیگری از آنها گرفته بود و مسترد داشت خیلی تقلا می کردم روزها وظیفه خود را انجام می دادم و شبها برای خودم کار می کردم وقتی مشرف شدم فرمودند این طور که توی کله تست شدنی نیست بی خود زحمت بیهوده مکش. قدرت و قوت خود را یک جا صرف کن. وقتی می دیدم حسن [یک کلمه در این جا ناخوانا است] (این کلمه اشاره به آدم بی انضباط است) رفته است و عمارت ساخته است می گفتم من که از او کمتر نیستم دوباره می رفتم مشغول کار می شدم. رفتم زمینی را اجاره کردم و گندم کاشتم گندم هم گران بود یک من پانزده تومان. هزار من گندم من تخمین می شد، به دلالت سپرده بودم که زمین پیدا کنند بخرم. در آن موقع حضرت عبدالبهاء فرمودند یک بار گندم بار کن به عگا ببریده به فقراء بخورند که نمیرند. امر مبارک را اطاعت کردم گندم را به عگا بردم و دم دروازه در مراجعت شنیدم صحرا آتش گرفته است و گندمها سوخته. هنگامی که حضور مبارک رسیدم فرمودند احوالت چطور است؟ عرض کردم خودتان می دانید چه بسم آورده اید. حال احوال را هم می پرسید؟ فرمودند بگو ببینم چه کم داری منزل، لوازم، صفا، گل، جای خوب، دیگر چه کم داری؟

۸- روزی صحبت از امتحانات می فرمودند. عرض کردم بنده ها هم خدا را امتحان می کنند و خواهش می کنم دست از سر ما بردارید. کشیده ای بگو شمش زده فرمودند ما امتحان می شویم تو می خواهی امتحان نشوی؟ امتحان لازم است امتحان

خوب است، زنگ را از فلز قلوب می‌زداید، غبار از رخ آئینه پاک می‌کند. عرض کردم زیاد تعریفش را نفرمائید. فرمودند یک کاری بکنید که از امتحان خوب در آئی. عرض کردم چون اختیار در دست شما است آنچه بخواهید همان می‌شود بهر حال امتحانات سخت برای من پیش آمده است.

۹- خاطرات ایام صعود. هشت روز قبل از صعود مبارک هیکل مبارک در باغچه بیت تشریف آوردند، فرمودند من خسته شده‌ام می‌خواهم یکی مرا بگذارد در سرشانه‌اش و ببرد جایی که کسی نزد من نیاید و کسی نتواند مرا ببرد و تو می‌توانی. فانی پیش رفتم و عرض کردم اجازه بفرمائید هیکل مبارک را بدوش بکشم. فرمودند تو راحتی می‌خواهی من نمی‌خواهم؟ و مرا کشیده‌ای زدند. بیست سال در خدمت مبارک مشغول بودم هیچوقت استدعای اجازه تشریف نکردم هر وقت اراده مبارک تعلق می‌گرفت احضارم می‌فرمودند، تا شب صعود فرا رسید در آن شب و روز بعد بنا بود جشنی اجباء برپا کنند و تصور چنین حادثه‌ای نمی‌رفت. اجباء استدعای اجازه انعقاد جشن را از حضور مبارک نموده بودند امر فرموده بودند باید از شب صعود جمال مبارک و یا شهادت حضرت اعلیٰ فاصله زیادی داشته باشد و بنا بر این آن شب را انتخاب نموده بودند. میوه‌جات و تشریفاتی فراهم شده بود فانی به در خانه رفتم و استدعای اجازه تشریف کردم. خسروگفت حضرت مولی‌الوری استراحت فرموده‌اند فردا صبح بیا. خیلی مکدر شدم مراجعت کردم و خوابیدم تا خوابم برد خواب دیدم در حالت رؤیا این شعر را می‌خوانم:

چون که گل رفت گلستان درگذشت نشنوی زین پس زلبیل سرگذشت

از خواب پریدم دوباره به خواب رفتم دیدم در خواب دزدی به مقام اعلیٰ روی آورده سراپا به طرف آنجا دویدم از خواب بیدار شدم. باز خواب رفتم خواب دیدم شعر فوق را می‌خوانم. از خواب بیدار شدم باز به خواب رفتم و برای مرتبه سوم خواب دیدم به خواندن شعر فوق مشغولم. پریشان از خواب پریدم دیدم خوابم نمی‌برد. گفتم امشب خواب برای من حرام است لباس را پوشیدم و از خواب منصرف شدم وقتی در مقام را باز کردم دیدم شخصی در مقام ایستاده گفتم تو کی هستی؟ یکی از مستخدمین عرب بود. گفتم حضرت عبدالبهاء ترا خواسته‌اند گفتم مرا خواسته‌اند یا

همه را گفت همه را. به طرف بیت مبارک رفتم تا رسیدم دم بیت مبارک دکتر گفت (تمام شد) به جای خود خشک شدم. از روزی که فرمودند خسته شدم تا روزی که صعود واقع شد نه یوم گردید.

تابوت مبارک را از شهر تا مقام سردست آوردند. تابوت مبارک را روی میزی گذاردند جمعیت مشایعین بی نظیر بود. خطاباتی از طرف رؤسای ادیان ایراد شد خواستند عرش مبارک را از سردابه ببرند پائین بیش از یک نفر نمی توانست صندوق را پائین ببرد. جوانها هم نتوانستند موقعی که فانی خواستم بردارم مانند این بود که صندوق خود بخود بلند شد و با کمال سهولت و سبکی بر روی دوش گرفتم وقتی که عرش مبارک را پائین بردم آن وقت متذکر به بیان مبارک شدم که فرمودند هیچکس نمی تواند مرا بردارد و تو می توانی.

همان روز قبل از صعود به باغ تشریف برده بودند، به اسمعیل آقا فرموده بودند چه داری؟ پرتقال بیاور، مقداری آورده بود باز خواسته بودند، مجدّد آورده بود تمام را میل فرموده و به اسمعیل آقا فرموده بودند همه را خوردند دیگر تمام شد.

۱۰- برق مقام اعلیٰ در همان شب صعود حضرت عبدالبهاء بجزریان افتاد، برای

اولین بار.

در خاتمه از اصغاء بشارات روح بخش توسعه اراضی مقام رفیع البیان اعلیٰ آن که بالغ بر دویست هزار متر گردیده و از رأس کرمل تا دامن دریا در مدینه منوره حیفا امتداد یافته و به حدائق بی نظیر وسیع و بدیع که غرق در نور الکتریک می باشد. مزین گردیده و به ظاهر ظاهر فردوس اعلیٰ شده و اتمام طبقه ثالث در این نوروز که نوروز خامس است در سنه ۱۹۵۳ میلادی. در نوروز اول سال ۱۹۰۹ میلادی استقرار عرش مطهر واقع شد. چهل سال بعد نوروز ثانی در سنه ۱۹۴۹ میلادی نصب اولین حجره رواق مقام اعلیٰ. دو سال بعد نوروز ۱۹۵۱ حفر اساس قبه ذهبی در داخل مقام، یکسال بعد نوروز رابع در سنه ۱۹۵۲ اتمام طبقه ثانی و تاج ثانی و ارتفاع مناره های بدیع مقام و مقدمه ارتفاع قبه ذهبی و اعمده و اکمال و اتمام این بنیان رفیع به نهایت اتقان و شکوه.

همچنین توسعه اراضی حول روضه مطهره مبارکه تا میزان صد و پنجاه و پنج

هزار متر که از حیث زیبایی و جلال مقام مقدس اعلیٰ را تحت الشعاع قرار خواهد داد و مبدل به جنت ابهی می‌شود. این ترقیات شگرف و خارق‌العاده که در ابتداء قطره بود و حال چنانچه حسن محبوبی زائر اخیر ارض اقدس تعریف می‌نمایند در ظلّ توجّهات مخصوصه مولای حنون و مهربان دریای بی‌پایان شده سبب سرور و حبور موفور فانی خادم امرالله رحمت‌الله گردید.

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
این بود قسمتی از خاطرات آقای رحمت‌الله خادم که برای تقدیم به محضر
مبارک ثبت گردید. حسن محبوبی

هفت شهر الملک سنه ۱۰۹ بدیع

مطابق با بیست و چهار بهمن ماه ۱۳۳۱ در اصفهان به رشته تحریر آمد.

ذره بی مقدار رحمت‌الله خادم.

جناب میرزا حسین توانگر

جناب توانگر متخلص به غرّا که از دلباختگان ادب فارسی و عربی است در نجف آباد متولد شده و فرزند ابوالحسن از قدمای احباب است. تولد جناب غرّا در سال ۱۲۴۶ هـ ش / ۱۸۶۷ م بوده است. غرّا در جوانی سری پرشور داشت و در مکتب مرحوم آقا سید هاشم نجف آبادی به تحصیل فارسی و مختصر عربی پرداخت سپس برای تکمیل معلومات عربی و ادبی به اصفهان رفت و در اصفهان چون ذوق ادبی داشت به سرودن اشعار پرداخت. کم کم در انجمن ادبای آن زمان راه یافت سپس به نجف آباد بازگشت و به کار تجارت پرداخت و گاه گاهی به خواص احباب درس عربی تدریس می نمود. پدر من یکی از شاگردان جناب غرّا بوده است. وی در همه احوال وارسته و منقطع بوده و پدر جناب دکتر علی توانگر استاد ادبیات است. شایسته است این خلف برومند اشعار نغز و پراکنده این ادیب عالی مقام را جمع و به صورت دیوانی در آورد.

در تذکره شعرای قرن اول بهائی (جلد چهارم، صفحه ۱۳۲) شرح حال جناب غرّا مذکور است.

جناب دکتر علی توانگر تنها اولاد ذکور جناب غرّا هستند. مشارالیه چند دوره عضو محفل مقدّس روحانی طهران بوده اند و خدمات ایشان در اداره کلاسهای تزئید معلومات امری قابل تقدیر است. در سالهای اخیر در دوره بازنشستگی ایشان به اراک مهاجرت و توفیق خدمت در تشکیلات را داشته اند. خانم محترمه ایشان روحا خانم برومند در تشکیلات امری ساعی و کوشا بوده و هستند. فرزند برومند آنها به نام بزرگ مهر مهاجر افریقا و فرزندان دیگر ایشان جهانگیر و بهروز و ناهید نیز در خدمات امریه کوشا و جدیت داشته اند.

سبک اشعار جناب غرّا سبک خاصی است. اغلب اشعار وی به صورت پند و اندرز و خطاب به جامعه انسانی است. یکی از شاهکارهای ادبی ایشان اندرزنامه است که به نام علی، فرزند برومندش سروده است. اینک چند بیتی از اندرزنامه را مندرج می سازد:

صد پند گویم آن که علی حرز جان کند
 تقوی و زهد و صبر و قناعت گذشت و حلم
 خود را ز حادثات زمان در امان کند...
 زندان اگر مقام تو شد بوستان کند
 از تهمت و دروغ حذر کن که این مرض
 آخر چو زعفران رخ چون ارغوان کند...
 اظهار شکر حق برضا و امتنان کند...
 غفلت مباد کس ز خدای جهان کند
 یک پند باقی است که غرّا نگفته‌ای

اینک غزل دیگری از ایشان که در باره عید سروده شده نقل می‌گردد:

عید ما روزی بود کز جهل آثاری نباشد
 عید ما روزی بود کز فیض علم و عقل و ایمان
 در میان مملکت بی علم دیاری نباشد
 عید ما روزی بود کز غفلت مظلوم نادان
 در تمام ملت عالم ستمکاری نباشد
 عید ما روزی بود کز اختلافات و دوئیت
 فرصتی بر ظالم عالم در افکاری نباشد
 عید ما روزی بود کز اختلافات و دوئیت
 در میان اهل عالم سدّ و دیواری نباشد
 عید ما روزی بود کز فیض معلومات و دانش
 از خرافات و ز موهومات پنداری نباشد
 عید ما روزی بود کاندر بشر نفسی به نفسی
 خواه کافر خواه مؤمن فکر آزاری نباشد
 عید ما روزی بود غرّا که در هر جمع و بزمی
 هر چه بینی یار بینی هیچ اغیاری نباشد

جناب غرّا در جمیع امور رعایت اعتدال را می‌کرد و به همه دوستان توصیه می‌نمود که اعتدال را رعایت نمایند و روی همین اصل تا اواخر ایام تا حدودی سلامت خود را حفظ کرده بود. جناب غرّا به طوری که خود اظهار می‌کرد یک صد و هشت سال عمر کرد و در تاریخ هشتم مرداد ۱۳۵۴ هـ ش / ۳۰ جولای ۱۹۷۵ م در نجف آباد صعود نمود، علیه
 غفران الله.

اماء الرحمن در نجف آباد

زید و امر در نجف آباد اماء الرحمن نیز در خدمات امری شرکت داشته‌اند و شایسته است نامی از آنها با ذکر خدماتشان در این مجموعه درج گردد. اینک به ذکر چند نفر از آنها که مصداق خدمات مهمه امری و تربیتی بوده‌اند می‌پردازیم: یکی از این خدمات امة الله بیگم صبیبه جناب حاجی محمد باقر خواهرزاده حضرت زین است. تولد مشارالیه در سال ۱۲۸۰ هـ ق/ ۱۸۶۳ م (برابر با ۲۰ بدیع) بوده است. در سنین کودکی به موجب نامه‌های حضرت زین که امر تعلیم و تربیت در آنها تأکید شده بود حاج محمد باقر اولاد خود را تا آنجا که مقدور بود به تحصیل سواد فارسی ترغیب می‌نمود و طبعاً این دختر هم از برادران خود کمتر نبود و تا آنجا که میسر بود از معارف امری برخوردار و بهره‌مند گشت. پس از آن که به خانه شوهر رفت صاحب چهار دختر و یک پسر گردید که همگی در ظل امر به خدمات مرجوعه مفتخر بودند و اکنون نواده‌های آنها در اکناف مملکت توفیق خدمت دارند. شوهر امة الله بیگم جناب مشهدی رجب علی از اقوام حاجی باقر و درست در شب صعود حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعظم دارفانی را وداع گفت. بیگم این حسن تصادف را ضمن عریضه‌ای به ساحت اقدس مرکز میثاق معروض و توسط جناب زین ارسال حضور نمود لذا بحر عنایات خاصه مبارک به موج آمده لوح ذیل که به انامل مبارک مرقوم گردیده به افتخار مشارالیه نازل گردید:

امة الله ورقة موقنه صبیبه حاجی محمد باقر نجف آبادی علیهما بهاء الله الابهی
 هو الله ای موقنه حضرت زین علیه بهاء الله الابهی حاضر شدند و در حق آن ورقة موقنه
 دگری فرمودند که مصاب برزیه گشته‌اند افسرده و محزونند و پژمرده و دلخون. ای
 امة الله الیوم وفات روح نجات است و آزادی از جهان جهات و وصول به حیات. از
 صعود آن عبد و دود محزون و مخمود مشوچه که عروج به مقام محمود نمود و ثابت و
 رسخ بر میثاق و عهود بود و از اعظم امتحان و افتتان در پیمان نجات یافت. ع ع

با زیارت این لوح در عمه بیگم روح حیاتی دیگر دمیده شد به طوری که از آن به بعد اغلب اوقات خود را صرف خدمات امری بالاخص خدمات تربیتی می کرد، در خانه خود مکتب خانه دایر کرده بود و دختران و پسران احباب را سوادآموزی می نمود. او تا آخر عمر اوقات خود را در خدمت امرالله طی کرد و در محافل نسوان شرکت داشت و ارتباط خود را با جناب زین المقرئین قطع ننمود. عمه بیگم به وصول لوحی دیگر نیز از حضرت عبدالبهاء مفتخر گردید که از خدمات وی تقدیر می فرمایند، اینک عین لوح مبارک را نقل می نماید:

نجف آباد امة الله ورقه موقنه بیگم صبیہ حاجی محمد باقر علیهما بهاء الله الابهی هو الابهی ای امة الله خدمات آستان الهی بسیار ولی اعظم خدمات و اتم ثنویات تربیت اطفال و صبا یای احباء الله است و تعلیم ایتم و صغار اصفیاء الله. الحمد لله توبه این خدمت موفق و معزز و به این موهبت متوج و مکمل در تربیت اطفال و بنات احبای الهی نهایت همت و غیرت را بنما و منتهی قوت و قدرت را مبذول کن تا آن مکتب سر رشته سایر مکتبها شود و بنات دوستان امان رحمان گردند. والبهاء علیک وعلی کل خادم و خادمة لأمرالله. ع ع

عمه بیگم مدت هشتاد سال عمر کرد و از حدود سال ۹۵ ب/ ۱۳۱۸ هـ ش به تدریج مریض و بستری گردید اما در همه حال صابر و شاکر بود. صعودش به سال ۱۳۲۳ هـ ش (۱۰۰ بدیع) در نجف آباد بوده و مدفن وی در گلستان جاوید نجف آباد است. نواده های این خانم اکنون به خدمات امریه موفق و مؤیدند. جناب عطاء الله فروتن از نواده های عمه بیگم و در ایام حیات به مهاجرت گلپایگان و اخیراً لنجان اصفهان توفیق یافت و با خانم خود راضیه به نقطه دیگری از لنجان یعنی کارماسه تغییر محل داد و در آنجا در اثر تصادف با اتومبیل صعود نمود، علیه غفران الله. مدفن ایشان در گلستان جاوید اصفهان است. همچنین خانم وی راضیه که نواده دیگر عمه بیگم است در طول حیات به خدمت احباء الله اشتغال داشته و پس از چندی در اصفهان صعود کرده است. بطور کلی اولاد و احفاد عمه خانم مثل آقا فضل الله فروتن و خانواده، آقا هدایت الله جانمی و خانم و سعادت الله جانمی و خانم در منطقه اهواز خوزستان به خدمات امری مفتخر بوده اند.

استاد حاجیه خانم رحمانی

در باره حاجیه خانم رحمانی در اخبار امری (سال ۴۶، شماره ۷، مهرماه ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۳۱۸) چنین مذکور است:

امه الله استاد حاجیه خانم رحمانی علیها غفران الله در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ماه / ۴۶ به سن ۹۰ سالگی در نجف آباد اصفهان به جهان پنهان شتافت. ایشان از اوان جوانی همواره به خدمت در تشکیلات مشغول بود و مخصوصاً خدمات ذیقیمتی در تشکیلات اماء الرحمن و تربیت امری نجف آباد انجام داد که مورد تقدیر لجنه ملی ترقی نسوان قرار گرفت. از خانم رحمانی دو فرزند (یک پسر و یک دختر) و اولاد و احفادی چند باقیمانده که بحمد الله کل موقن و موفق به خدمات امریه می باشند.

حاجیه خانم رحمانی حرم آقا حسین علی نجف آبادی و مادر جناب نصرالله رحمانی بود. این مادر و پسر جمیع اوقات خود را در خدمت امر رب العالمین صرف نمودند. حاجیه خانم در تمام ایام حیات به تربیت نوباوگان احباء اوقات خود را می گذرانید و کمتر پسر و دختری در نجف آباد است که در طفولیت، یکی دو سال در مکتب این خانم فداکار تلمذ نکرده باشد. خانه اش مرکز مکتب اطفال بهائی و در حقیقت کودکستان امری نجف آباد بود. به قدری در تربیت نوباوگان صبر و حوصله به خرج می داد که بردباری وی زبانزد خاص و عام بود. در ایام فراغت در تشکیلات اماء الرحمن شرکت نموده پیوسته مشوق آنها بود و جناب نصرالله رحمانی فرزند او نیز در تمام عمر به خدمات امریه موفق و مؤید و سالهای سال ریاست محفل روحانی نجف آباد را عهده دار بود. در سال ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م در مواقع تضییقات ناچار شد تجارتخانه خود را تعطیل نماید و چنان که قبلاً ذکر شد تمام هستی خود را فروخت و بدهکاری های خود را پرداخت نمود اما اغیار مطالبات او را نپرداختند. جناب رحمانی در ایمان ثابت و راسخ بود و اواخر عمر به اصفهان نقل مکان نمود تا آن که در اواسط مرداد ۱۳۵۳ هـ ش / ۱۹۷۴ م در حالی که از مرگ فرزندش دچار اندوه شدید شده بود در اصفهان صعود نمود. به دستور وی رمس او را به نجف آباد انتقال دادند. علیه رضوان الله. استاد حسین علی دارای دخترانی نیز بوده که یکی زوجه آقا یدالله وفائی بوده و در سالهای اخیر صعود نموده است. جناب آقا نصرالله رحمانی دارای دو پسر و دو دختر بوده است. جناب

مهندس اسدالله صبحی یکی از دامادهای متصاعد الی الله است و دختر دیگر استاد حاجیه خانم، واضعیه نام داشته و عیال عباس زینی است.

امه الله مخموره نجف آبادی

یکی دیگر از مؤمنات و اماء رحمانی و خدوم نجف آباد استاد بی بی جان متخلص به مخموره است. مشارالیه در بدو امر مسلمان و دارای تعصب خاص اسلامی و دارای معلومات عربی و ادبی بوده و جلسه تدریس و قرائت قرآن داشته است. در سن شصت سالگی در اثر ملاقات و مباحثات با احباء مخصوصاً با جناب فاضل مازندرانی تصدیق امر مبارک نموده و طی مکاتباتی که با متصاعد الی الله جناب خلیل نوره بروجنی داشته ایمانش به مرحله حق الیقین رسیده و جلسه درس و قرائت قرآن را تبدیل به مکتب تربیت بنات و بنین احباء نموده است. وی دارای طبع ادبی خاصی بوده و اشعاری در مدح محبوب سروده که متأسفانه مقدار زیادی از آن آثار از بین رفته و آنچه باقی مانده اشعاری است که یکی از شاگردان با وفای او جناب غلام حسین صمیمی (یکی از نواده های حاج آخوند شهید) آنها را حفظ نموده است.

در سال ۱۳۰۸ هـ ش / ۱۹۲۹ م (۸۶ بدیع) که سرور مبلغات میس مارثا روت به نجف آباد وارد شدند طالب دیدار این امه موقنه گردیدند و عکس هائی از مشارالیها گرفتند و از این خانم تمجید نمودند. مخموره هم در وصف میس مارثا روت مبلغه شهیر آمریکائی غزلی سروده که متن آن چنین است:

ای نسیمی که ز زهتگه یار آمده ای	عنبر افشان ز سرکوی نگار آمده ای
نامه هجر بکف یا خط وصلش داری	ز سر صدق بگو بهر چه کار آمده ای
دامی از زلف وی و دانه زخالش داری	که بقصد دل مسکین بشکار آمده ای
تاری از چین سر زلف نگارت بکف است	از ختن یا که تو با مشک تنار آمده ای
جان فدای قدمت باد که در طور دلم	شعله ور از شرر سدره نار آمده ای
غصن ممتاز فرستاده تو را بهر ثواب	ای گل تازه که بر پریش خار آمده ای
بلکه مخموره هنوزت رمقی در جان است	که گرفته بکف و بهر نثار آمده ای

و اینک قطعه شعری دیگر که مخموره نجف‌آبادی به صورت مناجات سروده است درج می‌گردد:

ای خدا ما را شکیبائی بده حسن خلق و نطق و گویائی بده
 از جنون و جهل ما را بازگیر عقل و هوش و فهم و دانائی بده
 تا که آثار تو نیکو بنگریم چشم دل را نور و بینائی بده
 بر عبادت ناتوانیم و کسل ز اقتدار خود توانائی بده
 جمله را از غفلت و خواری رهان افتخار و عزّ و والائی بده
 خسروا مخموره را از شر نفس در پناه خود دل‌آسائی بده

پس از آن که مدرسه بنات نجف‌آباد افتتاح گردید مخموره کلاس و مکتب خود را تعطیل نمود و به استراحت پرداخت. پس از آن جناب ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی به نجف‌آباد وارد شدند و در دوران اقامت خویش بارها به ملاقات مخموره رفته او را تمجید و تشویق می‌فرمودند. مخموره قریب یک صد سال عمر کرد و در سال ۱۳۱۴ هـ ش/ ۱۹۳۵ م در نجف‌آباد صعود نمود. مخموره برادری داشته به نام مشهدی‌علی بزاز که او هم دارای ذوقی لطیف و مؤمن به امرالله بوده و دو پسر به اسامی غلام حسین و اسدالله داشته است. از غلام حسین یک پسر به نام مخمور باقی است که به خدمات امری قائم است و اسدالله را نیز دو پسر بوده که به نام عطاءالله مخمور خیاط و امین‌الله مخمور معروفند. مخموره دارای دو پسر به نامهای حسین‌علی مخمور و رجب‌علی هم‌متی بوده و جناب عزیزالله مخمور از اولاد حسین‌علی و نواده استاد بی‌بی‌جان مخموره است. این نواده شاعری را از مادر بزرگ خود به ارث برده و دیوانی از اشعار نغز خود را به چاپ رسانیده است. شایسته است که این خلف اشعار پراکنده مادر بزرگ خود را جمع‌آوری و به صورت دیوانی به چاپ برساند.

عکسی از امة‌الله مخموره گرفته شده که از نظر خوانندگان خواهد گذشت، علیها رضوان‌الله. رمس وی در گلستان جاوید نجف‌آباد مدفون است.

اینک چند بیتى که جناب عزیزالله مخمور در صعود حضرت ولی امرالله سروده از نظر خوانندگان می‌گذرد:

چه شد ای شاه خوبان زین جهان دون سفر کردی
 از این ماتم محبانت پریشان و حزین گشتند
 ز هجرانت دل احباب مجروح و غمین گشته
 دگر زین پس ندارد روز خوش مشتاق روی تو
 برو مخمور صبر و بردباری پیشه خود کن
 که شاید روزی از خاک سر کویش گذر کردی
 جمیع اهل عالم را تو خاک غم بسر کردی
 برفتی جمله ما را یتیم و بی پدر کردی
 از این هجرت قلوب اهل ابهی پر شرر کردی
 جمیع عاشقانت را غریب و در بدر کردی
 که شاید روزی از خاک سر کویش گذر کردی

زائرین اعیان مقدسه

از احبای نجف آباد کسانی بوده‌اند که توفیق تشرّف به محضر جمال اقدس ابهئی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را داشته‌اند و لازم است نامی از آنها برده شود. تعدادی از این زائرین در دوره حیات عنصری جمال اقدس ابهئی مدّت متمادی به این فیض عظمی مفتخر بوده‌اند. اینک مختصری از ایام تشرّف آنها ذکر می‌شود.

۱- جناب زین‌المقرّین که دفعه اول در سال ۱۳۰۳ بدیع (۱۸۵۷ م) در کاظمین حضرت بهاءالله او را احضار و ابواب معانی الهیه را بروی او گشودند و امر به مراجعت به ایران دادند و دفعه ثانی در سال ۱۳۰۳ هـ ق / ۱۸۸۶ م وی را از موصل به ارض اقدس دعوت فرمودند و جناب زین با خانواده به ارض اقدس شتافت و تا آخر حیات عنصری حضرت بهاءالله به خدمات مرجوعه پرداخت و مدّت دوازده سال هم در دوره میثاق این خدمت را ادامه داد. همین افتخار او را بس که قلم اعلیٰ در وصف او چنین می‌فرمایند، قوله عزّ بیانه: «باید به فرح اکبر ظاهر باشی چه که به کلمه رضا فائز گشتی». صعودش در سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م در عکا بوده و رمسش در نبی صالح است.

۲- جناب ملا محمد باقر هائی است که در سال ۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۹۰ م به مدّت نود و پنج روز از خوان لقا مرزوق بوده و عنایاتی در حق وی از قلم اعلیٰ و مرکز میثاق نازل گشته است. جناب هائی قریب یک سال و چند روز در انبار شاهی طهران اسیر سلاسل و اغلال بوده است.

۳- جناب حاج محمد تقی روحانی بزرگ فامیل روحانی که به حاج محمد تقی چیت‌ساز هم معروف بوده و مدّت پنج سال در محضر جمال ابهئی به خدمات باغبانی حدائق رضوان و غیره مفتخر بوده است. الواحی به افتخار او وضع و اولاد وی نازل گردیده که همه حاکی از لطف و عنایات مبارک است. جناب شکرالله روحانی یکی از

- فرزندان اوست که به خدمات امری در نجف آباد موفق بوده است.
- ۴- جناب حاجی علی اکبر نجف آبادی که سالیان دراز به باغبانی حدائق ارض اقدس اشتغال داشته است.
- ۵- جناب علی دائی رمضان که از سلاله فردوسیان هستند. ایشان هم سالیان دراز به باغبانی حدائق ارض اقدس اشتغال داشته و نام فردوسیان را جمال مبارک عنایت فرموده اند.
- ۶- جناب علی عسکر فردوسیان که چندی در دوره جمال اقدس ابهی به خدمات باغبانی اشتغال داشته و مورد عنایات و الطاف مبارک بوده است.
- ۷- جناب ابراهیم فیروز آبادی که چندی در ایام جمال اقدس ابهی به فوز لقا فائز و به خدمات مرجوعه مفتخر بوده است. وی پدر آقا علی ابراهیمی است که به کرج هجرت نمود.
- ۸- جناب حکیم رجب علی که مدت دو سال به فیض لقا مستفیض و در باغ رضوان و جنبه به باغبانی و غرس اشجار مشغول بوده است. عنایاتی از مصدر جلال در باره او و خانواده او نازل گردیده است.
- ۹- جناب حاجی حسین اقترافی که چندی به شرف لقا فائز و مورد عنایات لاتحصی بوده اند.
- ۱۰- جناب حاجی علی وجدانی (پاره دوز) که قریب چهار ماه به فیض لقا مفتخر گشته و مورد عنایات خاصه بوده است.
- ۱۱- جناب علی فاضل فرزند ملا حسن فاضل، یکی از شهدای سبعه نجف آباد، که مدتی در دوره جمال مبارک و مرکز میثاق در حدائق ارض اقدس خدمت نموده و گاهی به مصر و اسکندریه مسافرت کرده و بالاخره در عکا صعود کرده است.
- ۱۲- جناب حاج غلام علی که به حاج غلام علی قاصد از لسان مرکز میثاق معروف شده به دفعات به ارض مقصود مسافرت کرده و واسطه ایصال الراح و آثار مبارکه به احبای اصفهان و نجف آباد بوده و به پیک رحمانی نیز معروف است.
- ۱۳- جناب نورالدین زین که از سال ۱۳۰۳ هـ ق / ۱۸۸۶ م که با پدر به ارض اقدس شتافت به خدمت امر الهی مشرف بود. در دوره میثاق پس از پدر منشی مبارک شد و پس از

افول شمس مرکز میثاق منشی حضرت ولی مبارک امرالله بود و این خدمت را با نهایت عبودیت انجام داد. صعودش در سال ۱۳۴۱ هـ ش / ۱۹۶۲ م (۱۱۹ بدیع) در بیروت بوده است.

۱۴- جناب رحمت‌الله خادم که از سال ۱۳۱۸ هـ ق / ۱۹۰۱ م به امر مبارک حضرت عبدالبهاء برای حفاظت حدائق ارض اقدس از جمله مقام اعلیٰ به ارض مقصود احضار و مدت سی و یک سال در دوره میثاق و ولایت امر به خدمات باغبانی و تزئین حدائق و حراست اماکن مقدسه با کمال صمیمیت مشغول بود. در سال ۱۳۰۹ هـ ش / ۱۹۳۰ م به امر حضرت ولی امرالله با عائله به ایران مراجعت و تا آخر حیات به خدمت قائم بود. وی در ارض اقدس در دوره حضرت عبدالبهاء ازدواج نمود و ثمره این ازدواج پنج پسر و دو دختر بوده که همگی در ظل امرالله بوده و هستند. اولاد وی عبارتند از: عزیزالله، نعمت‌الله، بهمن، امداد، فرهاد، جمیله و یک دختر دیگر که جمیعاً مشرف بوده‌اند.

۱۵- جناب رمضان علی تحویلدار نجف‌آبادی که در دوره میثاق مشرف بوده و مورد عنایات لایهای مبارک قرار گرفته است.

۱۶- جناب حاج اسدالله زینی - ایشان در دوره میثاق به حضور من طاف حوله الاسماء مشرف و در دوره ولایت مولای حنون نیز به شرف لقای ولی امر فائز گردیدند.

۱۷- جناب حاج حسن برادر حاج اسدالله در دوره میثاق خود را به آستان مبارک رسانید و تقاضا کرد خدمتی انجام دهد. حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که به تعلیم فن عکاسی بپردازد. ایشان بعداً موفق به سفرهائی در بلاد مصر و هندوستان و عراق گردید و اخیراً در کرج ساکن است.

۱۸- جناب عباس نعمت که در صغر سن با پای پیاده به ارض اقدس شتافت و با شغل کفشی و حکاکی خود را به محضر مبارک حضرت عبدالبهاء رسانید. چون استعدادی عجیب داشت امر فرمودند به شغل گراورسازی بپردازد و بعداً در تهیه گراورهای کتاب تاریخ کواکب الدریه نیز شرکت داشت. جناب عباس نعمت اولین کسی بود که فن گراورسازی را به ایران آورد.

۱۹- جناب حاجی نعمت‌الله روحانی که در دوره میثاق به زیارت حضرت عبدالبهاء و اعتبار مقدسه فائز گردیده است.

- ۲۰ و ۲۱- جنابان حاجی کلب‌علی و حاجی کاظم کفّاش (یزدانی). این دو برادر در دوره حضرت بهاء‌الله در ظاهر به نام زیارت مگّه و در باطن برای زیارت طلعت مبارک به اعتبار مقدسه مشرف گردیدند. حضرت بهاء‌الله در باره آنها می‌فرماید که زیارت مگّه شما مقبول و به عزّ رضا فائز. جناب فتح‌الله یزدانی فرزند جناب حاج کلب‌علی می‌باشد.
- ۲۲- جناب حاجی عبدالکریم درویش که در ایّام لقا مشرف بوده و در بغداد با وجود فقر و فاقه بسته پولی در خیابان پیدا می‌کند و آن را تحویل کلانتر محل می‌دهد.
- ۲۳- جناب ملا قاسم سرسلسله فامیل رضوانی‌ها که به معیت حضرت زین‌المقرّین در ایّام اقامت مبارک در بغداد به شرف لقا فائز گردیده و از خوان رحمانی مرزوق گشته است.
- ۲۴- جناب اشرف نجف‌آبادی که او را آواده‌ای هم می‌خوانده‌اند در بغداد به فوز لقا فائز گردیده است.
- ۲۵- جناب حبیب‌الله فرزند هاشم صلواتی که در اصفهان شهید شده و در بغداد مشرف گردیده است.
- ۲۶- جناب حاجی عبدالله نجف‌آبادی که حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء شرح حال او را بیان فرموده‌اند و در عکّا صعود کرده است.
- بدیهی است که زائرین اعتبار مقدسه در ایّام لقا و طلعت پیمان و دوره ولایت امر که از نجف‌آباد با زحمات زیاد عاشقانه خود را به طلعت معبود می‌رسانده‌اند بیش از این تعداد است. بنا بر این اگر نام زائری از قلم افتاده باشد معذرت می‌طلبیم.

خاتمه جلد اول

با تأیید جمال اقدس ابھی مجموعه تاریخ امری نجف‌آباد تا آنجائی که مقدور بود تنظیم گردید. در این تاریخ لازم است از کسانی که مرا در جمع‌آوری اطلاعات یاری کرده‌اند سپاسگزاری نمایم.

۱- مرقومات متصاعدین الی الله جنابان زین‌المقرّین و نورالدین زین.

۲- یادداشتها و اطلاعات مرحوم ابوی میرزا نصرالله خواهرزاده زین.

- ۳- اطلاعات موثق جناب علی ابن حاجی باقر نجف آبادی عمومی نویسنده.
 - ۴- اطلاعات و نامه های جناب ناشر نفعات الله موهبت الله هائی.
 - ۵- اطلاعات متصاعدین الی الله جناب اسدالله مقرّبی و عطاء الله فروتن.
 - ۶- اطلاعات جنابان ورقا و یدالله وفائی و احمد شهیدی.
- در خاتمه امید است به دعای خیر شادم فرمایند.

فتح الله مدرّس ۱۳۴ بدیع / ۱۹۷۷ میلادی

بخش سوّم

توضیحات



فصل اول

سبب تألیف این مجموعه تاریخی

در این فصل جناب فتح‌الله مدرّس ذکری از اخوی خود جناب موهبت‌الله مدرّس به میان آورده‌اند که مباشر اولیّه جمع‌آوری مطالب و مدارک برای تحریر تاریخ امری نجف‌آباد بوده‌اند.

اطلاعات واصله از خانم زهره مدرّس (صبیه جناب موهبت‌الله مدرّس) که طی نامه مورخ ۲ سپتامبر ۲۰۰۲ جناب امین‌الله ماندگاری به دست حقیر رسیده حاکی از آن است که جناب موهبت‌الله مدرّس با رضوانیه خانم موسی‌زاده (صبیه نصرالله موسی‌زاده) ازدواج نموده و صاحب دو فرزند به نامهای سهیل و زهره شدند که هر دو از مهاجرین امرالله در اروگوئه می‌باشند. صعود خانم رضوانیه مدرّس در سن ۵۲ سالگی در ۲۵ اکتبر ۱۹۷۹م در اروگوئه اتفاق افتاد.

جناب نصرالله موسی‌زاده که از ابناء خلیل بودند مخاطب لوحی از حضرت عبدالبهاء می‌باشند که به شرح ذیل است:

هو الله ای بنده حق نصرالله نام داری منصوری و مظفر ملاحظه فرما که چه نصرتی عطا فرمود زبان را سیف شاهر کرد و معانی و بیان را سهم نافذ فرمود تا این لشکر الهام جنود اوهام را به کلی متلاشی نماید و هذا من فضله علی عباده المخلصین وعلیک التحیه والثناء. عع

فصل دوم

جغرافیای نجف آباد

درباره کیفیت تأسیس قریه نجف آباد و موقعیت آن جناب ابوالقاسم فیضی شرحی مرقوم فرموده اند که در کتاب به یاد دوست (ص ۱۲۸-۱۲۹) به طبع رسیده است.

برای مطالعه شرحی مبسوط درباره تاریخ و جغرافیای نجف آباد به کتاب دیباچه دیار نون اثر آقای علی یزدانی نجف آبادی که به سال ۱۳۷۲ هـ ش در اصفهان به طبع رسیده است مراجعه فرمائید.

فصل سوم

نفوذ امر الهی در نجف آباد

* مطالبی که جناب مدرس با اشاره به کواکب الدریه مرقوم داشته‌اند در صفحات ۳۹۴ - ۴۰۴ جلد اول آن کتاب که از تألیفات عبدالحسین آواره تفتی است مندرج می‌باشد.
* عین متن مندرج در روزنامه وقایع اتفاقیه (نمره ۸۲)، مورخ پنجشنبه دهم ماه ذی قعدة ۱۲۶۸ هـ ق) در باره شهدای نجف آباد به شرح ذیل است:

محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چیان یک چشم او را کنده بعد بدهان خمپاره گذاشته آتش دادند.

محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آقاسی باشی و چارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر عمه حضور در نیاوران به ضرب تبرزین و شش پر و غیره به اسفل السافلین فرستادند.

محمد باقر نجف آبادی... خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طایفه ضاله بابیه بوده است، پیش خدمتان حضور همایون و جمیع عمه خلوت با قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند.

* شرحی که در باره شهادت ملا ابراهیم در متن کتاب آمده است مأخوذ از کواکب الدریه - (ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۵) است که چنین می‌نویسد:

... نخست او را به میدان برده کف زنان وی را گفتند که چون برادرت واحدالعین است امر اعلیحضرت شهریاری شده که تو را نیز هم‌رنگ برادر کنیم و یک چشمت را از حدقه برآورده با برادرت برابر سازیم و او در مقابل این استهزاء بخندید و میر غضب را با ادب پاسخ داد که چون امر شاه را مجری فرمائید چشم مرا بر کف دستم نهید که با چشم دیگر بینم چگونه در راه محبوب عالم نثار شده الغرض دیده او را نخست برآوردند و سپس او را پاره پاره کردند...

فصل چهارم

میرزا سلیمان قلی

* مقصود از ملا احمد که منزل او محل توقّف جناب میرزا سلیمان قلی بوده ملا احمد بزرگ عاقله نیکروان است.

ملا احمد را فرزندی معروف به جناب میرزا بوده و او پدر میرزا حیدرعلی نجف آبادی و میرزا حیدرعلی پدر میرزا بدیع الله نیکروان بوده است.

میرزا بدیع الله نیکروان با یکی از نوادگان جناب ملا قاسم (مذکور در فصل ۶) به نام سلطنت خانم یزدانی ازدواج نموده و از این ازدواج اولاد چندی به منصفه ظهور رسیده اند که یکی از آنان منیژه خانم نیکروان همسر جناب امین الله ماندگاری است.

منیژه خانم ماندگاری در اپریل ۱۹۸۴ در اروگانه به ملکوت ابهی صعود نموده و در باره ایشان در پیام معهد اعلیٰ که به تاریخ ۳۰ اپریل ۱۹۸۴ مورخ می باشد چنین آمده است:

از خبر صعود کنیز مخلص و دلاور حضرت بهاء الله منیژه ماندگاری بی نهایت محزون. در اعتبار مقدسه برای ارتقاء روحش در ملکوت ابهی به ذکر ادعیه قلبیه مألوف. مطمئن باشند. بیت العدل اعظم

مطالب فوق از نامه خصوصی جناب امین الله ماندگاری خطاب به حقیر مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۱ اقتباس و تحریر گردید.

* در باره چراغ علی خان حاکم اصفهان در کتاب *چهل سال تاریخ ایران* (ج ۲، ص ۵۲۹) چنین مسطور است:

سراج الملک، چراغ علی خان از تربیت شدگان محمدخان امیر نظام زنگنه و از دوستان و محارم میرزا تقی خان امیر کبیر که در سفر ارزنة روم با او بود و پس از رسیدن به صدارت او را برای کشف امور خراسان و استمالت سالار به مشهد فرستاد ولی سالار

حاضر به اطاعت نشد و او بی نیل مرام مراجعت نمود. آنگاه او را به اصفهان فرستاد تا شورش آن شهر را آرام کند.

در ۱۲۶۶ پس از ورود او به طهران سمت قوللر آقا سیگری به وی داده شد و سال بعد دوباره به حکومت اصفهان مأموریت یافت و او محال فریدن را انتظام داده قلعه علی محمد خان را کوبید و به یک قطعه نشان از مرتبه اول سرتیپی ب یک رشته حمایل سرخ نایل گردید و در ۱۲۶۹ به او خلعت داده شد.

آنگاه به حکومت و مأموریت شاهرود و بسطام رفت. چه اهالی بسطام عباسقلی خان پسیان حاکم خود را کشته بودند و او با یک صد و پنجاه نفر به گرفتن مقصرین مأمور شد و پنج تن از مقصرین را گرفت.

در ۱۲۷۲ احضار و به حکومت خمسه مأمور و به نشان سیم میرپنجگی مفتخر شد. در ۱۲۷۶ لقب سراج الملکی (به مناسبت نام اصلیش که با کلمه چراغ شروع می شود) به او داده شد.

در ۱۲۷۹ مجدداً به منصب بیگلربیگی و ریاست دیوان نظامی اصفهان برقرار گشت.

در ۱۲۸۱ به ریاست احتساب طهران رسید و ظاهراً پیش از ۱۲۹۹ درگذشت. چه در آن سال لقب او را به میرزا رضاقلی ایروانی از کارکنان ظلّ السلطان دادند.

*جزوه خاطرات جناب زین المقرّبین که جناب مدرّس اطلاعات مربوط به حیات جناب زین را از آن اقتباس و نقل نموده اند جزوه ای است که به خط جناب نورالدین زین در ۶۵ صفحه خوش نویسی شده است.

این رساله که به انشاء جناب زین المقرّبین می باشد چنین آغاز می گردد:

شرح احوال اسم الله حضرت زین المقرّبین و کیفیت تصدیقشان به امر اعظم ابهی که به قلم خود مرقوم داشته اند.

و بعد احقر بیه بل لا تسبی فی الحقیقه زین العابدین بن محمد حنف آبادی

معروض می دارد...

پس از این عبارات رساله حاوی شرح احوال و سوانح حیات جناب زین المقربین به قلم ایشان است که تا صفحه ۳۷ ادامه می یابد و مطالب آن با این عبارت خاتمه می پذیرد:

... نَسْتَلِ اللّٰهَ بِانْ يَعاْمِلنا بِفَضْلِهِ لا بَعْدْلَهُ وَلا يَزِيغُ قَلوبِنا بَعْدَ اِذْ هَدانا اِنَّهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ السَّائِلِينَ وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ.

سپس رساله مزبور از اواسط صفحه ۳۷ این چنین ادامه یافته است:

فصل دوم در چگونگی احوال در شهر موصل نگارنده نورالدین زین. آنچه در صفحات قبل مسطور گشت شرح احوال و کیفیت تصدیق والد اسم الله حضرت زین المقربین بود که به قلم خود ثبت و مرقوم داشته اند و کما هو سواد آن را نگاشتیم...

سپس جناب نورالدین به ادامه شرح احوال جناب زین المقربین پرداخته و رساله را با درج شرح احوال جناب زین به نقل از تذکرة الوفاء و بالاخره با درج مناجات طلب مغفرت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب زین المقربین عزّ صدور یافته در ۶۵ صفحه به پایان رسانده اند.

متن تذکرة الوفاء و مناجات طلب مغفرت جناب زین المقربین را جناب مدرّس در متن کتاب آورده اند.

رساله شرح احوال جناب زین المقربین که شرح آن گذشت مورد استفاده وسیع جناب فاضل مازندرانی و جناب عزیزالله سلیمانی قرار گرفته و آنچه از حیات جناب زین در کتب این نفوس درج شده عمده مأخوذ از رساله مزبور است.

فصل پنجم

شرح حیات جناب زین‌المقرَّبین

شرح احوال و خدمات جناب زین‌المقرَّبین به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت (ج ۵، ص ۴۱۲-۴۷۲) مندرج است.

شمه‌ای از احوال ایشان در کتاب تاریخ سمندر (ص ۲۵۵-۲۵۶) نیز مندرج گردیده است. جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب اسرار الآثار (ج ۴، ص ۸۸-۹۳) شرحی از حالات و الواح نازله خطاب به جناب زین‌المقرَّبین را به رشته تحریر در آورده‌اند. در خاطرات جناب فیضی (به یاد دوست، ص ۱۳۰-۱۳۱) نیز ذکر محامد جناب زین مندرج است.

برای ملاحظه بیانات حضرت عبدالبهاء در باره سفر جناب زین‌المقرَّبین به بغداد به محاضرات (ص ۱۰۱۳) مراجعه فرمائید.

نکته‌ای که در باره مرقد جناب زین‌المقرَّبین لازم به توضیح است آن که رمس شریف ایشان در گلستان جاوید عکد است و نه در قبرستان نبی صالح. لوح حضرت عبدالبهاء که در آن می‌فرمایند، «خط جناب زین صحیح است» در صفحه ۹۶-۹۷ کتاب مائده آسمانی، جلد ۲، به طبع رسیده است. در مناقب و محامد جناب زین‌المقرَّبین الواح عدیده موجود است. در این مقام به نقل قسمتی از یکی از آن الواح مبارکه می‌پردازد که جمال قدم چنین می‌فرمایند:

ینوح الحمد ویقول انی لست اهلاً لمن لا یوصف بالمقال ولا یذکر بالأمثال
والثناء بیکی ویقول هل لی سبیل الی من لا یذکر بالثناء فی ازل الآزال انه لهو الغنی
المتعالم ... یا زین‌المقرَّبین یذکرک المظلوم فی هذا المقام المبین ونبشکرک بما قدر
لک من القلم الاعلی ان ربک لهو البشیر العلیم. طوبی لمن احبک وحبک وسمع
منک آیات الله رب العالمین. انت الذی زینا قلبک بحبی ولسانک بذكری وعینک
بالنظر الی افتی ویدک لأخذ کتابی ورجلک للاستقامة علی امری هل تقدر ان تشکر

ربك على عنايته وفضله والطفه انه يشكر نفسه من قبلك رحمة من عنده عليك انه
 لهو المعطى الكريم. ان اذكر احبائى من قبلى ثم اقرأ لهم ما نزل من قلمى وشهرهم
 بذكرى وعنايتى . قل: ايكم ان تاخذكم الأحزان ومطلع السرور يذكركم بذكره البديع
 ان افرحوا بالله ربكم انه يذكركم بما لا يعادله الفردوس الاعلى وكيف ما خلق فى
 الأرض لعمر الله لو تطلعون بعنايته لتشكرونه وتحمدونه الى ان يصعد الروح الى الرفيق
 الاعلى يشهد بذلك من ينطق بالحق انه لا اله الا هو الغفور الرحيم...

لوح مبارک فوق از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۳ ربیع
 الاول سنه ۱۲۹۸ هـ ق مورخ می باشد.

*چند اثر حضرت عبدالبهاء که به اعزاز اعضای عائله جناب زین عزّ صدور یافته به
 شرح ذیل است:

هو الابهی

نجف آباد

جناب ملا رضا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی الابهی

ای سلاله شخصی خطیر راضی و مرضی درگاه حضرت ربّ قدیر وقت ضحی و
 هنگام حرکت و اشتغال ناس بشنون نفس و هواست هرکس به هوسی گرفتار و هر
 شخصی در غرضی نمودار یکی در بحر منافع مستغرق و دیگری در مغازه مکاسب
 مستهلک یکی راحت جان طلبد و دیگری مسرتّ وجدان نفسی شهد و شکر جوید و
 کسی عود و عنبر بر آتش مجمر خواهد یکی در عیش و عشرت و دیگری در بند طیش
 و قید راحت یکی آرزوی اوج عزّت نماید و دیگری تمنای فوج نصرت و حمایت و این
 عبد در زاویه خمول نشسته و حضرت زین المقرّبین علیه بهاء الله الابهی حاضر و بعضی
 از امراء عسکر این کشور نیز موجود و بعضی از دوستان نیز داخل از جهتی با امراء
 عسکر در مکالمه و مصاحبت و از جهتی با دوستان در مؤانست از جهتی مشغول به
 تمشیت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول به تحریر این ورقه ملاحظه کن دل
 چگونگی به نار محبتّ احبّاء الله مشتعل است که جمیع این موانع مانع نمی گردد و قلم به

ذکر دوستان و یاد یاران مشغول است و روح به نفحات محبتشان پر روح و ریحان وان
هذا لهو الفضل العظيم واللفظ المبین والجدود الكثير.

ای دوستان الهی وقت شوق و اهتزاز است و هنگام نغمه و آواز دم یا بشری و یا
بشری است و نفس یا طوبی و یا طوبی است آن شعله و جوش است و حین هوش و
خروش پژمرده نمائید و افسرده نگردید دمی نیاسائید و آنی راحت نکنید همیشه در
پرواز باشید و مدام در عجز و نیاز. جمال مبارک را فراموش نکنید و الطاف بی پایان را
از خاطر مبرید ملاحظه کنید که آن ذات مقدس به جهت هدایت ما چه بلایا و محن
تحمل فرمود و چه رزایا در سر و علن بر نفس مبارک هموار نمود در فجر ابداع به انوار
مصیبت کبری طلوع فرمودند و در افق عالم انشا به پرتورزیه عظمی ظهور نمودند چه
که آن مصائب و بلایا هر چند بر نفس مقدس سخت و دشوار بود ولی سبب هدایت و
نورانیّت من فی الوجود گردید و علت حیات و زندگانی عالم غیب و شهود پس باید
شب و روز این مصائب را به خاطر آریم و آن بلایا را یاد آوریم و آن عنایات را ذکر کنیم
و به شکرانه آن الطاف به عهد و پیمان محکم تمسک جوئیم و ثابت و راسخ مانیم و
به نشر نفحات الله مشغول گردیم و در تعزیز امرش بکوشیم و در انتشار خلق و خویش
جهد نمائیم.

ای پروردگار این دوستان یاران تواند و این جمع عاشقان پریشان تو ملجئی جز
پناه تو ندارند و مأمنی به غیر از بارگاه تو نجویند پس مدد فرما و عنایت و نصرت فرما و
هدایت و به آنچه رضای خودت است دلالت کن و بر امرت مستقیم و استوار بدار
بی چارگانیم آوارگانیم درماندگانیم افسردگانیم پژمردگانیم جانی بخش روانی بده دری
بگشا گشایشی بنما سر و سامانی بخش دارو و درمانی بنما زخم را مرهمی کن و زهر را
شکری نما ظلمات را انوار کن و زحمات را راحت آشکار جز تو نداریم جز تو ندانیم
جز تو نجوئیم جز نامت نگوئیم جز در بادیه محبتت نیوئیم مرحمت فرما عنایت کن
هدایت بخش انک انت القوی القدير. ع ع

نجف آباد

ابن جناب زین ملاً رضا علیه بهاء الابهی

هو الابهی

ای مصیبت دیده مصائب و رزایا را پیش از مصیبت ملیک غیب و شهود تأثیر و نمودی بود ولی بعد از صعود سلطان وجود مصائب و بلایا را تأثیر و حکمی نیست لهذا باید شما دست به ذیل صبر و تحمل زیند و در موارد مصائب صابر و شاکر باشید و فی الحقیقه اطفال ضایع نگشته بلکه غایب شده اند و هر غیابی را حضوری است و هر طئی را نشوری. ع ع

﴿﴾

نجف آباد

بازماندگان جناب آقا زین العابدین علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای بازماندگان آن زین روحانی آن مرغ چمن عرفان از قفس امکان اگر چه پرواز نمود له الحمد که به آشیان حقیقت طیران کرد در روضه تقدیس در شاخسار شجره طوبی آشیانه ساخت و در جنت بقا در فروع سدره منتهی آغاز ترانه محامد و نعوت الهی کرد که به چنین فضلی فائز شد و به چنین موهبتی موفق گردید پس شما که بازماندگان آن شخص مهربانید باید به جان و دل در سبیل الهی چنان روش و حرکت نمائید که جان او در ملکوت جاودان شادمان گردد. ع ع

﴿﴾

بواسطه جناب نورالدین

نجف آباد

جناب آقا عباس علی علیه بهاء الابهی

هو الله

ای حفید آن جدّ مجید هر چند در بلاد بعیدی و اشتیاق شدید ولی در محضری و پیش نظری و از الطاف آن دلبر مهربان باخبری. جدّ بزرگوار ایام حیات خویش را در

سبیل حق صرف خدمت نمود و به جان و دل در تحریر کلمات کوشید قلبی نورانی و روحی رحمانی و نیتی خالص در امر الهی داشت لهذا خاتمه حیات فاتحه‌اللطاف شد و ثابت و مستقیم از این جهان فانی به آستان مقدس جمال ابهائی شتافت از عالم خاک به جهان پاک رفت و از مراتب سفلی به اعلیٰ ذروه ملکوت ابهی پرید تو چون حفید آن مجیدی باید پیروی او نمائی و طیّ مراتب عبودیت کنی و به جان و دل به خدمت پردازی جانفشانی کنی شادمانی نمائی کامرانی ورزی بلکه تو نیز در پایان زندگانی آیت رحمانی گردی و به جهان الهی در آئی و علیک البهاء الابهی. ع ع

* در این مقام تمام مناجات طلب مغفرت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز آقا ملاً باقر، آقا ملاً رضا و آقا مشهدی جعفر را نقل می‌نماید. در متن کتاب چند عبارت اول این مناجات مندرج گردیده است:

نجف‌آباد

مناجات طلب مغفرت آقا ملاً باقر و آقا ملاً رضا و آقا مشهدی جعفر علیهم بهاء الله
الابهی

هو الله

یا ربی الاعلیٰ و منیتی العلیا و بغیتی النوراء و ملجئتی فی حیاتی الاولی و ملاذی فی نشئتی الاخری ان هؤلاء عبادک النقباء و ارقائک الامناء اذلاء بعثتک النوراء فقرأء بیاب رحمتک الکبریٰ قد سمعوا خطابک من مرکز الکبریاء و اجابوا نداءک لما احاط عالم الإنشاء و آمنوا و ايقنوا و اطمئنوا بظهور مظهر نفسک فی عالم الشهادة و العیان و اشراق شمس الحقیقة من افق الامکان و تجلی مجلی الطور علی الأکوان و اشتهروا بحبک و انجذبوا بذکرک و قاموا علی ثنائک معترفین بفردانیتک متوکلین علی رحمانیتک فاضطهدهم القوم و قاموا علیهم بالضر و اللوم قد وقعوا تحت مخالف العدوان و استغرقوا فی بحور الامتحان قد بکت علیهم العیون کالعیون و جرى من الأجفان عبرات الأحزان فاحتلموا فی سبیلک کلّ بلاء و شربوا فی محبتک كأساً مریرة من کلّ ذی شحناء و ما وهنوا فی الثبوت علی الایمان و ما تزلزلوا فی الثبوت و الرسوخ علی میثاق الرحمن ربّ اجعلهم من امواج بحر الغفران و اجعلهم من افواج ملکوت

الرحمن وقدر لهم كل خير في جنة الرضوان ووقفهم على الدخول في مشهد العيان
واخلدهم في حديقة اللقاء بالفضل والعطاء انك انت الكريم الرحيم المعطي الغفور
الرزوف الجزيل الأطفاف.

فصل ششم

جناب ملا قاسم

* در باره عیال جناب ملا قاسم که بنا بر نوشته جناب مدرس از زنان فاضله بوده توضیح این مطلب مفید است که نام آن بانوی فاضله زهراء (یا فاطمه زهراء) بوده و در ایام گرفتاری احبای نجف آباد شخصاً به اصفهان رفته تا در حق آنان دادخواهی نماید.

زهراء به محل درس حاجی محمد جعفر آباده‌ای که در آن زمان مجتهدی به نام در اصفهان بوده می‌رود و در اطاقی مجاور محل تدریس حاجی محمد جعفر به انتظار می‌نشیند تا پس از اتمام درس در باره مصائب وارده بر احبای نجف آباد با او ملاقات و مذاکره نماید. در این اثناء که به موضوع درس گوش می‌داده است حاجی محمد جعفر با شاگردان خود این قضیه را در میان گذاشته بوده است که اگر در روز قیامت خداوند از مسلمین در مورد قائم موعود و علل عدم شناسائی او پرسش نماید چه جوابی خواهند داد. شاگردان مجتهد هریک مطلبی می‌گفته‌اند تا این که زهراء خانم از اطاق دیگری می‌گوید جناب آقا اجازه بدهید تا بنده هم جواب این سؤال را بدهم، سپس شروع به تلاوت آیات ۶۷ و ۶۸ در سوره احزاب می‌کند که خداوند می‌فرماید:

وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السببلا . ربنا آتهم ضعفین من العذاب
والعنهم لعنا کبیراً.

حاجی محمد جعفر آباده‌ای از جواب زنی دهاتی به این سؤال تعجب کرده، وسائل آزادی مسجونین را فراهم می‌سازد.

شرح فرق که از مسموعات و اطلاعات شخصی جناب مهندس عطاء الله روحانی می‌باشد از مکتبه خصوصی ایشان با این عید که به تاریخ ۲۱ فوریه ۲۰۰۲ مورخ است نقل گردید.

مضامین مذاکرات ضلع جناب ملا قاسم با حاجی محمد جعفر آباده‌ای در لوحی که به اعزاز آن مخدیره از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده انعکاس یافته است. متن لوح مزبور به

شرح ذیل است:

هو الابهی

ن ج

امه الله ورقة طیبه ضلع ملا قاسم علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

یا امه احتملت کلّ بلیّه فی سبیل الله الطاف خاصه و موهبت مختصه حضرت احدیت را در این دور رحمت ملاحظه نما که ورقه ای در محضر رؤساء به کلمه فصل و فصل خطاب ناطق می شود و او را به آیه مبارکه رَبَّنَا اَنَا اطعنا سادتنا و کبرانا و اضلونا السبیل ناطق می فرماید تا حقیقت فیهت الذی کفر ظاهر و آشکار شود و انوار جاء الحق و زهق الباطل ساطع گردد و البهاء علیک ع.ع.

جناب ملا قاسم را فرزندی به نام میرزا باقر بوده که با خاتون نساء ازدواج نموده است (خاتون نساء خواهر مهدی، حاجی کلب علی و حاجی محمد کاظم کفّاش است. ن ک به فصل ۲۶) ثمره این ازدواج میرزا ابوالقاسم است که پدر سلطنت خانم یزدانی است. همان طور که مذکور شد (ن ک به توضیحات فصل ۴) سلطنت خانم یزدانی با میرزا بدیع الله نیکروان (از نوادگان جناب ملا احمد) ازدواج نموده است (ن ک به توضیحات فصل ۴۷).

* در باره حاجی محمد جعفر آباده ای که ذکر او به میان آمد و در فصل بعد نیز مذکور خواهد شد شرحی در کتاب *چهل سال تاریخ ایران* (ج ۲، ص ۷۵۲ - ۷۵۳) مندرج گشته که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

حاج محمد جعفر آباده ای پسر محمد صفی و از شاگردان حاج سید محمد باقر حجة الاسلام و از علمای بنام بود، بسیار خوش صحبت و شیرین کلام. شارح تجرید الکلام و مؤلف نقود المسائل و یکی دو کتاب دیگر. او شب ۱۹ رمضان ۱۲۸۰ در اصفهان درگذشت. وی از اهل صفاد آباده بود و دو پسر از او باقی ماند. آقا عبدالجواد که در مسجد پدر به امامت ایستاد و حاجی عطاء الله که در نجف مجاور بود و این هر دو در عراق درگذشتند و در نجف دفن شدند. (تذکره القبور، ج ۲ ص ۳۳).

*از قلم جمال قدم لوحی به اعزاز حاجی زهراء در نجف آباد نازل شده كه مخاطب آن محتملاً زهراء خانم عيال جناب ملا قاسم است. متن لوح منيع مذکور چنین است:

حاجی زهرا من اهل نجف آباد

هو الأعز الأقدس الأمنع الأبهي

هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر امة من اماء الله التي آمنت بربها وانقطعت عن كل فاجر شقياً وهبت عن شطر قلبها نفحات الحب لذا ذكرها الله في هذا اللوح لتفتخر بين العالمين جميعاً. أن يا امة الله فبشرى لك بما وُقِّتَ بعرفان الله وكنتِ ناظراً الى وجهه وخررتِ بوجهه بوجهك بكيأ ولقد عرفنا ما في قلبك وارسلنا اليك ما يفرح به فؤادك لتكوني على الأمر مستقيماً ذكرى ربك ثم اقتنى واركعي خاضعاً لله الذي خلقك وكل شئى وانه قد كان على كل شئى قديراً اياك ان لا تضطربى عما اضطربت عنه اقلدة الذين هم آمنوا الى ان اعرضوا عن الله واتخذوا لأنفسهم الى الشيطان سييلاً. ان اذكرى غربتى وابتلائى ثم سجنى فى كل بكور وعشياً ثم اعلمى بأننا قَدَرْنَا لك فى سماء الامر مقاماً كان على الحق ربيعاً ان اطمئنى بفضل مولاك ولا تنسى ذكره لتكونى من الذاكرات فى الألواح المذكوراً والبهاء عليك وعلى من اتبع امر مولاك وآوى الى ركن شديد.

فصل هفتم

بلوای نجف آباد

* جناب مدرّس در فصل هفتم کتاب خود بلوای نجف آباد را بلوای سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۸ م توصیف نموده و در مواضع عدیده دیگر نیز به بلوای سنه ۱۲۸۵ هـ ق اشاره کرده اند، اما تأمل در گزارشها و مدارک مربوط به وقایع تاریخیه قریه نجف آباد چنین نشان می دهد که شروع بلوا از اواخر سنه ۱۲۸۰ هـ ق / ۱۸۶۴ م بوده و جریان قتل و غارت و آزار و اذیت بهائیان از آن تاریخ به مدّت چندین سال ادامه یافته است چنانچه آواره نیز در کواکب الدرّیه (ج ۱، ص ۳۹۶) به «بلوای پنج ساله نجف آباد» تصریح می کند. از مدارکی که جناب دکتر مؤرّان مؤمن در فصل ۱۷ کتاب *The Bábí and Bahá'í Religions*، ۱۸۴۴-۱۹۴۴ منتشر نموده اند چنین بر می آید که دستگیری عده ای کثیر از احبّای نجف آباد به فرمان شیخ محمّد باقر اصفهانی و اعزام آنان به اصفهان در اپریل سنه ۱۸۶۴ م / ذی قعدّه سنه ۱۲۸۰ هـ ق صورت گرفته و سپس منجر به شهادت چند نفر از احبّاء و اعزام جمعی از آنان به طهران و سپس کشتن چند نفر دیگر از آنان در حدود اوائل ربیع الثانی سنه ۱۲۸۱ هـ ق / اوائل سپتامبر سنه ۱۸۶۴ م گردیده است. جریان این مصائب و بلیّات همان طور که اشاره شد لا اقل تا سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۸ م ادامه یافته و منجر به ضرب و شتم و غارت و بی خانمانی احبّای نجف آباد در سنین متوالی ۱۲۸۰ - ۱۲۸۵ / ۱۸۶۴ - ۱۸۶۸ گشته است.

درباره این وقایع جناب موهبت الله هائی شرحی مرقوم فرموده اند که تحت عنوان «ضمیمه اول - شهدای اولیّه نجف آباد» در انتهای بخش توضیحات به طبع رسیده است. * در این مقام لوح مبارک نازله از قلم جمال اقدس ابهئی را که به اعزاز اول شهید این دوره یعنی جناب حبیب الله ابن هاشم صلواتی نازل شده مندرج می سازد:

جناب زین العابدین فی الصاد
آقا محمّد قبل ۱۱۰ [علی] برساند بعد از اخذ سواد

بسم ربنا العلی الاعلی

ای حبیب من دنیا را قراری نه و وفائی نیست و صاحبان افنده نباید در این ایام معدوده خود را از نسیمهای خوش الهی و روائح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند و به زخارف اقوال خود را از تجلیات انوار محبوب محبوب فرمایند همیشه این گونه سخنها در میان بوده و خواهد بود کان و یکون و کائن و سلطان بقا از برای هر امری برهانی مقرر فرموده که نزد اولی البصیره واضح و هویدا است تا صاحبان افنده صافیه به آن متمسک شده ملتفت بعضی سخنهای لغو که ناشی از مظاهر شیطان می شود نشوند والا اگر جمیع حرفها به قول ختم شود و در تمام امور به ذکر لسان کفایت رود هرگز امرالله واضح و مبرهن نگردد و صبح هدایت طالع نیابد و ظلمت ضلالت زایل نشود جمیع رسل در جمیع کتب که من عندالله نازل فرمودند هرگز امر را محدود به حدی و محصور به جهتی نفرمودند چنانچه همه این اسرار معلوم شد و نار الا تمام حجابهای معدوده لا را آتش زد و معدوم نمود و علم ان الله علی کل شیء قدیر بر جبل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مرتفع شد، هینثا لمن یعرف من الإشارة مواقع الهدایة و آیه قبل قالت الیهود یدالله مغلوله را بسیار فکر فرمائید شاید از سلسبیل مکنونه در او نصیب برید و به غایت و منبع این فضل مخزون و رحیق مختوم واصل گردید. قرنهای آیه را همه تلاوت نمودند و گویا هرگز قرائت نشده تا معنی لا یمسه الا المطهرون ثابت شود و محقق آید و اگر در همین آیه تفکر و تدبر می رفت این نفاقها و ظلمها هرگز بر مطالع احدیه و مظاهر قدسیه وارد نمی آمد. باری باید به عین عنایت الهی که در فؤاد مودع است ملاحظه فرمایند و قدر این ایام را دانسته غفلت نورزند که عنقریب مظاهر انا در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی از خاکدان بعد و ذلت به آشیان قرب و وحدت پرواز نمایند و غمام رحمت ممنوع شود و سحاب مکرمات مقطوع ماند و سراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آن را احاطه نماید همیشه سراج روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل بقا ادراک ننماید زیرا که فیض کلیه و رحمت منبسطه و جمال هویه و بحر احدیه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق اسماء به و موکول و مفوض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی

که تربیت ارواح و افنده منیره می نماید و حیات باقیه دائمه مبذول می فرماید در هر هزار سنه او ازید یکبار جلوه می نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ می فرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید پس تا نسیمهای خوش روحانی از باغهای قدس معانی می وزد و بلبل بیان بر شاخهای گل رضوان می سزاید سعی و جهدی باید تا گوش از آوازهای ملیح ربانی بی نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود. به حفظ جان مپردازید و از جانان مگذرید و به مزخرفات اقوال این و آن پیراهن ذکر و ایقان را مدرید. بگو ای دوستان چراغهای هدایت دل را به بادهای ضلالت غل خاموش نکنید اگر چه حکم من ینهدی الله فهو المهتد و من یضلل لن تجد له ولیا مرشدا ثابت و محقق است و لکن دلالت ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین هم جاری و ساری است و عنایت یندل الله السینات بالحسنات هم ظاهر و واضح است. این ناله جان را جز گوش پاک نشنود و شمس معانی جز در صدور صافیه عکس نیندازد معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط جالس بودند و در همه ایام مؤانس از بوی خوش او محروم بودند و دماغ جان یعقوب جانان از فرسنگهای بعیده ادراک نمود. پس زکام غفلت را باید به ذکر جمیل دوست مداوا نمود و چشم قلب را از استشمام قمیص حب روشن و منور داشت تا بوی خوش محبوب ادراک شود و نار حب الهی غیر دوست از مغز و پوست همه را بسوزاند و تا این مقام حاصل نشود جمیع اعمال عاطل و باطل گردد چنانچه برای العین همه این مقامات واضح و لایح گشت. چقدر از عباد که شبها به نار فراق یار سوختند و تمنای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند و چون حجاب جمال مرتفع شد همه به حجبات جلال محبوب ماندند و بلقای محبوب که غایت مراد مریدین بود فائز نگشتند این نبود مگر آن که از خود گوش و چشمی نداشتند تا یار را از مار تمیز دهند و نغمه بلبل را از زاغ فرق گذارند و لهم قلوب لا یفقهون بها و أعین لا یبصرون بها. جمیع معتکف به کلمات اهل کتاب شدند و متمسک به اشارات اولی الألباب که چنین در کتب ذکر شده و چنان در صحف مسطور گشته و غافل از این که امر مبرم الهی به قاعده محدود نگردد و قانون نپذیرد گویا از چشمه یفعل ما یشاء نوشیده اند و از خمر

یحکم ما یرید مرزوق نگشتند و معلوم شد که امر بر خلاف آنچه مسطور گشته بود و ادراک و عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هویه ظاهر گشت چنانچه قیامت به قیامی تحقق یافت و خاتم به بدئی راجع.

ای برادر من حال درست در این کلمات تفکر فرما تا ابوابهای علوم نامتناهی مفتوح شود و به استقامت تمام در امر قائم شوی و به بصر حدید در آفاق جان و انفس جانان اسرار سبحان ملاحظه فرمائی. حال اگر این عباد چشم را به نور انقطاع منور می نمودند و گوش را از استماع آوازهای بدیع الهی منع نمی نمودند البتّه گوش جان نظر به تعلق خود به عوالم قدس به ندای عندلیب هویه از قبر غفلت قیام می نمود و از زیارت جمال که مقصود اصلی و فیض کلی است نصیب و قسمت برمی داشت. قسم به خدا که اگر قدری به قلب متوجّه شوید از حرکت این قلم حرکات ارواح قدم ملاحظه کنید و از سواد این مداد بوی و داد جاوید بشنوید و از هیاکل این حروف کلمات باقیه محسوساً مشاهده کنی نفحه مشک از نفحه غیره غایت ممتاز و کافور از دون خود به غایت واضح است و صبح هدایت را از ظلمت ضلالت بس فرقه‌است. و این نزد اولی العلم مبرهن است که حق به جمیع جهات از جمیع ناس ممتاز است بقوله و فعله و حرکت و سکونه بقسمی که به هیچ وجه مشابهتی بدون خود ندارد و لکن فطرت جعلی و طبیعت خفاشی البتّه از ادراک این مراتب محروم است خفاش را از اشراق آفتاب دریاش نصیبی نه و جعل را از رائحه عطر قسمتی نه. باری جوش این بحیره این خروشها ساکن نگردد و صبای الهی به این وزیدنها ساکن نشود و همیشه این عبد خود را در جامه‌های خشن که از ویرا بل است مستور نموده و می‌نمایم که به اسمی معروف نباشم و به رسمی موصوف نگردم با آن که همیشه بحور قدم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره‌ای از آن ظاهر نه و صحف معانی در صدر مستور و حرفی از آن بر الواح مشهود نه جز عبودیت خیالی نه و جز نیستی مطلق منظوری نه و همیشه طائب بوده و هستم که خدمتی در خور از بنده برآید که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب آید و چه ابتلاها که دیده شد و چه بلایا که از قبل وارد گشت البتّه شنیدید و در این ملک هم در مقابل اعدا تنها ایستاده‌ام و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و در هر آن هم منتظر آنیم که جسد ترابی را به اهل آن

واگذاریم و در آشیان الهی ماوی گیریم با وجود این چه حرفها که می گویند و چه سخنها که از لسان جاری می نمایند گویا یک چشم در امکان تحقق نیافته و یک گوش باز نگشته اشکوبشی و حزنی الی الله اقول لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا. آخر بگوای مردم رحمی بر خود نمائید اگر بر غیر ندارید زیرا ثمره اعمال و افعال به خود شما راجع است و اگر سبب اشتعال نار الهی نمی شوید دیگر علت اخماد چرا و اگر ناصر نیستید باعث انقلاب چرا آخر این سراج را زجاجی نه تا او را از بادهای مخالف حفظ نماید و این شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفوس محفوظ دارد اگر چه فانوسی جز قضای الهی نجوید و زجاجی جز رضای او نخواهد در حصن حدید تسلیم ساکن است و بر رکن شدید متشبث ذکر بلایا را اگر بخواهید از سلمان جويا شوید و سبب این مکاتیب بعضی اوهام ناس شد والا هرگز زحمت نمی دادم و مایه کمال نمی شدم و ما نشاء الا ان یشاء الله.

من الحاء قبل السین ۱۵۲

هو الفعال علی ما یشاء

اذا سمعت نداء من ملأ الاعلی بأن یا عبد فافد فداء فی سیلنا وانا قبلناه وکان

الأمر مقضیا. فی غرة شوال ۱۲۷۷

* در فصل هفتم تاریخ امری نجف آباد و سایر فصول این کتاب کرارا ذکر قبرستان معروف تخت فولاد در اصفهان به میان آمده است. در این مقام شرح مندرج در دایرة المعارف تشیع (ج ۴، ص ۱۸۰ - ۱۸۱) را در باره این قبرستان عیناً نقل می نماید:

تخت فولاد، گورستان بزرگ و قدیمی اصفهان واقع در ساحل جنوبی زاینده رود. این گورستان به اعتبار نوشته های تاریخی تا پایان دوران صفویه به احترام قبر عارف بزرگ بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی که در سال ۷۶۹ ق در این مکان به خاک سپرده می شود به نام قبرستان بابا رکن الدین معروف بوده است. در این گورستان سنگ قبری کهنتر از سنگ قبر بابا رکن الدین از نظر تاریخ به دست نیامده است. با توجه به شخصیت بابا رکن الدین این محل مورد توجه قرار می گیرد و از این رو بسیاری از علما و فقها و مشاهیر و شاعران و خوشنویسان را از قرن هشتم به بعد در آن

به خاک می‌سپارند. این که گورستان مزبور پیش از قرن هشتم از چه اهمیتی برخوردار بوده و چه پیشینه‌ای داشته به درستی روشن نیست شاید در اصل گورستان یهودیان بوده و آنها برای دور نگه‌داشتن از خطر دست‌اندازی مسلمانان شهرت دادند که این گورستان مدفن یوشع از پیامبران بنی اسرائیل است. ولی درباره نام آن از دوران صفویه به بعد که به «تخت فولاد» معروف می‌باشد داستانی افسانه‌آمیز گفته شده مبنی بر این که وقتی امام حسن (ع) عازم گرگان بوده‌اند به اصفهان وارد می‌شوند (در باره آمدن امام حسن (ع) به اصفهان مدرک تاریخی معتبری وجود ندارد) در محل تخت فولاد کنونی در محلی که به نام «لسان الأرض» معروف است زمین با حضرت سخن می‌گوید که یهود جادو می‌کنند، پس آن حضرت تختی از فولاد ساخته در آن منزل می‌کنند تا جادو در ایشان اثر نکند، از اینرو این محل به «تخت فولاد» معروف می‌شود (به نقل از رجال اصفهان با حواشی و ملحقات سید مصلح الدین مهدوی، ۴۴) در محوطه وسیع گورستان تخت فولاد بقعه‌ها، تکیه‌ها، مسجد و آب انبارهای بسیاری ساخته شده که از آن جمله‌اند آرامگاه میرفندرسکی، آقا حسین خوانساری، علامه محمد باقر مجلسی، میرزا رفیعا، محمد عبد الفتاح تنکابنی، جهانگیر خان قشقایی، آقا محمد باقر بیدآبادی، اسدالله بن محمود گلپایگانی معروف به آذرگشسب و عده‌ای دیگر، آقا میرزا محمد باقر چهارسوقی از علماء و فقهای اصفهان. تکیه‌هایی چون: میر ملک، حاج محمد جعفر آواده‌ای، مسجد و مدرسه رکن الملک. مسجد مصلی و بسیاری دیگر. فرودگاه قدیمی اصفهان که در داخل شهر کنونی قرار دارد در بخشی از محوطه گورستان تخت فولاد ایجاد گردیده است. بقعه میرزا رفیعا که از جمله بقعه‌های داخل گورستان بود در حال حاضر در حاشیه این فرودگاه هنوز برپا مانده است.

منبع: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۲۲۱، ۴۹۳. پرویز ورجاوند.

* در این فصل از کتب تاریخ امری نجف‌آباد مطالع زیارت‌نامه‌های نازله از قلم جمال اقدس ابهی به اعزاز شهدای نجف‌آباد مندرج گردیده است. در این مقام متن کامل زیارت‌نامه‌های مزبور را به ترتیبی که در متن کتاب به آنها اشاره شده مندرج می‌سازد:

جناب حسين الذي استشهد في الله بارئته

بسم ربنا الأَمْنَعِ الأَقْدَسِ الأَبْهَى

فظوبى لك بما سَمَّاكَ اللهُ بركن الأول من الاسمين من هذا الاسم الذي منه
فزع كل من فى السموات والارض وبدل كل الوجوه وانقلب كل الأقدام واقشعر جلد
كل فاسق كفار فيا بشرى نك يا عبد بما استرقيت الى الله وانقطعت عن الذين هم كفروا
واشركوا ووجهت بوجهك الى الله العزيز المقتدر المختار. اذا فاسرر فى نفسك بما كبر
الله من هذا السجن على وجهك ويذكرك حينئذ بأذكار التى منها خلقت الأشياء من
أول الذى لا أول له ومنها بعثت الأرواح واضاءت الأنوار كذلك يؤتى الله من يشاء من
كوثر الفضل والاحسان ويلبس رداء الغفران على الذينهم استشهدوا فى سبيله وطاروا فى
هواء القرب بجناحي الانقطاع وكذلك اختص الله من يشاء بأمر من عنده وما من إليه
الا هو الواحد المقتدر العزيز الغفار يغفر من يشاء بسلطان من عنده ويعذب من يريد بأمر
من لدنه ولا يُسئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ لا اله الا هو المهيمن المقتدر السخار. ان يا بقية آل
الحسين ان افرحوا فى انفسكم ولا تحزنوا على قدر شئى لأن ربكم الرحمن قد قدر
لكم فى الرضوان مقاماً لا يعرفه الا الله الواحد البصار وانتم لو تشهدن مقام عبدنا فى
الرفيق الاعلى ترجون الله بأن يصعدكم اليه ولكن ستر عنكم لِحِكْمَةِ التى ما اطلع بها
احد الا الله الذى يدرك الأبصار ولا تدركه الأنظار وان الناس لو اطلعوا على مقام
الذى قدره الله للذينهم استشهدوا فى سبيله ليفدين انفسهم رجاء ذلك المقام كذلك
قدر الأمر من لدى الله المقتدر العزيز النوار. والكبرياء عليه وعليكم يا اهل سرادق
المجد من هذا الجمال الذى استشرق عن وجهه الشمس ثم استضاء من جبينه
الأقمار.

(388)

جناب حسين عليه بهاء الله

بسم الله الأرفع الاعلى الاعلى

ذكر الله عبده الذى مسته البأساء فى سبيل ربه وارتقى الى الله حين الذى كان
بأيدي الظالمين مظلوماً وآمن بالله بارئته وعرف نفسه فى أيام التى انقلبت فيها كل

الوجوه عن ساحة عز عليا وكفروا اكثر العباد بالله الذي خلقهم وسواهم وكذلك كان الامر مقضيا. ان يا عبد فيا حبذا لك بما وفيت بميثاقك وان خطر في قلبك ما لا ينبغي لله ربك انه قد غفر لك بالحق وطهرتك حين صعودك عن دنس المشركين جميعا واستقبلك ملائكة المقرين من رضوان الاعلى الى ان بلغوا اليك في وسط الارض والسماء ورأيت فضل الله بعينك وذلك احاطتك رحمة عز محيط. فيا ليت يعلمون قومك بما غفر لك ربك وجعلك من المكرمين في الواح عز بهيا وجرى اسمك من قلم القدم واثبت ذكرك في لوح كان عن انظر العالمين محفوظا وانا كنا معك في حين الذي غشتك غمام الموت وقبضناك بيد الرحمة واصعدناك الى مقر الذي قدرناه لك قبل ان يخلق الآدم من كفت طين خفيفا اذا سير في اطباق الرضوان ثم كل من اثمار سدرات القدس كيف شئت بأمر من لدن عزيز كريما وعاشر مع الحوريات في غرفات من الياقوتة الرطبة الحمراء ثم اذكر لهن ما ورد على هذا المظلوم في هذا السجن الذي كان عن انظر المحبين مستورا والكبرياء عليك يا ايها العبد المتصاعد الى الله وعلى الذين نسبهم الله الى نفسك وانه كان عليهم وكيلاً ثم كنفياً ثم معينا.

(۳۳۰)

جناب على رضا عليه بهاء الله

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهي

هذه ورقة الخلد قد تحرك في فردوس اللوح على هيئة الكلمات ويظهر من اطوارها وحركاتها صوت اذا يتوجه اليه الموحدون يسمعون ذكر هذه الاسم الذي صعد الى الله واصابته البأساء في سبيل مولاه وكذلك احاط فضل الله من يشاء من خلقه وان فضله كان على العالمين محيطا. ان يا عبد بشرفي نفسك بما وفقت برضى الله وعرفان نفسه واسترضيت برضائه الى ان انفقت روحك في سبيله وانا كنا معك حين انذى صعدت الى الله بخضوع وخشوع مبينا. فطوبى لك وللذين نسبهم الله اليك فيا ليت يشهدنك العباد في فردوس الاعلى ويطلعن بما قدر الله لك على مكان قدس عيا كذلك يمحو الله اسماء الذين كفروا واشركوا ويثبت الذين آمنوا وتوجهوا الى

شطر الله بقلب طاهر منيرا. وانك انت يا عبد بشر في نفسك في الفردوس بما كبر الله حينئذ على وجهك وقدر لك خيرا ما اطلع به احد الا نفسه الذي احاط كل شيء في كتاب مبينا. طير بجناحين الذين اعطيناك ثم سير بهما في هواء الذي كان ارق من الروح على وجه المرأة والطف من النور على وجه بلور منيرا. فطوبى لك بما ذقت حلاوة حب الله ثم شربت كأس الحيوان في حيوة الحيوان واذا تشرب من كأس البهاء في قطب الجنان وتكون في كل حين بنفحات الرحمن مسرورا وتنزل عليك في كل حين رحمة ربك العلي الاعلى ويناديك لسان العظمة عن وراء حجب الكبرياء بالحنان كان على الحق بديعا. والكبرياء عليك وعلى الذين استشهدوا في سبيل الله وعلى من يستشهد في تلك الايام في هذا الامر الذي ما شهدت عين الابداع مثله وكان الله على ذلك شهيدا.

زيارت نامه نازله به اعزاز جناب حاجي صادق به شرح ذيل است:

بسم الله العزيز الامنع الأرفع الأقدس الأبهى

تلك آيات نزلت حينئذ بالحق من جبروت عز بهياً وينطق في كل شيء بأن افتتح عيناك تالله قد ظهر ما كان ذات القدم مشتاقاً للقاءه ثم لجماله ثم لاستماع نعماته ولكن الناس ما عرفوا وكانوا عنه بالأحجاب ممنوعا. ان يا صادق اسمع ندائي حينئذ في الرفيق الاعلى ثم اشكر ربك بما اذكرك في هذا اللوح وبعتناك بالحق في الملاء الاعلى على هيكل بشر سوياً فطوبى لك بما صدقت فيما دعيت به وانا لما اظهرنا نفسنا بين العباد ما وجدنا بينهم من صادق لأنهم لو كان الصدق فيهم ما احتجوا عن هذا الجمال الذي اظهر من كل ظهور واشرق عن افق الروح بسلطان لائح مبينا وان الصدق لن يحقق الا بعرفان العبد بارئه في حين ظهوره وكذلك كان الأمر في كل الألواح بالحق مذكورا والذي ما فاز بجماله انه ما صدق ابدا ولو يصدق بين الناس او يعرف بالصدق بين الخلائق جميعا. فيا روحا نك بما صدقت في امر مولاك وعرفته واستشهدت في سبيله واخذتك روايح الانجذاب عن شطرتك العزيز الوهاب واجذبتك نفحات الروح الى مقر كان على الحق رفيعا اذا يذكر قلم الله عباد الذين نسبهم الله اليك لتقر بذلك عيونهم ويذكرون الله في قلوبهم ويشكروه به لسان صادق

امینا وانک انت یا عبد خذ كأس الحیوان فی رضوان الرحمن من انامل الذین کرم الله وجوهم من النظر الی غیره وجعلهم من عنصر الروح بأیدی الارادة علی الحق مبعوثا. والكبریاء علیک وعلی الذین نسبهم الله الی نفسک وعلی الذین عاشروا معک فی الدنیا بالحب الخالص فی الله ربک ورب الخلائق جمیعا.

زیارت نامه جناب حاجی ملاً حسن به شرح ذیل است :

بسم ربنا الأقدس الأمنع الأعزّ الأبهی

هذا کتاب الله قد نزل بالحق وفیه یذکر عبد الذی استشهد فی سبیلہ واخذته نفحات الشوق الی ان قلبه الی وجه الرحمن فی قطب الجنان مقر عزّ لطیفاً واذا یذکره المقربین فی جبروت البقاء بما حرک علی ذکره قلم الاعلی من انامل البهاء وكذلك احاطه فضل ربه وان فضله علی الموحدين قد کان علی الحق بالحق مسبوفاً. فطوبی لک یا عبد بما خضبت نورک بالنار تالله ما اردنا من النور الا شعرك الذی ابيض فی ایمانک بالله ومن النار الا دمک الحمراء وكذلك غنت حمامة الروح علی افنان سدرة القضاء فی هذا اللیل المظلم الدهماء لتكون رحمة الله علی العالمین مشهوداً فیا حبذا لک یا ایها العبد المتصاعد الی الله والمنقطع عما سواه بما احمر لحاک من دمک فی سبیل ربک تالله هذا لثأناً حینئذ یشتاقه جمال القدم بنفسه لنفسه وكان الله علی ذلک شهیداً. ان یا اهل خباء القدس من الذین نسبکم الله الیه تالله ینبغی لکم بأن تفتخرن وتذکرنه فی کلّ انیالی والایام كذلك امرکم حینئذ قلم الرحمن علی اصبع عزّ منیراً واذا تجد منه حوریات الخلد ثم قاصرات الأنس ثم طلعات التی خلقهن الله من نور البهاء قبل خلق الأرض والسماء ومکتوب علی جبینهن من قلم الصفراء تالله انهن من اماء البهاء وخلقن للذین استشهدوا فی سبیل هذا الفتی الجالس علی عرش العماء وكذلك کان الامر من اصبع الروح علی اللوح بالحق مقضياً وكذلك یعزز الله من یشاء بعزة من لدنه وانه قد جعل العزة مخصوصاً لنفسه ولا حیاته ان انت بذلك علیما والكبریاء علیه وعلیکم یا نسیة آل الحسن الذی استحس فی سبیل الله یشهد بتعمله کلّ الدرّات ثم هذا الجمال رسی سجن فی هذا البئر بما اکتسبت ایدی کلّ جبار شقیاً.

وزیارت نامه جناب حسن به شرح ذیل است:

جناب حسن علیه بهاء الله

بسم الله الامنع الاقدس الابهی

ذکر الله عبده حینئذ فی ملکوت الأسماء والصفات لیستبشر فی نفسه علی اعلی المقام مقام الذی ما اطلع به احد من الحروف الا الذینهم آمنوا بهذا الأمر واستبقوا علی الکائنات فی هذا الظهور الذی انصعق عنه کل من فی ملکوت الامر والخلق وانفزع کل من فی السموات والأرض واضطرب کل الذوات الا الذین عصمهم الله عن غمرات النفس وطهر قلوبهم عن کل الاشارات. ان یا حسن ذکر الله علیک حینئذ ومن قبل الذی لا قبل له ومن بعد الذی لا بعد له بما صعدت الی الله ربک وانفقت جسدک وروحک فی سبیلہ وصعدت الی اعلی الغرفات فبشری لک بما ما منعک الدنیا عن الورد فی غمرات رحمة ربک ودخلت فیها وما خفت من احد فی سبیل مولاک وكذلك اختص الله من یشاء بفضله وان عنده تنزیل الکلمات ینزل علی من یشاء من خلقه وانه ما من مقتدر الا هو له الخلق والأمر وما سبقه فی امره احد من الممكنات ولو ان کل من فی السموات والأرض تمسکوا بحبل احد منکم من الذین استشهدوا فی الله وماتوا فی سبیلہ لینزع الله عنهم رداء العصیان ولبسهم من اثواب الرحمة والغفران ویجعلهم ناطقاً فی اعلی الفردوس بأبدع النعمات ولكن لما قست قلوبهم احتجبوا عن هذا الفضل الذی احاطک واحاط ذوی قرابتک والذینهم احبواک ثم کل الذرات والکبریاء علیک وعلی الذینهم استشهدوا ثم انفقوا ارواحهم فی سبیل الله بارئهم واذا اشرفت عن افق القدس شمس الآفاق خرّوا بوجوههم سجداً لله مالک الأسماء والصفات.

* بر اساس مندرجات تاریخ امری نجف آباد اثر جناب مدرّس، در باره شهدای سبعة نجف آباد جناب دکتر علی توانگر مقاله ای نوشته اند که در مجله پیام بدیع (سال ۱۴، شماره ۱۶۱ - ۱۶۲، جون - جولای ۱۹۹۶ م، ص ۲۲ - ۲۸) به طبع رسیده است.

فصل هشتم

جناب اشرف

درباره جناب اشرف حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز «حبيب فؤاد جناب آقا شيخ محمد» در تاريخ ۱۹ جمادى الثانى سنه ۱۳۰۶ هـ ق عز صدر يافته چنين مى فرمايند:

حمد حامدين و شكر شاكرين و نعت ناعتين را چگونه مى توان به مقامى نسبت داد كه از آفرينش و علم و ادراك مقدس و منزّه است... چند شهر قبل حضرت اشرف عليه بهاء الله و فضله به شهادت عظمى فائز و شهادتش دليل است بر اطمينان و استقامت و اقرار و زندگى...

و نيز حضرت بهاء الله درباره جناب اشرف در لوح جناب زين المقرين چنين مى فرمايند:

روحى و كينونتى لك الفداء يا حبذا بما فزت بكتابك الذى كان رأسه مزينا باكليل ذكر ربنا العليم الخبير... و منهم اشرف الذى كان ذا كراً بين العباد بذكر ربه مالك التناد و كل ما منعه ازداد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار فى هواء القرب و دخل مقعد الامن مقام الذى جعلناه اعلى المقام...

* درباره جناب اشرف جناب فاضل مازندراني در اسرار الآثار (ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲)

چنين مرقوم فرموده اند:

...ديگر از اشرف نامان كثير الذكر در آثار ميرزا اشرف شهيد در اصفهان معروف به آباده اى بود چه در آن حدود قريه ده قرق مدتها اقامت كرد و چون در نجف آباد اصفهان هم چند سال زيست از اهل آنجا شمرده گرديد ولى مسقط الرأس و محل نشو و نمايش را بشرويه خراسان گفتند كه از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده متزوج گشت و

در الواح بسیار مذکور و به تبلیغ در بلاد ایران و اشتغال به تعلیم و تربیت جوانان مأمور شد.

و در لوحی به ذکر اوست قوله الاعز، «در ارض صاد اشرف جان را در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و به کمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود آن بی انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبداء و منتهی به اسم و رسمه لعن نمود و تبری جست به شانی که ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد از برای دو روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقرّین و عبرات مخلصین نازل حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و اتفاق معذک بعضی متنبه نشده و نخواهند شد.» الخ.....

* در شرح مضامین لوح فوق در لوح جناب نبیل اکبر که در کتاب اشراقات درج شده نیز خطاب به هادی دولت آبادی چنین مسطور است:

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر... نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو به مجرد ذکر باییت خوف ارکانت را اخذ نمود به شانی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی به آنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده ای تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی و به اقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و افترای تو. سبحان الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرا فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافی است دیگر حاجتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن به کتاب الهی یعنی فرقان می دانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمی توان او را نسبت به غیر طریقه ناجیه دهیم. باری عمل نمود

آنچه را که کبکد مقربین از آن گداخته لم ادر بأی حجة آمن بالله وبأی دلیل اعرض عنه نسئل الله ان يؤیده علی الرجوع والانابة انه هو التواب الغفور الرحیم... (اشراقات، ص ۸۹ - ۹۰)

* در این مقام یکی از الواح نازل به اعزاز جناب اشرف را مندرج می سازد:

جناب آقا میرزا اشرف

بسمی المنادی بین الأرض والسماء

یا اشرف عالم را دخان غفلت و غبار اوهام از مشاهده اشراقات انوار وجه مالک انام منع نموده و از امواج بحر اعظم محروم ساخته. یا اشرف علیک بهائی امر عظیم است این است آن نبی که جمیع کتب سماوی بر عظمتش شهادت داده این است آن نبی که فرائض اهل عالم از آن مرتعد و افنده علما و فقها از آن مضطرب. اولیای الهی را از جانب این مظلوم تکبیر برسان، بگو خذوا رحیقی المختوم باسمی القیوم ثم اشربوا منه رغماً لأهل البیان الذین اعرضوا عن الرحمن وکفروا بالله رب العالمین. این ایام تفکر در آنچه گذشته بسیار لازم و از عبادت عندالله محسوب بل از سلطان عبادات مذکور روایات قبل البتّه در نظر آن جناب بوده مقصود آن که در این ظهور اعظم عباد به توحید حقیقی فائز شوند. یا اشرف بعضی از حجبات را خرق نمودید و بعضی حائل منعت العباد عن التوجه الی الأفق الاعلی. لعمرالله تا از خلیج اسماء نگذرند به بحر اعظم فائز نشوند و این کلمه مکرر از قلم اعلی جاری و نازل و القوم هم لا یفقهون و القوم هم لا یشعرون و القوم هم لا یعلمون، هذا یوم الله لا یدکر فیة الا هو. یا اشرف از هزیز اریاح قد اتی فالق الاصباح و من حفیف سدره المنتهی قد اتی مولی الوری و از خریر ماء حیوان قد اتی الرحمن اصفا می شود. آیا اذن واعیه کجاست و بصر حدید کو؟ لعمرالله امروز روز بصر است و امروز روز سمع است چه که ندای حق جل جلاله از فردوس اعلی مرتفع و اشراقات انوار آفتاب وجه از افق ظهور مشرق و لائج در جمیع قرون و اعصار غلغلهای جاهل عباد را از حق جل جلاله منع نموده و می نمایند در مقام اول و رتبه اولیّه آنان سکرات مرنند نفسشان نور را به نار و اقبال را به عراض و علم را به جهل تبدیل می نمایند فی الحقیقه روح انسانی را قبض می نمایند، اعذنا الله و ایاکم.

یا حزب الله در حزب شیعه تفکر نما و در اقوال و اعمال آن نفوس، در قرون و اعصار به لعن و سب یکدیگر مشغول و عند ذکر مبشر به عَجَل الله فرجه ناطق و چون فجر امید دمید و عرصه عالم به اشراقات انوار آفتاب احدیه منور کل بر اعراض قیام نمودند تا آن که عمل نمودند آنچه را که اهل مدائن انصاف گریست گریستی که کل اشیاء به نوحه مشغول و اهل مدائن عدل به حنین و ناله مشهود. باری در ثمره اعمال آن نفوس تفکر نما ثمره شهادت سید عالم بوده علما بر قتلش فتوی و مرده به متابعت آن نفوس وارد آوردند آنچه را که عیون نبیین گریست در مبداء آن حزب تفکر نمائید چه مفتریاتی به میان آمد و همان مفتریات بغضا شد و ضرش بر مبشر وارد حال مجدد اهل بیان به السن کذب و اوهام به همان اذکار مشغولند گل پارهای عالم دعوی لؤلؤی نمودند و خفاشهای وجود مقام شمسی ادعا کردند ضعفا را به اسم قوی حق حفظ کنید جهلا را به بحر علم راه نمائید شاید عالم طاهر شود و مجدد به طین ظنون و اوهام نیالاید. معادل کتب قبل آیات از ملکوت بیان رحمن نازل و بینات به شانی ظاهر که از برای احدی مجال توقف و انکار نه مگر بالمره از صراط مستقیم منحرف شوند و از انصاف و صدق خود را محروم نمایند. سور ملوک و لوح رئیس و امثال آن گواهند بر آنچه ذکر شده و شاهدند بر آنچه از قلم اعلی جاری گشته امروز آنچه از اعمال آن حزب غافل نزد اولیای حق واضح و مکشوف شود به آنچه در اول لوح ذکر شد نزدیک می شوند و ادراک می نمایند و هر نفسی به آن فائز شد عالم را معدوم شمرد تا چه رسد به همج رعاع ناعقین مذکوره در زبر و الواح از کاف و را ظاهر سبحان الله مع آن که آگاه نبوده و نیستند گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی از قبل نگفته طوبی لک یا اشرف بما سمعت النداء واقبلت واجبت فی یوم شاخصت الأبصار وضاقت الأكباد وصعدت زفرات العشاق ونزلت عبرات اهل الميثاق.

غصن اکبر لدی المظلوم حاضر و قرأنا ما ناجیت و نادیت الله ربک ورب العرش العظيم اجناک بآیات لا تعادلها کنوز الأرض ولا ما عند الملوک والسلاطین لتفرح وتشکر ربک الغفور الکریم. قل یا حزب الله کونوا کالجبال فی امر الله الغنی المتعال بحیث لا تحرکم عواصف الاشارات ولا قواصف العبارات من الذین اعرضوا عن الله رب العالمین.

يا قلم الاعلى اذكر من سمى بشكر الله لسمع نداء مالك القدم من شطر سجنه
 الاعظم ويشكر ربه العليم الخبير. انا ذكرناك من قبل بآيات فاحت منها نفحات
 الوحى بين العالم وفى هذا الحين بما قرت به اعين المقربين خذ آيات الله بقوة من
 عنده على شأن لا تمنعك سطوة القوم ولا اشارات الذين غفلوا عن هذا الامر المبين.
 يا ملاء الارض اتقوا الرحمن ولا تقولوا ما ناح به اهل الفردوس والذين طافوا العرش
 فى كل حين. تالله قد اتى منزل الآيات برايات المعانى والبيان ويدعوكم الى الله العزيز
 الحميد. ضعوا ما عندكم وخذوا ما امر به من لدى الله العزيز الجميل لا تنفعكم اليوم
 كتب العالم الا بهذا الكتاب الذى ينطق امام وجوه الأمم بما مر من لدن امر عليم.
 كذلك انزلنا الآيات وصرّفناها بالحق وارسلناها اليك لتكون على بصيرة فى هذا النبأ
 العظيم انا نوصيك والذين آمنوا بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به زلت اقدام
 العلماء واضطربت افئدة العارفين الا من انقذه الله وحفظه فضلاً من عنده وهو الفضال
 الكريم قد انزلنا لك ما اردته من عمان رحمة ربك الغفور الرحيم.

ونذكر من سمى بداراب الذى ذكرته فى كتابك ليذكر ربه المهيمن القيوم. انا
 شكرناه من قبل بذكر انجذبت به افئدة الملاء الاعلى والذين طافوا العرش فى الاصيل
 ويكبر. يا داراب ذكرك الوهاب من قبل وفى هذا الحين انه يذكر من ذكره ويقبل
 على من اقبل اليه ويجب كل نداء ارتفع بحبه انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن
 فيكون لا تحزن من شئ توكل فى كل الامور على من لا يعزب عن علمه من شئ قد
 شهدت الكائنات بانه هو الحق علام الغيوب نوصيك بما يرتفع به امر الله هذا من
 عمل الاعمال والقوم اكثرهم لا يفقهون تمسك بحبل المعروف وتثبت بذيله العزيز
 السيوك. قل يا الهى وسيدى اسئلك بأسرار علمك ولآلى بحر حكمتك وباسمك
 الذى به سخرت البلاد وانزلت على العباد ما قربهم الى ساحة قدسك ووساط انسك
 بتؤيدنى على الاستقامة على امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت
 تحيى القادر المقتدر العليم الحكيم.

يا فرامرز هل تعرف من اقبل اليك وهل تعرف من اراد ان يذكرك ؟ قل اى
 شئ ولكن القوم فى وهم مبين. خذ آيات الله بقوة من عنده على شأن لا تضعفك
 سرايات العلماء ولا تخوفك سطوة المعتدين الذين نقضوا ميثاق الله وعهده وافتوا عليه

اذ اتى بسطان مبین انا نذكر احبائى هناك الذين شهدوا بما شهد الله واعترفوا بما
تحرك عليه قلمى الاعلى فى هذا المقام الكريم ومن قبله فى ارض السرو ومن قبله فى
الزوراء وقبله ارض الطاء كذلك يقص عليك المظلوم لتعرف وتكون من نعارفين قد
قمنا امام الوجوه وناديننا يا على النداء ودعوناهم الى المقام الاعلى على شأن ما
اضعفتنى ضوضاؤهم وما منعتنى جنودهم ولا صفوفهم فلما ظهر الامر خرج من خلف
الاستار شردمة من الذئاب وقصدونى ان ربك هو الصادق الامين كذلك قضى الامر
والناس اكثرهم من الغافلين يا حزب الله لا تحزنوا من شئ قوموا على الامر بالاستقامة
الكبرى كذلك امركم مولى الورى من قبل وفى هذا الحين عليكم بهاني ورحمتى
وعنايتى التى سبقت من فى السموات والأرضين.

يا اشرف انا رأينا كتابك حاوياً اسماء الذين قاموا على خدمة الامر مقبلين الى
الافق الاعلى نشهد انهم سمعوا واجابوا ونصروا امر ربهم المقتدر القدير.

يا على قد حضر اسمك وعرضه الغصن الاكبر فى المنظر الاكبر امام الوجه انزلنا
لك ما يفرح فؤادك وتقر عينك وعيون الذين آمنوا بالله رب العالمين.

يا غلام قبل حسين ذكرناك من قبل ونذكرك فى هذا الحين ان ربك هو
المشفق الكريم قد تحرك على اسمك وذكرك قلمى الاعلى على شأن لا ينفد عرفه
بدوام ملكوتى العزيز المنيع .

يا نبيل قبل باقر قد ارتفع نعاق الناعقين وضوضاء المعتدين الذين نبذوا كتاب
الله وراءهم بما اتبعوا اهواءهم الا انهم من المشركين فى كتاب الله العلى العظيم.
طوبى لك ولاقبالك وخلوصك وتوجهك ورسوخك وقيامك على امر ربك العزيز
الحميد. قد جرى لكم من قلم الرحمن كوثر الحيوان طوبى لمن شرب وويل للغافلين
نوصيكم فى آخر الكتاب باعمال يرتفع به امر الله بين العباد ليظهر ما كان مكنوناً فى
العلم ومسطوراً فى الكتاب.

ونذكر من سمي بيوسف فى (١) ليقوم على ما ينبغي لآيام ربه مالك الرقاب قد
حضر كتاب من احببى وشرب رحيق عنايتى من ايدى عطائى وكان فيه ذكرك
ذكرناك فضلاً من عندنا وانا العزيز الفضال لا تحزن من شئ توكل فى كل الامور على
الله رب الارباب انا زينك من قبل بطراز ذكرى وهذه مرة اخرى رحمة من عندنا انها

سبقت اکثر الاسماء يشهد بذلك من عنده علم الكتاب اذا وجدت نفحات بيان ربك
قل لك الحمد يا من ذكرتنى فى سجنك الاعظم اشهد انك انت المقتدر على ما
تشاء وفى قبضتك زمام من فى الأرضين والسموات.

يا ابا القاسم يذكرك المظلوم فى هذا المقام المحمود الذى خضع له كلّ مقام
عال وكلّ قصر رفيع. اياك ان تحجيبك شبهات العلماء الذين باعراضهم اعرض
القوم فى كلّ الاعصار على الله الواحد المختار اذكر ربك بالليالى والايام وفى العشى
والاشراق انه ذكرك بما لا يعادله شئ من الاشياء يشهد بذلك حفيف سدره المنتهى
التي تنطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب كذلك توضع عرف البيان فى الامكان طوبى
لدى شم وجد وقام وقال لك الحمد يا منزل الآيات ومظهر البيئات.

* در این مقام شرحی از احوال مجدالدوله امیر اصلان خان قاجار را که پیشکار سلطان
مسعود میرزا حاکم اصفهان بوده است مندرج می سازد:

پسر امیر قاسم خان قاجار و برادر صلبی مهد علیا و دائی ناصرالدین شاه، از
پیشخدمت های مقرب محمد شاه و ایشیک آقاسی باشی ولیعهد در تبریز (۱۲۶۳). در
۱۲۶۴ امیرکبیر او را برای اسکات شورش فارس فرستاد ولی کاری از دست او بر نیامد.
در ۱۲۶۶ به پشتیبانی ناصرالدین شاه به حکومت زنجان انتخاب شد ولی نتوانست از
بروز شورش در آن شهر جلوگیری نماید. در سال ۱۲۷۲ حاکم گیلان و ملقب به عمید
الملک شد و تا ۱۲۷۶ در این سمت بود. در ۱۲۷۵ لقب او مجدالدوله شد. پس از
حکومت گیلان دوباره حکومت زنجان به او داده شد و تا ۱۲۸۰ در این سمت بود.
در این سال ایشیک آقاسی باشی دربار شد. در ۱۲۸۵ دوباره والی گیلان گردید و
یک سال بیشتر در این سمت نبود، چه نسبت به مردم تعدی بسیار می کرد و چون
سلطان مسعود میرزا پسر شاه حاکم اصفهان شد مجدالدوله پیشکار او گردید. در ۱۲۸۷
میر آخور اصطلب شاهی شد. در ۱۲۸۸ عضو دارالشورای کبری گردید و در همان سال
به حکومت خوزستان و بروجرد مأمور گشت، ولی پیش از رفتن به محل مأموریت خود
در ماه صفر ۱۲۸۸ به مرض جذام درگذشت. مجدالدوله داماد فتح علی شاه و شوهر
زینت الدوله دختر او بود. (چهل سال تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۹۵ - ۴۹۶)

فصل نهم

عرش اطهر حضرت باب

در باره عرش حضرت ربّ اعلیٰ در نجف آباد جناب ابوالقاسم افغان در کتاب عهد اعلیٰ (ص ۴۰۹) چنین مرقوم فرموده‌اند:

...میرزا عطاءالله نوربخش همشیره زاده میرزا اسدالله وزیر برای پدرم، میرزا حبیب‌الله افغان، تعریف می‌کرد و من که طفلی ده ساله بودم حضور داشتم. می‌گفت: وقتی که آقا میرزا اسدالله به اصفهان رسید و به منزل وزیر وارد شد صندوق عرش مبارک را در بالاخانه‌ای گذاشت و بعد از چند روز توقف در اصفهان از جناب وزیر جوان صادق و مخلصی را خواسته بود که محرم احوال باشد و او را در سفری که در پیش دارد همراهی کند. خالویم من (نوربخش) را که به مباشرت کارهای وی اشتغال داشتم و در آن اوقات جوانی بیست و پنج ساله و پرتوان بودم در نظر گرفت. بنا بر این، روزی مرا به اطاق خویش خواند و محرمانه گفت آقا میرزا اسدالله حامل مقداری الواح و اوراق است که باید به حضور حضرت مولی‌الوری ببرد و از من شخص امینی را خواسته است که محرم اسرار او باشد و من تو را انتخاب کرده‌ام؛ انتظارم این است که در تمام مدتی که در خدمت ایشان کاملاً و بدون چون و چرا مطیع باشی و قدمی بر خلاف میل او برداری و کلامی بر لب نیاوری. درباره سفر و آنچه شنیدی با احدی گفتگو نکن و برای رفتن حاضر باش.

نوربخش می‌گفت بعد از دوسه روز اسباب سفر فراهم شد با قافله سالاری که از احبّاء بود به سمت نجف آباد به راه افتادیم. در نجف آباد به منزل حاجی باقر نجف آبادی وارد شدیم و در آنجا بیتوته نمودیم. آقا میرزا اسدالله صندوقی را که همراه داشت با اثاث دیگر در اطاقی که برای خواب او معین شده بود به کناری گذاشت و به من تأکید کرد که اگر وی به ضرورتی اطاق را ترک می‌کند من در کنار اثاث بمانم. روز بعد از نجف آباد حرکت کردیم و از طریق طار، طرق و نظنزه راه

کاشان رفتیم تا به همدان رسیدیم...

در باره حفظ عرش حضرت ربّ اعلیٰ در نجف آباد شرحی نیز در کتاب به یاد دوست
(ص ۱۷۶ - ۱۷۷) به قلم جناب ابوالقاسم فیضی مندرج است.

فصل دهم

شهادت جناب غلامرضا

برای ملاحظه شرحی که جناب ابوالقاسم فیضی در باره آقا غلامرضای شهید مرقوم فرموده‌اند به کتاب به یاد دوست (ص ۱۴۳ - ۱۴۴) مراجعه فرمائید.

در این فصل جناب مدرس ذکری از عائله بهادر به میان آورده‌اند. جناب لقاءالله بهادر در باره این عائله شرحی به تاریخ ۱۹ جون ۲۰۰۲ مرقوم نموده و برای حقیر ارسال فرموده‌اند که از جمله حاوی مطالب ذیل در باره سابقه عائله بهادر است:

یکی از فرزندان آقا اسمعیل به نام غلام‌علی مردی مؤمن و با قدرت بود به حدی که احباب و حتی غیربہائیان وقتی بر سر مسئله‌ای اختلاف نظر داشتند به ایشان مراجعه و رفع مشکل می نمودند. پدر حقیر (لقاءالله بهادر) هم که مانند پدر بزرگ به نام اسمعیل نامیده شده با فرح‌انگیزخانم نوه حاجی محمد باقر جانمی ازدواج نمود و نام فامیل خود را به بهادر مبدل ساخت و به نام میرزا اسمعیل بهادر ابتدا به کسب و تجارت و سپس به زراعت، باغداری و خانه‌سازی مشغول بود. ایشان بنیه‌ای قوی داشت و پرکار و بسیار فعال بود. چندی افتخار عضویت در محفل روحانی بہائیان نجف‌آباد را داشت و همواره در سایر تشکیلات اداری بہائی نیز فعال بود. میرزا اسمعیل دو برادر بزرگتر و خواهری نیز به نام بہیہ داشت و اعضای فامیل بهادر در نجف‌آباد به خدمات امریہ مشغول و مألوف بوده‌اند.

فصل یازدهم

حاجی حیدر و کد خدا کلب علی

حضرت بهاء الله در باره فتح علی خان یاور در یکی از الواح چنین می فرمایند:

نامه دیگر جناب ملا باقر علیه بهائی امام وجه حاضر به شرف اصفا فائز گشت
حیله ها و مکرهای نفوس غافله عندالله آشکار و هویدا... ذکر فتح علی یاور را نموده
بود قد نطق بالحق، بگویا باقر یا ایها الناظر الی الوجه وفای بر عهد و میثاق از
مخلصین و مقربین و موقنین است نه خراطین ارض هر نفسی لایق این مقام اعلیٰ
نبوده و نیست الا من طهر قلبه و نفسه بالاستغفار و الرجوع الی الله ربّ العرش و الثری
انه هو التواب العلیم الحکیم...

فصل دوازدهم

ظَلّ السلطان و آقا نجفی

در مواضع عدیده این کتاب به اعمال و مقاصد و روابط ظَلّ السلطان و آقا نجفی با بهائیان اشاره شده است. در این مقام درباره این دو نفر شرحی به اختصار مرقوم می‌دارد و خوانندگان گرامی را برای حصول اطلاع بیشتر از احوال آنان به منابعی چند ارجاع می‌دهد. مقصود از ظَلّ السلطان مسعود میرزای قاجار پسر ناصرالدین شاه است که به سال ۱۲۶۶ هـ ق / ۱۸۵۰ م متولد شد و در سال ۱۳۳۶ هـ ق / ۱۹۱۸ م از این عالم درگذشت. او برای اولین بار در سنه ۱۲۹۱ هـ ق / ۱۸۷۴ م به حکومت اصفهان رسید و تا سال ۱۳۰۵ هـ ق / ۱۸۸۸ م حاکم ولایات عدیده در مرکز، جنوب و غرب ایران بود.

ظَلّ السلطان مقتدر و سخت‌گیر بود و با جلال و ابهت حکمرانی می‌کرد. او در قلمرو حکومت خود لشکری مجهز بسیج کرد و نگرانی ناصرالدین شاه را در امکان قیام بر علیه او برانگیخت به طوری که در سال ۱۳۰۵ هـ ق / ۱۸۸۸ م حکومت از او سلب و به طهران احضار شد. سپس در عهد مظفرالدین شاه مجدداً حکومت اصفهان را یافت و در سنه ۱۳۲۵ هـ ق / ۱۹۰۸ م معزول شد و پس از آن با تقلای بسیار و صرف مبالغی هنگفت حاکم فارس شد اما اندکی بعد معزول گشت و راهی اروپا گردید. در مراجعت چون به قصد حکومت در فارس از طریق باکو عازم ایران شد مجاهدین او را در منجیل دستگیر نمودند و مورد اهانت قرار داده به رشت اعزامش کردند. در آنجا نیز غرامتی سنگین از او گرفته رخصتش دادند تا به اروپا مراجعت نماید.

ظَلّ السلطان در سال ۱۳۳۴ هـ ق / ۱۹۱۶ م پسرش بهرام میرزا را که در یک کشتی انگلیسی سفر می‌کرد و به وسیله اژدرافکن‌های آلمانی در دریای مانش غرق شد از دست داد و پس از این واقعه به بهت و پریشانی حواس مبتلا شده از این عالم درگذشت. ظَلّ السلطان کتابی در احوال خود نوشته که تحت عنوان سرگذشت مسعودی به طبع رسیده است.

برای ملاحظه منابع بهائی درباره ظَلّ السلطان به ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۷۱-۱۷۴)

و ریحی مختوم (ج ۲، ص ۱۲۷-۱۳۳) مراجعه فرمائید.

مقصود از آقا نجفی شیخ محمد تقی ابن محمد باقر اصفهانی است. در آثار بهائی شیخ محمد باقر اصفهانی به ذنب و آقا نجفی به ابن ذنب توصیف شده‌اند. شیخ محمد باقر اصفهانی نوه دختری شیخ جعفر کاشف الغطاء است و در آثار اهل تشیع اقدام او به قتل و کشتار عده کثیری از بهائیان به اهتمام وی در اجرای حدود شرعی توصیف شده است. او در سال ۱۳۱۰ هـ ق / ۱۸۹۳ م عازم زیارت اعتبار مقدسه کربلا شد و در نجف اشرف در سن شصت و هفت سالگی وفات یافت.

فرزندش شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی از علما و مراجع طراز اول ایران در اوایل قرن چهاردهم هجری محسوب می‌گردد. شیخ محمد تقی تحصیلات مذهبی خود را در نجف به اتمام رسانید و با اجازات متعدد برای اجتهاد به اصفهان مراجعت نموده مرجع امور شرعی گردید و هم خود را در اقامه حدود علیه بهائیان مظلوم متمرکز ساخت و به شدت و حدت و قساوتی به این امر قیام نمود که هم ناصرالدین شاه و هم مظفرالدین شاه ناچار شدند که در سال ۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۹۰ م و سپس سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م او را به طهران احضار نمایند.

در کتاب تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۷) به نقل از اعتماد السلطنه چنین

آمده است:

... محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود می‌نویسد: 'جمعه ۸ رجب ۱۳۰۷: اصفهان مغشوش است ملا نجفی مجتهد چند نفر را به تهمت بابی‌گری به میل خود بدون اجازه سربریده است شاه متغیر بودند ظاهراً ایلچی انگلیس شکایت کرده بود یوزباشی مأمور شد برود ملا نجفی را بیاورد' و نیز می‌نویسد: 'دوشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۷: من وقت ظهر در مسجد ملا عزیزالله که در وسط شهر است و آقای نجفی که از اصفهان او را مغضوباً به جهت فتوای قتل بابی‌ها آوردند آنجا نماز می‌خواند رفتم. جمعیت زیاد بود بعد از نماز موعظه کرد با پرده از شاه بدگفت و هیچ به شاه دعا نکرده از منبر پائین آمد و رفت. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان مقدمات مشروطیت می‌نویسد:

آقا نجفی را عین الدوله به تهران آورده بود سید عبدالله توسط می کرد محل اعتناء نبود پی بهانه می گشتند.

شیخ محمد تقی نجفی را آثار و تألیفات عدیده‌ای است که رقم آنها را بالغ بر هفتاد عنوان نوشته‌اند اما بنا بر نوشته بامداد در کتاب *تاریخ رجال ایران* (ج ۳، ص ۳۲۶)، «...خیلی از مطلعین می گویند که از خود او نیست بلکه از دیگران بوده که به نام او انتشار و شهرت یافته است. به طوری که از شرح حالش معلوم می شود جنبه ریا و عوام فریبی وی بر جنبه‌های دیگرش می چربیده و غلبه داشته است...».

آقا نجفی که در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۲ هـ ق / مارچ ۱۸۴۶ م متولد شده بود در شعبان سنه ۱۳۳۲ هـ ق / جولای ۱۹۱۴ م در اصفهان از این عالم درگذشت و در بقعه مخصوص به خویش مدفون گردید.

شرح احوال آقا نجفی علاوه بر کتاب مهدی بامداد که شمه‌ای از آن نقل شد در *دایرة المعارف تشیع* (ج ۱، ص ۱۳۱) نیز به طبع رسیده و آثار و منابع مطالعه حیات او در این مرجع ارائه گردیده است.

برای ملاحظه شرح حال مفصل حاج شیخ محمد باقر نجفی و فرزندش حاج شیخ محمد تقی می توان به فصول پنجم و ششم کتاب *تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان* (ج ۱) مراجعه نمود.

همان طور که در صدر مقال گذشت این دو شیخ متنفذ و متمول اصفهان در آثار عدیده بهائی مذکور شده‌اند و شیخ محمد تقی خود مخاطب لوح مفصل جمال قدم مشهور به «لوح شیخ» است.

برای ملاحظه نصوص بهائی در باره این دو نفر به مآخذ ذیل مراجعه فرمائید:

رحیق مختوم (ج ۱، ص ۶۳۳-۶۳۴)، *مائده آسمانی* (ج ۴، ص ۱۰۸)، *لثالی الحکمة*

(ج ۳، ص ۲۳۱)، *ظهور الحق* (ج ۸، ص ۱۷۰-۱۷۱).

فصل چهاردهم

جناب آقا علی نجف آبادی

در ذیل شرح احوال جناب آقا علی نجف آبادی جناب مدرّس دو احتمال قائل شده اند که وی ممکن است از منسوبان آقا حسن فاضل یکی از شهدای سبعه نجف آباد باشد و یا آن که او محتملاً جناب علی دائی رمضان (فردوسیان) است.

چون نص بیان حضرت عبدالبهاء حاکی از وجود «قبر طیب و طاهر» آقا علی نجف آبادی در عکا است و جناب علی دائی رمضان در ایران صعود فرموده جای شبهه باقی نمی ماند که هویت جناب علی نجف آبادی مذکور در تذکرة الوفاء همان آقا علی فرزند جناب حسن فاضل شهید است که ذکر او را جناب نبیل زرندی نیز در مثنوی خود نموده، چنین می فرماید: «یک تن از آنها حسن بدر منیر - در وفا گردید موی او چوشیر».

آقا علی نجف آبادی مذکور، پسر ملا حسن فاضل شهید جدّ عائله ماندگاری است. جناب آقا علی نجف آبادی را فرزندی به نام حسن فاضل و حسن را فرزندی به نام حسین فاضل بوده است. حسین فاضل (ماندگاری) با خاور خانم صبیّه خاتون جان (نوه جناب رضا اسمعیل شهید) ازدواج نموده و از این ازدواج نعمت الله، امین الله، طاهره و محترم ماندگاری به ثمر رسیده اند. شرح شهادت جناب رضا اسمعیل و مصائب وارده بر خاتون جان خانم در توضیحات فصل ۴۴ مندرج گردیده است.

جناب ملا حسن فاضل شهید مخاطب لوحی از قلم جمال اقدس ابهنی است که با مطلع «ذکر الله عبده حیثند فی ملکوت الاسماء والصفات...» در توضیحات فصل ۷ مندرج گردید.

فصل پانزدهم

جناب ملا محمد باقر هائی

در این مقام متن کامل «شرح زندگانی جناب آقا میرزا محمد باقر هائی نجف آبادی» را که نبیره ایشان جناب موهبت الله هائی به رشته تحریر در آورده اند نقل می نماید. خلاصه ای از این شرح را جناب مدرّس در متن کتاب آورده اند.

شرح زندگانی جناب آقا میرزا محمد باقر هائی نجف آبادی

«جناب میرزا محمد باقر هائی که ایشان را ملا محمد باقر هائی نیز می گفتند و به هر دو رقم به افتخارش الواح نازل شده او پسر ارشد میرزای جوزانی بود. جوزان قریه ای است که تقریباً ده میل تا نجف آباد فاصله دارد. میرزای جوزانی سه پسر داشت موسوم به میرزا محمد باقر و رمضان علی و حسین که هر سه نفر به شرف ایمان به جمال رحمان فائز و مفتخر شدند. میرزا محمد باقر به وسیله ملا زین العابدین به شرف ایمان فائز گشت، ملا زین العابدین بعد از تشرف به لقای حضرت بهاء الله به نام زین المقربین مفتخر گردید.

میرزا محمد باقر با اقدام پدرش به اصفهان رفته و در مدرسه طلاب به تحصیل علوم شرعیّه اسلامیّه و فقه امامیه پرداخته و بعد در نجف آباد سکونت یافت و چون صوت و آواز بسیار خوب و رسائی داشت مؤذن (مسجد آقا محمد) گشت و هم مکبر صلوّه و مقتدای ملا زین العابدین که پیش نماز مسجد آقا محمد بود قرار گرفت و به نام میرزا محمد باقر جوزانی شهرت یافت.

ملا زین العابدین که پیش نماز مسجد آقا محمد بود بعد از تشرف به امر جمال ذوالجلال از قلم اعلیٰ به نام زین المقربین مسمی و مفتخر گشت.

میرزا محمد باقر جوزانی هم بعد از ایمان به امر رحمان از قلم اعلیٰ به لقب هائی مفتخر گردید که در یکی از الواح می فرمایند قوله جل بیانه (انا اخذنا کلمة جوزانی واعطینا مقامها هائی این است بشارت عظمی و عنایت کبری) الخ.

میرزا محمد باقر هائی چهار دختر داشت، دختر بزرگش مسماة به خدیجه بود که مشارالیهام والد این بنده نگارنده می باشد و نگارنده موهبت الله هائی ابن محمد صادق و سومین نسل از سلاله میرزا محمد باقر هائی هستم.

جد بزرگوارم میرزا محمد باقر در سال ۱۳۰۷ هجری مطابق سنه ۴۷ بدیع در سن هفتاد و دوسالگی در عکا به شرف لقای سلطان ملکوت بقا مشرف و فائز گشته.

معظم له خاطرات ایام تشرف خود را برای نگارنده بیان فرموده که در اوراقی جداگانه به تحریر آمده و واقعات ایام حیات خودش را با وقایع مؤلمه شهدای سبعة اهل نجف آباد که در اصفهان سال ۱۲۸۱ هجری شهید شده اند برای نگارنده حکایت کرده و در اوراقی جداگانه به تحریر آورده ام.

معظم له شفاها فرموده اند و بنده نگاشته ام که هم اکنون از روی آن نوشته ها در این اوراق درج می گردد.

جد بزرگوارم قامتی بلند و محاسنی سفید داشت و بسیار موقر و مؤدب بود و فصیح و بلیغ صحبت می داشت و همه روزه عصرها توی اطاقش روی صندلی جالس می شد و نگارنده را صدا می زد که به اطاقش بروم و بنشینم و به آیات و مناجات هائی که تلاوت می نمود گوش بدهم و خوب بخاطر دارم که لباس فاخر می پوشید و با کمال ادب جالس می شد و شروع به خواندن مناجات و لوح احمد و انت الکافی می نمود.

جد بزرگوارم بیان فرمود که در اواخر سال ۱۳۱۶ هجری روز چهارم ذیحجه الحرام برای سرکشی به باغات خودم که در منطقه شاه آباد نجف آباد واقع است رفته بودم وقتی طرف عصر به منزل مراجعت کردم و بر استری سوار بودم هنگامی که به قرب مسجد آقا فتح علی رسیدم نزدیک غروب بود که یک نفر سرباز قشون بجلو قاطری که سوار بودم آمد و افسار استرا را گرفت و به من گفت آقا جان شما میرزا محمد باقر هائی را می شناسید گفتم بله خودم هستم. سرباز به من گفت بی زحمت از قاطر پیاده شوید. وقتی که از قاطر پائین آمدم او زنجیری بر گردن من انداخت و مرا سوار کرد و به قریه عزیز آباد که در دو فرسخی نجف آباد و از مملکات متصرفی ظل سلطان بود برد. ظل سلطان برای تفریح بقریه عزیز آباد آمده بود وقتی مأمور مرا به حضور ظل سلطان رسانید. ظل سلطان به من گفت شیخ محمد تقی نجفی در صدد است تو را به قتل رساند لهذا من چنین صلاح دیدم که ترا برای مدتی به طهران بفرستم که شاید از

قتل نجات یابی. من با کمال شهامت به ظلّ سلطان گفتم اکنون متجاوز از هشتاد سال از عمر من گذشته است بگذار مرا بکشند که این خون نالایق را فدای امر حق کنم. ظلّ سلطان گفت (مطلب همین است که گفتم) و دستور داد مرا با کمال احترام سوار بر اسب به طهران ببرند. بعداً سربازان بگفته او عمل کردند و زنجیری برگردن من انداختند و مرا سوار بر اسب به طهران بردند و پس از ۱۶ روز مرا به طهران رساندند و شب اول محرم سال ۱۳۱۷ هجری مرا در انبار شاهی در طهران زندان نمودند که در آن انبار حدود یکصد نفر زندان بودند و زنجیری سنگین برگردن من انداختند و میج دو پای مرا در کند گذاشتند، مدت چهار ماه گذشت که روزی مظفرالدین شاه به اتفاق یک نفر از وزرایش به زندان آمد و میخواست یک محبوسین را ببیند و از جرم و خطای آنها جويا شود.

شاه به نزد هر یک از محبوسین می‌آمد و می‌پرسید (چه کار کرده‌ای که ترا زندان کرده‌اند؟) تا نوبت به من رسید و شاه از من پرسید (پیرمرد تو چه کرده‌ای که مستوجب این عقوبت شده‌ای؟) من عرض کردم اعلیحضرتا گناه من از گناه تمام این زندانیان مهم‌تر است. شاه با تعجب پرسید چه گناهی است؟ عرض کردم من بهائی هستم. ناگاه مظفرالدین شاه با تعجب متغیر شد و پای خود را بلند کرد و بر زمین کوبید و روی خود را به وزیر کرد و گفت (من چندین سال حکومت آذربایجان بودم هر قدر کوشش کردند که مرا با این طایفه طرف کنند من موافقت نکردم ولی گویا هنوز دست از سر من بر نمی‌دارند و این پیرمرد را به این جا فرستاده‌اند و به من خبر نداده‌اند عجب! عجب! چه باید کرد).

در آن حال و آن موقع من وقت را مغتنم دانستم و به شاه عرض کردم قربان بنده پیرو فرسوده و هشتاد ساله‌ام بنیه ندارم و نمی‌توانم این زنجیر سنگین را برگردنم تحمل کنم استدعا دارم دستور فرمائید این زنجیر را از گردن بنده بردارند. شاه در موقع رفتن دوبار پشت سرهم با صدای بلند گفت زنجیرش را بردارید زنجیرش را بردارید. و به قدری صدای شاه متغیرانه و رسا بود که صدای شاه در محیط زندان طنین انداز بود و همه شنیدند، فوری امیر زندان آمد و زنجیر را از گردن من برداشت و فقط دو میج پای من در کند قرار داشت تا بالاخره مدت یک سال و دوازده یوم در زندان بودم و موقع مقتضی فرا رسید و به وسیله اقدامات احبّای طهران و کوشش ایادیان امرالله در روز دهم محرم سال ۱۳۱۸ هجری در روز عاشورای حسینی از حبس آزاد شدم که شرحش این است:

معمول و مرسوم چنین بود که جمعیت قمه‌زن‌ها در روز عاشورای حسینی روز دهم محرم در حین گردش در شهر به باب زندان می‌رفتند و هر نفر زندانی که در زندان بود و قمه‌زن‌ها آزادی او را از زندان در نظر داشتند همگی با هم فریاد می‌زدند فلان شخص را از زندان آزادش کنید و به ما هدیه کنید. زندانبان‌ها بدون معطلی فوراً آن نفر زندانی که مورد درخواست قمه‌زن‌ها بود از زندان مرخص و تحویل دسته قمه‌زن‌ها می‌دادند.

روز عاشورا دسته‌های متعددی به نام‌های متعدد و مختلف به عنوان عزاداری حسین در خیابان‌ها و معابر مهم شهر تا ظهر در حرکت بودند و هر دسته‌ای قمه‌زن‌های بسیاری داشت که قمه بر سر می‌زدند و یا حسین یا حسین می‌گفتند که صدای یا حسین گفتن آنها تا مسافت بعیدی طنین‌انداز بود و هر دسته‌ای متعلق به یک صنفی از اصناف یا متعلق به محلی از محلات شهر یا وابسته به جمعیتی بود که از ولایات ایران در طهران سکونت داشتند. مثلاً مثل دسته خراسانی‌ها، دسته آذربایجانی‌ها و از اصناف مثل صنف خبازها و دسته قصاب‌ها و دسته آهنگرها و از دسته محلات مثل دسته محله حسن‌آباد یا بازارها یا دسته کاروانسرا دارها و امثال این نوع دسته‌ها. هر فامیلی یا هر خانواده‌ای که یک نفر از آنها در حبس بود و می‌خواستند او را آزاد کنند باید به سردسته مراجعه کنند و سردسته و رئیس دسته را ملاقات نمایند و ترتیب آزادی آن زندانی را بدهند و مرسوم بود که باید برای سردسته قمه‌زن‌ها تحف و هدایائی مانند قالیچه یا قواره لباس و مبالغی پول نقد هم برای تعداد قمه‌زن‌ها می‌بردند که به هر یک از قمه‌زن‌ها اقل یک تومان داده شود که به وسیله این سردسته به دست قمه‌زن‌ها برسد و این خود یک نوع کسبی بشمار می‌رفت که سردسته قمه‌زن‌ها و تمام قمه‌زن‌ها در هر سال روز عاشورای حسینی از برکت شهادت حضرت سیدالشهدا به این وسیله بهره‌مند و متنعم می‌گشتند.

مسئله این که مجرم و زندانی را با اصولی و قوانینی محاکمه کنند تا جرمش معلوم شود در بین نبود هر که به هر اسم زندانی بود راه استخلاص او از زندان این بود که روز عاشورا به وسیله قمه‌زن‌ها آزاد می‌شد.

لذا احبای الهی در طهران برای استخلاص میرزا محمد باقر هائی به نزد سردسته یکی از دسته‌های قمه‌زن‌ها رفتند و ترتیب آزادی را داده که دسته قمه‌زن‌های بازار کفّاش‌ها روز عاشورا بروند زندان و بگویند میرزا محمد باقر نجف‌آبادی را آزاد کنید.

جد بزرگوارم بیان داشت که من به کَلّی بی خبر بودم. ناگهان مأمور کند و زنجیر آمد پیش من و دو پای مرا از کند بیرون آورد و دست مرا گرفت و به داخل جمعیت قمه‌زنها رسانید. سردسته قمه‌زنها دستور داد سرم را تراشیدند و به چهار طرف سرم من مثل علامت + تیغ کشیدند و خون جاری شد و قمه‌زنها به من گفتند بگویا حسین. من هم داخل قمه‌زنها شدم و گفتم یا حسین علی و در شهر گردش کردیم تا ظهر شد و دسته قمه‌زنها مرا با خود به حمام بردند و من در حمام خونهای سرم را شستم و خودم را تمیز کردم و لباسی که دو نفر از احباء برای من به حمام آورده بودند پوشیدم و به همراه این دو نفر به منزلی که برای پذیرائی من تهیه شده بود رفتم و جمعی از احباء حاضر بودند و همگی یکدیگر را بوسیدیم و گریه کردیم و من چند شبانه روز در منازل احباء مهمان بودم تا زخم‌های سرم خوب شد و احباء در آن روز عاشورا که مجتمع بودیم مناجات‌ها و زیارت‌نامه حضرت سیدالشهدا را تلاوت نمودند و پس از چند روز وسائل حرکت مرا از طهران به طرف اصفهان فراهم فرمودند و من در معیت یک نفر از احباء به طرف کاشان حرکت کردم. ناگفته نماند که در آن یک سال و دوازده روز که در انبار شاهی در طهران زندان بودم از مراحم احبای الهی بهره‌مند بودم که غذا و میوه و لباس برای من می‌آوردند و لباس‌های مرا می‌بردند می‌شستند و می‌آوردند و برای زندانبانها نیز تحف و هدایا یا شیرینی و آجیل می‌آوردند.

وقتی به کاشان رسیدم دو نفر از نوه‌هایم محمد صادق و محمد جواد برای استقبال من به کاشان آمده بودند و روزی که به اتفاق نوه‌هایم از کاشان به طرف اصفهان حرکت کردیم هنوز یک فرسخ از شهر دور نشده بودیم که شنیدم یک نفر سوار بر اسب از عقب ما با صدای بلند فریاد می‌زند بایستید بایستید. ما توقف کردیم، سوار آمد و گفت ظلّ السلطان از اصفهان به حکومت کاشان نوشته که میرزا محمد باقر نجف‌آبادی از حبس آزاد شده به او بگوئید که اصفهان نباید زیرا اوضاع نجف‌آباد آشفته است و ممکن است او را به قتل رسانند. لذا من به اتفاق مأمور حکومت به کاشان معاودت نمودم و دو نفر نوه‌هایم با حال حزن و تأثر به اصفهان و نجف‌آباد معاودت نمودند و احبای کاشان توقف مرا در شهر صلاح ندیدند و محل اقامت مرا در قریه قمصر و مازگان مقرر داشتند و من در قمصر و مازگان چند ماه میهمان احباء بودم تا موقع فصل گلاب‌گرفتن شد و احباء مشغول گلاب‌گیری شدند و من مقداری گلاب قمصر در یک صندوق تهیه نمودم و متوکلاً علی‌الله به اصفهان حرکت کردم و لدی الورود به (باغ

نو) که محل اقامت ظلّ سلطان بود رفتم و درخواست حضور کردم. او اجازه داد، به نزد وی رفتم وقتی که او را دیدم به او گفتم من مقداری گلاب از قمصر برای حضرت والا آورده‌ام و گردن خود را نیز برای شمشیر آماده نموده‌ام استدعا دارم دستور فرمائید سرم را قطع کنند. ظلّ سلطان سری تکان داد و گفت حالا دیگر من اوضاع را امن و آماده کرده‌ام به نجف آباد بروید و دعاگوی شاه باشید.

جدّ بزرگوارم حکایت کرد که وقتی مرا از قریه عزیزآباد به دستور ظلّ سلطان به طهران بردند ظلّ سلطان دستور داده بود که محمد حسین خان سرتیب سدهی با سی نفر از سربازانش بروند نجف آباد و تمام اموال خانه مرا غارت کنند و خانه مرا آتش زنند و منسوبین مرا بگیرند و زجر و شکنجه نمایند.

محمد حسین خان سرتیب با سی نفر سرباز به خانه من ریختند و زن و دخترهای من که در خانه بودند وحشت زده سراسیمه پا برهنه از خانه فرار کردند و رفتند توی باغاتم پنهان شدند چون من توی باغات لانه گلی و خشتی کوچکی ساخته بودم که سکونت در آن تا اندازه‌ای میسر بود.

سربازها آنچه اثاث در منزل بود به غارت ضبط کردند و درهای اطاقها را و در خانه را کردند و در وسط خانه آتش زدند حتی علوفه‌های خشک که برای گوسفندهایم در انبار ذخیره کرده بودم آتش زدند و منسوبین مرا در کوچه و بازار گرفته و به خانه‌ام آورده و در زیر زمین‌های منزل حبس کرده و آنقدر آنها را شکنجه و آزار نمودند که اکثرشان بیهوش شدند و پله‌های نردبان را در آوردند و با آن پله‌های کلفت منسوبین مرا کتک زدند که استخوانهای آنها ضریب یافت و از آنها مطالبه پول می‌کردند. چون من در آن زمان در بازار شغل صرافی داشتم تمام نقاط خانه را و کف اطاقها را کردند و خاکش را زیر و رو کردند که شاید دینه و پول و جواهرات و نقره و طلا بدست آرند. بالاخره سه روز منسوبین و نوه‌های مرا آزار و عذاب دادند که پول بگیرند و دیناری به کف نیاوردند تا آن که محمد حسین خان سرتیب به منسوبین من می‌گوید من و حضرت والا ظلّ سلطان احتیاجی نداریم ولی این سی نفر سرباز احتیاج دارند و باید شما اقلّ سی تومان به این سی نفر سرباز بدهید. منسوبین جواب داده‌اند شما که تمام فرش‌ها و ظروف و اشیاء منزل را غارت کرده‌اید و چیزی نیست که بفروشیم و سی تومان به شما بدهیم کسی هم به ما قرض نمی‌دهد که قرض کنیم و آه در بساط نیست. محمد

حسین خان سرتیپ می گوید الآن درست می کنم و منسوبین مرا برداشته و با خود به دار الحکومه برده و سی تومان از حکومت نجف آباد گرفته و به سربازها می دهد و منسوبین مرا به حکومت تحویل می دهد و سربازهایش ر برداشته به طرف سده که قریه مسکونی او بوده برده است.

حکومت نجف آباد مجدداً منسوبین مرا تحت شکنجه قرار می دهد که سی تومان را به انضمام پنج تومان اضافه برای مأمورین خودش دریافت دارد. بالاخره پس از چند روز زجر و شکنجه سه نفر از تجار نجف آباد محضاً لله هرکدام مبلغی را به منسوبین من قرض می دهند و سند می گیرند و سی پنج تومان را به حکومت پرداخت می کنند و با بدن مجروح و استخوانهای شکسته به خانه می آیند، چه خانه ای که نه در دارد و نه فرش و ظرف و مانند صحراست.

جد بزرگوارم حکایت کرد خانمی از اغیار که ابدأ قرابتی با ما نداشت او از نوه ها و دامادها و دختران و عیال من پذیرائی کرده و در آخر شب روانداز و وزیر انداز برای خوابیدن آنها بر الاغ خود حمل کرده و به منزل من آورده و غذا و نان و میوه برای آنها آورده و مایحتاج زندگی منسوبین مرا تأمین می نموده.

نگارنده وقتی که بیست و دو سال از این قضیه گذشته بود آن خانم را ملاقات کردم و چند دفعه به منزل ما آمد و خاطرات آن ایام را حکایت می کرد. مشارالیها خانمی بود کوتاه قد و خنده رو و شیرین زبان و خیلی با محبت و مهربان. املاک و باغاتی بسیار از خودش داشت که از پدرش به او ارث رسیده بود، شوهر و اولاد هم داشت و آنها هم نسبت به امر مبارک خوش بین بودند. آن خانم بهائی نبود و بهائی هم نشد ولی به بهائی ها محبت می کرد. او مکرراً به منزل ما می آمد و میوه جاتی مثل سیب و زردآلو و انگور برای ما می آورد و همیشه به اجبای ستم دیده کمک می کرد. وقتی که نگارنده او را دیدم حدود پنجاه سال داشت و بسیار سخی الطبع و خوش صحبت بود. او تا آخرین روزهای عمرش به منزل ما می آمد و علاقه شدیدی به خانواده ما داشت.

جد بزرگوارم بیان داشت که هیچ یک از این مصائب و متاعب مرا ناراحت و متأثر نکرد مگر یک واقعه مهم و متأسف کننده و آن این بود که من صندوقی داشتم حاوی اشیاء متبرکه که آنها را از ارض اقدس آورده بودم و در جوف آن صندوق علاوه بر اشیاء متبرکه از آثار حضرت رب اعلی جل ذکروه و از آثار حضرت بهاء الله جل جلاله به خط اصلی همه را

تذهیب کرده داشتم و یک جلد کتاب مستطاب اقدس و یک جلد کتاب ایقان به خط زین‌المقرئین در آن صندوق داشتم که یک هفته قبل از دستگیر شدن و غارت منزل از زیر خاک بیرون آورده بودم که رسیدگی کنم مبادا رطوبتی در آن آثار رخنه کرده باشد و این صندوق آثار بدست سرتیپ سدهی افتاد و از نوهام محمد جواد پرسیده که این خط تذهیب شده خط کیست؟ نوهام جواب داده خط کُتاب است. پرسیده این کتابها چه کتابی است جواب داده بخوانید تا بفهمید.

جدّ بزرگوارم این مطالب را می‌گفت و اشک می‌ریخت و گفت الحمدلله سواد آن الراحى که به افتخار خودم از قلم اعلیٰ نازل شده کثیراً در منازل دامادها و اقوامم موجود است ولی مقداری الواح و کتب خطی از آثار مبارک را دیگران به من داده بودند که محافظت کنم و صندوق آثار و کتب و اشیاء متبرکه را از چوب گردو دستور داده بودم با ضخامت و محکم ساخته بودند متأسفانه از کف رفت.

جدّ بزرگوارم در نجف‌آباد با یک نفر از ارباب امور لشکری موسوم به فتح‌علی خان یاور معاشرت داشته که او را به امرالله هدایت و تبلیغ نماید و این معاشرت مدتی ادامه داشته و بالاخره آن شخص می‌گوید که اگر ثروت من به سی هزار تومان رسید من بهائی می‌شوم. جدّ بزرگوارم به او می‌فرمایند خدا بیشتر از سی هزار تومان هم به تو عنایت خواهد کرد ولی تو با این فکر و نظریه مادی بهائی نخواهی شد زیرا امروز روزی است که از صد هزار جان می‌گذرند و به کوی جانان می‌شتابند.

جدّ بزرگوارم شرح این معاشرت را به تمامه برای حضرت زین‌المقرئین کتباً عرض می‌کند و حضرت زین‌المقرئین اصل نامه جدم را به حضور من لا یعزب عن علمه من شیء تقدیم می‌دارد. حضرت بهاء‌الله جل جلاله در لوحی به افتخار حضرت زین‌المقرئین می‌فرمایند: «نامه دیگر جناب ملا باقر علیه بهائی امام وجه حاضر و به شرف اصغ فائز گشت حیلها و مکرهای نفوس غافله عندالله آشکار و هویدا... ذکر فتح‌علی یاور را نموده بود قد نض بالحق. بگو یا باقر وفای بر عهد و میثاق از مخلصین و مقرئین و موقنین است نه خراطین ارض هر نفسی لایق این مقام اعلیٰ نبوده و نیست» الخ. بعد می‌فرمایند: «یا زین علیک بهئی و عنایتی جناب ملا باقر علیه بهائی استدعای ذکرش را نموده در ساحت امتع اقدس و هم توجّه آن جناب را به وکالت او الی الافق الاعلیٰ در این حین اذن عنایت شد و همچنین

از قبل بشره بعناية الله رب العالمين و به قبول آنچه به نيابت او عمل شده ان الله هو الفياض ذوالفضل المبين» الخ.

جدّ بزرگوارم دائماً از جانب شيخ باقر ذنب و گماشتگان وی مورد ايذا و ظلم و تعدی واقع بوده و برای امرار معاش به هر شغلی اشتغال می ورزید مانع می شدند، هر وقت به خرید و فروش اشیاء عتیقه مبادرت می نمود ممانعت می کردند، به شغل خواربار فروشی متشبث می شد مردم را از خرید و معامله با او منع می کردند، به شغل صرافى اشتغال می داشت حرام می دانستند.

حضرت بهاء الله جل جلاله در طى لوحى که به افتخارش عنایت فرموده اند می فرمایند: «يا ايها الناظر الى الوجه از ظلم ذنب و امثال او مکدر مباح اگر از برای حباب بروجه ماء قرار و استقرار است از برای آن نفوس هم سکون و قرار بوده، هیهات هیهات عنقریب کلّ به فنا راجع» الخ.

در لوحی دیگر که به افتخار جدم نازل شده می فرمایند، قوله الاعلی: «يا هائی علیک بهاء الله الابدی طوبی از برای نفوسیکه الیوم به انوار توحید حقیقی فائز گشتند ایشانند مشارق عنایات و الطاف حق جل جلاله» الخ.

و همچنین در طى لوحى دیگر می فرمایند، قوله جل جلاله: «يا هائی عمل شما از اعلى الاعمال نزد غنى متعال مذکور» الخ.

و در انتهای یک لوحی دیگر که به افتخارش عنایت فرموده می فرمایند، قوله جل کبریائه: «قد اردت الغفران من ربک انه غفرک فضلاً من عنده و علمک ما یقربک الیه ان اشکره بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المقربین» انتهى. الواح متعدده به افتخارش از قلم اعلى و از قلم حضرت عبدالبهاء نازل شده که سواد آنها موجود است.

جدّ بزرگوارم که در خیمه غفران حق به خلع غفران مخلع بوده چند سال قبل از فوتش در یکی از زیرزمین های منزلش نقبی به اندازه یک صندوق حفر نمود و وصیت کرد که صندوق جسد او را در آن نقب قرار دهیم و باب نقب را با کچ و آجر مسدود نمائیم. معظم له در روز ۲۰ ماه صفر سال ۱۳۳۵ هجری هنگام ظهر صعود نمود و در موقع صعودش نگارنده و دو نفر از صبایای او بر بالین او حاضر و ناظر بودیم که معظم له با کمال آرامی دو چشم خود را

بر ہم گذاشت و به خواب ابدی فرورفت و طبق وصیت او جسدش را در منزل تغسیل و پنج پارچه سفید بر او پوشانیدیم و گلاب و عطر بر روی جسدش ریختیم و انگشتری مخصوص در انگشت او قرار دادیم و جسد او را در صندوق چوبی محکمی گذاشتیم و صلوة میت را با حضور تمام اقوام و منسوبین او قرائت نمودیم و باب صندوق را میخ کوب کردیم و صندوق را در نقب گذاشتیم که آن نقب مثل یک اطاق کوچکی بود و باب نقب را مسدود نمودیم و در سال ۱۳۲۴ شمسی آن صندوق از نقب بیرون آورده شد و به گلستان جاوید نجف آباد منتقل و مدفون نمودیم.

جد بزرگوارم چندی قبل از صعودش وصیت نامه‌ئی نوشت و به امضای نوزده نفر از منسوبین و احببای مشهورین نجف آباد رسانید و آن وصیت نامه را با عریضه که دو بیت در آن نوشته بوده به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه تقدیم و ارسال داشته و آن دو بیت که در اول عریضه اش مرقوم داشته این است:

آنی تو که حال دل نالان دانی	احوال دل شکسته بالان دانی
ورخوانمت از سینه سوزان شنوی	وردم نزنم زبان لالان دانی

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در بالای این دو بیت با خط مبارک مرقوم و مزین فرموده اند: «یا من اطعت امرالله و اجريت الوصية بكل روح و ریحان» عبدالبهاء عباس. و همچنین در صدر وصیت نامه ایشان از قلم مبارک اجرای وصیت نامه را تأکید و امضاء فرموده اند و عین آن عریضه جدم را با اصل وصیت نامه که هیکل مبارک امضاء فرموده اند مرجوع فرموده اند که هر دو موجود و محفوظ است.

از سال ۱۳۱۸ هجری که جد بزرگوارم از زندان طهران مرخص شده و به نجف آباد مراجعت کرده است چند لوح به قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل قلمه العزیز و چند لوح به خط منشی و مهر و امضای مبارک به افتخار جدم نازل شده که فتوکپی آنها به محفظه آثار طهران ارسال گشته و اصل آنها موجود و محفوظ است و همچنین نامه‌ها و مکاتیب متعددی از نفوس محترم از جمله حضرت ابوالفضائل و ملا علی اکبر ایادی و ابن ابهر و ابن اصدق و حاج میرزا حیدر علی و سایر مشاهیر امر به نام جدم موجود و محفوظ است.

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق جلد ششم و هشتم راجع به حالات میرزا محمد باقر هائی و مصائب ورده بر او شرحی مرقوم فرموده و اخیراً آقای دکتر مؤمن در لندن تاریخی راجع به وقایع گذشته به انگلیسی مرقوم نموده‌اند که در آن کتاب عکس میرزا محمد باقر هائی را با شرح حالش در آن کتاب درج فرموده.»

آنچه به نظر خوانندگان گرامی رسید شرحی از احوال جناب ملا محمد باقر هائی به قلم نبیره ایشان جناب موهبت‌الله هائی بود که عیناً نقل گردید. جناب موهبت‌الله هائی مقاله‌ای مستقل در «شرح تشرف میرزا محمد باقر هائی به حضور حضرت بهاء‌الله جل جلاله» نیز مرقوم فرموده‌اند که آن شرح در سفینه عرفان (ج ۴، ص ۲۱۳-۲۱۹) به طبع رسیده و در اختیار علاقمندان است.

* جناب مدرّس فقره‌ای از صدر لوح مبارک حضرت بهاء‌الله را که با عبارت «بسمی الذی به افتخر ثغر البیان...» آغاز می‌گردد نقل فرموده‌اند.
در این مقام تمام این لوح مبارک را مندرج می‌سازد:

بسمی الذی به افتخر ثغر البیان

یا زین علیک بهائی و عنایتی غصنی ضیا نامه مرسله را امام وجه مظلوم عرض نمود و به شرف اصغا فائز گشت طوبی لمن ارسله و کتبه. لسان فضل در اول بیان به این کلمه ناطق یا زین انا اخذنا کلمه جوزانی و وضعنا مقامها هائی این است بشارت عظمی و عنایت کبری بشره من قبلی و ذکره بآیاتی قد انزلنا له لوحا اشرفت من افقه شمس رحمة الله العزیز الحمید. عمل ایشان هم به عز قبول فائز لله الحمد تعرض به احدی نمودند و آنچه بر ایشان وارد شد صبر نمودند و به حق گذاشتند ایشانند اهل اصطبار فی کتاب ربک المختار طوبی للآمرین فی ارض عشق و طوبی لأولیائی هناک. آنچه بر ایشان وارد شد تعرض نمودند و به نیر امر الهی که از افق ام الكتاب مشرق ناظر بوده و هستند. یا زین از اعدا شفاعت نمودند مع ذلک اشرار ایران دست از ظلم نکشیده‌اند قد طالت اعناقهم بالنفاق نسئل الله ان یؤیدهم علی الأخلاق الراضیه المرضیه. سبحان الله محبت و شفقت و رأفت اولیا را در ظاهر ظاهر مشاهده می‌نمایند مع ذلک متنبه نشده‌اند و قصد رجوع نموده‌اند ان الله هو التواب الکریم.

البته تا حال اولیای ارض نون و جیم به آنچه از افق سماء شوری اشراق نموده عمل کرده‌اند و لکن در هر حال باید دعا کنند و از حق جل جلاله مسئلت نمایند حضرت سلطان را منور فرماید به نور عدل و انصاف لیحکم بین العباد بالعدل الخالص. در احیان اشتعال نار بغضا عرض حال خود را خدمت حضرت سلطان ارسال نمایند لیکن مطلعاً بما ورد علیهم. تمسک به دُول مختلفه جایز نه از حق عدل سلطان را طلب نمایند انه یسمع و یجیب و هو الحافظ الناصر المعین. آنچه را که معرضین حال سبب ذلت اولیای حق می‌دانند نفس عزت است سوف یتظرو و یراه الموحدون الذین سمعوا النداء و قالوا لک الحمد یا اله الغیب و الشهود.

* جناب مدرس یکی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز جناب میرزا محمد باقر هائی از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته در کتاب خود نقل نموده‌اند. در این مقام چند فقره دیگر از الواح نازله به اعزاز آن شخص شخیص را مندرج می‌سازد:

جناب میرزا محمد باقر هائی علیه بهاء الله

به نام خداوند یکتا

حمد مقدّس از ذکر و بیان و ما فی الامکان سزاوار حضرت مقصودی است که به یک اراده وجود را از عالم فنا و نیستی به طراز بقا و هستی مزین فرمود این اراده در مقامی نفس کلمه علیاست که از لسان عظمت قبل از خلق ارض و سماء ظاهر شده و در مقامی به قلم اعلیٰ تعبیر گشته جمیع اسماء و صفات از او ظاهر و به او راجع جلت قدرته و عظم سلطانه و عزّ برهانه و لا اله غیره.

یا هائی علیک بهاء الله الابدی طوبی از برای نفوسی که الیوم به انوار توحید حقیقی فائز گشتند ایشانند مشارق عنایات و الطاف حق جل جلاله و مقصود از توحید حقیقی آن که از برای حق شبه و مثل نبوده و نیست یشهد الكل بانه کان مقدّساً عن الاشباه و الأمثال و منزهاً عما ادرکنه افئدة العباد. از حق بطلب عباد را از این فضل اکبر منع ننماید و محروم نسازد اوست مقتدر و توانا و عالم و دانا.

هذا کتاب من لدنا لتشکر ربک المبین العظیم انا ذکرناک من قبل آیات لا تعادلها کتب العالم و لا ما عند الامم یشهد بذلك کل موقن بصیر. لا تحزن فیما ورد

علیک انه معها حین صعودها و ادخلتها يد العناية فی الفردوس الاعلیٰ رحمةً من لدنا وفضلاً من عندنا وانا الفضال الکریم. نسئل الله تبارک و تعالیٰ ان ینزل علیها فی کلّ یوم رحمة من عنده انه هو الغفور الرحیم. عند ذکرها ماج بحر الغفران وهاج عرف عناية الله مالک الأدیان كذلك نزلت النعمة وظهرت المائدة من لدى الله العزیز العظیم. یا باقر علیک بهائی اشکر ربک بما انزل علیها من سحاب فضله امطار جوده ورحمته انه یحب اولیائه وامنائه اللائی شربین رحیق الاستقامة من ید عطائه ان ربک هو المشفق الکریم، قل:

لک الحمد یا اله الاسماء و فاطر السماء بما انزلت لأمتک ما یجعلها مخلدة فی کتابک المبین. اسئلک یا الهی و سیدی و سندی ان تحفظ احباءک من شرّ اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک و انکروا آیاتک و کفروا بنعمتک و جادلوا ببرهانک الذی احاط الوجود من الغیب والشهود.

کبر علی اولیائی من قبلی و بشرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین. قل لا تحزنوا عما ورد علیکم فی سبیل الله سوف یرون الظالمون مرجعهم فی النار و ترون مقاماتکم فی الجنة العلیا جوار رحمة ربکم مالک یوم الدین.



بسمی المشرق من افق الامر

یا باقر جمیع ذرات از اهتزاز کلمه الهی متحرک و به نار حبش مشتعل امروز روزی است که ارض بر سما افتخار می نماید چه که مقرّ عرش واقع و اشجار و اوراق و اثمار و حصاة و نواة کلّ به تسبیح و تهلیل مشغول و لکن حزب بشر که مخصوص این یوم خلق شده اند از مالک قدر غافل و محجوب. سالها است که ارض آرام نگرفته هر یوم بلائی ظاهر و فتنه بریا و نخواهد گرفت الا بأمر من لدن مقتدر قدیر کلّ شیء فی قبضة قدرته اسیران ذلک علیه سهل سیر. و این کلمه ای است که از قبل به آن تکلم نموده اند اعمال عباد غافل مجسم مشاهده می شود آنچه در کتاب الهی از قلم اعلیٰ نازل ظاهر و مشهود و آنچه تا حال ظاهر نشده البتّه ظاهر شود و هذا حتم من عند الله

ربّ ما كان وما يكون. در قرون اولی ملاحظه نما و تفکر کن چه مقدار از اذی بر اصفیا وارد در جمیع اعصار در رتبه اولیّه معرض علمای عصر بوده اند. به اعراض آن نفوس کلّ معرض فانظر فیما انزله الرحمن فی الفرقان بدلوا نعمة الله كفرا واحلّوا قومهم دار البوار. یا ایها الناظرالی الوجه از ظلم ذنب و امثال او مکدر مباحش اگر از برای حباب بر وجه ماء قرار و استقرار است از برای آن نفوس هم سکون و قرار بوده هیهات هیهات عنقریب کلّ به فنا راجع. جهد نما تا از نار سدره مشتعل شوی اشتعالی که بحور عالم بر اطفاء آن قادر نباشد تا چه رسد باین مشت تراب. امروز آفتاب کرم مشرق و بحر عنایت موج از حق بخواه ترا به امری مؤید فرماید که اثر آن به دوام ملک باقی و پاینده ماند. ذکر تسلیم و رضا نمودی لعمر الله هر نفسی موفق شد و از بحر رضا آشامید او در صحیفه حمرا از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور هنیئا له و مرثئا له. این است که حضرت مبشروح ما سواه فداه می فرماید جمیع جهد نمائید که شاید به کلمه رضا از نزد او فائز شوید این از منتهی مقام نزد مالک انام مذکور هر نفسی الیوم شهادت داد بما شهد الله و عمل نمود بما امر به فی الكتاب در باره او کلمه رضا نازل.

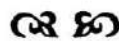
و این که از جبر و تفویض سؤال نمودی در سنین قبل از شئون علم ظاهر شد آنچه که کلّ را کفایت می نماید و حال آنچه مبشر فرموده آن محبوب قال و قوله الحق الذی ینطق فی کلّ شأن اننی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّ شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون. اگر آن جناب در اظهار عنایت حق جل جلاله و ارسال این لوح تفکر نماید بر حقیقت آنچه سؤال نموده آگاه شود و لکن امروز محبوب آن که بر خدمت امر قیام نمائید چه که وقت بسیار عزیز است و یوم بسیار مبارک و امر بسیار عظیم اگر ثمر و اثر یک کلمه از کلمات الهی در ارض ظاهر شود کلّ به جان به خدمت رحمن قیام نمایند. قد أردت الغفران من ربک انه غفرک فضلاً من عنده و علمک ما یقریک الیه ان اشکره بهذا بفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المقربین.

﴿ ۳۸ ﴾

یا قلمی الاعلیٰ اذکر ملا محمد باقر لیفرح و یکون من الشاکرین قم علی خدمته الامر و ذکر الله و ثنائه انه مع من یدکره و هو الحق الظاهر المستوی علی عرش اسمه

العظیم عنده علم کلّ شیئ یرى وهو المهیمن على من فی السموات والأرضین. قد سمع الله ندائک واجابک فضلاً من عنده وهو السامع المجیب. خذ الكتاب بقوة من عندی منقطعاً عما عند القوم كذلك یأمرک من عنده لوح حفیظ ان الذین انکروا هذا الامر انهم من عبدة الأوهام لدى الله رب العالمین.

ونذکر عبدالله الذی کان اسمه فی ورقة حضرت لدى المظلوم نذکره فضلاً من عندنا انه هو الفضال الکریم ونوصیه بما یرتفع به امر الله وبما نزل فی کتابه المبین ونذکر احبائى هناك ونوصیهم بما وصینا احبائى من قبل ومن بعد نسأله تعالی بأن یمدهم باسباب السموات والأرض ویؤیدهم على الاستقامة الکربرى ویقربهم الیه انه هو المقتدر القدير.



هو الله تعالی شأنه العظمة والاقطار

یا زین المقربین علیک بهائى و عنایتى جناب عبد الکریم امام وجه حاضر مع نامہ جناب ملاً محمد باقر عبد حاضر عرض نمود و به شرف اصغفا فائز گشت نفوس مذکوره هریک به عنایت حق جل جلاله فائز گشتند و به آثار قلم اعلى مزین از حق می طلبیم کلّ را تأیید فرماید بر اعمالی که عرفش از مداین عدل و انصاف قطع نشود چندی قبل حسب الأمر عبد حاضر مکتوبی که حامل آیات الهی بود به اسم مذکور علیه بهائى ارسال نمود بحر رحمت در او موج و آفتاب عنایت الهی از افق کلماتش مشرق و لائح طوبی لمن فاز بکوثر امری و رحيق بیانی البدیع. از قبل مظلوم کلّ را تکبیر برسان و به آثار قلم اعلى متذکر دار البهاء علیک و علیه و على من یحبک و یسمع قولک فی هذا النبأ العظیم.



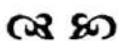
نامہ ملاً محمد باقر علیه ۶۶۹ [بهاء الله] که به آن جناب نوشته ملاحظه شد، انا نذکره بما تنجذب به افئدة العارفين.

یا محمد قبل باقر انا ذکرناک و الذین آمنوا بالله الفرد الخبیر ان الذکر مرة تراه کالبحرفیه لآلی الحکمة و البیان امرأ من لدى الله رب العالمین وطوراً تراه مشرقة

كالشمس من افق الله العزيز الحميد وتارة تراه مطلع البيان في الامكان واخرى كوثر
الحيوان لمن في السموات والأرضين. طوبى لك بما نبذت الأوهام متوجّهاً الى انوار
وجه ربك السامع المجيب قد نزل لك ما شهد كل حرف منه انه لا اله الا انا المقتدر
القدير.

يا محمد قبل باقر ندای مظلوم را به لسان پارسی بشنو اولیای آن ارض را به نور
کلمه الهی و نار سدره ربّانی مشتعل و متذکر دار. حجت نازل دلیل ظاهر سیل واضح
حق قائم و باعلی النداء ناطق ولكن عباد به ظنون و اوهام خود مشغول به فانی مقبل و
از باقی معرض.

يا زين عليك بهائي و عنایتی این که ذکر نموده که به مشرکین و عبده اوهام
می گویم بیائید صحبت بداریم ولكن آن نفوس عذر می آورند و فرار می نمایند این فقره
حق لا رب فیها. به دو جهت به عذر متمسکند و از کوثر بیان محروم، اول مطلع اوهام
کلّ را از تقرّب به اهل حق منع نموده لئلا یسمعوا ما یقربهم الى الله و یهدیهم الى
صراطه المستقیم. سبب ثانی آن که اراده نموده هیاکل موهومه از اعمال قبیحه
ناشایسته او آگاهی نیابند همین فقره دلیل بر شرک و غفلت آن نفوس است لعمر الله
برهانی است واضح و حجتی است لائح اولئک من الذین جعلوا اصابعهم فی آذانهم
لئلا یسمعوا آیات الله ربّ العالمین. در ایام ظهور مظاهر احدیه معرضین و منکرین ناس
را از تقرّب به اهل حق منع می نمودند چنانچه در کتب از قبل و بعد مذکور و مسطور از
حق می طلبیم ابصار عالم را از مشاهده محروم نسازد و آذان امم را از اصغاء. یا محمد
باقر دوستان آن ارض هر یک به ذکر الهی فائز بشهرهم بفضل الله و رحمته انه هو الفضل
الکریم.



يا قلمي الاعلی اذکر من سسی باقر علیه بهائی انه اقبل الى الوجه اذ كان الناس
فی رب مبین نید الأوهام باسم ربه متشبثاً بأذیال رحمة الله مالک يوم الدين ما منعته
الأوهام عن نور الايقان ولا الظنون عن الله المهيمس التیوم. قد حضر کتابه فی هذه
الایام امام وجه المظلوم اذ ارسله من سسی فی الصحیفة الحمراء من القلم الاعلی
بزین المقربین انا بشرناه وانزلنا له ما یكون باقیاً ببقاء ملکوت الله العزيز الحميد و ذکرنا

الذین ذکرهم فی کتابه وسقیناهم کوثر الحیوان من کأس عطاء ربهم المشفق الکریم.
انه ممن کان قائماً علی خدمة ربه وناطقاً بشناه الجمیل.

﴿ ۳۶ ﴾

هو العلیم

یا باقر علیک بهائی نامه شما که نزد زین المقربین ارسال نمودی امام وجه حاضر
قد غفر الله لک ولمن اردت غفرانه انه هو الغفور الرحیم. نفوس مذکوره هریک به
ذکر الهی فائز گشتند ذکرهم بآیاتی وشرهم بما نزل لهم من سماء مشیه الله ربّ
العالمین. نفوسی را که سطوت امرا و ظلم علما از تقرب و معاشرت منع نموده ایشان
را به خود واکذارید ان الله غنی عن العالمین قلوب بعضی منیر است انه هو العلیم
الخبیر ظلم ایشان را از حضور منع نموده، قل:

الهی الهی قوّ افئدة عبادک بقوّتک لئلا تضعفهم شوکة الأمراء ولا یمنعهم ظلم
الظالمین انک انت المقتدر القدیر.

﴿ ۳۷ ﴾

هذا ما نطق به لسان المحبوب

ان شاء الله جمیع احبّای الهی به انوار وجه منور باشند یا باقر ان احمد الله بما
کنت مذکوراً لدى الوجه ومقبلاً الی الله ربّ العالمین. لا تحزن عن البعد ان القرب
بیده یکتب لمن یشاء من عباده انه لهو المقدر الحکیم ما سکنت الأرض ان ربک لهو
العلیم الخبیر ان اصبر وقل:

لک الحمد یا الهی بما سقیتنی کوثر عرفانک وجعلتنی فائزاً بذكرک وثنائک
اسئلك بأن تکتب لی ما قدرته لأصفیائک وامنائک وما ینفعنی فی کلّ عالم من
عوالمک. ای ربّ لا تحرمنی عن فیوضات امطار رحمتک ولا تطردنی عن بابک
الذی فتحته علی من فی سمائک وارضک. ای ربّ قدر لی مقر صدق فی جوار
رحمتک ومقر امن فی ظلّ سلطنتک وحکومتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا
اله الا انت المهیمن القیوم.

ان شاء الله باید دوستان الهی به خدمت امر مشغول شوند وخدمت امر عمل به

آنچه در کتاب الهی نازل بوده و خواهد بود الیوم اخلاق حسنه و افعال مرضیه و تبلیغ امر الهی بالحکمة لازم است. ای باقر حق بصیر و سمیع است و بر اعمال و اقوال کلّ شاهد و گواه از حق می طلبیم تو را و جمیع دوستان خود را مؤید فرماید به اعمالی که سبب ارتفاع امر شود انه لهو المقتدر القدير. البهاء عليك و علی من فاز بعرفان الله الملك العزيز الحميد.



هو الناظر من افقه الاعلیٰ

یا ایها الناظر الی الوجه والحاضر لدی العرش، لله الحمد در سبیل الهی اعمال طیبۀ مبارکه ظاهر در ارض ع و ش نار ظلم مشتعل و من دون بینه و برهان یکی از فوارس مضمار حکمت و بیان را شهید نمودند. لله الحمد بعد از نار ظلم نور عدل از افق سماء دولت بهیه مشرق و لائح به همت تمام و عزم ثابت جازم راسخ به عدل صرف در امر و آنچه وارد شده تفحص نمودند و بالأخره حکمی صادر که اهل مدینه انصاف به اهل مدینه عدل به این کلمه خطاب نمود: قرت عیونکم قد قام من کان قاعداً و نطق من کان کلیلاً. سالها عدل محروم شده بود و خبری از او نبود لله الحمد این آیام از افق اقتدار با اعلام و رایات ظفر ظاهر شد. دو عمل عظیم از اولیا در آن ارض ظاهر اول عدم تعرض به ظالمین و ثانی شفاعت احباء از اعدا نزد امرا. یا هائی نسئل الله تبارک و تعالی ان یزینهم فی الأرض بطراز یستضی منه اهل السماء از حق می طلبیم ایشان را به نور الفت و اتحاد و محبت و اتفاق منور فرماید. امروز محبت و وداد و مودت و اتحاد از اعظم اعمال عند الله مذکور. دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان، بگو یا اولیاء الله مفرین در کمین و ناعقین بر مراصد مترصد افنده و قلوب را به اسم حق جل جلاله حفظ نمائید.

الها معبودا مسجودا کریماً رحیماً تو آگاهی و دانائی این عباد لآلی محبت را در خزائن افنده و قلوب به اسمت حفظ نمودند حال از تو می طلبیم و مسئلت می نمائیم ما را از سارقین و خائنین حراست نما و حفظ فرما تویی قادر و توانا.

یا هائی عمل شما هم از اعلیٰ الأعمال نزد غنی متعال مذکور، طوبی لکم و

نعیماً لکم. بشر اولیائی برحمتی و فضلی و عنایتی التي سبقت الوجود من الغیب والشهود. یا ایها الناظر الی افقی جناب زین علیه بهاء الله الابهی ورحمته المحیطة الکبری اسماء اولیا را به ساحت اقدس فرستاد و هریک به لحاظ عنایت و ذکر مقصود عالمیان فائزگشت افرحوا بهذا الفضل العظیم افرحوا بهذا النور الساطع اللمیع. مژده و حق بشارت این کلمه علیا را امکان و ما فيه معادله ننماید کذلک اشرفت شمس العطاء من افقی الابهی فضلاً من عندی وانا الفضال الکریم. البهاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیکم وعلی الذین شربوا الرحیق المختوم باسمی المهیمن القیوم.

(۴۶)

هو الشاهد العلیم الخیر

کتاب من لدنا لمن اقبل وفاض بعرفان الله علی قدر معلوم یا باقر لو تعرف مقام یومی لتطیر بجناحین الانقطاع فی هوائی و تقوم علی الذکر والثناء بین عبادی ان ربک ینطق کیف یشاء لا مانع لأمره یفعل و یحکم و هو الحق علام الغیوب. انا ذکرناک والذین آمنوا فی هناك آیات تضحیح منها عرف الله المهیمن القیوم. انا کنا مع الذین مستهم البأساء فی سبیلی ان ربک لهو المقتدر علی ما کان وما یکون. کم من عالم اعرض عن الأمر وکم من عالم انفق ما عنده فی سبیلی وحمل الشدائد فی حبی العزیز الممنوع. لعمر الله ما ترک من شیئی الا وقد انزله الله فی الکتاب سوف ینظر ما کان مکتوناً فی علمه طوبی لمن عرف ما نزل فی هذا اللوح وویل لكل غافل مردود. یا احبائی فی هناك ان ابشروا بذكری ایاکم و توجهی الیکم من هذا المقام الذی یتوفه ملائکة مقربون البهاء اللائح من افق سماء فضلی علیکم وعلی الذین عملوا بما نزل فی الکتاب من لدی الله مالک الوجود من فاز بالعمل ینزل علیه من سماء العنایة رحمة من عنده وبرکة من لدنه انه لهو المقتدر العزیز الودود.

(۴۷)

و در یکی از الواح جناب زین المقربین که به تاریخ ۱۲ ذی القعدة سنه ۱۲۵۹ هـ ق مورخ است از قلم جمال قدم چنین نازل: «الحمد لله الذی حکم بالقضاء و اظهر

البلاء بالامضاء وبه رفع امره فی ملکوت الانشاء...»

و این که در باره جناب آقا محمد باقر از اهل نوج مرقوم فرموده بودید که خدمت آن جناب نوشته که در ازمنه سابقه مشغول بیع و شرا بودم قدری مسامحه در ادای حقوق نموده ام مثل این که در میزان اگر قلیلی زیاده یا نقصان بود مسامحه می نمودم و حال که اطلاع بهمرسانده که رضای مبارک در ادای حقوق و امانت و تصرف نکردن در اموال غیر است بدون اذن امر بر او مشکل شده چه که صاحبان حقوق و قدر آن بر او مجهول است استدعا نموده که از ما سلف عفو فرمایند این تفصیل بتمامه در ساحت اقدس عرض شد،

هذا ما اشرق من افق العدل:

ای زین انشاء الله لم یزل ولا یزال به خدمت امر مشغول باشی و به نفحات ایام محبوب فائز. بنویس به محمد باقر ندایت اصغاشد و عرضت مقبول افتاد طوبی لک بما اعترفت فی ایام المظلوم و اردت رضاء مولیک المسجون. از حق بطلید که نفوسی ظاهر فرماید که به سبب امانت و دیانت آن نفوس افق امانت از این غیوم حائله مظلومه آزاد شود و فارغ گردد. ای زین ضربه مقامی رسیده که ذکر آن جایزه باید احباب این ظهور به کمال تقدیس و تنزیه ما بین ناس مشی نمایند و به شانی به امانت و دیانت متمسک شوند که روشنی آن مثل ستاره صبحگاهی بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد.

ان اکتب له ما ینطق به لسان العظمة فی هذا المقام الکبیر قل قد حضر لدی المظلوم ما کتبه لاسمی و تشرف باصغاء ربک فی هذا المقام الذی قدسه الله عن الذکر والبیان واجیناک بهذه الآیات التی اشرقت و لاحت من افق ارادة ربک المهیمن علی الامکان. طوبی لک بما توجهت و اعترفت و اردت فضل ربک العزیز الوهاب. انا غفرناک و عفوناک عما سلف ان ربک لهو العزیز الغفار توکل علی الله فی کل الامور و متمسک بما انزله الرحمن فی الکتاب انشاء الله به کمال روح و ریحان به ذکر حق مشغول باشی و در سبیل رضایش سالک و در حبش مستقیم، هرگز استقامت بر امر از نظر نرود چه که این امر بسیار عظیم است از حق بطلید که دوستان را بر عمل بما اراد مؤید فرماید و آنچه فرموده و می فرماید مقصود خیر خود عباد بوده و خواهد بود یشهد بذلک لسانی و قلمی و ملکوت بیانی العزیز المنیع. انتهى...

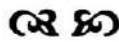
از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا محمد باقر هائی چند فقره ذیل را نقل می نماید:

هو الأبهی

جناب میرزا محمد باقر من اهل ن ج علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای جدوه افروخته به نار عشق الهی در کلّ احیان مذکور و مشهور و مشهود و در دل یاران الهی موجودی آنی فراموش ننموده و نخواهیم نمود. احبّای الهی باید در ظلّ کلمه وحدانیت به اتّحادی ظاهر شوند که نفحات آن وحدت و یگانگی امم مختلفه متضاده متعارضه متباغضه عالم را بر شریعه بحر وحدانیت الهیه جمع نماید رسم بیگانگی را از میان بردارید تا به جمال یگانگی مزین گردند در مرکز دایره وجود مجتمع شوید تا از فیوضات مقام محمود بهره و نصیب بردارید. باری احبّای آن ارض اکثر از سابقینند باید ان شاء الله چنان شعله ای بزنند که جمیع اطراف را مشتعل به نار محبت الله نمایند و البهاء علیک و علیهم و علی کلّ عبد آواب. ع ع



هو الابهی

جناب هائی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

الهی و سیدی و مولائی هذه أمة آمنت بك و بآياتك الكبرى واشتعلت بالنار الموقدة في سدرة السیناء ونظقت بثنائك بين الإمام وتمسكت بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها واطمنت بفضلک الذي احاط الأشياء و فرغت من الفرقة التي احترقت بها كبد الأرض و السماء وضجت الى جبروتك الاعلى مبتهلة اليك و متضرعة بباب احديتك ان ترفعها اليك و مشتاقه ان تفد عليك فسمعت نداءها و اجبت دعاءها و رفعتها الى افق سماء عنايتك و اسكنتها في جوار رحمتك و آويتها في ظلال سدرة رحمانيتك و اكرمت مثواها بفضلک و جودك اي رب القت عصاها بباب موهبتك و حطت رحلها بفناء رحمتك فارزقها لقاءك و اسقها من كأس وفائك و اجرها في جوار

بیت احدیتک واسکنها فی حدائق وصالک وادم علیها الطافک انک انت الکریم
الرحیم اللطیف الجمیل.

این مناجات در طلب مغفرت ورقه متصاعده آخت آن جناب مرقوم شد الحمد لله
متمسکه به عهد و میثاق الهی از این دار فانی صعود نمود و از حق می طلبیم که
خداوند جمیع دوستان رحمانی را بر این عهد و پیمان که در ذربقا از کلّ اشیاء گرفته
شده است ثابت و مستقیم بدارد. کلّ دوستان را از قبل این عبدالبهاء تکبیر ابدع ابهی
ابلاغ فرمائید و انی أتضرع الی الله أن یؤیدهم علی ما یحب ویرضی و البهاء علیک.
عبدالبهاء ع

﴿ ۶۰ ﴾

هو الله

نجف آباد جناب هائی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده الهی اگر رضای الهی جوئی شب و روز با یاران الهی الفت جوو
مؤانست نما و از رائحه کربیه اهل غفلت احتراز کن که کسالت ایراث نماید و روحانیت
را زائل کند همواره مظهر التفات بوده و هستی مطمئن باش. از حق می طلبیم که در
آستان مقدس مقرب باشی.

تکبیر ابدع ابهی به جناب میرزا صادق برسان. ع

﴿ ۶۰ ﴾

هو

جناب میرزا محمد باقر هائی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

یا من استشرق رائحة الوفاء من قمیص یوسف البقاء در پیش مکتوبی ارسال شد
و ذکر احبای الهی مونس جان بود و حال نیز به یاد شما پرداختیم تا بدانید که احبای
حقیقی که ثابت و راسخ بر امر و وصایای حضرت رحمن هستند چگونه در این بساط

مذکورند. و در این انجمن مشهور هر یک مظهر الطاف جمال قدیمند و مطلع انوار ربّ کریم ملحوظ نظر عنایتند و منظور لحظات اعین رحمانیت در ظلّ اشراقند و نخبه آفاق شمع شبستان هدایتند و سرو بوستان عنایت اشعه ساطعه عالم وجودند و انوار لامعه حیز شهود مستمد از ملکوت ابهی هستند و مستفیض از جبروت اعلیٰ مؤید به جنود آسمانند و موفق به ملائکه مقربین حضرت یزدان، در سرادق توحید داخلند و در حدائق تجرید وارد ورد حدیقه معارفند و نور حدقه اعین فضائل لشکر نجاتند و ساقیان باده حیات کاشف ظلماتند و خارق حجیات آیات باهره تکوینند و رایات خافقه جمال مبین، دیگر چه فضلی اعظم از این است و چه موهبتی اکمل از آن؟ این فیض اعظم از ملکوت غیب شامل عموم احباء و فائض بر حقائق اصفیا چه که کلّ در ظلّ عنایت جمال مبارکند و جمیع در تحت افاضات شمس حقیقت هر نفسی که مردانه در این میدان قدم نهد و به استقامت کبریٰ برخیزد و لطافت و صفا بیشریابد و صیقل وفا زیادتربیند انوار مواهب ظاهرتر گردد و اشعه عنایات باهرتر شود. تکبیر این عبد را به جمیع احبای رحمانی برسان و نفحات قلب این مشتاق را به مشامشان بوزان و بگوای عاشقان روی حق و ای مشتاقان جمال دلجوی حق و ای عاکفان کوی او و ای طالبان و والهان خلق و خوی او و ای منجذبان بوی او و ای متوجهان سوی او وقت ثبوت و رسوخ است و هنگام استقامت و رکوز امیدواریم که با روئی روشن و قلبی چون گلشن محشور گردید و البهاء علیکم. ع ع

هوالبهئی

از تسلط مطالع ظلم مرقوم نموده بودید نسل الله ان یکف ایادی الغافلین و یحفظ احبائه فی ظلّ جناح حفظه و کلائته و یجعلهم آمنین فی کهف صونه و حمایته آنچه ارسال نموده بودید رسید. و البهاء علیکم. ع ع



نجف آباد جناب میرزا محمد باقر هائی علیه بهاء الله الابهی

هوالبهی

ای هائی بهائی هاء هویت دو چشم روشن بینا دارد و دو گوش شنوا یک چشم متوجّه و مراقب ملکوت ابهی است و مشاهده انوار ساطعه از افق اعلیٰ می نماید و چشم دیگر ناظر به ملکوت ادنی است و ملاحظه آیات کبریٰ می کند آن چشم اول چنان پر نور و روشن است که ملکوت نور در او مقرر یافته و چشم ثانی وقتی روشن گردد که ملاحظه کند که انوار ذکر و اشعه فیض جمال قدم از وجوه احباء الله بر جمیع آفاق پرتوانداخته و ملکوت ادنی طبق افق ابهی و ملأ اعلیٰ گشته و البهاء علیک. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا صادق ابن جناب آقا محمد باقر هائی چنین می فرماید:

هو الله

ن ج جناب آقا میرزا صادق علیه بهاء الله الأبهی

هوالبهی

ای مطمئن به فضل و عنایت حق. الحمد لله در خدمت احببای خدا به تحریر اوراق مشغولی و جانفشانی می نمائی از تأیید ربّ حمید مجید امید چنان است که روز به روز به خدمات بیشتر پردازی و روی و جبین را نورانی تر نمائی و در ساحت جمال ابهی روحی لاجبانه الفدا مقبول تر گردی و لیس هذا علی فضلہ ببعید و عزیز. جمیع دوستان الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و البهاء علیک و علی کلّ من ثبت علی العهد والميثاق. ع ع

* در باره منسوبین جناب ملا محمد باقر هائی که ذکر جمیل آنان در کتاب آمده است توضیح می دهد که جناب محمد جواد هائی در سنه ۱۳۲۴ هـ ش / ۱۹۴۵ م به ملکوت ابهی شتافته و جناب موهبت الله هائی نیز که شمه ای از آثار قلمی ایشان نقل گردید در جولای سنه ۱۹۹۷ م به عالم بقا صعود نمودند. شرحی از احوال و خدمات جناب موهبت الله هائی که در مجله پیام بهائی (شماره ۲۲۰، مارچ ۱۹۹۸ م، ص ۵۴) درج شده ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی می رسد:

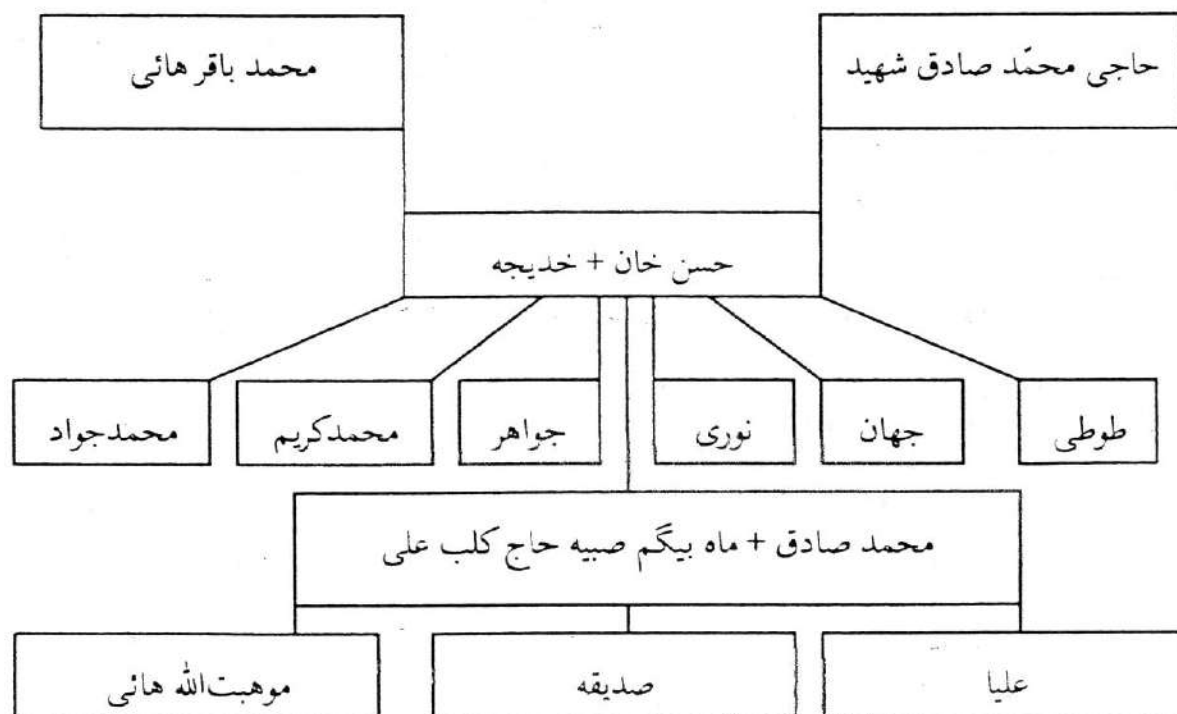
جناب موهبت الله هائی

ناشر نفحات الله جناب موهبت الله هائی علیه رضوان الله در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی در نجف آباد در خانواده ای مؤمن و متمسک و خدوم توئند یافته از همان اوان کودکی تحت تربیت روحانی و توجهات معنوی پدر و بالاخص جد بزرگوارش ملا محمد باقر هائی نجف آبادی که یکی از مؤمنین اولیه و از مشاهیر قدمای احبای آن سامان بود قرار گرفته و به آداب بهائی و خصائل و شیم روحانی پرورش یافت. در سن سیزده سالگی بواسطه فوت پدر که طبیبی حاذق و مشهور و مورد ثقه و اعتماد جمهور بود به ناچار به کسب و تجارت مشغول و در عین حال به تزئید معلومات و معارف امریه و تاریخیه و ادبیه پرداخت. در حدود سن بیست سالگی سفری به بغداد نموده و مدت دو سال در آن دیار مقیم و ضمن اشتغال به کسب و تجارت به تکمیل علوم و معارف عربیه و ادبیه و امریه پرداخته و متوالیاً به زیارت بیت اعظم جمال قدم نائل و تأییدات و امدادات غیبیه الهیه را از آن ساحت مقدسه راجی و سائل بود.

پس از مراجعت از بغداد مجدداً در نجف آباد رحل اقامت افکنده همچنان به تجارت مشغول و به انجام خدمات امریه محلیه مألوف و در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی با عموزاده خود جلالیه خاتم هائی ازدواج نمود. در سال ۱۳۱۴ شمسی که جناب ابوالقاسم فیضی برای تعلیم و تربیت اطفال بهائی به نجف آباد ورود فرمودند با آن متصاعد الی الله چنان مأنوس و مألوف و رفیق و یار گشتند که تمامی اوقات فراغت را با یکدیگر گذرانده به تحقیق و مطالعه و تتبع در آثار الهیه و کتب مقدسه و غیره پرداخته و مآلاً به تشویق و ترغیب حضرت فیضی و بالاخره دستور مطاع مولای بی همتا حضرت ولی محبوب امرالله جل سلطانہ ایشان نیز دست از کسب و تجارت کشیده متوکلاً علی الله به طور کامل و دائم به تبلیغ امرالله و تشویق یاران و تعلیم و تربیت جوانان پرداخته و تحت هدایت و دستور محفل مقدس روحانی ملی به سیر و سفر در بلاد مختلفه ایران مشغول شد. آن متصاعد الی الله در طی متجاوز از شصت سال خدمات امریه جمعا به دریافت یازده توقیع از مولای توانا حضرت ولی عزیز امرالله جل ثنائہ مفتخر گردیده که در همه جا مورد عنایات و الطاف بی پایان آن محبوب دل و جان قرار گرفته مساعی و مجهودات و خدمات ایشان بسیار مورد تقدیر واقع گردیده است. از آن متصاعد الی-

الله در هنگام صعود دو فرزند و نه نوه بر جای مانده که تماماً مؤمن و در ظل امر مبارک هستند. ایشان دارای خطی زیبا، گفتار و بیانی شیوا و قلمی روان و رسا بوده و تألیفات و آثار قلمی‌های از خود به جا گذاشته که کتاب «آنچه کند او کند» در دو جلد که جلد اول آن طبع و انتشار یافته و جلد دوم نیز قریباً منتشر خواهد شد و نیز آثار متعدد دیگر که امید است روزی به نشر آنها توفیق حاصل آید. مشارالیه در روز ۳۰ جولای ۱۹۹۷ میلادی در سن نود و چهار سالگی پس از تحمل شش ماه عوارض سالخوردگی به ملکوت ابهی صعود فرمود و مراتب همدردی و تسلیت ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی طی تلگرافی عزّ صدور یافت. (انتهی)

چون ذکر خاندان جلیل القدر هائی که از ارکان امر الهی در نجف آباد بوده‌اند در میان است شجره‌نامه مختصر آن عائله مکرمه را مندرج می‌سازد:



* چنان که گذشت بیش از یک سال از حیات جناب ملا محمد باقر هائی در زندان انبار طهران گذشته و این زندان محبس جمال قدم و جمع کثیری از اهل بهاء بوده است. لذا شرحی در باره این زندان را به نقل از *تهران قدیم* (ص ۵۹-۶۰) ذیلاً مندرج می‌سازد:

غرب تکیه دولت محوطه انبار یا دوساقخانه بود که با گذشت سالها از مشروطه و بوجود آمدن عدلیه و نظمیّه هنوز بعضی از زندانیان سیاسی در آن نگهداری و زجر و شکنجه می شدند. قتلگاهی که در این زمانها قسمتی از آن به صورت انبار اشیاء فرسوده درآمده، قسمتی از آن اصطبل و گاریخانه شده بود. از زمان صفویه تا اواخر دوره قاجاریه این انبار محل اسکان زندانیان و آزار و عذاب و قتل و کشتار آنان بود و چاهی به نام «چاه ویل» در وسط آن بود که کشتگان را در آن می ریختند!

«ویل» چاهی بود بس عمیق و وسیع که پس از قرن‌ها هنوز به عمق اولیه خود باقی مانده بود و افتادن هزارها محکوم به مرگ اندک تأثیری در آن نکرده بود و همچنان با شکم گرسنه برای طعمه دهان گشوده بود و آخرین لقمه اش قسمتی از بنای بانک ملی بازار در سه طبقه بنا و صد و پنجاه کارگر و عمده و مهندس بود که هنگام ساختمان به کام کشید به صورتی که اثری از قربانیان آن نتوانستند بدست بیاورند.

خدمه این انبار را «دوساق بان» و «نسق چی» می گفتند و کارشان جلب و زجر و اجرای احکام دست بردن و گوش بردن و چشم کندن و بینی مهار کردن و مثله کردن و شقه کردن و سربریدن و مانند آن بود و سران ایشان را «دوساق چی باشی» و «نسق چی - باشی» و «میر غضب باشی» می گفتند، مردمی از قسی ترین و شقی ترین افراد که باقی ماندگانشان را در این زمان یعنی در زمان کودکی من پدران و سالخوردگان به فرزندان خود نشان می دادند و مظالم و شرارتهایشان را تعریف می کردند، خارادلانی که محکومین سیه روزگار را به بدترین و وحشیانه ترین عذابها معذب می داشتند و در باره شان از هیچ رذالتی فروگذار نمی کردند، مردم خون آشامی که با استفاده از خودمختاری حکومتها از هیچ شقاوت و جنایتی چشم پوشی نمی کردند و با اندک بهانه ای مردم بی گناه را گرفتار مهلکه و مصیبت می ساختند با مأمورین بی جیره و مواجبی که باید از طریق سخت دلی و بدذاتی و پاپوش دوزی و توطئه سازی و ستمگری کسب روزی کنند و نوکران خود کامه ای که با تکیه به نیزه قدرت ارباب دمار از روزگار مردم بیچاره برآورند و امرار معاش کنند و هر که را جهت روای حاجت به هراتهام که بخواهند متهم نمایند و هر چه را از اموال و نوامیس اهالی خواستار شوند خود را مالک بلا معارض و مانع آن بدانند و بتوانند با استفاده از آشفتگی و بی صاحبی مملکت

بدست آورند، با بچنگ آوردن قبای سرخ و خنجر پرشال و نشان شیر و خورشیدی به جلو کلاه مالک الرقاب هستی و حیات مردم بودند و کسی نمی توانست حرفی بالای حرفشان داشته باشد و با انتساب به شاه و وزیر و دو ستاقخانه و فراشخانه صاحب اختیار همه چیز و همه کس مردم می شدند و تراوشگر درون دستگاه اندرون و نشانگر حکومتهای ستمکار بی لیاقت خود بودند.

کار خودسری را به جایی می رساندند که روز روشن دارایی و زن و بچه مردم را از حفاظ و ستارشان بیرون می کشیدند و کسی را جرأت چون و چرای آن نبود و وقت و بی وقت زندانیان محکوم را مهار می کردند و گوش و بینی و دست و لب بریده جهت گدایی به دور کوچه و بازار می کشاندند و کسی را قدرت تعرض نبود.

فصل شانزدهم

جناب تحویلدار نجف آبادی

فقره‌ای از لوح جمال قدم خطاب به جناب رمضان علی تحویلدار که جناب مدرّس آن را نقل فرموده‌اند مأخوذ از لوح جناب زین‌المقرّبین است که از لسان میرزا آقا جان خادم‌الله به تاریخ ۲۸ صفر ۱۲۹۱ هـ ق عزّ‌صدور یافته و مطلع آن چنین است: «روحی و قلبی لک الفداء قد تشرف الخادم الفانی بزيارة كتاب حضرتكم الذي كان مبداء المحبة والوداد...».

جناب رمضان علی تحویلدار نجف‌آبادی مخاطب لوح دیگری از جمال قدم نیز می‌باشند که ذیلاً به درج آن می‌پردازد:

ن ج

جناب رمضان علی علیه بهاء‌الله

هو الشاهد الخبير

یا رمضان علیک بهاء الرحمن در این ماه مبارک اولیای این ارض به شرف صوم حقیقی فائز گشتند چه که لوجه‌الله عمل نمودند آنچه را که به آن مأمور بوده‌اند در ایام صائم و در لیالی قائم طوبی لهم انّ لهم حسن المبداء والمآب. حزب‌الله را وصیت می‌نمائیم به اعمالی که سبب اقبال عباد و تقرّب من فی البلاد است این است مقصود از حکمتی که در زیر و الواح از سماء مشیت مولی الوری نازل شده. اهل ارض اکثری غافلند همچو گمان نموده‌اند این حزب از حقّ و اولیائش معرضند و به اوامر نفس و هوی متمسک، سبحان‌الله اوهام انام را محروم ساخته و از شاطی بحر احدیه منع کرده این حزب در لیالی و ایام به ذکر حقّ مشغولند و به اصلاح عالم متشبّث طوبی للسان نطق بالحقّ ولید اخذت کتابه ولبصر فاز بآثاره ولسمع سمع ندائه العزیز البدیع. یا رمضان قبل علی جناب هائی طیّ سبل نمود و به ساحت اقدس فائز ذکر تو و اولیای آن ارض را نموده‌لذا این لوح امنع اقدس به اسمت نازل، قل: لک الحمد یا اله العالم و مقصود الأمم بما ذکرنتی و انزلت لی ما یکون باقیاً

ببقآء ملكوتك. اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اسئلك بان تجعلنى قويًا بقوّتك
لئلا تخوّفنى سطوة اعدائك و تضعفنى قوّة طغاة خلقك انك انت المقتدر العزيز
الفيّاض.

در اين مقام لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب تحویلدار را نقل مى نمايد:

بواسطه جناب حاجى ميرزا حيدر على

و جناب آقا ميرزا عبدالحسين تفتى

جناب تحویل دار نجف آبادى عليه بهاء الله الابهى

اى ثابت بر پيمان الحمد لله آيت رحمانى و خادم حضرت يزدان. به نار
محبّت الله افروخته اى و مانند پروانه بر سراج و هاج بال و پرسوخته گلشن توحيد را بلبل
گويائى و گلبن معانى را عندليب خوش الحان خدماتت در آستان جمال ابهى معلوم و
مشهود و ثبات و استقامت مشبوت و معلوم محلّ تحسين ملاء اعلائى و ممدوح به لسان
اهل ملكوت ابهى و هل من موهبة اعظم من هذا؟ لا وربّ الأرض و السماء. انها
موهبة تتلأ انوارها على الاقطار و عطية تشعشع اشعتها على القرون و الأعصار و انها
ابهى جوهره توقد و تضى على الاكليل الجليل فى ملكوت العز و الافتخار و عليك البهاء
الابهى.

و لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّاي نجف آباد كه بواسطه جناب تحویلدار ارسال شده
به شرح ذيل است:

طهران

نجف آباد

بواسطه جناب زائر تحویلدار عليه بهاء الله الابهى

هو الله

الهى الهى انى بكلّ تدلل و تضرّع و تبتل أضع جينى على التراب المهين و
أدعوك بحنين و أنين و أناجيك بقلب حزين و أقول:
ربّ ربّ انّ عبادك المخلصين و احباءك المنجدين و أرقاءك المشتعلين بنار
محبّتك قد قاموا على خدمتك و سعوا فى اعلاء كلمتك و تدرعوا بدروع حكمتك

وتتوجوا بأکلیل العرفان بین بریتک ونطقوا بالثناء بین خلقک ورفعوا رایات الابهال
 فی بلادک وخلعوا العذار بحبک فی مملکتک واشتهروا باسمک بین الوری وتوجهوا
 الی الملکوت الابهی وتضرعوا الی العتبه العلیا وتحملوا کل مشقة وبلاء وصبروا علی
 شماتة الأعداء وتجلدوا اذا اشتدت ملامة البلهاء ولم یزل یتمتون مشهد الفداء ویتغنون
 کأس الشهادة الکبری ویماملون الأعداء بالمحبة والولاء مع ذلك قد احاطهم اهل
 البغضاء واعراروا علیهم الغارة الشعواء وزادوا فی کل حین علی القلی والشحناء. رب
 ارحم هؤلاء الأصفیاء وثبت أقدامهم علی هذا الصراط الذی لا عوج فیہ ولا امتی.
 رب ادر علیهم کأس العطاء ورنحهم بصهباء الوفاء وانلهم کأس الموهبة الکبری
 واجعلهم آیات التقوی ورایات الملاء الاعلی واحفظهم من سهام اولی الجفاء والأسنة
 المشروعة بالبغضاء واحرسهم بعین عنایتک واشملهم لحظات رحمانیتک انک انت
 الکریم انک انت الرحیم انک انت ذو فضل عظیم.

ای یاران رحمانی عبدالبهاء جناب تحیتلدار فی الحقیقه وفادار است زیرا
 نام های مبارک هر بزرگوار را در نهایت محبت و سرور مذکور داشت و از هر یک
 ستایش نمود و زبان خویش را به ثنای یاران مهربان مزین کرد که الحمدلله آن نفوس به
 محبت جمال مبارک مانوس و به ثنای حق مشغول و به نشر آیات هدئی مألوف
 فی الحقیقه فلک عرفان را اخترانند و جویبار معانی را هر یک سروروان. افق حقیقت
 را نجم بازغند و محفل معرفت الله را سراجی لامع از این روایت و شهادت قلب
 عبدالبهاء روح و ریحان یافت که الحمدلله آن دوستان در عبودیت آستان یزدان
 عبدالبهاء را شریک و سهمیند و این مصدر فقر و فنا را رفیق و معین. از فضل و موهبت
 جمال مبارک امید چنین است که چنان که باید و شاید به عبودیت قیام نمائیم و علم
 موهبت عظمی برافرازیم و به کنز لا یفنی پی بریم و از الطاف ملکوت ابهی نصیب
 گیریم و به جنود ملاء اعلی منصور شویم تا در قطب امکان خیمه یکرنگ وحدت عالم
 انسان برافرازیم نافه اسرار ایثار و نثار نمائیم و مشامها مشکبار کنیم و لالی هدایت کبری
 بر شرق و غرب افشانیم. الحمدلله فیض الهی نامتناهی و الطاف حضرت رحمان
 بی حد و بی پایان قوه ملکوت مؤید است و تأییدات غیبی متتابع وعلیکم البهاء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

بواسطه جناب تحویلدار علیه بهاء الله جناب فضل الله خان، جناب غلام حسین خان،
جناب یدالله خان، جناب عزیزالله خان علیهم بهاء الله الابهی.

هو الله

ای خاندان آن بنده صادق حضرت یزدان، الحمد لله پدری دارید سرگشته و
سودائی و به محبت دلبر مهربان مشهور به شیدائی به نار محبت الله شمعی روشن است
و به نفحات ریاض معرفت الله حدیقه غبطه گلزار و چمن. شکر کنید که چنین پدر
مهربانی دارید، مقرب درگاه کبریا است و منجذب جمال ابهی و خادم آستان مقدس و
ناطق به ثنای جلیل اکبر، به امری موفق گشته که فخر آن خانواده است و سبب مباحثات
آن دودمان تا ابد الآباد و علیکم البهاء الابهی. ع ع

و نیز نگاه کنید به خطاب قلم اعلی در لوح جناب اشرف خطاب به جناب داراب در ذیل
توضیحات فصل هشتم.

فصل هفدهم

شیخ الرئيس ابوالحسن میرزا

برای ملاحظه شرح احوال جناب ابوالحسن میرزا ملقب به شیخ الرئيس و متخلص به حیرت به مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۴۱۹-۴۴۷) مراجعه فرمائید. شرحی از سفر جناب شیخ الرئيس در سنه ۱۳۲۰ هـ ق/ ۱۹۰۲ م به اصفهان در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان (ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۰) به طبع رسیده است. بر حسب تصریح کتاب فوق جناب شیخ الرئيس در ایام اقامت در اصفهان در منزل آقا محمد جواد صراف اقامت داشته است. مقصود از کتاب تاریخ شهدای یزد کتاب جناب حاجی محمد طاهر المیری است که در قاهره به سال ۱۳۴۲ هـ ق/ ۱۹۲۳-۱۹۲۴ در ۶۲۳ صفحه انتشار یافته است. در باره بعضی از مطالب مندرجه در این فصل از جمله اجتماع احباء در قنسولخانه دولت روس و شهادت جناب آقا سید ابولقاسم مارنونی لوحی مفصل از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۱۲۲-۱۴۶) به طبع رسیده است.

شرح این وقایع در کواکب الدرّیه جلد دوم (ص ۹۷-۱۰۲) نیز به تفصیل مذکور است.

فصل هجدهم

جناب حسن فرزند زين العابدين

در اين مقام زيارت نامه جناب آقا حسن ابن زين العابدين را نقل مي نمايد:

زيارت حضرت شهيد رشيد جناب آقا حسن ابن زين العابدين عليه بهاء الله الابهي
النور الساطع اللامع من ملكوت الوجود تغشى تلك البقعة التي سفك عليها دمك
الطاهر المسفوح وفاضت فيها روحك الباهر المسعود ايها الشهيد الودود الوارد على
الورد المورود والواصل الى الرفد المرفود. اشهد انك ما احتमित في سبيل الله من
النار الوقود وما اخذك الخوف ولا سطوة الظالمين عن الوصول الى المقام المحمود
وانك قد فديت الروح عندما تجرعت من صبوح محبة الله عند فتوح باب ملكوت
الله وابتغيت مرضاة الله واستعطيت من كنز موهبة الله واجتيت من ثمار حديقة القدس
في ملكوت الابهي نعم العمل ما عملت ونعم الفوز الذي فزت به بفضل ربك
الرحمن الرحيم. أسأل الله ان ينزل كل بركة على نفس استبركت بقبرك المعطر
المعبر وجدثك المطهر ان ربي لذو فضل على الشهداء في مضجع الغداء وهو
المعطي لمن يشاء والواهب لمن يشاء ما يشاء وانه لرحمن رحيم.

فصل نوزدهم

مظالم وارده بر احبّاء

* تیمسار عطاءالله مقرّبی در دوره انقلاب اسلامی به شهادت رسیدند. شرحی از احوال ایشان در انتهای کتاب در خدمت دوست (ص ۲۴۷-۲۵۰) به طبع رسیده است. خانم وحیده مقرّبی همسر جناب عطاءالله مقرّبی نیز کتابی با عنوان گلستان خاطرات در ۱۳۵ صفحه به سال ۱۹۹۴ م منتشر فرموده‌اند که حاوی شرح احوال و خدمات جناب مقرّبی و خاطرات دوستان و همکاران ایشان در باره آن شهید مجید جلیل القدر است.

* مقصود از عین الدوله سلطان عبدالمجید میرزا است که در سنه ۱۲۶۱ هـ/ق/ ۱۸۴۵ م متولّد شد و به سال ۱۳۴۵ هـ/ق/ ۱۹۲۶ م از این عالم درگذشت. مظفرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۲۱ هـ/ق/ ۱۹۰۳ م عین الدوله را که داماد او بود به وزارت داخله منصوب کرد و یک سال بعد صدر اعظم شد اما در سال ۱۳۲۳ هـ/ق/ ۱۹۰۵ م که نهضت مشروطه-خواهان قوت گرفت بر علیه او قیام نمودند و عزل او را خواستار شدند. لذا عین الدوله از کار برکنار شد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به جای او منصوب به صدارت گشت. عین الدوله پس از نیم قرن فعالیت سیاسی در سن ۸۴ سالگی در طهران وفات یافت و در حضرت عبد العظیم به خاک سپرده شد.

فصل بیستم

جناب آقا رجب علی صراف و جناب حاج کلب علی

جناب ابوالقاسم فیضی در خاطرات خود شرحی در باره شهادت جناب حاج کلب علی شهید مرقوم فرموده اند که می توان برای مطالعه آن به کتاب به یاد دوست (ص ۱۴۱-۱۴۳) مراجعه نمود.

مقاله ای که جناب موهبت الله هائی در باره حاجی کلب علی شهید مرقوم فرموده اند به شرح ذیل است:

شرح شهادت حاجی کلب علی که از قلم مبارک مرکز میثاق به لقب

اسد علی مفتخر شده است

لوحی که از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه به افتخار ایشان نازل شده نگارنده چند مرتبه زیارت نموده ام. در آن لوح او را به لقب اسد علی ملقب فرموده و شهادت او را در سبیل امرالله در آن لوح با عبارات و جملاتی بسیار مهیمن و عظیم اخبار فرموده اند. او مردی متوسط القامه و نترس و دلیر و شجاع و خوش اخلاق و مزاج و سخی الطبع می بود. روزی در اصفهان دم بازار نزدیک میدان شاه یکی از مسلمین کاردی بر شکم او فرو کرد و گریخت. حاج اسد علی دست خود را روی سوراخ شکم خود نهاده و بر درشکه ای سوار شده و خود را به مریضخانه مرسلین مسیحیان رسانده و پس از چند روز معالجه صحت یافته و به نجف آباد مراجعه نمود و روزی برای شکار به کوه و صحرا رفته بود که پلنگی عظیم الجثه به او حمله کرده مشارالیه شال کمر خود را باز کرده و به دست چپ خود پیچیده و در موقع حمله به دهان پلنگ فرو کرده و با دست راست کاردی بر شکم آن فرو کرده و شکم را دریده و بعد لاشه پلنگ را بر همان شال بسته و روی زمین کشیده از صحرا به وسط نجف آباد بر سر شاه راه آورده و شجاعت خود را به همه نشان داد. مسلمین و دشمنان وی از شجاعت او خائف بودند و برای این که بتوانند او را به قتل رسانند حيله ای به کار بردند و آن ترورچین بود که با

خوشروئی به منزل او آمدند و گفتند می خواهیم قسم بخوریم و قرآن مهر کنیم و قول بدهیم که در صلح و صفا باشیم و حربه و اسلحه‌ای حتی کارد و چاقوئی هم با خود نداشته باشیم. ایشان به آن حيله‌گران فرمودند قول من با فعل توأم است ولی یقین دارم که شما به قول و مهر خود اعتنا ندارید و من از این به بعد اسحه با خود نخواهم داشت، تا آن که روزی برای سرکشی باغات خودش به باغ می رود، دشمنان وی از دیوار باغ خود را به داخل باغ افکنده و به طرف او رفته و او را بر درختی بسته و گلوله باران کرده و فرار نموده‌اند.

در این مقام مناجات نازله از قلم حضرت عبدالبهاء در باره حاجی کلب علی شهید را مندرج می‌سازد:

نجف آباد ضلع شهید حاجی کلب علی و والده ضلع ح شهید علیه بهاء الله

الابهی

هو الله اللهم يا الهی و مهربي و معاذی و ملاذی تری عبادک المبتهلین الی ملکوت احدیتک المتضرعین الی جبروت فردانیتک المنجذبین بنفحات قدسک المنشرحین بنسیم رخیم یهب من حدائق جنه رحمانیتک کیف وقعوا تحت مخالب سباع ضاریه و برائن ذئاب کاسره یمزقونهم کل ممزق و یتخذونهم هدفاً لکل سهم مفوق یهدرون منهم الثأر و یحرقون اجسامهم بشواظ من النار یقطعون منهم المفاصل و یسفکون منهم الدماء بالرماح النواهل تبکی علیهم السموات بدموع هواطل و یحرق علیهم قلب الارض بزفرات صواعق. رب تسلط علیهم کل شقی لا یؤمن بیوم الحساب و عتل زنیم معتد ائیم یصول علیهم بأشد اعتساف و مع ذلك یصبرون علی البلاء حباً بجمالک الابهی و یتجددون فی البأساء والضراء طلباً للرضا و یتحملون کل مشقة و عناء انجذاباً الی الملاء الاعلی یفدون الأرواح و یهرعون الی مشهد الفداء متمنین الصعود الی فردوس اللقاء.

منهم عبدک المسمى کلب علی المتجلی علیه بالفیض الجلی واللفظ الخفی آمن بک و آیاتک و صدق بکلماتک و انشرح صدرأ بشاراتک و ادرك اشاراتک و نطق بذكرک بین الوری و اثنی علیک فی الجهر و الخفی و سبح باسمک

الاعلیٰ ودعا الی ملکوتک الابهیٰ ولم یزل هذا دأبه القديم وشأنه الحدیث یهدی الی الصراط المستقیم ویقوم علی خدمة نورک المبین الی ان اشتهر بین الناس بانه برئ من کلّ خناس وقد وجه وجهه الی ربّ الناس فسلوا علیه السیوف ورموه برصاص ثاقب فاتک للأکباد والقلوب تشبک الاحشاء والصدور فسقط علی الارض قتیلاً فی سبیلک شهیداً فی محبتک طریحاً علی التراب جریحاً بسهام اهل البغضاء فبکت علیه الارض والسماء وارتفع به الضجیج والعیول من قلوب الاقرباء واحترق علی مظلومیته افئدة الاحباء. فاشتد الکروب واضطرم القلوب وانسجم الدموع وكاد تنشق الارض وتخرّ الجبال وتنفطر السماء من هذا الظلم والعداء فالی متی یا الهی هذا الاعتداء والی متی یا محبوبی توالی المصائب الدهماء والی متی یا سیدی تتابع الرزایا الکبریٰ، أما کفی أما کفی؟ ربّ ان الذنب افترس الاغنام وخلف جرواً ساطیاً حدید الانیاب شدید البرائن لا یخشی یوم الحساب قد فات الذناب وسبق الکلاب فی شرب الدماء وسلخ اللحوم من العظام ربّ سلط علیه کلباً من الکلاب یقضم عظمه بالانیاب .

ربّ انّ عبدک الشهید المتقرب الیک فی هذا العهد الجدید ما خشی الوعید ولا اهتر من الضرب الشدید بل اشتاق السیوف وما خشی الألوف واستهدف الرصاص من الصفوف حباً بجمالک المأنوس المألوف. ربّ احمرّ الثری بثأر ذلک الطیب الطاهر الصیت فی کلّ الأرجاء ربّ ادركه بالفوز والفلاح فی حیز الارواح واجعله مصباحاً فی زجاج البقاء وسراج الوفاء فی مشکاة الافق الاعلیٰ وافریغ الصبر علی الأقرباء وقدر السلو للاحباء واضمد الجروح بالرحمة والغفران وشرح الصدور بالفضل والاحسان. انک انت الکریم الرحیم الفضال وانک انت العزیز القدیر الحلیم التواب، لا اله الا انت اللطیف الحفی الجلیل العفو المنان.

ای یاران، آن شهید شهیر هر چند هدف تیغ و تیرگردید و آزرده سهام و سنان شد ولی به نهایت آرزو و آمال رسید، عالم دیگر دید و نغمه دیگر شنید و به اوج عزت ابدیه بریرید و از افق حیات رحمانیه چون ستاره بدرخشید یالیت کنت معه سهیما فافوز فوزاً عظیماً وأبلغ مقاماً کریماً وأنصاعد مکاناً علیاً ان ربی یختص بفضله من یشاء وكان الله بعباده رؤوفاً رحیماً وعلیکم البهاء الابهیٰ. ع ع

فصل بیست و یکم

جناب آقا محمد جعفر صباغ

در باره جناب آقا محمد جعفر صباغ جناب موهبت الله هائی چنین مرقوم داشته اند:

شرح شهادت محمد جعفر صباغ

محمد جعفر صباغ در محله شش جوبه یک منزل شخصی و دکان رنگرزی داشت و معروف به محمد جعفر کوچه شاهی بود. مردی بود خوش هیكل و بلندقد و موقر و متین و سلیم النفس و با کمال ملایمت و سلاست صحبت می داشت و مدتها با احبای الهی رفت و آمد داشت و به تدریج اطلاعاتش کامل شد و به شرف ایمان فائز گشت و با حرارتی شدید به نشر نفحات الله قیام نمود و آنی آرام نداشت و جهرأ به هدایت ناس می پرداخت و هر کس به دکان صباغی او قدم می گذاشت شیفته کمالات و دلداده فضائل او می گشت. تا آن که در یکی از شبهای جمعه در منزل علی محمد ملاً اسمعیل در محله پنج جوبه کوچه توانگر جمعی از احبای محفلی داشتند و محمد جعفر نیز در آن احتفال و ضیافت مدعو بود و تا نیمه شب به ذکر الهی همدم و به تلاوت آیات الهی مشغول بودند تا بعد از نیمه شب که محمد جعفر خواست به منزل خود در محله شش جوبه مراجعت نماید. صاحب منزل هر چه اصرار و تقاضا نمود که محمد جعفر در همین منزل استراحت نمایند قبول ننموده و فرموده اند که خانواده ام در انتظارند و دل به تشویش خواهند شد و باید به منزل مراجعت کنم و در انتظار گذاشتن عیال از شأن ادب و انصاف خارج است. بالاخره با صاحب منزل خدا حافظی نموده به طرف منزل خود رفت، به محض این که به در منزل خود رسید و دق الباب کرد دشمنان از پشت سر او را هدف گلوله قرار دادند و شهیدش نمودند. زوجه او وقتی در را باز کرد شوهر خود را روی زمین افتاده و آغشته به خون دید. صبح که شد خبر به احبای رسید، در تشییع جنازه آن شهید مجید اجتماع نمودند و در نهایت تجلیل جسد شریف وی را در قبرستان عمومی به خاک سپردند. لوحی در باره شهادت

این مرد بزرگوار از فم اطهر مرکز میثاق نازل که ابتدای آن لوح می فرمایند: «محمد جعفر صباغ بی گناه ناگاه هدف تیر شبانگاه گردید» الی آخر بیانیه. و همچنین زیارت نامه ای برای آن شهید از فم مبارک نازل که هر دو محفوظ است.

فصل بیست و دوم

جناب حاجی حیدر

در این مقام بعضی از آثار مبارکه را که مربوط به جناب حاجی حیدر و اعضای عائله ایشان می باشد مندرج می سازد.

لوح جناب حاجی حیدر نجف آبادی و جناب کربلانی علی نجف آبادی با مطلع «ای دویار مهربان من...» در فصل آثار مبارکه از نظر خوانندگان گرامی گذشت.
حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

بواسطه میرزا نورالدین

طهران - از اهل نجف آباد امة الله المقربه المضطهدة فی سبیل الله حرم حضرت شهید حاجی حیدر علیه وعلیها البهاء الابهی
هو الله - ای ورقه مبارکه فی الحقیقه مورد صدماتی گردیدی و مبتلا به آفاتی شدی که در تاریخ عالم کمیاب است آن نفوس مقدسه را در سبیل الهی شهید و در دم مطهر غریق یافتی ملأ اعلیٰ بر حال تو نوحه نمایند و اهل ملکوت ابهی ضجیح و صریخ بلند کنند ولی چون این وقایع و شداید در سبیل حی قیوم واقع و در راه حضرت بیچون حاصل چون به عین حقیقت نگری مواهب است نه مصائب عطایاست نه رزایا سود و سرور است نه ماتم و حزن موفور شادمانی و حبور است نه آلام و محن غیر محصور. ملاحظه نما که یزید پلید از حشمت و ثروت چه منفعت و عزت یافت بلکه عاقبت یزید نومید شد و ولید پلید به اسفل السافلین رسید ولی سراج ملأ اعلیٰ و کوکب درخشنده افق شهادت کبری حضرت سید الشهداء روحی له الفداء اگر چه به مصائب کبری مبتلا خون مطهر ریخته شد و عروق و شریان گسیخته گشت و اجساد با خاک آمیخته گردید اموال تالان و تاراج شد و نساء و اطفال بی سر و سامان گردید لکن منتهی به اشراق انوار شد و مورث عزت پایدار گشت سلطنت ابدی تشکیل یافت و حیات سرمدی میسر شد فرق اینجاست پس تو ناله و فغان مکن و آه و انین منما گریه و زاری مکن و

اضطراب و بیقراری منما اگر مخدره عذراء به جای تو بود و یا آسیه فرعون موسی البتہ شکرانه می نمود و به درگاه خداوند یگانه ستایش و نیایش می کرد که ای پروردگار حمد ترا که این تاج شهادت کبری بر سر حاجی حیدر نهادی و این لباس سیاه موهبت عظمی در بر من فرمودی آن بزرگوار را سهیم حضرت اعلیٰ کردی و شریک شهادی دشت کربلا فرمودی و مرا همدم مریم نمودی و همنشین زبیده خاتون در ماتم کردی شکر ترا که چنین موهبتی مبذول داشتی و به چنین اسراری محرم فرمودی. اما صمصام اگر فی الحقیقه به چنین ظلمی قیام کرده باید منتظر انتقام خدا باشد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. عبدالبهاء به آستان مقدس جمال ابھی دعا نماید که بازماندگان محفوظ و مصون مانند و ستمدیدگان محروس و ملحوظ گردند تا اغتشاش بریاست اقامت در طهران بهتر. حضرت ایادی امرالله و امة الله فائزه محبتی که به تو نموده اند و همتی که در حق تو مبذول داشته اند آن را به من نموده اند و اگر به خود من می کردند یقین بدان که چنین ممنون و خوشنود نمی شدم و علیک البهاء الابھی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هو

نجف حرم جناب حاجی حیدر علیها بقاء الله الابھی

هو الله

ای امة الله محزون مباش مغموم مباش از برای هر امری حکمتی عاقبت حکمتش ظاهر و باهر گردد در موارد بلاء نظریه بلائیا این عبد نما هر سختی آسان گردد و هر مشکلی چون راحت جان امید از فضل عظیم ربّ قدیم داریم که اسباب سرور و حبور فراهم آرد و البهاء علیک یا امة الله. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

بواسطه جذب امین

امة الله المحترمة صابره شاکره ضجیع حضرت شهید حاجی حیدر علی علیها

بهاء الله الابھی

هو الله

ای امه الله المحترمه شکر نما خدا را که ترا از مابین ورقات انتخاب نمود و مطلع بر اسرار و منجذب جمال مختار و مشتعل به نار موقده در شجره انوار فرمود. حقاً که صابری و شاکر و ثابتی و راسخ و نابتی و متین و مستقیم و رزین لهذا مطمئن باش که الطاف ربّ جلیل شامل است و عنایت جمال مبارک کامل و عاقبت ستمگر کیفر یابد و خدا راضی به ظلم و غدر نشود این است که می فرماید، نمتعمهم قليلاً ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ هذا وعد غیر مکذوب. مگر آن که نادم و پشیمان شوند و تضرع و انابه به درگاه حضرت رحمان نمایند متعلقین و متعلقات شهیدین را از قبل عبدالبهاء نهایت مهربانی مجری دار و بگو، اگر آن سرور ابرار و حیدر اخیار به ملکوت انوار پرواز نمود عبدالبهاء را امید چنان که در مقام ایشان قیام نماید و علیک البهاء الایهنی. ع ع و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سید نصرالله باقراف که در کتاب مائده آسمانی (ج ۵، ص ۲۵۵) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

در این ایام خبر رسیده است که جناب حاجی حیدر از اهل نجف‌آباد را در اصفهان وقت صلاة ظهرشش نفر به حکم علمای سوء تیر باران نموده‌اند. مختصر این است که اگر حکومت حالیه تأیید ربّ البریه بخواهد باید به انتقام و قصاص پردازد این مسئله بسیار مهم است جمیع احبای نجف‌آباد رجالاً نساءً صغیراً کبیراً از این قضیه مضطربند. در نجف‌آباد فتح علی خان و گماشتگان او نهایت تعرض و تعدی و ظلم و اعتساف را به احبای می نمایند. انتهى

فصل بیست و سوم تأسیس مدرسه بهائی

در این فصل ذکر زیارت نامه حضرت سید الشهداء شده که در کتاب آیام تسعه (ص ۲۳۵-۲۴۴) به طبع رسیده است.

فصل بیست و چهارم شهامت احبای نجف آباد

جناب مدرّس از جنگ نامه نجف آباد چند بیتی در متن کتاب نقل فرموده اند، ذیلاً متن تمام این جنگ نامه را که از روی نسخه ای به خط جناب دکتر علی توانگر تسوید شده مندرج می سازد. در توالی ابیات و بعضی از الفاظ، بین دو متن این جنگ نامه اختلافاتی وجود دارد که مغلّ معانی آن نیست:

که شرب مدام من از جام اوست
به لوح و قلم سرّ وحدت نوشت
به ملک بدن خویش را شاه شد
که دستی بر آرم به آواز جنگ
که ما را می صاف باشد کتاب
به کوتاهی آن پیرداختم
به اشعار صد لاله میکاشتم
ز آشوب گردان و گردنکشان
ده و هفت از سال هجری گذر
که بانک هیا هو به بالا رسید
فقیهی به منبر فرو برنشست
ز بغض خلایق تنش پایمال
سر خویش جنباند و فریاد کرد
خطب را ز معنایش کردی عجب
زبان را به غیبت نمودی دراز
ولی غافل از آنکه اهل یقین
ندارند بر بانگ او اعتنا
که کار دیانت بدینجا رسید
ز هم بر شکستی درون نماز
به روی خرد حیلہ را باز کرد

سخن ابتدا باشد از نام دوست
خدائی که ذرات عالم سرشت
ز وحدت هر آنکس که آگاه شد
بده ساقیا شربت سرخ رنگ
که می خوارگان چیست؟ گویم جواب
ز طبع روان شعر تر ساختم
چو فردوسی ار همتی داشتم
به دفتر کنم داستانی بیان
به تاریخ یک الف و سیصد دیگر
نزاعی که در نون و جیم شد پدید
به مسجد بُدی مردم خود پرست
ز علم حسادت دلش مال مال
ز شیطان مددها به خود یاد کرد
ز آیات قرآن چو خواندی خطب
پس از خطبه خواندن به عجز و نیاز
بزد تهمت کفر بر اهل دین
که آن ره روان طریق خدا
همی زشت می گفت و بر خود تنید
ز بد گفتن زاهد حیلہ باز
سخنهای بیهوده آغاز کرد

بپا گشت این شورش و قال و قیل
 دل مؤمنان ریخت در آب و گل
 که اسلام از دست یاران برفت
 نخواهیم باشد به ما کدخدا
 که بودند حاضر در آن انجمن
 یکیشان برآورد ناگه خروش
 که ای زاهد زشت گوی خود
 به خاطر ترا نیست ای بوالفضول
 که الغیبة من اشد الزنا
 مگر ز اهل اسلام برگشته ای
 بسی رشوه از اهل دین خورده ای
 به خلق خدا عیب جوئی کنی
 به قلب سیه تیره شد روز را
 زد دل بانگ یا مصطفی برکشید
 مرا کار از پیش و از پس برفت
 به خاصان خود داد حکم جهاد
 روان شد سوی خانه دل پُرز خون
 به مثل زنی کو گریزد ز شوی
 دل پرز خون از خدا بی خبر
 به قتل فلانی بیندیم کمر
 همی گفت دنیا به من تنگ شد
 بجنگیم و آخر تقاصی کنیم
 که ما چو پلنگیم و آنها چو میش
 به فتوای آن عالم بی عمل
 که خون فلانی به ما شد حلال
 که این کار بهر خدا می کنیم
 چرا که فلانی ندارد خبر
 به شهر نجف باد جنگی کنیم
 به مانند شیران به بالا برم
 شکستی به بالای اردو زیم

به ماه مبارک به تنگوز نیل
 ز سر پنجه زاهد سنگدل
 به منبر همی گفت باشد شگفت
 فلانی بُودَ خارج از دین ما
 ز وابستگان فلانسی دوزن
 برایشان رگ غیرت آمد به جوش
 زبان را به بد گفتن او گشود
 نخواندی به قرآن ز قول رسول
 چرا می زنی غیبت و افترا؟
 به منبر چو بوزینه بنشسته ای
 علی را به جنت دل آزرده ای
 چرا اینقدر زشت گوئی کنی؟
 چو بشنید آن حرف جانسوز را
 دم پیرهن تا به دامن درید
 که یا مرتضی رشته از کف برفت
 سپس بهر آشوب و جور و فساد
 به مانند گرگان درنده، چون
 در خانه را بست محکم به روی
 خلائق چو دیدند آن بد سیر
 بگفتند یکباره با یکدیگر
 علی مالو یوسف سر جنگ شد
 بیائید تا باز خواستی کنیم
 بیائید ای مردمان پیش پیش
 ولی بشنو از مردم آن محل
 همه جمع گشتند آشفته حال
 یکی گفت من جان فدا می کنم
 ز کشتن نداریم باکی دگر
 بیاید تا یک درنگی کنیم
 یکی گفت با خود که من از درم
 اگر دست بر چوب گردو زیم

شکافم سر خمره های شراب
 دریغا و صد حیف اسراریم
 جلو دار این جنگ بودم ز پیش
 یکی گفت چالاکم اندر گریز
 خودم را به قلب دولشکر زخم
 به دریا بجوشم به مثل نهنگ
 جلو دار آن مردم بی هنر
 حسین قلنگ بردار زخم
 نبودش ابائی ز فعل حرام
 به ظاهر چو مرد و به باطن زخم
 که برهم زخم کاسه دوغ را
 معمم به تن پیرهن بر درید
 چو صیاد هر سوشکاری کنید
 قلم از نوشتن بود ناتوان
 تو گفستی که دریا درآمد به موج
 به تن لرزه در پیچ و تاب آمدی
 تو گفستی که دریا درآمد بجوش
 دکانها به بستند و هر سوروان
 گذشتند از اموال و سودای خویش
 دم از روز جنگ و نبرد زدند
 از آن خود پرستان سست اعتقاد
 یکی همچو گاو و یکی همچو پیل
 یکی تخم کینه به دل کاشتی
 یکی چوب بردست همچون منار
 یکی بهر اسباب شد رهنمای
 یکی بسته شد بر ترازوی خویش
 مکمل یراق و مسلح تمام
 دیگر منتشا دست یک غول بود
 یکی خرقة از ترس بر سر کشید
 یکی ترک هنگامه جنگ کرد
 جدل را چو بازیچه پنداشتند
 به نزدیک آرامگاه فلان

اگر مست گردم به روز حساب
 یکی گفت من در جدل کاریم
 اگر من نبودم اسیر حشیش
 یکی گفت من جنگی ام در ستیز
 یکی گفت اگر دست بر سر زخم
 به هامون خروشی کنم چون پلنگ
 بُدی سیدی از خدا بی خبر
 همی نعره می زد که هی هی منم
 معمم یکی بود یحیی به نام
 بگفتا ابو جهل نامی منم
 بزن مطربا صوت معشوق را
 خلاصه سخن چون بدینجا رسید
 که ای خلق همت به کار آورید
 ز جمیعت و کثرت مردمان
 چنان آمد از هر طرف فوج فوج
 در آنجا گرافراسیاب آمدی
 کشیدند از دل فغان و خروش
 همه اهل بازار از بیم جان
 برفتند هر یک به ماوای خویش
 خلائق به خود لاف مردی زدند
 گروهی ز دهقان و دهقان نژاد
 یکی بیل بردوش آن دسته بیل
 یکی دسته بیل برداشتی
 یکی را عمودی به مثل چنار
 یکی تخته در بکندی ز جای
 یکی دست می زد به بازوی خویش
 ز درویش و سادات و از خاص و عام
 یکی را تبر زین و کشکول بود
 یکی بهر غارت نمودن دوید
 یکی دامنش را پُر از سنگ کرد
 گروهی که عزم جدل داشتند
 رسیدند با چوبهای گران

یکی گفت یاران چه غوغاستی؟
 جوابش بگفتند حکم از خداست
 هر آن کس که از قول آورد شود
 بدانید ما را نباشد فساد
 حسن ابن حاجی محمد رسید
 به سردار ایشان بگفت این سخن
 چو دیدند آن حاجت و التجا
 یکی بود درویش صادق به نام
 بگفتا روید از پی کارتان
 که این جنگ آخر به جایی رسد
 به دست یکی بود چوب گران
 چو درویش چوبی بدیدی فرود
 بگفتا که بابا رها کن ز دست
 حسن گفت برگرد ای بی هنر
 محاسن ز خون سرش رنگ شد
 صدای یلان تا به افلاک شد
 زمانی که آشوب درگیر شد
 یکی بود رستم در آن سرزمین
 ندانم کجا بود سهراب گرد
 در آنجا گر آورد بهرام گور
 تن هر سه با خاک یکسان شدی
 چو شد روز مانند زلفین یار
 گروه منافق سپهدار شد
 در آنجا کسی هیچ پیدا نبود
 یکی کدخدا نام نامی رجب
 رسانید خود را در آن رزمگاه
 سر راهشان بست آن شیر مرد
 یکی سر زدی زان میان گام گام
 یکی بود عسکره شید
 همی جنگ می کرد در آن میان
 از آن چهار تن جنگ در هم شکست
 کسانی که از بهر جنگ آمدند

ز بهر که این جنگ و دعواستی؟
 به عالم به ما هر کسی رهنماست
 بر او واجب هفتاد و دو حد شود
 که مأمور هستیم ما بر جهاد
 زبان را به لا و نعم برکشید
 قدم رنجه فرمای بر چشم من
 که ناگه کشیدند ایشان ز جا
 جدل را به خود کرده بودی حرام
 بگوئید هریک به سردارتان
 مبادا کسی را فنائی رسد
 کشید و خروشید غرّش کنان
 به زیر بغل برگرفتیش زود
 مبادا در این جنگ آید شکست
 که چوب دگر آمد او را به سر
 سر بینوا از قضا منگ شد
 سر بی نوا از قضا چاک شد
 فلک از نهیش زمین گیر شد
 که آرند او را به زیر ننگین
 که از چوب گردو تنش خرد خرد
 به همدستی خویش سلمی و تور
 و یا جانب خاک توران شدی
 نمودند بعضی از ایشان فرار
 به مانند نقشی به دیوار شد
 در فتح ناگه بر ایشان گشود
 به مثل پلنگان گم کرده شب
 بزد خویشان را به قلب سپاه
 همی کرد تنها به ایشان نبرد
 که حیدر قلم آهش بود نام
 دلیران عالم به پیش حجل
 چو شیری که افتد پی رو بهار
 تو گفتی که بالا در آمد به پست
 در آن عرصه از خویش ننگ آمدند

بهر سو دویدند با جست و خیز
 یکی بر سرتون حمام شد
 یکی آه و افغان زد دل برکشید
 یکی در گریز و یکی التجا
 یکی شد سرازیر در منجلاب
 یکی گفت: یاران مرا الحذر
 یکی کرد آهسته رو بر فرار
 که چویی به سر آمدش از قفا
 مگر بخت خوابیده بیدار شد
 سرش شد ز چوب یلان چاک چاک
 که از خون سرها زمین رنگ گشت
 تو گفتی که گوش فلک گشت کر
 مبادا که گردد تنش ریز ریز
 به هر سو دویدند و گشته پکر
 که نهاده بودند آنجا قدم
 اگر بهر دستور می خواستی
 چه یک مرد جنگی چه یکدشت مرد
 به حقّ احبّای آن محترم
 به آن عاشقان صفات بها
 تنش را ز قید غم آزاد کن

ز تنگی نهادند رو در گریز
 یکی چوب افکند و بر بام شد
 یکی دست خود را از آنجا برید
 یکی را به سر زد یکی را به پا
 یکی خویش افکند در جوی آب
 یکی در گل افتاد مانند خر
 در آن عرصه جنگ و درگیر و دار
 چو گرم دویدن شد آن بی حیا
 جهان پیش چشمش شب تار شد
 بیفتاد و غلتید بر روی خاک
 سه سرها ز سرباز سلطان شکست
 ز بس چوب بشکست و شد پرو پر
 یکی سوی بالوعه شد در گریز
 زوهم دلیران به هر بوم و بر
 رجز خوانیان گوئیا از عدم
 نبودند پیدا به هر راستی
 چه خوش گفت فردوسی اندر نبرد
 الهی به حقّ جمال قدم
 به حقّ شهیدان راه وفا
 که عشقی پژمرده را شاد کن

فصل بیست و ششم

جناب حاجی کلب علی و جناب حاجی محمد کاظم کفّاش

در این مقام از لوح جناب زین‌المقرّین سه فقره از الواح نازلّه از قلم جمال قدم را که به ظن قوی خطاب به کربلائی حسن کفّاش و دو فرزندش حاجی کلب علی و حاجی محمد کاظم عزّ نزول یافته نقل می‌نماید:

هو الله تعالى شأنه العظمة والافتدار . الحمد لله الذي ظهر بالحكمة واطهر امره بالحكمة
وامر الكل بالحكمة...

این که در باره جناب حاجی کاظم و میرزا حسن و آقا علی علیهم بهاء الله مرقوم داشتید
عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن:

هو الأقدس

یا کاظم قد حضر ذکرك لدى المظلوم ونزل لك هذا اللوح المحکم المنیع قد
ذکرناک من قبل ونذکرک فی هذا الحین فضلاً من لدن علیم حکیم . لا تحزن من
شیء ان افرح بما یذکرک القلم الاعلی من هذا المقام الرفیع . الیوم باید هر نفسی به
خدمت امر مشغول شود و خدمت امر و نصرت امر تبلیغ بوده و خواهد بود و همچنین
اتحاد و اتفاق احباب و مراعات و مدارای با هم . یا کاظم تمسک بما اراده الله انه خیر
لك عما اردته ان ربک لهو الحاکم الخبیر . ان شاء الله به استقامت کبری به خدمت
امر الله مشغول باشی الیوم این خدمت مقدم است بر کلّ اعمال کذلک یا امرک من
عنده کتاب مبین . یا کاظم انا نذکر الکاظم الذی استشهد فی سبیلی وفدی نفسه
لحبی لعمراً الله قد فاز بمقام عجزت عن ذکره السن العارفين .

هو الأعظم الأبهی

یا حسن قد ورد علی هذا الاسم ما نأح به الحسین فی ملکوت الاعلی وذرفت
عیون اهل الفردوس ولیکن الظالمین فی فرح مبین سوف تأخذهم نفحات العذاب من
لدى الله رب العالمین . طویب لزار زاره ولقاصد قصد رسمه الشریف انا نذکره و اخاه

فضلاً من عندنا وانا الذاکر العلیم. ان شاء الله به عنایت الهی فائز باشی و بما اراده الله عامل توجّه به این ارض نظر به انقلاب این ممالک محبوب نه متوکلاً علی الله در اراضی ایران به ذکر محبوب امکان مشغول باشید انه یکتب لمن تمسک بالمعروف اجر الفائزین، البهاء علی من سمع ندائی و عمل بما امر به من عندی.

به نام یکتا خداوند دانا

یا علی اسمی زین علیه بهائی تورا ذکر نمود و قلم اعلیٰ از این مقام ابهی به تو توجّه فرمود که شاید از نار محبت الهی مشتعل شوی به شأنی که از اراده و مشیت و خواهش خود آزاد گردی و به اراده حق تمسک نمائی. به کمال روح و ریحان به ذکر مقصود عالمیان مشغول باش توجّه به این اراضی از حکمت خارج است هر نفسی با حق باشد حق با او خواهد بود این است یکتا لؤلؤ دریای عرفان، قولی من قبل کن لی لأکون لک، كذلك نطق اللسان فی ملکوت البیان طوبی لمن سمع و شکر...

* کربلائی حسن کفّاش را مناجات طلب مغفرتی است که ذیلاً به درج آن می پردازد:

نجف آباد

بواسطه میرزا نورالدین و جناب حاجی کلب علی کفّاش

طلب مغفرت در حق کربلائی حسن کفّاش

هو الله

الهی الهی قد ماج بحر الغفران فی کلّ آن بفضلک علی اهل العصیان وهاج اریاح الفضل والاحسان من مهبّ العنایة علی اولی النخوة والطغیان مع ذلک کیف تحرم من قام علی عبودیّتک وخدم عتبه قدسک وامن بک ویکلماتک وصدق بآیاتک حاشاک ثم حاشاک انک انت الرحمن الرحیم وانک انت الغفور الکریم. ربّ ان عبدک قام بكلّ ذل وانکسار وتبرء من الغر والاستکبار وتضرع الی ملکوت الاسرار ان تغفر له الخطایا بین البرایا وتزد له العطايا وتظهر له خبایا رحمتک فی عالم النور حیّز الجبور والسرور ربّ اجعله آیه رحمتک وراية مغفرتک انک انت الرؤوف الودود وانک انت العزیز المحبوب.

مناجات فوق در حدود اوائل سنه ۱۳۲۸ هـ ق / ۱۹۱۰ م از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ

صدور یافته است.

بر اساس مندرجات نامه جناب امین‌الله ماندگاری خطاب به حقیر (مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۱) حاجی کلب‌علی و حاجی محمد کاظم کفّاش را برادری نیز به نام مهدی بوده است. مهدی دختری به نام جهان‌خانم داشته که با پسر عمه خود (ابوالقاسم پسر خاتون نساء و میرزا محمد باقر ابن جناب ملا قاسم) ازدواج نموده و سلطنت‌خانم یزدانی از نتایج این ازدواج است (ن ک به فصل ۶).

بر طبق اطلاعات واصله از جناب دکتر علی توانگر، اولاد و احفاد جناب حاجی کلب‌علی و جناب حاجی کاظم عبارت بوده‌اند از فتح‌الله، دکتر نعمت‌الله، حبیب‌الله، طویی و عباس‌علی.

فصل بیست و هفتم

برادران بزاز

غیر از لوحی که در متن کتاب آمده است برادران بزاز را الواح دیگری است که ذیلاً به نقل آنها می پردازد:

هو الله

ن ج

جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

یا من انجلت بصیرته بنور الهدی از فیض هدایت کبری حدیقه قلب آن حبیب
رحمانی رشک جنت ماوی گردیده و از الطاف جمال ابهی رخت به نور هدی غبطه
بدر تابان شده اگر در این ملک ادنی این موهبت کبری قدر و ظهورش مشهود و عیان
نه در ملکوت ابهی واضح و نمایان چون از این تنگنای جهان آب و رنگ بگذری و در
آن فضای دلگشای الهی آهنگ طیور قدس شنوی قدر و منزلت این مقام آن وقت
مشهود و واضح گردد و وسیله عظمی ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان است و البهاء
علیک. ع ع

﴿ ۲۸ ﴾

بواسطه جناب نورالدین ابن جناب زین المقربین

نجف آباد

طلب مغفرت به جهت والدین آقا میرزا مهدی و آقا میرزا حسین علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

الهی الهی قد ادرك رب المنون هؤلاء الذين قصدوا باب رحمتك المزدحم
بالوفود قد تمنوا مغفرتك واطمئنوا بعفوك من سخطك يوم الموعود. رب انت

الكريم وانت الغفور الرحيم فلا تؤاخذنا بذنب عظيم وعاملنا بفضلك القدير واغفر
 لهؤلاء الذين وفدوا على بابك الرحيب وتوكلوا عليك وتوجهوا اليك يتمنون الفضل
 والمغفرة بين يديك. ربّ ربّ رتّهم بصهباء الألفاف ولا تؤاخذهم يا ربّ الاسعاف
 ربّ انهم نفوس آمنت بك وبآياتك واطمئنت بذكرك وثبتت على ميثاقك وتوكلت
 عليك وقصدت عتبة قدسك وانك لا تخيب كلّ قاصد ولا تمنع كلّ لائذ ولا تحرم
 كلّ عائد ربّ اجعلهم آيات مغفرتك في الملاء الاعلى وكلمات عفوك في ملكوتك
 الابهي انك انت الڪريم انك انت الغفور الرحيم.

عبدالبهاء عباس

فصل بیست و هشتم

جناب حاجی محمد باقر جانمی

در این مقام فقره‌ای از لوح مبارکه نازل به اعزاز آقا علی ابن حاجی محمد باقر جانمی را نقل می‌نماید:

طهران

جناب آقا علی نجف‌آبادی علیه بهاء‌الله الابهی

ای ثابت بر پیمان مرقوم نموده بودی که حکومت به جهت احقاق حق امر به مرافعه فرموده تا به سبب محاکمه ظالم از مظلوم واضح و مشهود شود این در صورتی است که حکومت مطلع بر حقیقت نباشد و حال آن که مثل روز روشن و بر ارکان دولت واضح و مبرهن است که یاران الهی مظلومند و سائرین ظالم و ستمکار ابداً شبهه‌ای ندارند تکلیف مرافعه به جهت مدافعه است تا این قضیه فراموش شود زیرا حکومت مجبور بر اغماض از متعدیان است و جسارت عدالت ندارد زیرا از علما ملاحظه دارد...

فصل سی و یکم

خانواده خدوم لطفی

حسین لطفی را پنج پسر بوده است. فرزند سوم او که محمد جعفر نام داشته به امر مبارک اقبال نموده و پنج فرزند پسر به اسامی علی، اسدالله، رضا، عباس، و حسن داشته است. از آقا علی لطفی یدالله لطفی و دکتر خدا مراد لطفی به منصفه ظهور رسیده‌اند (ن ک به توضیحات فصل ۴۷ در باره عائله شماره ۲۳).

یدالله لطفی پدر کامران لطفی است که در دوره انقلاب اسلامی به شهادت رسید. کامران لطفی در ۷ بهمن ۱۳۳۱ هـ ش متولد شد و در سال ۱۳۵۵ هـ ش از دانشگاه تبریز در رشته مهندسی مکانیک فارغ التحصیل گردید. او در مرداد ۱۳۵۷ هـ ش با فرزانه صفائی ازدواج نموده صاحب فرزندى به نام شمیم گشت. در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ هـ ش کامران لطفی را به علت عضویت در تشکیلات و فعالیت‌های بهائی دستگیر نمودند و در ۱۵ فروردین ۱۳۶۳ هـ ش به شهادت رساندند. کامران لطفی متخلق، مؤمن، شجاع و در مجاهدات امری پیشقدم و مصدر خدمات عدیده به جامعه بهائی ایران بود.

جناب غلام‌الله صفائی متخلص به تنها در رثای جناب کامران لطفی شعری به تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۶۳ هـ ش سروده‌اند که ذیلاً آن را نقل می‌نماید. جناب کامران لطفی داماد جناب صفائی بوده‌اند.

کامرانی و مکان روضه رضوان داری
پرگشودی و کنون جای به ایوان داری
زان گلستان که در آن مشی خرامان داری
جاودان پاس دوام و اثر آن داری
که تو این رابطه با عالم پنهان داری
دادی آن آب و ثواب و ثمر آن داری
حال در بزم طرب عیش فراوان داری
درک کردی که چنان رتبه و عنوان داری

ای که در جسم جهان جای دل و جان داری
بعد یکسال شکنجه ز درون زندان
آورد عطر دل انگیز، شمیمت به مشام
سند عزت و خوشبختی ما بنوشتی
ما ملک داشته بودیم و نمی دانستیم
شجر امر بها آب ز خون می طلبد
آمد از جشن ملایک به تو دعوتنامه
محضر عبد بهاء را چو به رؤیا دیدی

در جوانی شدی از کأس شهادت مزروق
 کودکت در بغل روحیه خانم دیدند
 آتش افروخت بهاء تا بشناسند طلا
 از تو ما بی خبرستیم و تو از ما آگاه
 همه نالان و ز هجران تو در سوز و گداز
 تا ابد زنده‌ای و روح جوانان داری
 در سرا پرده عصمت سر و سامان داری
 خود طلا بودی و شد فاش که ایمان داری
 ما به دنیا خبر از جسم و تو از جان داری
 تو طربناک بکف طره جانان داری

لطف لطفی و صفای دل فرزانه خویش

حُبّ (تنها) و عزیزان و محبّان داری

فرزند دیگر حسین لطفی درویش صادق نام داشته که مؤمنی غیور، متهور و تهمتن بوده و فرزندى به نام مصطفی داشته است.

جناب مصطفی لطفی نیز مصدر خدمات امری بوده و به سال ۱۳۶۷ هـ ش از این عالم صعود نموده است.

مطالب فوق در باره عائله لطفی از رساله‌ای خطی که به مرحمت جناب نعمت‌الله لطفی در اختیار حقیر گذاشته شده است استخراج و به اختصار نقل گردید. جزوه مزبور مسمی به کامرانی کامران است و در چهار فصل به رشته تحریر در آمده است.

جناب مدرّس در فصل ۴۷ (در ذیل عائله شماره ۲۳) نیز شرحی در باره عائله لطفی مرقوم داشته‌اند. شرحی از احوال شهید مجید جناب کامران لطفی در کتاب پروازها و یادگارها (ص ۱۶۷) نیز به طبع رسیده است. ذکر مراتب شجاعت و سلحشوری درویش صادق در صفحه ۱۳۶ کتاب به یاد دوست نیز مذکور است.

فصل سی و دوم

افتتاح مدرسه نجف آباد

در این مقام لوح حضرت عبدالبهاء در باره تأسیس مدرسه نجف آباد را مندرج می سازد:

بواسطه جناب آقا نصرالله و جناب آقا میرزا نورالدین

نجف آباد

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

هو الله

تعالیت و تقدست یا من تجلی بالأسماء الحسنی من افق الهدی فی الشجرة المبارکة علی طور سیناء فسطعت انوار العلم والعرفان علی الأکوان فانبعثت منها حقائق صافیة متألثة مستنبئة مقتبسة من انوار المعارف الالهیة والأسرار الربانیة والحقائق الملكوتیة والرموز الكونیة وبذلك تنورت الآفاق بنور الاشراف فلک الحمد علی هذا الفضل والنعم ولك الشکر علی هذا الذکر الأتم ولك الثناء علی هذا الفیض الأوفی من الملاء الاعلی. رب رب اید اطفال هذا القرن المجید علی التبخر والخوض فی غمار طمطماء علم مفید و اشرح صدورهم بنور العلوم وقر عیونهم بأشعة من شمس الفنون وطیب نفوسهم بالمعارف اللدنیة ونور ضمائرهم بالسرائر الربویة وأرخ ارواحهم بنفحات تعبق من ریاض الحقیقة الرحمانیة انک انت المعلم الملیم المؤید الموفق الکریم.

ای یاران آن دلبر مهربان از قرار مسموع دبستانی مانند بوستان در آن خطه و دیار ترتیب یافته و اطفال بی همال نزد ادیب ایمان و ایقان به تعلم اسرار تبیان مشغول. این خیر مسرت اثر بود و سبب سرور قلوب یاران مهرپرور گردید ولی هر امری که احبای الهی شروع نمایند باید در نهایت اتقان و اکمال و انتظام باشد درسها منظم و اوقات معین و معلمین مکمل و متعلمین سعی و کوشش نمایند تا نتایج مطلوبه از این مکاتب مشروعه به حصول پذیرد و روز به روز نونها الان باغ الهی در جمیع فنون ترقی نمایند و گوی

سبقت و پیشی از جمیع اطفال برابند، هذا املی و رجائی و فرحی و سروری و منائی
من عتبه ربی و مولائی.

الهی الهی اشرح صدور هؤلاء الأطفال بأنوار العلم الساطع من مركز الجمال
واجعلهم سرج الهدی ونجوم العلی وشهاباً ثاقباً من ملكوت الابهی انک انت المعین
انک انت القوی المتین وانک علی کل شیئ قدير. ع ع

* تراب خان که بنا به قول جناب مدرس یکی از اعظام احبای نجف آباد بوده به ظن
قوی همان است که با عبارت «یا مظلوم اذکر من سمی بتراب ...» مورد خطاب قلم اعلی قرار
گرفته و لوحی که حاوی این خطاب می باشد در صدر توضیحات فصل چهل و هفتم مندرج
می باشد.

* جناب میرزا فضل الله نوری بنا بر مندرجات اخبار امری (شماره ۸، آذر ۱۳۲۷ هـ ش،
ص ۲۲) در سال ۱۳۲۷ هـ ش / ۱۹۴۸ م در اصفهان به ملکوت ابهی صعود نموده اند.

فصل سی و سوم

جناب آقا نعمت‌الله فرزند عبدالخالق

در این مقام لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب عبدالخالق و انجال جلیل ایشان را نقل می‌نماید:

بواسطه آقا میرزا نورالدین

نجف‌آباد

جناب آقا عبدالخالق و انجال جلیل آقا نصرالله و آقا نعمت‌الله و آقا اسدالله

علیهم بهاء‌الله الابهی

هوالله

ای یاران روحانی حضرت کبریا در قرآن عظیم دنیا را تشبیه به سراب بقیع فرموده‌اند و نفوس بشریه را مانند تشنه آب. انسان تشنه لب سراب را آب انگارد و به کمال سرعت در بیابان بتازد و عاقبت خائب و خاسر شود و از تشنگی هلاک گردد همچنین طالب دنیا به جان جویا و شب و روز سعی و پویا بلکه به جهت اکتساب زخارف فانیه درندگی نماید و مانند گرگان تیزچنگی بیازماید بیچارگان بیازارد و مظلومان زجر و اذیت نماید و عاقبت سودی نبیند بلکه زیان اندر زیان است و خسران اندر خسران و شدت عذاب نیران و مؤاخذ در محکمه کبرای رحمان. سبحان‌الله معرضین بیان را چه غفلتی و چه نادانی و چه بیهوشی است و از باده غرور در این جهان فانی چه مستی. پروردگار عالمیان انسان را چشم بینا و گوش شنوا عنایت کرده و قلب آگاه آفریده تا از فنای عالم عبرت گیرد و مانند مرغان چمن به چند دانه‌ای قناعت نماید و بر شاخسار به ابدع نعمات به تقدیس و تسبیح ربّ الآیات مشغول گردد این است سزاوار انسان این است سبب عزت ابدیه اهل عرفان زیرا در این جهان هر کاری عاقبتش خسران است مگر عبودیت درگاه حضرت رحمان و هر عملی زیان اندر زیان است مگر خدمت آستان جمال یزدان. طوبی از برای نفوسی که از نفس و هوئی

بیزار شدند و از ظلمات این دار تنگ و تاریکات یافتند و انوار الهی مشاهده نمودند و به اسرار ربّانی پی بردند این نفوس مانند ستاره روشن از افق امکان درخشنده و تابانند. ملاحظه نمائید که اولیای اطهار مطالع انوار و مشارق اسرار چگونگی از افق عزت ابدیه در قرون و اعصار ظاهر و آشکارند و کسانی که ظلم و طغیان نمودند و ره عصیان پیمودند و از شراب غرور مخمور گشتند به چه ظلماتی گرفتارند، ان فی هذا لعبرة لأولو الأبصار.

ای پروردگار این بنده گنه کار خویش را در بحر غفران غوطه ده و این بی سرو سامان را در پناه عفو و ملجأ و پناه بخش این ذلیل را در درگاه احدیت پذیر و این علیل را درمان و علاج سریعی عطا فرما. ای خداوند بیمانند خفتگان را بیدار کن و غافلان را هوشیار نما کوران را بینا کن و کران را شنوا فرما دلها را جان بخش و جانها را به جانان رسان بی نصیبان را بهره ده و افسردگان را چهره برافروز توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده و بخشنده و درخشنده و شنوا و بینا. ع ع

* در باره شهادت جناب آقا نعمت الله فرزند عبدالخالق جناب موهبت الله هائی چنین مرقوم فرموده اند:

شرح شهادت نعمت الله ولد عبد الخالق

در سال ۱۳۳۴ هجری یکی از احبای معروف نجفآباد معروف به (تراب خان) در نجفآباد مرحوم شد و منسوبین او جسد وی را در صندوق گذاشته و خواستند به آداب بهائی در قبرستان عمومی دفن نمایند. در آن حین جمعیت زیادی از مسلمین به قبرستان آمده با هممه و هیاهو از دفن او به آداب بهائی ممانعت کردند. نگارنده حاضر و ناظر اوضاع بودم که در حدود هزار نفر از مسلمین در اطراف صندوق ایستاده و فریاد می زدند در قبرستان مسلمین مرده بهائی دفن نمی شود. در آن ضوضا و سرو صدا نعمت الله عبدالخالق بر بالای یکی از بامها که مشرف به قبرستان بود رفت و چند گلوله هوائی به فضا پرتاب کرد، لذا تمام جمعیت از صدای گلوله ها ترسیدند و فرار کردند و جسد تراب خان با صندوق و مراسم بهائی و صلوة بهائی مدفون شد.

این قضیه سبب حقد و حسد مسلمین گردید و در صدد برآمدند نعمت الله را به قتل

رسانند تا آن که در سال ۱۳۳۷ هجری غروب آفتاب نعمت‌الله از داخل بازار عبور می‌کرد وقتی مقابل کوچه ملا رسید یکی از اشرار معروف در نجف‌آباد که نام و شهرتش حسین حسن کله‌پز بود با دوسه نفر از همدستانش نعمت‌الله را گرفتند و شال کمرش را باز کردند و با آن شال او را به یکی از تیرهای ستون بازار بستند و او را با ضرب گلوله از پای در آوردند. نعمت‌الله مردی بلند قد دارای چشمانی درشت و سیاه و خیلی غیور و دلیر و نترس بود و انجال و بناتش همه در ظلّ امرند.

فصل سی و پنجم

جناب آقا علی فرزند حاجی باقر

در این مقام لوح صادره به اعزاز اولاد حاجی باقرا نقل می نماید:

بواسطه میرزا نورالدین نجف آباد

جناب آقا نصرالله و اخوی ایشان آقا علی دو فرزند حاجی باقر علیهم بهاء الله

الابھی

ای دوبنده آستان حق از قرائت نامه آن دو مرغ گلشن محبت الله نهایت حزن و اندوه حاصل گشت. فی الحقیقه در این بلیه شدید دودیده سرشک خون باید ببارد لهذا چشمها گریان است و جگرها سوزان و دلها پر آه و فغان ولی آن حیدر صفدر به فیض اعظم و فوز اکبر نائل گشت و در میدان فدا جام شهادت کبری نوشید. تأسی به حضرت اعلی و شهدای دشت بلا و شهید کربلا و اهل وفا نمود اگر از این جهان رفت در جهان دیگر علم افراخت اگر از این زندگانی خاکدان فانی محروم شد ولی حیات جاودانی یافت و در جهان الهی به کامرانی رسید. ای کاش این عبد در آن میدان با آن بزرگوار همداستان می شد و از آن جام سرمست می گشت یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً ولی سخت بر بازماندگان است که به فراق مبتلا شدند و از مشاهده آن مقرب درگاه کبریا ممنوع گشتند فی الحقیقه بر آنان سخت است از فضل یزدان و عون و عنایت حضرت رحمان امید چنان است که صبر احسان فرماید و تحمل عطا کند والا تاب و توان مشکل است. باری شما نومید مشوید زیرا انوار تأیید ساطع است و فجر امید باهر و رجای شدید ظاهر به درگاه رب مجید تضرع و ابتهال شد که دست تطاول اهل عدوان کوتاه گردد و صولت عوانان بشکند و دولت راحت یاران برسد ان ربی لعلی کل شیء قدیر. جمیع دوستان را از قبل این عبد در این مصیبت کبری تعزیت دهید و تسلی بخشید، وعلیکما البهاء الابھی. ع ع

اعضای این عائله در الواح مندرج در بخش اول و در صدر توضیحات فصل ۴۷ نیز مذکورند.

شرحی از احوال جناب فتح الله زینی در تاریخ قدمای امر در نجف آباد (ص ۲۰۱ - ۲۰۴)
مندرج می باشد.

فصل سی و ششم

توطئه همگانی علیه مظلومین

مطالب جناب مدرّس اشاره به جریان قتل مازور ایمبری (Major Robert Imbrie) در ۱۸ جولای ۱۹۲۴م در طهران است. برای مطالعه شرح این قضیه به کتاب آقای موژان مؤمن موسوم به *The Bábí and Bahá'í Religions (۱۸۴۴-۱۹۴۴)* (صفحه ۴۶۲-۴۶۵) مراجعه فرمائید.

در باره واقعه قتل ایمبری در کتاب علی اصغر شمیم موسوم به *ایران در دوره سلطنت قاجار (۶۳۲-۶۳۳)* نیز چنین آمده است:

... وی شنیده بود که به عقیده عوام تهران سقاخانه واقع در خیابان شیخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است و مردم هم برای اطلاع از آن واقعه اطراف سقاخانه گرد آمده اند. حس کنجکاوی خاص امریکائی او را بر آن داشت که از سقاخانه و اجتماع مردم عکس بردارد و همین که خواست به این کار اقدام کند پاسبانی به او و همراهش فهماند که عکس برداری از سقاخانه ممکن است موجب اغتشاش گردد، ایمبری با همراه خود سوار درشکه شد که باز گردد اما ناگهان زمزمه‌ای در میان جمعیت پیچید و کسانی گفتند که کنسول امریکا از سقاخانه عکس برداشته است، سیل جمعیت به سمت درشکه سرازیر شد و ایمبری به دست آنان به قتل رسید.

این حادثه که در نوع خود در ایران بی سابقه بود دولت و محافل متجدده را سخت ناراحت و نگران ساخت و هر چند که دولت ایران شصت هزار دلار به ورثه ایمبری و یک صد و ده هزار دلار به دولت امریکا، بابت کرایه کشتی جنگی که جنازه ایمبری را به امریکا برد، پرداخت و اقدامات جدی برای استرضای خاطر مقامات دولت امریکا انجام داد و جراید امریکا و انگلیس پی به حقیقت واقعه برده و آن را نتیجه بروز احساسات و تعصب مذهبی مردم و بی‌مبالاتی خود ایمبری در عکس برداری از سقاخانه دانستند، لیکن مطبوعات و عناصر داخلی و همچنین محافل

وابسته به نفت این حادثه را با شاخ و برگ بسیار نقل محافل و مجالس ساختند و دنباله این ماجرا تا آنجا کشیده شد که بعضی از جراید ترکیه عمال شوروی را محرک قتل ایمبری دانستند و نیز در بعضی از جراید امریکا نوشته شد که سرمایه‌داران انگلیس و امریکا سبب کشته شدن او در ایران بوده‌اند...

* از شرح جناب مدرس چنین برمی‌آید که واقعه قتل ایمبری در اواخر سنه ۱۳۴۰ هـ ق / ۱۹۲۲ م اتفاق افتاده است اما همان طور که گذشت تاریخ دقیق قتل او در ۱۸ جولای ۱۹۲۴ م مطابق ۱۵ ذی حجه سنه ۱۳۴۲ هـ ق بوده است.

فصل سی و هفتم

جناب فضل الله یزدانی

در باره شهادت جناب فضل الله یزدانی جناب موهبت الله هائی چنین نوشته اند:

شرح شهادت فضل الله یزدانی پسر محمد مهدی کفّاش

فضل الله یزدانی مردی بود زارع و بی آزار و کم حرف و قدی بلند داشت و در تمام تابستانها با زن و بچه اش شبها و روزها در باغ خود که جنب خیابان محمدآباد واقع بود بسر می بردند. در تیر ماه سال ۱۳۰۶ شمسی طبق معمول با عیال و اطفال خود در باغ خود استراحت نموده و به خواب بودند که چند نفر از مسلمین از دیوار باغ به داخل باغ ریخته و فضل الله را در حضور زن و بچه اش با ضرب گلوله شهید می نمایند. قاتلین شناخته شدند و مدتی در حبس بودند تا بالاخره ورثه مقتول از انتقام و مجازات آنان صرف نظر نموده به خدا وا گذاشتند، دولت نیز قاتلین را مرخص نمود. انجال این شهید در ظلّ امرند و دو پسرش دکتر در طب هستند یکی به نام دکتر عطاء الله یزدانی و دیگری دکتر حبیب الله یزدانی.

پسر بزرگش عنایت الله یزدانی یک سال بعد از شهادت پدرش به همان باغ رفت و در همانجا که پدرش را شهید کرده بودند شبانه خود را انتحار نمود و به حیات خود خاتمه داد.

فصل سی و هشتم

جناب حکیم رجب علی

جناب دکتر توانگر در مورد عائله برومند چنین نوشته اند که جنابان آقا عبدالله و عزت الله طیبی و خدیجه یزدانی خواهر آنان نیز که همسر درویش عباس بود تصدیق امر مبارک را نمودند.

فصل سی و نهم

جناب حاجی اسدالله زینی

حاجی اسدالله زینی و اعضای عائله ایشان در الواح بخش اول و الواحی که در صدر توضیحات فصل ۴۷ آمده مذکورند.

فصل چهارم

مدرسه سعادت

درباره حیات و خدمات جناب نورالدین ممتازی شرحی در نشریه شاخسار (شماره ۱۸، دسامبر ۱۹۹۵م، ص ۲۳ - ۲۴) به طبع رسیده که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

مرحوم ممتازی در سال ۱۸۹۶ در کاشان در خانواده ملاً اسمعیل و استرخانم متولد شد. سه برادر بزرگتر او مرحومان خواجه ربیع متحده، یوسف منفرد و هاشم یارشاطر بودند و برادر کوچکتر او شهید میرزا یعقوب متحده، دومین شهید امر بهائی از سلاله خلیل و آخرین شهید دوره میثاق بود. او دو خواهر هم به نام سارا خانم و اشراقیه خانم داشت. حاجیه استرخانم زنی مؤمن بود و ثبوت و استقامت خود را در واقعه شهادت میرزا یعقوب با پذیرائی شایسته‌ای از میهمانان به منصفه ظهور رسانید. از برادران مذکور جناب خواجه ربیع و میرزا هاشم خان در تبلیغ امر بسیار موفق و موجب اقبال دوستان و خویشان بودند. نورالدین در هشت سالگی به وسیله میرزا هاشم خان تصدیق امر را نمود و در همان سال اشعاری در وصف حضرت عبدالبهاء سرود که به وسیله میرزا مهدی خان اخوان صفا، مبلغ ارجمنند، به نظر عنایت مبارک رسید. حضرت مولی‌الوری به کمال فضل این لوح را به افتخار او نازل فرمودند:

ای شیرین‌زبان شعرت محیر عقول و شعور بود و نظمت برهان موهبت ربّ غفور
پس شرابت خمر طهور و قلبت مشکات نور و رخت مصباح انجمن سرور باد اگر
اهل عالم منصف بودند همین حلاوت اشعار تو کفایت است طفلی صغیر از
سالله اسرائیل از دهان پاکش بوی شیرآید و چنین اشعار ملیح به ابداع الحان
سراید. ع ع

جناب ممتازی سالهای جوانی را در همدان گذراندند و در بیست و چهار سالگی همراه برادر خود میرزا یوسف منفرد در سمت مترجم اوبه اروپا و سپس به ارض

اقدس رفت و نه روز زائر و مشرف بود. او معلم کلاس های درس اخلاق و چندی هم ناظم مدرسه تأئید همدان بود و در آن شهر با مرحوم بهجت خانم مرفه ازدواج کرد. بعداً در حدود سال ۱۹۳۰ به طهران آمده به کار و خدمت و مسافرت های متعدد در اطراف ایران پرداخت. از خدمات شایسته او انعقاد بیت تبلیغی موقفی در خانه خود در غرب طهران بود که اکثر اوقات ناطق و مبلغ جلسه هم خود او بود. در خراسان بنا به دستور حضرت ولی عزیز امرالله اقدام به انتقال جسد مادر جناب باب الباب به گلستان جاوید نمود و در مازندران در انتقال اجساد شهدای قریه ماه فروزک به گلستان جاوید موفق شد.

جناب ممتازی در نقشه دهساله مهاجرت که در سال ۱۹۵۳ به مرحله اجراء در آمد شرکت نموده با خانواده خود به ژاپن هجرت کرد و از تجارت دست کشیده تمام وقت در سیر و حرکت و ابلاغ کلمه بود. او عمارت اولین حظیره القدس ژاپن را ابتیاع و تقدیم نمود و در محفل ملی شرق آسیا که در سال ۱۹۵۷ در توکیو تشکیل شد عضویت یافت. صعود او در سال ۱۹۶۰ در طهران و بر اثر ابتلاء به آپاندیس رخ داد. از فرزندان مرحوم ممتازی پروین خانم وحدت و نهضت خانم ممتازی مقیم امریکا و آقایان روح الله و پرویز و جهانگیر و عباس ممتازی مقیم ژاپن اند. آقای روح الله ممتازی از ابتدای هجرت به ژاپن مصدر خدمات امری در خاور دور بوده و سالها عضویت هیئت مشاورین قاره آسیا را داشته است. او اخیراً شرح سفر و تشریف مرحوم ممتازی را در سال ۱۹۲۰ به قلم خود او در کتابی به نام خاطرات نه روزه طبع و نشر نموده است. پروین خانم و آقای روح الله وحدت هم خانواده ای گسترده با جوانانی خدوم و برومند تشکیل داده اند و اخبار موقفیت های فرزند و داماد ایشان و یداخانم و دکتر سیروس وحدت در خدمات امری و اجتماعی در اروگونه به نظر خوانندگان رسیده است. مرحوم بهجت خانم [همسر جناب نورالدین ممتازی] ممتازی در سال ۱۹۹۲ به ملکوت ابهی صعود نمود.

شرحی از احوال و خدمات جناب ممتازی در اخبار امری سنه ۱۳۴۰ هـ ش / ۱۹۶۱ م

(شماره ۱-۲، ص ۱۳۷-۱۳۹) نیز مندرج است.

*علاوه بر پنج نفری که جناب مدرس آنان را در زمره معلمین مدرسه سعادت نام برده‌اند جناب دکتر علی توانگر و جناب فرج‌الله گلشنی را نیز باید به معلمین آن مدرسه اضافه نمود.

این مطلب بر اساس یادداشتهای جناب دکتر علی توانگر مرقوم شد.

فصل چهل و یکم

کلاسهای درس اخلاق

درباره کلاسهای درس اخلاق و برنامه‌های تربیتی و تعلیمی این کلاس‌ها جناب ابوالقاسم فیضی شرحی مبسوط و بسیار مهم و آموزنده مرقوم داشته‌اند که در کتاب به یاد دوست (ص ۱۷۴ - ۱۴۸) به طبع رسیده است.

فصل چهل و دوم

مدرسه بنات

برای ملاحظه شرح زحمات، خدمات و فداکاری خانم‌های ثابته و سنیه صادقی در اداره مدرسه بنات نجف‌آباد به نوشته جناب ابوالقاسم فیضی در کتاب به یاد دوست (ص ۱۴۸ - ۱۴۹) مراجعه فرمائید.

بر اساس نامه خصوصی خانم ثروت مختاری (دختر سنیه خانم صادقی) خطاب به حقیر که به تاریخ ۲۰ مارچ ۲۰۰۲ مورخ می‌باشد، خانم سنیه صادقی در ۱۵ مارچ ۱۹۰۵ م به دنیا آمده و در ۳۱ اپریل ۱۹۷۳ در سانفرانسیسکو به ملکوت ابهی شتافته‌اند. صعود خانم ثابته صادقی در سنه ۱۹۷۴ م در انگلستان اتفاق افتاد.

فصل چهل و سوم

جناب فیضی در نجف آباد

جناب ابوالقاسم فیضی شرحی مفصل در باره ایام سکونت خود در نجف آباد مرقوم فرموده‌اند که تحت عنوان «چهار سال و نیم در نجف آباد» از اواخر سال ۹۲ تا اواسط سال ۹۸ تاریخ بدیع» در کتاب به یاد دوست (ص ۱۲۱ - ۱۸۱) به طبع رسیده است. شماره دهم نشریه خوشه‌ها نیز به مطالعه حیات، خدمات و آثار جناب فیضی اختصاص یافته است.

قابل توجه است که غیر از جناب فیضی که سنینی چند در نجف آباد سکونت داشته‌اند عده‌ای از مبلغین و مشوقین و معلمین بهائی نیز به آن مدینه سفر نموده و به خدمت جامعه بهائی پرداخته‌اند. جناب عطاءالله روحانی در نامه‌های خصوصی خود خطاب به این عبد که در ژانویه و فوریه سنه ۲۰۰۲ ارسال داشته‌اند متذکر شده‌اند که مبلغین سیار مانند حضرات فاضل مازندرانی، عباس علوی، عزیزالله مصباح، میرزا تقی خان بهین آئین، ابوالقاسم شیدا نشیدی، علی آذری، محمد ثابت شرقی از نجف آباد دیدن نموده هر یک مدتی در آن شهر مقیم و به تبلیغ و تعلیم احباء اشتغال داشته‌اند.

عده دیگری از احبای الهی نیز به تناوب به دستور محفل ملی ایران و یا لجنه ملی جوانان برای تعلیم و تربیت جوانان و اطفال به طور موقت به نجف آباد مسافرت نموده‌اند، از قبیل جناب محمد لیب، جناب روح‌الله مهربان، خانم ملیحه ذبیح و آقای منوچهر راسان علی زاده. جناب کامران صمیمی شهید مجید نیز به مدتی نسبتاً طولانی در نجف آباد مقیم بوده‌اند و در تقویت روحیه ایمانی در جمع جوانان آن مدینه بسیار موفقیت داشته‌اند. جناب عزت‌الله امین امین پسر حاجی غلامرضای امین هم مدت مدیدی در نجف آباد اقامت نمودند و به تدریس زبان انگلیسی در کلاسهای جوانان پرداختند.

مبلغین و معلمین دیگری نظیر جناب عبدالحمید اشراق خاوری، میرزا منیر نبیل زاده و علی ممتازی ملقب به فاضل یزدی نیز از نجف آباد دیدن نموده مصدر خدمات امری به آن

جامعه شده‌اند.

*در خصوص ساختمان حمام دوش در نجف‌آباد جناب ابوالقاسم فیضی شرحی در خاطرات خود مرقوم فرموده‌اند که برای مطالعه آن می‌توان به کتاب به یاد دوست (ص ۱۷۵-۱۷۶) مراجعه نمود.

شرح تأسیس کتابخانه امری نجف‌آباد نیز در صفحات ۱۷۴ - ۱۷۵ اثر فوق مسطور است. در باره تأسیس حمام و کتابخانه در نجف‌آباد شرح مبسوطی در کتاب تاریخ قدمای امر در نجف‌آباد (ص ۲۳۶ - ۲۴۰ و ۲۰۶ - ۲۱۱) نیز مندرج می‌باشد.

خانم الهام مظلوم رساله پایان‌نامه خود را در مؤسسه عالی معارف امری به «ایام اقامت جناب ابوالقاسم فیضی در نجف‌آباد» اختصاص داده‌اند که به تاریخ دی ماه سنه ۱۳۷۹ هـ ش مورخ می‌باشد و در ۱۶۷ صفحه به رشته تحریر درآمده است.

فصل چهل و چهارم

گلستان جاوید

شرح احوال و خدمات جناب میرزا محمد ثابت مراغه‌ای به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت (ج ۳، ص ۱۷۲-۲۶۵) مندرج است. درباره اقدامات جناب ثابت مراغه‌ای در نجف‌آباد در کتاب در خدمت دوست (ص ۲۳۹) چنین مذکور است:

... جناب ثابت به اصفهان مراجعت و به نجف‌آباد رفته و مدتی در آنجا سکونت اختیار کردند. احباء با تشویق و تحریص ایشان زمین برای گلستان جاوید خریداری نمودند و آنان را به ساختن گلستان جاوید و حمام تشویق و ملزم نمودند. چون در آن اوقات یکی از احباء صعود نموده بود و جناب ثابت در ملا عام به کفن و دفن و خواندن نماز میت به آئین بهائی پرداختند، مسلمین نیز از این کار جلوگیری نمودند و ناچار یکی از احباء زمینی را تقدیم که دیوارکشی و سایر مسائل آن بعداً انجام گرفت و در آن اوقات احباء را به حمامهای مسلمین راه نمی‌دادند. لذا جناب ثابت کوچک و بزرگ و جوان و پیر احباء را دعوت و این مسئله را عنوان نمودند. احباء اظهار کردند که ما بنیه مالی نداریم و چون زنان نجف‌آباد علاوه بر خانه‌داری غالباً در خانه کرباس می‌بافتند پیشنهاد نمودند که هریک از خانم‌ها یک توپ از کرباس خود را برای امر تقدیم نمایند. و مردان نیز در زدن خشت و آوردن سنگ و سایر مسائل کمک و همراهی نموده و اشخاصی که می‌توانستند وجوهی را برای آن امر تقدیم نمودند. به هر حال حمام نیز مقدماتش آماده و بعد از مدتی ساخته شد...

در خصوص اقدامات جامعه نجف‌آباد در ایام اقامت جناب ثابت مراغه‌ای در آن سامان شرحی در اخبار امری (سال دهم، شماره ۸-۹، آبان و آذر ۱۳۱۰ هـ ش، ص ۱۸-۱۹) مندرج گشته که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

نجف‌آباد - جناب ثابت مراغه‌ای که اخیراً به اصفهان و از آنجا به نجف‌آباد

مسافرت نموده‌اند شرح مبسوطی دائر به جدیت و روحانیت و خلوص احبای جانفشان نجف آباد و همم عالیه آنان مرقوم داشته‌اند که بسیار مورث مسرت و انبساط است.

اولاً احبّاء عموماً در اجرای تصمیمات انجمن شورای روحانی ساعی و مراسم عقد ازدواج و همچنین تشییع و کفن و دفن اموات را بر طبق تعالیم بهائی مجری می‌دارند و اگر چه بواسطه اجرای مراسم بهائی و مجلس تذکری که اخیراً برای یکی از متصاعدین الی الله گرفته شده جماعت مسلمین به مخالفت و ممانعت برخاستند ولی بر اثر پافشاری احبّاء و مراجعه به حکومت جلیله دفع شریع عمل آمده و بآئین بهائیت عمل نموده‌اند و نیز اخیراً محفل مجللی از عموم احبّاء تشکیل گردیده و اولاً تصمیمات جدی در مسئله تسلیم و اطاعت به اوامر محفل مقدّس روحانی گرفته شد.

ثانیاً قرار شده است زمینی را که در دو سال قبل امه الله شاهرخ خانم تقدیم امر نموده برای مشرق الاذکار و یا فعلاً حظیره القدس تخصیص داده شود.

ثالثاً برای تهیه گلستان جاوید مقرر گردیده قطعه زمینی را که جناب آقا عباس شاه رضائی تقدیم نموده به این منظور تخصیص دهند و عجاله لجنه‌های مربوطه به اجرای این تصمیمات مهمه جدیت دارند.

و نیز در باره وقایع جاری در نجف آباد در مجله اخبار امری (سال دهم، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۱۰ هـ ش، ص ۹ - ۱۱) چنین مسطور است:

نجف آباد اصفهان - راپرت واصله از محفل مقدّس روحانی نجف آباد حاکی است که جناب آقای ثابت مراغه‌ای در آنجا به خدمات امریه موفق و اخیراً با چهار نفر از رؤسای اسلام مذاکرات نموده‌اند و اگر چه حضرات به علت مقاصد باطنی تصدیق نموده‌اند و لکن عظمت امر الله و جامعیت دلایل و براهین آن بر آنان ثابت گردیده است.

واقعه که اخیراً در نجف آباد رخ داده و بالاخره منتهی به احساس لزومیت گلستان جاوید و تهیه آن گردیده به قرار ذیل است:

در ۲۵ آبان آقا محمد جعفر و رقاء که یکی از احبّای قدیم بوده فوت می‌نماید بستگانش جسد آن مرحوم را در صندوق گذاشته به آداب بهائیت در قبرستان عمومی

مدفون می نمایند و بعد در منزل آن مرحوم به قرائت کلمات عالیات و سایر الواح می پردازند این قضیه موقد نار فساد در قلوب مغرضین گردیده عده جمع شده پیش حکومت محل شکایت می برند که بهائیان میت خود را با صندوق دفن نسوده و شریعت سلام را متزلزل ساخته اند - حکومت دو نفر از بستگان شخص متوفی را احضار و علت این عمل را از آنان سؤال می نماید حضرات هم اظهار می دارند که ما بهائی هستیم و مطابق آداب بهائیت با میت خودمان عمل کرده ایم حکومت محل با تلفون از حکومت اصفهان کسب تکلیف می نماید و بالاخره جواب می رسد بهائیان مختارند اموات خود را به آداب دیانتی خویش دفن نمایند - لهذا از طرف امنیه جمعیت را متفرق می سازند.

بر اثر وقوع این قضیه دو نفر از خادمان امر مبارک آقا میرزا عباس شاه رضائی و میرزا حسین علی شاه رضائی نوزده هزار ذرع زمین ملک خودشان را برای گلستان جاوید تقدیم و اکنون شروع به ساختمان و خیابان بندی گردیده است - تقدیمی این دو برادر نیک اختر در این موقع بسیار مناسب و قابل تحسین و تقدیر است - مزید تأییدات الهیه را از ساحت کبریا برای آنان مسئلت می نمائیم.

قبلاً قطعه زمینی از طرف شاه رخ خانم شهید یزدانی برای ساختمان حظیره القدس تعیین گردیده بود اینک برای تهیه مقدمات ساختمان آن کنفرانسی تشکیل داده و مقرر شد هریک از اماء الرحمن حداقل یک توب کرباس که خودشان می بافند و قیمت آن ۱۶ قران است بدهند و رجال هم تقبلی پرداخت و جوه نموده اند اینک لجنة انتخاب و مشغول جمع آوری جوه می باشند.

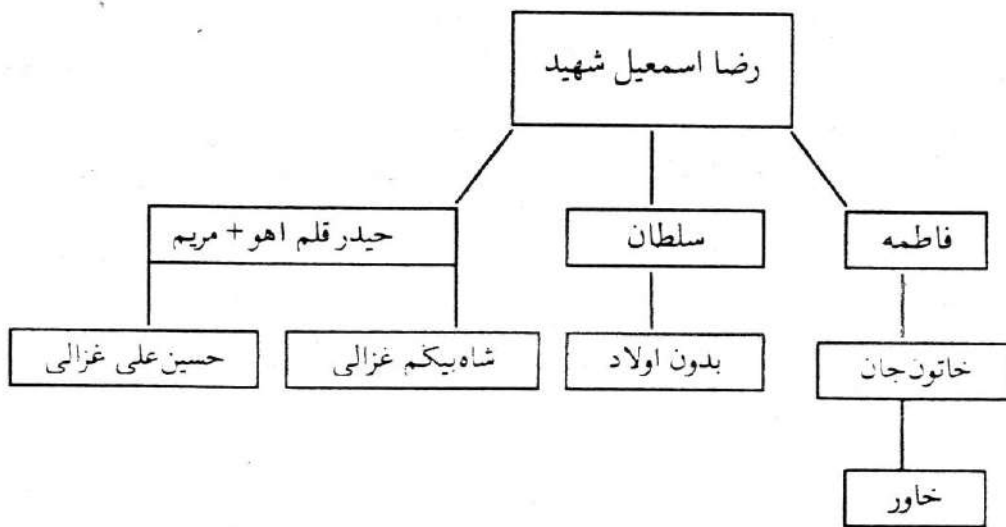
مدرسه بنین به مدیریت جناب میرزا احمدخان شهیدی و مدرسه بنات به مدیریت محترمتا ثابته خانم و سنیه خانم صادقی دائر و به همت اشخاص فوق امور بر محور مطلوب در جریان است و معلمین و معلمات از شاگردهای سابق همان مدرسه می باشند.

بر طبق تصمیم انجمن شورای روحانی عموم احباء روزهای جمعه را تعطیل و مراسم عقد و نکاح را به آئین بهائیت مجری می دارند. لجنه های مختلفه رجال و نساء عموماً به خدمات خود قائم و مخصوصاً پس از تشریف فرمائی جناب ثابت مراغه بیش

از پیش رونق یافته است.

* جناب مدرس در انتهای این فصل ذکری از دکتر غزالی و خواهر ایشان شاه بیگم غزالی فرموده‌اند.

مقصود از دکتر غزالی، آقای دکتر حسین علی غزالی است که با همشیره خود شاه بیگم از نوادگان جناب رضا اسمعیل شهید نجف‌آبادی می‌باشند. جناب رضا اسمعیل دو دختر به نام فاطمه و سلطان و یک پسر به نام حیدر قلم‌آهو داشته است. قبل از آن که به ادامه بحث پردازد شجره‌نامه مختصر این فامیل را مندرج می‌سازد:



در باره کیفیت شهادت جناب رضا اسمعیل شرحی به قلم شاه بیگم غزالی (نوه ایشان) در دست است که ذیلاً به درج آن می‌پردازد:

رضا اسمعیل نجف‌آبادی در زمستان به دست اشرار گرفتار شد هرچه اصرار می‌کنند که بگو بایی نیستم فقط به یک کلمه تکیه کرده می‌گوید چراغی که روشن است نمی‌توانم بگویم خاموش است. پس از آن زمین را به اندازه آن شخص حفر کرده او را در آن قرار می‌دهند و برف ریخته محکم می‌کنند اول تا زانوها، باز می‌گویند بگو بایی نیستم باز تکرار می‌کند چراغی که روشن است نمی‌توانم بگویم خاموش است. خلاصه برف تا زیر گلوی او می‌رسد و رنگ چهره سیاه می‌شود. می‌خندند و

می‌گویند ببینید چون بابی بود رویش از دنیا برگشته است. به این ترتیب او شهید می‌شود بعد خانه او را غارت می‌کنند.

ایشان دو دختر و یک پسر داشته، یکی فاطمه خانم و دیگری سلطان خانم و پسر ده ساله‌ای به نام حیدر قلم آهو که بعداً ملقب به غزالی شد. اینها شبانه از خانه بیرون می‌روند پسر مدت سه روز در بیابان در گودالی بدون آب و آذوقه به سر می‌برد پس از سه روز به او خبر می‌دهند از اشرار خبری نیست به خانه‌ات برگرد چون به خانه مراجعت می‌کند از مایملک آنها حتی سوزنی موجود نبوده است. مادر بیچاره از ترس اشرار دخترها را از این مخفی‌گاه به آن مخفی‌گاه منتقل می‌کند تا پس از مدتی که آتش حقد و حسد خاموش می‌شود به خانه برمیگردند. الحمدلله همه آنها مؤمن و همچنین فرزندان‌شان در ظلّ امرالله قائمند.

حسن اسمعیل که عموی حیدر باشد را نیز گرفتار کرده پس از عذاب و زجر دست او را قطع می‌کنند و ظرف روغنی را که قبلاً روی آتش آماده کرده بودند و در حال جوشیدن بود دست او را در آن فرو می‌برند و او را از باغ و مایملک خود بیرون می‌کنند و از هر جهت اذیت و آزار روا می‌دارند.

این بود شرحی از کیفیت شهادت جناب رضا اسمعیل نجفآبادی و شمه‌ای از مصائب وارده بر حسن اسمعیل برادر ایشان. قضایای استقامت و ایمان خاتون جان (نوه دختری جناب رضا اسمعیل شهید) نیز در نوع خود بی‌نظیر است. در باره این امه موقنه سرگذشت ذیل را به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

خاتون جان شوهری داشته مسلمان به نام عباس که هر شب به مسجد می‌رفته و به سخنان آخوند گوش می‌داده است. یک شب آخوند از بهائیان مذمت می‌کند و می‌گوید آنان خارج از دین و کافرند. عباس در پایان صحبت پیش آخوند می‌رود و می‌گوید: ای آقا زن من بهائی است تکلیف من چیست؟ آخوند می‌گوید: باید سه بار بگوید مسلمانم و بهائی بودن را تبری کند. عباس به خانه می‌آید و به زنش خاتون جان می‌گوید: آخوند گفته است زنت باید سه بار بگوید مسلمانم تا به تو حلال باشد. حال باید سه بار بگوئی مسلمانم تا بر من حلال باشی. خاتون جان سه بار می‌گوید: بهائی‌ام. عباس بر سر خود می‌زند و می‌گوید تو بر من

حرامی و باید از خانه من بیرون بروی. زمستان در حالی که برف بر زمین بوده و می باریده اورا با طفل یک سال و نیمه از خانه بیرون می کند. او به خانه مادرش می رود و مدت پنجاه سال به تنهایی با نان پزی در منازل احباء زندگی می کند و سرانجام در آبادان به ملکوت ابهی صعود می نماید. اما شوهرش عباس از این واقعه و جدا شدن از زن و فرزند بسیار متأثر می شود و هر چند مادرش که او نیز مسلمان متعصب بوده اورا نصیحت می کند و دلداری می دهد نتیجه نمی بخشد. حرف آخوند را نمی توانسته است نادیده بگیرد و به زندگی ادامه دهد. همسایه ها گفته بودند که عباس شبها خواب ندارد، مرتب راه می رود و گاهی گریه می کند و دائم به فکر زن جوان و طفل خود بوده ولی تعصب بی اندازه و جهالت مانع از آن بوده که از اطاعت آخوند سرپیچی نماید. تا این که می بیند دیگر نمی تواند در نجف آباد بماند لذا به طهران می رود و در طهران ساکن و به شغل پاره دوزی و کفآشی مشغول می شود، ولی دائماً محزون و متأثر بوده است، تا این که یکی از مشتریان با او دوست صمیمی می شود و علت حزن و بی قراری اورا جویا می گردد، عباس جمیع وقایع خود را شرح می دهد، بعد از مدتی همان عباس متعصب با صحبت با آن دوست که بهائی بوده بهائی می شود و به اشتباه خود پی می برد و با وجودی که بهائی شده بوده فکر می کند گناه او بخشیدنی نیست لذا عرایضی مبنی بر ندامت به حضور حضرت ولی امرالله معروض می دارد و مفتخر به وصول توقیعاتی به خط نورالدین زین و امضای مبارک می شود. عباس بعد از ایمان برای همسرش نامه می فرستد و می نویسد که من از گذشته پشیمانم و معذرت می خواهم. حق مرا بخشید تو نیز مرا ببخش و بیا با هم زندگی کنیم. اما خاتون جان در جواب چنین می نویسد که من نیز تورا بخشیدم، اما دیگر زمان زندگی با هم گذشته است. باری عباس در طهران صعود نمود و اولاد و احفاد موسوم به عائله ماندگاری فرزندان خاتون جان اند که در اثر ایمان و استقامت او در ظل امر مبارک به ثمر رسیدند و امروز هر یک از آنان در اطراف و اکناف عالم به خدمت امر الهی مشغولند.

شرحی که در باره رضا اسمعیل شهید و عائله ایشان مرقوم گردید بر اساس مطالب واصله از جناب دکتر علی توانگر و جناب امین الله ماندگاری (فرزند خاورخانم و نوه خاتون جان) تحریر شده است.

در باره حیدر قلم آهو پسر جناب رضا اسمعیل جناب ابوالقاسم فیضی در خطرات خود

چنین نوشته‌اند که «... می‌دویده و آهورا می‌گرفته و به همین علت قلم آهولقب یافته...» (به یاد دوست، ص ۱۳۶).

فصل چهل و پنجم

حظيرة القدس و تعدييات وارده

در باره تعدييات وارده بر احبای الهی در نجف آباد شرحی در مجله اخبار امری (شماره ۸-۹، آذر-دی ۱۳۳۱ هـ ش، ص ۲۳-۲۴) به طبع رسیده که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

طبق اطلاعاتی که اخیراً واصل گردیده است معاندین و مخالفین امرالله و عناصر آشوب طلب و مفسده جو در نقاط مختلفه به ايداء و اذيت و قتل و غارت احبای مظلوم و ستمديده قیام نموده اند. از آن جمله در قریه افوس از توابع اصفهان روز پنجشنبه دوم بهمن ماه ۱۳۳۱ جمع کثیری به منازل احباء ریخته عده ای را در حدود یکصد نفر سخت مضروب و مجروح ساخته و دو نفر از احبای مخلص و خدوم جناب قاسم کیخانی و جناب حاج بنده را به طرز فجیع و دلخراشی به شهادت رسانده اند و اموال بهائیان را یا غارت کرده یا آتش زده اند. در نتیجه این اعمال وحشیانه جمعی زن و اطفال بی گناه در این فصل زمستان بی خانه و لانه شده با سرما و گرسنگی و وحشت و اضطراب دست به گریبان هستند. نظیر همین وقایع در اسکندری نقطه دیگر از محال اصفهان رخ داده و اعداء انبار غله یکی از احباء را آتش زده و یاران را مورد شتم و ضرب قرار داده اند. در نجف آباد نیز روز به روز بر تعدی و تعرض اعداء نسبت به احباء افزوده شده و از سب و لعن و ضرب یاران و آتش زدن درهای منازل و نهب اموال آنان کوتاهی نمی کنند. البته احبای مظلوم که مورد این همه مظالم واقع شده اند نزد اولیای امور در محل دادخواهی نموده اند ولی طبق آنچه مشاهده می شود تا کنون نتیجه محسوس از تظلم آنان مترتب نگردیده و معلوم نیست مأمورین مربوطه برای حفظ رعایای بی گناه چه اقدام مؤثر معمول داشته اند.

در مرکز نیز شرح وقایع اسف انگیز فوق به عرض اولیای امور رسیده و صدور اوامر مؤکده در جلوگیری از تعدييات و تعرضات و همچنین تنبيه و مجازات مقصرین تقاضا شده است و انتظار می رود که اولیای محترم امور با در نظر گرفتن مصالح عالیله کشور که

همانا اجرای عدالت و استقرار امنیت و احقاق حق مظلومین است به دادخواهی عده‌ای از افراد این کشور ترتیب اثر خواهند داد و مسببین و محرکین و مرتکبین این وقایع خونین را به مجازات قانونی خواهند رساند و بدین وسیله از تکرار نظایر آن جلوگیری خواهند نمود.

ما بهائیان مطابقاً لما امرنا محبوبنا الابهی در این موارد اول توکل به حق جل جلاله نموده و سپس به موجب دستورات مبارکه به اولیای امور متوسل و متشبث می شویم و در عین حال برای تنبه جهال و مغرضین و مخالفین امر حضرت رب البریه دعا می کنیم.

بر اساس توضیحات جناب دکتر علی توانگر، «دولت قاتلین را دستگیر و به اصفهان منتقل کرد و در زندان برای محاکمه آماده بودند. به طوری که شنیده شد وزیر دادگستری از طهران به اصفهان آمد و با توصیه مخالفین و معاندین دستور آزادی زندانیان قاتل را داد و آزاد شدند.»

فصل چهل و ششم

مدارس بهائی و عداوت اعداء

مقصود از «یکی از وعاظ طهران» که در رادیو طهران به سخنرانی پرداخته و مردم شیعه را بر علیه بهائیان تحریک نموده محمد تقی فلسفی است که شرح حال مختصر او به نقل از دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۲، ص ۱۶۰۱-۱۶۰۲) به شرح ذیل است:

فلسفی، محمد تقی، وی به سال ۱۳۲۷ ق در تهران متولد شد و مقدمات و ادبیات و سطوح را نزد اساتید بزرگ چون والد معظم خود و آقا شیخ یونس قزوینی و آقا شیخ علی رشتی و معقول و فلسفه را از مرحوم میرزا طاهر تنکابنی و آقا میرزا محمود قمی و میرزا مهدی آشتیانی فراگرفت. حدود دو سال هم در محضر مرحوم آیت الله حایری یزدی در قم توقف و از محضر اساتید حوزه علمیه بهره مند شد.

پس از فراغ از تحصیل به زادگاه خود بازگشت و با سخنرانیهای فصیح و بلیغ به ترویج اسلام پرداخت تا جایی که منابر و مجالسش زبانزد عام و خاص بود. از ایشان کتب بسیاری تحت عنوان گفتار فلسفی به چاپ رسیده است که از جمله آنها آیه الکرسی پیام آسمانی توحید می باشد که در ۴۱۴ صفحه به تفسیر آیات ۲۵۵-۲۵۷ سوره بقره پرداخته است.

منابع: گنجینه دانشمندان، ج ۲ / ۳۸۸-۳۸۹، آینه دانشوران، ص ۶۴-۶۵.

* در باره وقایع رمضان ۱۳۳۴ هـ ش / ۱۹۵۵ م جناب عنایت الله سهراب رساله ای تحت عنوان «فاجعه رمضان ۱۳۳۴» تهیه و تنظیم نموده اند که هنوز به طبع نرسیده است. شرح وقایع این سنه در کتاب عالم بهائی (ج ۱۳، ص ۲۹۲-۲۹۶) نیز منعکس گردیده است.

* جناب اسدالله مقرّبی که ذکر شهادت و مساعی جمیله ایشان در فصول مختلفه این کتاب انعکاس یافته به سال ۱۳۳۹ هـ ش به ملکوت ابهی صعود نمودند. در باره حیات و خدمات ایشان شرحی در اخبار امری (سال ۴۰، شماره ۱-۲، ص ۱۴۳) به طبع رسیده که

ذیلاً به نقل آن می پردازد:

جناب اسدالله مقربی علیه رضوان الله از احبای مخلص و خدوم نجف آباد در ليله ۱۹ ديماه ۱۳۳۹ بملکوت ابهني صعود نمودند. ایشان در مدت قریب به یکصد سال عمر و خدمت هشتاد ساله خود همواره در راه امر حضرت منان تحمل هرگونه مشقات و بیایا نموده از جمله از جوانی در زمان حکومت ظل السلطان کلیه املاک و احشام و دارائیشان بامر آن حاکم ظالم و آقا نجفی ضبط و با زجر و شتم از محل مألوف اخراج شدند و پس از آن همواره مورد تعرض معاندین و مفسدین بوده اند ولی همیشه با شجاعت و استقامتی کم نظیر در مقابل هجوم اعداء و مغرضین ایستادگی کرده با شہامت تحمل بیایا می نمودند.

جناب مقربی دارای دو پسر و دو دختر می باشند که بحمدالله همگی بطراز ایمان و یقان و خدمت بامر مبارک مزین و مطرزند.

* در خصوص توطئه اعداء علیه بعضی از بهائیان نجف آباد جناب دکتر علی توانگر چنین نوشته اند که «آقایان جلال صادقی و دکتر نعمت الله برومند را مردم اعلان کردند که تبری کرده اند و مسلمان شده اند. آنها به روزنامه نوشتند که این اعلان را تکذیب می کنیم و دروغ است. روزنامه از چاپ آن خودداری نمود. آنها مجدداً در نامه هائی که به وسیله پست برای سران مسلمانان بازار نجف آباد ارسال شده بود اعلان تبری را تکذیب کرده بودند. آن موقع من طهران بودم، یکی از آن افراد حاج غلام حسین معین از تجار معروف نجف آباد بود و با پدر من دوست و با من آشنا بود. نامه ای برای من فرستاد که به من آقای دکتر نوشته است من بهائی هستم و آن اعلانهای منتشره ساختگی و دروغ بوده است».

دکتر نعمت الله برومند که قبلاً نام فامیل طبیعی داشته مخاطب لوحی از حضرت عبدالبهاء است که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

جناب نعمت الله طیب علیه بهاء الأبئی

ای منجذب نفعات الله نامت نعمت الله و کامت معرفت الله و جامت سرشار از باده محبت الله مکتوب مرسل و وصول یافت از آستان جمال قدم روحی لاجبائه الفدا با

کمال تضرع و ابتهال درخواست شد که در معالجه امراض و اسقام تر تأیید تام شامل شود و مهارت در فن طب کامل گردد تا دوره حیات خویش را در احیای هربیگانه و خویش مصروف داری و اوقات عزیز را در ابراء امراض هر توانگر و درویش معطوف نمائی. الحق نیتی پاک داری و قلبی تابناک مطمئن باش که نوایای صادق و نیات صالحه بنفسه جالب تأیید و جاذب توفیق رب مجید. هنگام ظهور مشکلات و صعوبات در تشخیص امراض و آفات توجه تام به رب الارباب نما تا کاشف کربات گردی و گاهی مناجاتهای جمال مبارک که در شفای امراض از قلم اعلی صادر گشته مداومت نما تا سلامت حصول یابد. از کثرت مشاغل مختصر مرقوم گردید و علیک البهاء الابهی. ع ع

فصل چهل و هفتم

خانواده‌های خدوم بهائی در نجف آباد

صدر توضیحات این فصل را به درج چند فقره از الواح مبارکه اختصاص می‌دهد. مخاطبین این الواح و نفوسی که در آنها مذکور شده‌اند اکثراً از نفوسی هستند که در سراسر تاریخ امری نجف آباد و مخصوصاً ضمن مطالب این فصل و فصل پنجاه و یکم به احوال و خدماتشان اشاره شده است. بدیهی است که تعیین هویت دقیق تمام نفوسی که در این الواح مذکورند امری دقیق و مشکل است و باید به مطالعات و جمع‌آوری اسناد و مدارک بیشتر موکول گردد.

پس از درج الواح مبارکه توضیحات لازمه را درباره اعضای بعضی از این خانواده‌ها به اختصار عرضه می‌دارد.

هو الله تعالی شأنه الحكمة والبيان

یا رمضان اشکر الله بما ائدک وعرّفک مشرق وحیه ومطلع آیاته واطهر منک من اشتغل بخدمتی وفاز بحضوری وسمع ندائی ورأی افقی المشرق المنیر. طوبی لک وله ولأمه بشرها من قبلی بعنایتی ورحمتی التي سبقت من فی السموات والأرضین. یا رمضان نذکر ابن علی وابنه الآخر فضلاً من لدى الله مالک القدر قد فاز کلّ واحد منهما بأنوار نیر بیانی الذی اشرق من افق قلمی الاعلی ان ربک هو المشفق الکریم.

یا رمضان به لسان پارسی بیان محبوب عالمیان را بشنو تا از نیر معانی که از افق ملکوت علم الهی اشراق نموده منور شوی ابنت علی از کأس عنایت نوشیده و به خدمت فائز گشته منتسبین او هر یک لدى الله مذکور. قسم به مصباح نور که به امر مالک ظهور و مکلم طور روشن و منیر است عالم بیک کلمه از کلمات حق معادله ننموده و نخواهد نمود. جناب زین المقربین علیه بهائی و عنایتی ورحمتی مدتی است ید عنایت اخذش فرموده و در ظلّ سدره مبارکه از برایش مقرر معین نموده در لیالی و ایام در جوار ساکن و به تحریر آیات الهی مشغول. اولیای آن ارض طراً را ذکر

می‌نمائیم و از برای هر یک تأیید می‌طلبیم، از برای مقبلین مقدر شده آنچه عیون مقربین و مخلصین به آن روشن است. جمیع را به حکمت امر می‌نمائیم باید بروح و ریحان و حکمت و بیان به اعلائی کلمه مقصود عالمیان مشغول باشند این است مقام اعظم و رتبه علیا طوبی للعاملین.

یا حیدر برادر ذکر ترا نموده و مالک قدر به ذکرش مشغول طوبی از برای نفسی که الیوم به ذکر مالک ایام فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور و از قلم الهی مسطور طوبی لک و لمن معک و لمن آمن بالله الفرد الخبیر.

یا محمد علی ذکرش را نموده و وجه الهی از شطر سجن اعظم به تو توجه فرموده اگر به عرفان این مقام فائز شوی و حفظش نمائی مادام العمر به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول گردی به قسمی که دنیا و زخارف آن و شبهات و اشارات و آلائی آن ترا از تمسک به جبل الهی منع ننماید و از تشبث به ذیل مطهرش محروم نسازد، البهاء علیک و علی ضلعک و من معک من لدی الله الغفور الرحیم.

یا نعمه الله مظلوم از شطر سجن به تو توجه نموده و تورا ذکر می‌نماید به ذکرش که نفاد او را اخذ ننماید و سهو و محو و نسیان به او نرسد او است صاحب عصمت کبری و سلطان یفعل ما یشاء. اگر جمیع اهل عالم در این کلمه علیا تفکر نمایند و از بحر معانی بنوشند خود را بر اعراش ایمان و ایقان مستوی مشاهده کنند و ما سوی الله را معدوم و مفقود شمزند. اجر احدی لدی الله ضایع نشده و نخواهد شد نفوس مقبله آن ارض که به اقبال فائزند و به خدمت قائم هر یک فائز شدند به آنچه که عند الله اعز است از کل اشیاء انا نبشرهم بعنایة الله رب العالمین و نبشرهم بنعمه الله الباقیة و مائدة عرفانه الدائمة و انا الفضال المشفق الکریم.

یا علی محمد کن مظلوم عالم را تورا در سجن اعظم ذکر نموده انه یدکر من اقبل الیه انه هو المشفق العزیز الحمید. ضلعت را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حق بشارت ده اولیای آن ارض طراً و همجین منتسبین اعلی در این لیله مبارکه به آثار قلم اعلی فائز گشتند نسل الله ان یرفقهم ویؤیدهم و یمدهم بجنود الحکمة و البیان انه هو المقتدر علی ما یشاء بارادة من عنده وهو القوی الغالب القدر. یا علی قبل محمد حق تورا ذکر می‌نماید و باستقامت وصیت می‌فرماید شکر کن

مالک قدم را که تو را راه نمود و به عرفان مطلع آیات خود فائز فرمود، البهاء علیک
وعلی ضلعک من لدی الله الواحد المختار.

یا محمد تو و دوستان الهی کل را امر می نمائیم به اعمالی که سبب ارتفاع
کلمه الله است طوبی از برای نفسی که شنید و عمل نمود.

یا نور محمد امروز اعمال طیبه و اخلاق روحانیه جنود حق جل جلاله بوده باید
کل به این جنود مظلوم را نصرت نمایند کذلک ذکرک قلمی الاعلی و ضلعک فضلا
من عندی لتکون من الشاکرین.

یا محمد قبل علی جدال و نزاع و فساد در کتاب الهی نهی شده باید کل به
کمال اتحاد و اتفاق بر امر قیام نمایند و به ذکر و ثنای حضرت مقصود مشغول گردند
جمع شما را وصیت می نمائیم به معرفت ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتکم به من
سنن الله و اوامره و اصول الله و احکامه انه یا مرکم بما ینفعکم فی کل عالم من عوالمه
وهو المشفق العزیز الحکیم. انا ذکرناک و امک و ضلعک لتطلع بعنایتی التي أحاطت
الوجود من الغیب والشهود.

یا ابراهیم یذکرک المظلوم اذ کان تحت مخالف البغضاء بما اکتسبت ایدی
الغافلین. البهاء علیک و علی ضلعک و علی کل امة سمعت و اجابت و اقبلت و قالت
لک الحمد یا اله من فی السموات و الأرضین.

یا رحیم ذکرک در ساحت اقدس مذکور و از قلم اعلی اسمت جاری وصیت
می نمائیم تو را و دوستان را به اعمالی که سبب تقرب عباد است خذوا ما امرتم به من
لدی الله العلیم الخبیر.

یا عبد الخالق ایام ایام الله است و مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ظاهراً باهراً
من غیر ستر و حجاب تو و من علی الأرض را به افق اعلی دعوت می فرماید اسمع و لا
تکن من الغافلین طوبی از برای نفسی که به ذکر الهی فائز شد و به اخلاقش متخلق
گشت.

یا محمد علی علیک و علی ضلعک بهائی مقام اولیا را در آن ارض بدانید
جناب امین علیه بهاء الله در این ایام در ساحت اقدس حاضر و ذکر آن ارض را نموده و
مخصوص جناب ملاً باقر از قبل و بعد آیات الهی نازل و ارسال شد ان شاء الله از بحر

بیان رحمن بیاشامند و از ماسوی الله خود را فارغ و آزاد مشاهده کنند.

یا جعفر در منظر اکبر ذکرت نمودیم امروز اتحاد و اتفاق لدی الله محبوب و مقبول از حق بطلبید کل را به این مقام فائز فرماید در یمین اتفاق علم نصر من الله مشاهده می شود، طوبی للناظرین.

یا امتی یا کلثوم اسمت لدی المظلوم مذکور و به ذکر محبوب عالمیان فائز شدی. از اول ایام یومی که جمال قدم در زوراء از بیت خارج و به بستانی که به رضوان نامیده شده وارد به جمیع اسماء بر جمیع اشیاء تجلی فرمود. اشراق این نیر فضل را احدی احصا ننموده و نخواهد نمود چه که از قوه و قدرت خلق مقدس و مبراً است و همچنین اراده فرمود هر اسمی که لدی العرش به شرف حضور فائز شود به ذکر الهی و اثر قلم اعلیٰ مفتخر گردد الی حین آنچه اسامی نزد مظلوم حاضر فائز شد به آنچه که از برای او شبه و مثلی نبوده و نیست از حق می طلبیم کل را مؤید فرماید بر حفظ عطایای او و نعمتهای او و بخششهای او، او است بر هر شیء قادر و توانا.

یا غلام علی مظلوم در سجن تو را ذکر می نماید و به افق اعلیٰ دعوت می فرماید از حق می طلبیم کل را مؤید دارد بر اتفاق و اتحاد. این است وصیت الله که از قبل و بعد از قلم اعلیٰ جاری و ساری بود، هنیئاً للفائزین و مرثیاً للعاملین البهائم علیک و علی ضلعک.

یا اولیائی هناك اسمعوا نداء المظلوم من الافق الاعلیٰ انه یوصیکم بما یقرّبکم الی مقام لا یُسْمَعُ فیهِ الا حقیف سدره المنتهی و صریر القلم الاعلیٰ انه هو المقتدر علی ما یشاء ما اطلع بفضله الا نفسه المهیمن علی من فی الأرض و السماء یا اولیائی قولوا بسم الله و بالله و خذوا کأس البیان من ایادی رحمة ربکم الرحمن ثم اشربوا منها رغماً للذین کفروا بالله اذ اتی بسلطان مشهود. کذلک نطق لسان العظمة فی مقامه المحمود طوبی لمن سمع و عمل بما امر به من لدی الله مالک الوجود البهائم علیکم و علی امائی اللائی سمعن و آمنن بالله رب ما کان و ما یکون.

بسمی المشرق من افق البیان

امروز آفتاب به قد اتی الوهاب ناطق و اشیاء به قد اتی فاطر السماء متکلم سدره منتهی اشجار و اوراق و اثمار را مژده می دهد و بشارت می دهد به ظهور کنز مخزون و غیب مکنون و جبال عالم طور را تهیت می گوید چه که این ایام کأس وصال مینوشد و کوثر لقا میآشامد بعد از یأس به مکلمش مانوس، از قلم اعلیٰ بر هر ورقی از اوراق این کلمه علیا مرقوم از اریاح بگذرو به ارادة الله حرکت نما.

یا زین علیک بهائی و عنایتی منظر اکبر ظاهر و مالک قدر به اسرار حکمت و بیان ناطق و لکن نفوس غافله به اسبابی که فنایش اظهار از شمس است متمسک و از بحر اعظم الهی که هر قطره آن محیی عالم است غافل و محجوب. معلوم نیست دولت آبادی غافل چه ادراک نموده به چه حجت اقبال کرده یعنی به نقطه اولی و به چه برهان از نفس حق جل جلاله اعراض نموده. یا زین از حق مسئلت نما شاید از بحرفیض و کرم عباد غافل را آگاه نماید و به عدل و انصاف مزین فرماید تا کلّ فائز شوند به آنچه که سبب نجات ابدی است. لعمر الله محض فضل قلم اعلیٰ به این اذکار ناطق که شاید مجدد عباد بیچاره به اوهامات حزب مبتلا نشوند و از کوثر بیان رحمن محروم نگردند. یا زین علیک بهائی و رحمتی نامه جناب ملا باقر که به آن جناب ارسال داشته در ساحت اقدس حاضر و به اصفا فائز هنیئا له انا وجدنا عرف حبه ذکرناه من قبل بآیات شهدت بإقباله فی یوم فیه اعرض اکثر العباد عن الله ربّ العالمین انا اردنا ان نذکر الذین اراد ذکرهم رحمةً من عندنا و فضلاً من لدنا وانا الفضال الکریم.

یا حسین (استاد) اسمع نداء الله الملك الحق العدل المبين الذي ينطق امام وجوه العالم ويدع الكل الى الفرد الخبير ما خوفته عواصف الظالمين ولا قواصف المشركين وما حجته حجبات الذين كفروا بيوم الدين اذا شربت رحيق كلامي ووجدت عرف عنایتی قل:

الهي الهي تری عبدک قائماً لدى باب فضلک و سئل منک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال. ای ربّ اسئلك بلالی عمان حکمتک و الأسرار المکنونة فی علمک بأن تجعلنی ثابتاً علی امرک بحيث لا تزلینی شبهات الذین کفروا بک و آیاتک انک

انت المقتدر القدير.

يا محمد قبل تقى اسمع نداء المظلوم من افق البلاء انه لا اله الا انا العزيز الحميد. ما منعى البلاء عن مالك الأسماء قد اظهرت الأمر امام وجوه الأمراء بسطان مبین طوبى لعبد ما منعه جبايرة الأرض ولا فراعتها عن التقرب الى الله المقتدر القوى الغالب القدير انك اذا اخذك جذب النداء من الأفق الاعلى قل:

اسئلك يا فاطر السماء ومالك الأسماء بالمقدمات التى فازت بلحظات عنايتك وتشرفت بقدمك وارتفعت فيها زفراتك بما ورد عليك من اعدائك بأن تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث يستقيم باستقامتى عبادك وخلقك انك انت الله الفرد الواحد العليم الحكيم.

يا ابراهيم، هل الأحزان تمنعنى وهل البلاء يخوفنى وهل السطوة تضعفنى وهل الأسماء تحجبنى لا وعرشى الأعظم ونبأى العظيم. قد اظهرت الأمر امام وجوه الملوك والمملوك ودعوت الكل بالحكمة والبيان الى افق الرحمن منهم من سمع واعرض ومنهم من افتى على ومنهم من حبسنى فى هذا المقام البعيد. انك اذا هزتك نسائم فجر ظهورى واخذك سكر كوثر بيانى قل:

الهى الهى وعزتك وجلالك وعظمتك واقتدارك قد اهلكنى بعدك واحرقنى فراقك، ترانى يا الهى فى نار الهجر والفراق اين كوثر لقائك يا مقصود العالم وعزتك لا يسكن قلبى الا بذكر وصالك ولا تقر عينى الا بكحل عنايتك ان تمنعها عن مشاهدة افقك لأى امر خلقتها واطهرتها. اى رب لا تمنع الوجود عن مشاهدة آثار جودك وكرمك ولا الهياكل عن طراز رحمتك وغفرانك. اى رب ذابت اكباد العشاق فى بعدهم عن ساحة قربك اسئلك ببحر آياتك وسماء رحمتك بأن تجعلنى ثابتاً على امرك وراسخاً فى حبك بحيث ارى ما دونك مفقوداً عند ظهورات عظمتك ومعدوماً عند تجليات انوار وجهك انك انت المقتدر العزيز العظيم.

نسل الله ان يغفر اباك وينزل له فى كل الأحيان نعمة من عنده ورحمة من لدنه ويسمعه آياته ويريه اسرار جبروته وملكوته انه هو المقتدر المختار.

يا محمد قبل حسن يذكرك المظلوم بآيات جعلها الله كوثر الحيوان لأولياته لتشكر ربك الغفور الرحيم. طوبى لك بما شربت كأس البلاء فى مر الله فاطر السماء وسمعت

شماتة الأعداء في سبيل الله مولى المخلصين، اذا احيتك نسمات عنايتي مرة اخرى
قل:

لك الحمد يا مولى الورى ورب العرش والثرى بما ذكرتنى اذ كنت بين ايادى
الظالمين من عبادك يا ليت كنت مفقوداً وما سمعت اذنى ما ورد عليك فى ايامك
اسئلك يا مقصود العالم ومحبيب الأمم بالاسم الاعظم بأن تجعلنى متحركاً بارادتك
ومنجذباً بآياتك وتمسكاً بحبل الاستقامة فى امرك انك انت المقتدر على ما تشاء
لا اله الا انت العزيز الفضال.

يا مولى السر والعلن اذكر من سَمَى بحسن (ابن برات) وبشره بسماء عنايتك وبحر
عطائك ليطير بأجنحة الانقطاع فى هذا الهواء المقدس العزيز اللطيف. يا حسن اذا
طرت بأجنحة التوكل والانقطاع وشربت رحيق البيان من كأس عناية ربك الرحمن قل:
الهي الهى لك الحمد بما انجزت وعدك واظهرت امرك وانزلت آياتك وألقت بين
قلوب احبائك اسئلك بضجيج المقرين فى فراقك وصريخ المخلصين فى ايامك
بأن تجعل اذنى فائزة باصغاء ندائك وبصرى مفتخراً بمشاهدة آثارك. اى رب هذا
يوم فيه ماج بحر عطائك وهاج عرف فضلك اسئلك ان لا تخيننى عما قدرته
لعبادك الأمناء الذين بهم اشرق نير العدل بين خلقك لا اله الا انت العزيز الوهاب.
يا باقر (ابن على) قدس سمعك عما سمعته من قبل وطهر بصرک عما شاهد
ورأى لیسع الأول ندائی الأهلئ ويرئ الثانئ آياتئ الكبرى، قل:

لك الحمد يا الهى وسيدى وسندى ورجائى بما عرفتنى صراطك وعلمتنى نبأك
وانطقتنى بذكرک بأمرک الذى به سخرت الأفئدة والقلوب بأن تؤيدنى على
ذكرک وثنائك بالحكمة التى امرتنى بها فى كتابک انک انت المقتدر العزيز العلام.
ان المظلوم اراد ان يذكر من سُمى بمحمد قبل على الذى حضر اسمه فى مقام
ارتفع فيه نداء الله رب العالمين. اذكر من ذكرک ثم اشكر فضل الله المقتدر القدير انه
اقبل من شطر السجن الى اوليائه الذين اخذوا كأس الايقان من ايادى عطاء ربهم
الرحمن وشربوا منها باسمه المقتدر العزيز العظيم. اياک ان يمنعک ظلم الذين كذبوا
بيوم الدين ضع ما عند القوم وخذ كتاب الله بيقين مبين. انه يؤيد من سمع النداء ويمد
الذين اقبلوا اليه بوجه منير كذلك غن عندليب البيان على اعلى الأغصان فضلاً من

لادن علیم حکیم. و نذکر من سُمی بعلی اکبر ليقربه البيان الى الله مالک الأديان و يؤيده على الاستقامة فى هذا الأمر العظيم قد فزت بذكرى فى سجنى نسل الله تعالى ان يؤيدك والذين آمنوا على العمل بما نزل فى كتابه العزيز البديع ، قل:

لك الحمد بما سقيتني كأس عرفانك وهديتني الى صراطك وانزلت لى مائدة بيانك اسئلك يا مقصود العالم ومحبوب الأمم بأمرک الذى احاط الأرض والسماء وباسمک الذى به سخرت مدائن الأسماء بأن تجعلنى منجذباً بآياتك وقائماً على خدمة امرک بين عبادک انک انت المقتدر المهيمن العليم الحكيم.

يا محمد قبل حسين نداى مظلوم را به اذن حقيقت بشنو. در ليله بيست و دوّم ماه مبارک رمضان که اهل ايران به ذکر اوليا و لعن اشقيا مشغولند به تو توجه نموديم و ترا ذکر مى نمايم. در آنچه وارد شده تفکر نما، ابن مرادى يکى از اوليا را شهيد نموده ولكن اهل ايران سيد عالم را شهيد نمودند و شاعر نيستند، صد هزار بار از مرادى شقى تر و ظالم ترند هذا ما نطق به لسان القدم فى هذا المقام الرفيع ، قل:

لك الحمد يا الهى بما نجيتنى من اوهام امثالى وقرّبتنى اليك وعرّفتنى مشرق آياتك ومطلع بيناتك وسقيتني كوثر عنايتك وهديتني الى صراطك الواضح المستقيم. اسئلك بأن توفقنى على ذكرک وتكتب لى ماكتبته لأصفيائك انک انت الغفور الكريم. يا ابا القاسم يذکرک مالک ملکوت البيان من شطر السجن ويذکرک بآياته ويريك آثاره ويشرك بفضله ان ربک هو المشفق الكريم قل:

الهى الهى انت الذى خلقتنى بأمرک وارادتک واسمعتنى ندائک وعرّفتنى سبيلک وسقيتني كوثر بيانك اسئلك بأمرک الذى به بدلت الأرض غير الأرض ونشرت آثارک وسخرت افئدة اوليائك وبامطار رحمتك فى نيسان فضلك وبلائى عمان عنايتك بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال متمسكاً بحبل طاعتك وناظراً الى افقك اى ربّ ترى الجاهل اراد طمطام علمك والذليل بحر عزّتك قدر له ما ينبغى لعزّك واقتدارك وعظمتك واجتبارك انک انت المقتدر القدير.

يا مظلوم اذکر من سُمى بتراب لتقرّبه الآيات الى اعلى المقام اسمع ندائى من هذا المقام الذى سُمى بكل الأسماء فى كتاب الله ربّ الأرباب انه يهديک الى صراطه وسقيک کوثر عطائه وبقربک اليه فى كلّ الأحوال. اذا سمعت صرير قلبي

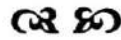
ووجدت عرف بیانی قل:

الهی الهی لك الفضل والعطاء ولك العناية والبهاء اشهد انك خلقت العالم
لاصفاء ندائك الأهلی و عرفان مطلع امرک یا مولی الأسماء و فاطر السماء. ای رب
تری عبدک هذا معترفاً بما نطق به القلم فی اعلى المقام و مقراً بما امر به لسان
عظمتک اذ كان فی سجن عکاء اسئلک بالصدور التي تشبکت من سهام اعدائك
و بالأفئدة التي ذابت فی هجرک و بعبرات المقرین من خلقک و خضوعهم عند اشراق
نیر اقتدارک بأن تقدر لی ما قدرته لأصفيائك و امنائک انک انت المقتدر الذی لا
يمنعک ظلم العالم ولا ضوضاء الأمم لا اله الا انت العزيز العظيم.

یا محمد قبل کریم انا نوصیک و الذین آمنوا بالامانة و الدیانة و بما تطمئن به
الأفئدة و القلوب. اصحاب سفینه حمراء باید ما بین اهل عالم ممتاز باشند به شانی که
کل گواهی دهند بر تنزیه و تقدیس ایشان. اهل ایران در قرون و اعصار به ذکر و ثنای
حق مشغول و لکن در یوم ظهور عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عمل
نمود. بر منابر به سب و لعن حق جل جلاله ناطقند و به مدح عباد متکلم. اگر انسان
در اعمال و افعال آن نفوس تفکر نماید خود را متحیر مشاهده می کند. قد عملوا ما
ناح به اللوح و القلم و صاح به جمال القدم علی اعلى مقام العالم. از حق بطلب
گمراهان را هدایت فرماید و راه نماید انه هو القوی الغالب القدير. اولیا را در لیالی و
ایام ذکر نموده و می نمائیم و از برای هر یک توفیق می طلبیم انه هو اقدر الأقدیرین
و ارحم الراحمین.

یا قلمی الاعلی اذکر من سمی بمحمد قبل علی ثم انزل له من سماء عطائك
ما یقر به الیک لیقوم علی ذکرک و ثنائک بین خلقک و یهدیهم الی مقام ینطق فیہ
الأشیاء الملك لله رب العالمین. قل یا معشر العلماء انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن
فی الفرقان، اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة. بگو امروز واقعه مذکوره واقع شد و
ساعت و اشراف آن مشهود، یوم تبلی السرائر امروز است و یوم تمر الجبال امروز صیحه
مرتفع و ارض متحرک و مهتر و نور از افق مکلم طور مشرق و لائح و صریر قلم از اعلى
مقام عالم مرتفع. از حق بترسید اوست منتقم حقیقی، این است نباء اعظم و امر
عظیم مقامش را بفهمید و در آنچه ظاهر شده انصاف دهید، قد اشرقت الأرض بنور

رهبها ونورت البلاد بنور موجدھا. جهد نمائید تا وقت باقی و امر ظاهر خود را محروم نمائید. یا محمد قبل علی قد حضر اسمک لدى المظلوم بذلك حاج عرف العفو وماج بحر الغفران انه غفرک والذین آمنوا به وبآياته فضلا من عنده عليك وعليهم انه هو الأمر القديم.



جناب زین‌المقربین

به زیارت دستخط مبارک فائز شده مطالب آن معروض شد، جواب ما اشرف من افق الخطاب:

ان الذین سافروا وهاجروا الی الله اولئک لهم اجر عظیم. طوبی لأهل النون الذین استقاموا علی حبّ الله المهیمن القیوم قد نزل لهم آیات بینات وارسلناها بید السین ان ربک لهو الذاکر العلیم.

واما ما ذکررت فی الذین حضروا هناك مقبلاً الی الله مولیک قد قبلنا توجههم واقبالهم الی شطر الله العلی العظیم. ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء من خلقه انه لهو العلیم الخبیر، یؤید من یشاء بما یشاء ویقدر لمن اراد ما یرید.

ان یا درویش طوبی لک بما اقبلت الی الله نوصیک بوصیة لا یعادلها ما فی السموات والأرضین ان اجعلها امام عینیک ولا تکن من الذین اذا یجری الحکم بغير اهوائهم یجدون انفسهم علی حزن مبین. ان افرح بأوامر الله فی ای شیء کان کن طائفاً حول التنزیه هذا امر من لدن عزیز جمیل. کن راضياً برضاء الله وقضائه وما نزل فی الألواح من حکمه المبرم المتین علی شأن تدع الوری عن ورائک اتباعاً لأمر مولیک كذلك ینبغی لمن طار فی هذا الهواء البدیع المنیع الخفیف اللطیف. قد ذکر اسمک لدى العرش ونزلنا لک آیات بینات قد جعلناها خزینة لک ان اشکر وکن من الحامدین وكذلك فی هذا اللوح ان ربک سبق حبه ایاک لا یسقه احد فی شیء انه لهو المقدر القدیر.

طوبی لأبو القاسم والذی سمی بسمحمد قبل حسین ان یا زین بشرهم بذكر الله لهم انا كتبنا لهم اجر الذین سرعوا وفازوا اقبلوا واجابوا انه لهو الحاکم علی ما یرید.

ای زین المقربین، ورب العالمین که حبّ حقّ سبق و اعظم و اکبر است از حبّ عباد او و حینی که آیه منع نازل چشم باطن لأجل احبّیش باکی ولكن قضی الأمر من عنده لا رادّ لحکمه انه علی کلّ شیء حکیم. بسی واضح است که حق دوست می دارد احبّای خود را و این منع نظریه احتجاج ناس بوده چه که عباد غافل در کلّ حین در صدد آنند که به بهانه ای متشبث شوند و وارد آورند آنچه را اراده دارند. لعمری ان الذین رجعوا بامرہ بعد تقرّبهم الیه انه خیر لهم من عبادة الف سنة ان ربک لہو العلیم الحکیم. اقبال نفسی ضایع نشده و نخواهد شد ولو به قدمی بوده قد کتب لکل نفس جزاء عمله طوبی للعارفین. باید به کمال روح و ریحان به شطر رحمّن ناظر باشند به شانی که از او امر و نواهی او اگر هم بر حسب ظاهر ضرر نفس خود را مشاهده نمایند محزون نباشند به کمال شوق و شغف عامل شوند این ایام چند نفس از اطراف جمع شده اند و نفوس دیگر من غیر اذن توجّه کرده اند طوبی للرفیع و من معه وللذین فی هناک اذا سمعوا نداء الله عملوا بما امروا انما البهاء من لدنا علیهم و علی امثالهم.

واما ما ذکرّت فی اسم الله الحاء انا زینا هیکلہ بطراز نسبتنا، هذا من فضل لا یعادله شیء فی السموات والأرضین انه قام علی خدمة لله بتمامه یشهد بذلك ما ظهر منه ان ربک لہو العلیم الخبیر. علیہ تکبیری و بهائی و علی الذین یحبونه لعمری قد قدر له مقام کریم بلغه ما جرى من القلم الاعلیٰ و بشره بهذا الذکر الذی انار منه افق الذکر و ارتفعت سماء البیان کذلک یا مرک الرحمن ان اعمل و کن من الشاکرین.

انا وجدنا عبد الحاضر لدى الوجه حین الذی یکتب الآیات اراد فی قلبه ان یکبر علیه و علی احبّائی فی هناک کبر و یلغ التکبیر من قبله الی من کبره ان ربک لہو الخبیر العلیم. انا نکبر علیه من قبل اغصانی و افنانی و انذین یطوفون عرش ربهم العزیز الکریم.

واما ما ذکرّت فی کاظم الذی فاز باللقاء انا ارسلنا له لوحین و نزلنا فیهما ما تنجذب به افئدة العالمین، طوبی له و لاخوته الذین آمنوا بالله و اقبلوا الیه و حملوا الشداید فی سبیلہ بلغ علیهم التکبیر من قبل المسجون ثم بشرهم بذکری آیاهم فی هذا اللوح البدیع. نسئل الله بأن یوفقهم فی کلّ الأحوال و یقدر لهم ما ینفعهم فی الدنیا و الآخرة انه لہو المعطى المقدر العزیز المنیع.

ثم اذکر الباقر والرحیم من لدنا واجعلهما مزیناً باکلیل ذکر ربک العلیم نزلنا لهما الآیات وارسلناها الیهما انا نذکر الذین ارادوا وجه ربهم واقبلوا الیه بوجوه نورا انه لهو العزیز الکریم.

واما ما ذکرک فی محمد قبل صادق قد سمعنا ندائه رفعناه بهذا الذکر الذی به رفع کل امر ونبی کلّ مقام عظیم، قد غفر الله له ولأهله انه جواد رحیم. اگر ثمرات ذکر حق را علی ما هو علیه ادراک نمایند وهمچنین اجر ذکر ایشان در ساحت اقدس لعمری سکر رحیق اطهر چنان اخذشان نماید که از عالمیان منقطع شده لیلاً و نهاراً به ذکر محبوب امکان مشغول شوند.

قد ذکر اسم الکریم لدى الوجه ونزل له من قلم الکریم ما لاح به ذکر الحکیم ان اذکره من قبلی بهذا الفضل المبین.

وکذلک الحسین البسناه قمیص البیان من لدى الرحمن لیكون من الشاکرین ان اذکره من قبلی لیمرّ علیه نسّمات ذکر المحبوب من هذا السجن الذی جعله الله منظر اسمه الباقي الدائم العزیز الرفیع.

واما ما ذکرک فی الباقر بعد محمد قد ذکر لدى الوجه ما انشأه وانشده طوبی لسان نطق بثناء الله واغصانه نسل الله بأن يجعله معن طار فی هواء حبه فی کلّ عالم من عوالمه انه ممن حضر وفاز وسمع وأجاب وقدر له ما یفرح به قلبه ان ربک هو أرحم الراحمین. ثناء الله سبق ثناء عباده و ذکره ذکر عباده اندا کرین.

قد وجدنا فی کتابک ذکر محمد قبل علی وزیناه برداء ذکر ربه الرحمن الرحیم. لولا منع المانعین وضوضاء الغافلین قد نزلنا لكل واحد منهم ما تجری به بحور الانجذاب بین العالمین. بلغه تکبیر الذی طلع ولاح من افق بیان ربه الرحمن لیفرح بذکر الذی به مرّت الجبال وهبت نسمة الله علی کلّ صغیر وکبیر. انه یذکر فی السجن من اراده طوبی لمن اقبل بقلبه وسمع ما ارتفع من مضع ذکر ربه العزیز الحکیم. نسل الله بأن یؤیده علی ما اراد ویجعله راضیاً برضائه وراضیاً حول مشیته وناطقاً بثنائه بین خلقه انه لهو العزیز المحیط. و آنچه ارسال داشته نصف آن را آن جناب تصرف نمایند و نصف دیگر را به میهمان و خدیجه سلطان برسانند هر وقت در این محل وجهی موجود شد عوض آن به عبد حاضر لدى الوجه امر می فرمائییم در مقام کریم به مصرفی که اراده

نموده برساند، هذا من فضل ربك عليه بشره بهذا الفضل العظيم.
ثم اذكر امة التي ذكرت في كتابك طوبى لها بما نزل ذكرها من قلم ربها
القديم. نسئل الله بأن يوفقها على حبه ورضائه ويكتب لها ما كتب لامائه اللاني اشرفن
من افق الانقطاع بهذا الذكر الحكيم.

واما ما ذكرت في ذكر من اعرض من اهل الدال وكتاب الذي ارسله ان اكتب له
يا عبد ليس هذا يوم التجربة والامتحان ويوم الذي توهمته. هذا يوم ينبغي لكل نفس
اذا سمع النداء من ملكوت ربه الابهي ينقطع بكله عن الأشياء عما خلق بين الأرض
والسما وبتوجه بوجه الأنور الى المنظر الأكبر ويقول بلسان سره وجهه بل بألسن التي
خلق الله في كل جوارحه: لييك لييك يا مالک الأسماء، لييك لييك يا ايها الموعود
في الألواح، بلى بلى يا من حملت الشدايد كلها لنجاة العالمين.

بنویس ای عبد در یک آن خالصاً لوجه الرحمن تفکر نما منقطعاً عما سواه و
ملاحظه کن اگر از این ظهور اعظم که اشراقش جمیع عالم و امم را احاطه نموده غافل
مانی به چه متمسک خواهی شد و به کدام حجّت و برهان حق از برای خود ثابت
خواهی نمود؟ ان البیان بنفسه زین باسمى و نزل لذكری فانظر لتعرف ایاک ان يمنعک
شیئ عن هذا الفضل الذي احاط السموات والأرضین. کینونة الشجرة تنادی انه لهو
المحبوب والسدرة تنطق وجمال المعبود قد اتی الموعود الملك لله الفرد العزيز
الحکیم. هل قنعت بما عندک من التماثل او اسماء التي لا تعرف منها الا ما سمعته
من امثالک دعها بقدره ربک قل اقبلت اليک يا مولی العالمین.

ای عبد قسم به نیر اعظم که لحاظ الله مقدّس است از آن که به اقبال ناس یا به
اعراض ایشان ناظر باشد آنچه ذکر می شود از فضل محض بوده چه که رحمت و
فضلش سبقت گرفته جمیع اشیاء را و در این سجن اعظم ندا می فرماید و عباد را به
حق می خواند که شاید جمیع بر کلمه جامعه الهیه جمع شوند اگر از اهل انصافی تفکر
لولا البهائم من یرفع امر ربک مالک الأسماء تالله از نفوسی که اتباع ایشان را لازم
دانسته ای نفسی ظاهر نه کلّ به حفظ جان و اسباب راحت مشغول و حق بنفسه ما بین
اهل طغیان به ذکر رحمن ناطق می فرماید کلمه ای از نزد او اعتراست از کلّ کتب منزله
و صحف مرسله و شما به نفسی که اطلاع بر او نداشته اید از امطار نیمان رحمت رحمن

ممنوع مانده‌اید و محجوب گشته‌اید و از نفسی که به اشاره اصبع او ما نزل فی البیان معلق و منوط است محروم. بحر قرب در امواج و ناس بعید مشاهده می‌شوند لسان قدیم در نطق و بیان و اهل امکان صمیم بنظر می‌آیند. بگو بشکنید سلاسل تقلید و اصنام اوهام را کذلک یا امرک هذا المسجون الغریب. ان البیان ینوح و هم یفرحون والنقطه یصیح و هم یلعبون قل الی متی تشتغلون بأوهامکم اما ترون تذهبون ولا ترجعون.

ای عباد باده الهیه آماده و ساقی طلعت باقی به چه محجوب مانده‌اید و به چه سبب محروم گشته‌اید؟ اگر بیان حق منحصر به کلمه‌ای باشد آن کلمه مشرق است مثل شمس ما بین کلمات عالمین به بصر حدید در ما نزل فی البیان و هذا الظهور نظر کن که شاید از نسایم ربیع رحمانی محروم نمائی و از وساوس نفوس مشرکه فارغ شوی. بشنو نصیح الهی را و از آن تجاوز منما اینقدر بدان که اطلاع بر امری نداشته و نداری و نفوسی هم که اغوا نموده‌اند ابدأ مطلع نبوده و نیستند. از جمیع این امور گذشته بماظهر ناظر شو لعل تدع الغدیر عن ورائک مقبلاً الی البحر الأعظم الذی تموج بذاته لذاته وینطق انه لا اله الا هو المقتدر المتعالی العزیز الحکیم. نسئل الله بأن یوفقک ویرزقک ما اراد فی آیامه انه هو المقتدر العزیز القدیر. دیگر هر چه هم آن جناب مصلحت می‌دانند از قول خود بنویسد لا بأس.

وما ذکرک فی ابن البرات ینبغی له بأن یشکر ربه بما ذکر اسمہ فی هذا المقام الکریم طوبی لک یا برات بما برئت عن الذین اعرضوا واقبلت الی محیی العالمین. ان افرح بذکری ایاک ثم اقبل بقلبک الی المحبوب. قل لک الحمد یا منزل الذکر الحکیم انا نذکر احبائنا فی کلّ الأحيان علی شأن ما منعا البلاء عن ذکرهم فی سبیل الله الملک العزیز العظیم ان اذکروه کما یدکرکم هذا خیر لکم ان انتم من العارفين.

قد سمعنا نداء عبد الکریم الذی فی هناك ان اذکره من قبلی و بشره بحبیبی ایاه انا معه فی منقلبه و مشواه. ای عبد الکریم در ساحت اقدس مذکور می‌شود به خدمت امر مشغول باش یعنی در اتحاد احباب آن ارض جهد بلیغ و سعی منیع نما تا تفحات مسکیه اتحادیه از شطر احبای مانک بریه بر کلّ عالم مرور نماید. اهل آن ارض در سبیل حق حمل نمودند آنچه را حمل نمودند و به جهت حبّ الله مس شداید نمودند

لذا به خلعت اختصاص مزینند. حال باید در کلّ احیان جمیع را متذکر نمود که مباد غفلت نمایند و از نفسی امری حادث شود که سبب ذلت امر و اخماد نار موقده الهیه گردد. به تمام جان به خدمت رحمن قائم شو باید از آن نفوس شثونی ظاهر شود که ما بین شثون ناس مثل شثوس مشرق باشد تا جمیع احباب در کلّ اطراف از اخلاق و افعال و اعمال آن نفوس متذکر شوند، نسئل الله بأن یؤیدک فی خدمته ویجعلک من الذین خدموا مظهر امره و مطلع وجیه انه علی ما یشاء قدیر. ثم اذکر العلی الذی اریناه فی المنام و عمل بما اراد ربه، قل لعمری رجوعک خیر عن اقبال الذی ما زین بطراز الاذن ان ربک نعم المعین ونعم الخبیر ونعم العلیم. ثم اذکر الذی سمی بالاسمین الأعظمین قل انا قبلنا توجهکما و اقبالکما کلّ ذلک منوط بقوله ان انتم من العالمین. اذا حکم لأحد باللقاء تالله انه ثبت فی کلّ الألواح و فی کلّ عالم من عوالم الله ولكن الناس لا یفتقرون. طوبی لمن وجد حلاوة ذکر ربه و اخذه سکر بیان ربه الرحمن علی شأن انقطع عن الأکوان طائفاً حول ارادة ربه المهیمن التیوم لا تحزننا ان ابشرا بما صدر من مصدر الأمر و اشرق من افق حکم ربکم العزیز الحکیم.

ثم اذکر القربان قبل علی قد حزن ربه بما ورد علیه ولكن لما ورد لحبّ الله یكون احلی من العسل المصفی فی مذاق المقرّبین. یا قربان انا کتبنا لک اجر من فدی نفسه فی سبیل الله تفکر فی هذا المقام المنیع واقنت و اذکر و اشکر و سبح ربک بهذا الفضل المبین. انا کنا معک فی ایام التی هاجرت و اقبلت الی الله ربّ العرش العظیم و سمعنا حنین قلبک و زفرات سرک فی حبّک محبوب العالمین. احتراقک فی فراق ربک خیر من عبادة سبعین سنة بل ازید و نفسه المهیمنة علی العالمین. طوبی لاشتیاقک و شوقک و قصدک مقصود المخلصین ان استنشق لوح ربک لتجد منه عرف الوصال من شطر ربک الغنی المتعال به اهتز قلب من اقبل و انجذب افئدة المریدین. لعمری رأینا بعدک عین القرب و رجوعک نفس الاقبال ان افرح بشمس ذکر ربک التی اشرقت من افق عناية محبوب من فی السموات و الأرضین لا ینبغی لک ان تحزن ان اقرأ اللوح لتوقن بفضل ربک ایاک و تعلم انه یحبّ من احبه و یتقرّب الی من تقرّب الیه انه لهو الفضال الکریم قد نزلنا لک فی هذا اللوح ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک و تطمئن نفسک انه لهو العزیز الرحیم.

وما ذكرت في الحسن الذي قطعت يده في سبيل الله مالك الرقاب لعمرى سوف
نعطيه اجنحة لتطير بها في فضاء الملكوت ان ربك لهو المقتدر على ما اراد. ان
اذكره من قبل ربك وبلغه ما نزل له من قلم ربه الغنى المتعال. قل لا تحزن ان افرح
بما ورد عليك في حب ربك الرحمن سيفنى الامكان ويبقى الملك لله المقتدر
المختار. طوبى لك بما استقمت في امر الله وانفقت يدك في سبيله بها نبعث ايادياً
قاهرةً ونسخر بها البلاد اذا سمعت من احد ما يكرهه موليك ان اصبر ثم دعه الى
العزیز الجبار انه يأخذه كيف يشاء انه لهو المنتقم القهار. اولئك اخذهم سكر الهوى لو
يعرفون ينوحون على ما فعلوا ولكن اليوم في ستر وحجاب. طوبى لك ولأمك
واخوتك واخواتك كبر من قبلى عليهم وعليهن ثم البسهم خلع التكبير من لدنا كذلك
امرت من لدن ربك العزيز الوهاب. يا حسن عليك بهائى وعلى من معك من الذين
آمنوا بيوم الحساب.

يا زين ان اشكر ربك بما نزل لكل واحد ذكر في كتابك آيات بينات هذا من
فضله عليك وعليهم ان ربك لهو العزيز العلام. نسئل الله بأن يقربك اليه وتقر عينك
بالنظر الى وجه ربك مالك الأنام لا تحزن من شئى ان اخدم ربك في العشى
والاشراق والبكور والأصال لو تذكر من على الأرض انا نذكرهم فضلاً من لدنا عليك
ان اشكر قل لك الحمد يا من بيدك ملكوت الأرضين والسموات ويا من احاط
فضلك الكائنات.

مخصوص ارض نون الواح نازل ودر بسته مخصوص به اسم عبدالله ارسال شد حامل
آن حرف سین و میم کبر من قبل الحق على احبائه فى هناك والحمد لله رب العالمين.

(۴۶)

هو الناظر في الأفق الاعلى

يا زين عنيك بهائى و عنایتى نفوس مذکورہ به آثار فضل الهی و عنایت ربانی
فائز گشتند اسامی عباد طراً لدى الوجه مذکور بوده و هست این عهدی است که از قبل
به آن نطق نمودیم انه ینجز وعده لا اله الا هو الصادق الامین. جناب حسین را از قبل
مظلوم ذکر نما از ذکرناه من قبل لیفرح ویکون من الشاکرین. او و سایر اولیا به آثار قلم
اعلی فائز گشتند بشرهم من قبلی نفوسی را هم که جناب ملاً باقر علیه بهائى و عنایتى

ذکر نمود هر یک به ذکر حق جل جلاله فائز گشت. بحر عنایت مَوَاج و آفتاب کرم مشرق و سماء جود مرتفع طوبی للفائزین.

انا نذکر فی هذا الحین من سمی بنور الله و نبشره بذكر الله العزيز الحمید. یا نور الله افرح بذکری ایاک ثم اشکر ربک العلیم الخبیر.
ونذکر من سمی بجعفر لیجذبه الذکر الی مقام لا یمنعه ما فی العالم عن العلیم الحکیم، قل:

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی فی السجن و اظهرت لی امرک و نورت قلبی بنور معرفتک اشهد انک انت ارحم الراحمین و مقصود العارفین.
یا قلم اذکر من سُمی بعلی قبل محمد لیشکر الله ربّ العرش العظیم اسمع نداء المظلوم فی السجن الاعظم انه حمل البلیا لنجاة من علی الارض یشهد بذلك کلّ عارف بصیر قل:

لک الحمد بما سقیتنی کوثر عرفانک و ایدتنی علی الاقبال الیک اشهد انک انت المقتدر القدر.

ونذکر محمداً قبل علی بآیات لا تعادلها کنوز السموات و الأرضین اذا وجدت عرف بیانی قل:

لک الحمد بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و ذکرتنی فی سجنک العظیم.
یا ابن محمود اسمع نداء الله العزيز الودود انه ذکرک فی مقامه المحمود الذی جعله الله مطاف الملأ الاعلی و مشرق امره فی ما کان وما یکون اذا سمعت ندائی و وجدت عرف بیانی قل نفسی لسجنک الفداء یا ایها الغریب المظلوم اشهد انک ظهرت و اظهرت ما کان مکنوناً فی علم الله مالک الوجود.

ونذکر اولیائی کلهم و نبشرهم برحمة الله مالک الغیب و الشهود. یا اولیاء الله تالله ان الحق معکم و لکن القوم اکثرهم لا یشعرون قد اصبحتم فی حبّ الله و ذکره و الناس اکثرهم لا یفقهون ذروهم فی خوضهم متوکلین علی الله المهیمن القیوم و نذکر امائی هناك فی هذا المقام المرفوع انا نبشرهن بعناية الله و فضله الذی احاط الوجود.

یا امتی هاجر قد حضر اسمک لدى المظلوم اذکرک بما لا یفنی بدوام الملك و الملكوت افرحی بهذا الذکر الأعظم الذی یجد منه المقربون عرف عناية الحق علام

الغیوب.

ونذکر امتی بیگم ونبشرها بما نزل لها فی هذا الحین من قلم الله رب ما کان وما یكون. یا امتی افرحی بذکری ایاک ثم اذکری ربک فی الأسیل والبکور، البهاء من لدنا علی اولیاء الله واحبائه وعلی امائه اللائی آمنن وفوزن اذ ارتفع النداء بین الأرض والسماء نشهد انهم وانهن من الفائزین والفائزات فی لوحی المحتوم.

یا زین عنایت به مثابه آفتاب ظاهر و مشهود از حق بطلب عباد را مستعد فرماید از برای عرفان نیر حقیقت و بحر آیات. جواب نامه‌های بعضی از نفوس فائزه را آن جناب بنویسند قلم اعلیٰ در لیالی و ایام متحرک از حق می طلبیم عبادش را مؤید فرماید تا بنوشند آنچه از معینش جاری و ساری است الامر بیده و هو المشفق الکریم.



هو الناظر من افقه الابهی

یا زین علیک بهائی و بهاء الملاء الاعلیٰ آنچه ارسال نمودی به لحاظ فائز دیدیم و شنیدیم لله الحمد عرف محبت اولیا متضوع است به لسان ناطقند و به قلب مقبل و بر خدمت قائم امروز یک قطره از اعمال به مثابه دریاست و ذره مانند آفتاب چه که ایام ظهور اعظم است عفوش سبقت داشته جودش سبقت داشته رحمتش سبقت داشته کرمش سبقت داشته ستر می نماید آنچه مشهود است و اظهار می فرماید آنچه مستور است. جمیع کتب قبل در ذکر این یوم مبارک جشنها برپا نموده اند فی الحقیقه الیوم حقائق عالم به فرح اعظم و سرور اکبر مزین طوبی از برای نفسی که قدر یوم را شناخت و بما ینبغی عامل شد. یا زین ذکر ملاً محمداً باقر علیه بهائی را نمودی ان الله غفرامه ثم الذی ارادت له الغفران من بحر عنایة ربک المشفق الکریم طوبی لها انا وجدنا منها عرف الوفاء و ذکرناها بهذا الذکر المبین.

ونذکر عبد الله ابن من سُمی بالحق نسل الله بأن یغفره ویغفر اباه وامه فضلاً من عنده انه هو أرحم الراحمین.

ونذکر محمداً قبل جعفر و نامره بالعمل بما نزل فی کتابی العظیم نسل الله ان یؤیده علی ما یحب و یرضی انه هو المقتدر القدیر.

ونذكر من سُمى بنصر الله ابن صادق ونبشّره بهذا الذكر الحكيم ومن سُمى
برجب قبل على الذى آمن بالله الفرد الخبير.

يا زين بشر محمد قبل على الذى حضر اسمه امام وجه المظلوم فى هذا الحين
انا ذكرنا الذين نبذوا الأوهام والظنون واخذوا ما امروا به من لدن امر قديم.
يا زين البهاء عليك وعلى اختك وعلى ابنها من لدى الله رب العالمين انا ذكرنا
الذين نسبهم الله اليك بذكر لا يعادله اذكار العالم يشهد بذلك كتاب الله الناطق فى
هذا المقام الرفيع.

ونذكر من سُمى بمحمد قبل على ابن من سُمى بقربان ونوصيه بما نزل من سماء
مشيتى ونبشّره بما قدر له من لدى الله العزيز الحميد. اشكر الله بما ذكرك فى سجنه
الأعظم وانزل لك من قلمه الاعلى ما لا تعادله كنانة الدنيا ان ربك هو المشفق الغفور
الرحيم اياك ان تحزنك حوادث العالم خذ الكتاب بقوة من لدنا انا نؤيدك
ونحفظك من الذين كفروا بالله وآياته واعرضوا عنه اذ اتى بسطان مبین.

ونذكر من سُمى باسمعيل وحضر كتابه لدى المظلوم اذ كان فى بستان بنى باسمه
وتشرف بقدمه وفاز بلقائه فى الليالى والايام ان ربك هو الذاكر العليم. يا اسمعيل قد
ارسل كتابك من احببى قرأه المظلوم واجابك بما انجذبت به افئدة المقبلين قل:
الهى الهى لك الحمد بما جعلتنى معترفاً بوحدانيتك ومقرأاً بفردانيتك
ومتمسكاً بما انزلته فى كتابك اسئلك بالذى به ارتفعت راية توحيدك فى بلادك
واعلام ذكرك بين عبادك وبآله واصحابه بأن تقدر لى بجودك وكرمك ما تقرّبه
عينى ويفرح به قلبى. اى رب ان الجاهل اراد بحر علمك والفقير ملكوت عطائك لا
تخيبه بجودك وكرمك ورحمتك التى سبقت من فى السموات والأرضين.
ونذكر من كان مذكوراً فى كتابه ليشكره الذاكر الحكيم.

يا محمد سمعنا ندائك اجبتك بما يقربك الى الله رب العرش العظيم، قل:
الهى الهى لك الحمد بما جعلتنى من الموحدين من عبادك الذين اعترفوا بما
نطق به لسان قدرتك قبل خلق ارضك وسمائك انك انت الله لا اله الا انت المقتدر
القدير. اى رب ترانى مقبلاً اليك ومتمسكاً بكتابك الذى انزلته على حبيبك
اسئلك بآياته واسراره ومقامه وعزه وبهائه بأن تقدر لى ما يقربنى اليك فى كل الأحوال

انک انت المقتدر المهيمن العزيز الفضال.



هو الله المقتدر العليم الحكيم

يا زين المقرين عليك بهاء الله الملك الحق العدل المبين هذا يوم فيه يرى من البحر الأعظم امواج اخرى ما رأت عين احد شبهها من قبل وللشمس انوار ما ظهر نظيرها من قبل طوبى لبصر شهد ورأى ولسمع سمع هزيز ارياح عنايتى وحفيف سدرتى وصرير قلمى اذ تحرك بأمرى وقدرتى وانا الأمر القديم. قد حضر لدى الوجه ما ارسلته قرأناه واجبناه لتقر عينه ويطمئن قلبه من آيات الله رب العالمين.

يا محمد قبل باقر سمعنا ندائك ورأينا اقبالك وقرأنا كتابك الذى ارسلته الى من معى ذكرناك بذكر لا يعادل بحرف منه ما يفتخر به العباد يشهد بذلك من عنده كتاب مبين. وحضر لدى المظلوم كتابك الذى ارسلته من قبل الى العبد الحاضر لدى الوجه ان ربك هو المحصى العليم. طوبى للسان اعترف بما نطق به لسان العظمة ولقلب تزين بحب الله رب العالمين.

ونذكره من سمي باسحق الذى ذكرته فى كتابك ليفرح ويكون من الحامدين.

يا اسحق يذكرك مالک يوم الميثاق فى حين قلمه ويحن قلبه بما اكتسبت ايدى الظالمين قد رفعنا الأمر بقوة من عندنا وقدرة من لدنا فلما اشرق نير الظهور على قدر معلوم خرج الديات عن خلف الحجاب وقالوا ما ناح به الروح الأمين. طوبى لك بما اقبلت الى الله المقتدر القدير كن ثابتاً على امره وراسخاً فى حبه ومستقيماً بحيث لا تزلك شبهات الغافلين ان المظلوم ذكرك ويسئل الله ربك بأن يؤيدك على ذكره وثنائه ويقدر لك ما قدره لعباده الموحدين.

يا قلم اذكر من سمي برمضان على الذى اراد ذكره من عمان عناية ربه الكريم.

طوبى لعبد ذكر تلقاه الوجه انه من المقرين فى لوحى العظيم نسل الله ان يؤيده على حفظ ما اوتى من لدن مقتدر قدير قل:

الهى الهى انا الذى اقبلت الى افق ظهورك وبحر بيانك وشمس عطائك

اسئلك ان لا تخيبنى بجودك وفضلك وقدر لى ما ينجينى من همزات الشياطين

و بحفظنی بفضلک ثم قدر لی خیر الآخرة والأولی انک انت القوی القدير.
 به لسان پارسی بیان الهی را بشنو امروز بحر را امواجی دیگر و آفتاب را اشراقی
 دیگر و عالم را فرحی دیگر اگر چه مظلوم در سجن ساکن و بین ایادی اعدا مبتلی
 و لکن به کمال سرور بر عرش ظهور مستوی دوستان را ندا می فرماید به ندائی که از برای
 آن انتها نیست به دوام ملک و ملکوت مرتفع است اگر چه مشرکین بیان عمل نمودند
 آنچه را که اهل فرقان نکردند گفتند آنچه را که آن حزب نگفتند. لعمر الله این حزب
 اخسر از حزب قبل مشاهده می گردند آیات به مثل امطار هاطل و نازل بینات ظاهر و
 باهر مع ذلک به اوهامات خود مشغول و در ترتیب حزبی مثل حزب قبل ساعی و
 جاهد از حق می طلبیم اهل بهاء را تأیید فرماید به شأنی که ما سوی الله را معدوم
 مشاهده نمایند و به افق اعلیٰ ناظر باشند و با رجل حدید بر امر الهی قیام کنند لثلاً
 تزلهم شبهات المتوهمین و اشارات المعرضین.

این که نوشتند جناب محمد باقر (س ل) علیه بهائی اولیا را ضیافت نموده، نعم
 ما عمل نعیماً له. از حق می طلبیم او را مؤید فرماید بر الفت و اتحاد اولیای خود و
 مقدر فرماید از برای او آنچه سزاوار بخشش اوست محض فضل و عنایت نفوس
 مجتمعه در مضیف را ذکر می نمائیم تا کلّ به اثر قلم و ذکر مالک قدم فائز شوند.
 یا زین العابدین ذکرناک فی هذا الیوم هذه مرة اخرى لتشکر ربک الغفور الکریم.
 یا سید برکات اسمع نداء منزل الآیات و مظهر البینات انه ذکرک بذکر جری منه
 کوثر الحیوان لمن فی الامکان لتشکر ربک العزیز العظیم. ان المظلوم فی السجن یذکر
 اولیاء الله و احبائه و یبشرهم برحمته و یذکرهم بآياته و ینزل لهم ما یهدیهم الی صراطه
 المستقیم. لعمر الله ما اردت لنفسی شیئاً قد کنت فی ایامی بین ایادی الأعداء یشهد
 بذلک کلّ صادق امین. قد ورد علی فی سبیل الله ما لا ورد علی احد الی ان جعلونا
 اساری و ادخلونا فی هذا الحصن المتین و فیه نفخ فی الصور مرة أخرى و بلغنا الملوک
 و المملوک ما امرت به من لدی الله القوی القدير ما منعنا حجبات القوم و ما خوفنا ظلم
 الظالمین طوبی لک بما فزت ببیانی و ذکری العزیز البدیع.

یا محمد قبل باقر نشهد انک عملت بالمعروف و استفرج بعملک افئدة المقرّبین
 انا ذکرناک فی الأول و تذکرک فی هذا الحین لتشکر ربک المشفق الکریم نسئل الله

ان یمدک علی المعروف ویؤیدک علی ما یقریک الیه انه هو المقتدر العظیم الخبیر.
 یا عبد الله اذا سمعت ندائی واخذک سکر کوثر بیانی قل:
 الھی الھی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الی افکک ومتوجّهاً الی انوار وجهک
 ومعترفاً بما انزلته فی کتابک اسئلك یا مولی الوری بآیاتک الکبریٰ ویناتک العظمیٰ
 بأن تجعلني مؤیداً علی حفظ ما اعطيتني بجدک وکرّمک انک انت المقتدر العزیز الحمید.
 یا قلم اذکر من سمی برمضان علی الذی ذکرناه فی هذا الیوم هذه مرّة اخرى لیكون من
 الشاکرین اذا اجتذبتک کوثر بیانی وایقظتک نسمات فجر ظهوری قم وقل:
 الھی الھی لک الحمد بما اريتني سبیلک واسمعتني دلیلک اسئلك بنیاک العظیم
 وصراطک المستقیم بأن تقدّر لی ما یحفظني من ظلم الظالمین ونعاق الناعقین الذین
 نقضوا عهدک وميثاقک وکفروا بآیاتک انک انت الله لا اله الا انت العظیم الحکیم.
 یا محمود اسمع ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا هو الفرد الخبیر. غن
 باسمی علی اغصان سدره حبّی لعل بندائک يتوجه کلّ غافل ویقوم کلّ نائم ویستشعر
 کلّ جاهل مرّیب. اشکر الله بما ذکرک لدى المظلوم فی مقامه المبین.
 یا امان الله قد اتی الأمان والقوم لا یفقهون والبرهان والناس لا یشعرون. قد
 نزلت الآیات والأحزاب عنها معرضون قد ظهر الصراط والقوم لا یعرفون قد نفخ فی
 الصور وهم لا یسمعون وارتفعت الصیحة وهم لا یعلمون نبدوا ما عند الله آخذین ما
 عندهم الا انهم من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین طوبی لسمیع ما منعه
 شبّهات القوم ولبصیر ما حجبتّه حجبات المریبین.
 یا قلم اذکر من سمی بمحمد باقر فی آخر اللوح فضلاً من عندک نشهد انک
 انت الفضال القدیم انه اقبل الیک وفاز بآیامک ووجد عرف بیانک اذ اعرض اکثر
 العباد کذلک یرفع الله من یشاء ویضع من اراد انه هو المشفق الغفور الرحیم.
 ونذکر اولیائی الذین اجتمعوا مرّة اخرى لیقریهم الذکر والبیان الی افق الرحمن
 وینطقهم امام الوجوه قد اتی المقصود بسلطان مبین. یا اولیائی قد نزل من قلمی
 الاعلیٰ معادل ما نزلّ لمعشر الأصفیاء والأنبیاء ولكن القوم فی حجاب غلیظ. اذا
 سمعتم ندائی الأحلیٰ خذوا کؤوس العطاء باسم مالک الأسماء ثم اشربوا منها کوثر
 العرفان رغماً لأهل الامکان الذین نقضوا عهد الله وانکروا برهانه وجادلوا بآياته کذلک

امرکم المظلوم من شطر السجن انه هو الذاکر العلیم. دعوا ما عند الناس متمسکین بحبل الله المتین اذا جائکم ناعق ذروه بنفسه مقبلین بالقلوب الی الله رب العالمین کذلک وصیناکم من قبل وفی هذا الحین رحمةً من عندی انه هو ارحم الراحمین. البهاء المشرق من افق سماء بیانی علیکم یا اولیائی وعلی الذین لما سمعوا اجابوا وقالوا لک الحمد یا مقصود العارفین.



اولیاء الله فی نجف آباد

هو الناطق بالعدل والظاهر بالفضل

یا نعمت نعمت الهی در مقام اول ورتبه اولی عرفانش بوده و هست و همچنین آیات او از نعمت محسوب است آنچه از ساحت عنایتش بر عباد مجلی و ظاهر کل از نعمت مذکور و مسطور است طوبی از برای نفوسی که به این نعمت فائز شدند این است آن نعمتی که در فرقان نازل شده ربنا انزل علینا مائدة من السماء، از حق بطلب اولیای خود را از این نعمت محروم نفرماید اوست قادر و توانا.

یا حسن اسمع النداء من شطر الله المهیمن القیوم انه ارتفع بالحق طوبی لمن فاز باصفائه وویل لكل غافل محجوب انک اذا فزت بلوح الله واثره قل:

الهی الهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر بیانک من ید عطائک وریبتنی فی ظلّ قباب رحمتک استلک یا منور الآفاق والناطق فی یوم التلاق باسمک الذی به بدل النفاق بالوفاق والاختلاف بالاتفاق بأن تؤیدنی علی ذکرک بحیث لا تخوفنی ذناب الأرض واشرارها انک انت المقتدر العلیم الحکیم.

یا قلم اذکر من سمی بأحمد لیفرح ویكون من الشاکرین. یا احمد محزون مباش از آنچه وارد شده در قرون واعصار قبل تفکر نما وما ورد علی اولیاء الله من اعدائه هر هنگام که مشارق امر الهی از افق اراده اشراق می نمودند ناس بر اعراض وانکار قیام می کردند ودر لیالی وایام در اطفای نور ظهور جهد بلیغ مبذول می داشتند قد خسر الذین ارادوا ان یطفنوا نور الله او ان یمنعوا امره المحکم المتین. عنقریب حجبات خرق و امر ظاهر و نور مشرق و بیان واضح و ظهور لامع و اراده ظاهر فی قبضته زمام الامور

وهو المقتدر علی ما اراد لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم.
یا نورالله اسمع ندائی از برای شنیدن مراتبهاست چه که هر نفسی فائز شود به
حق اصغا یعنی یک کلمه از کلمات الهی را علی ما ینبغی اصغا نماید او فائز می شود
به مقامی که جنود عالم خود را از منع او عاجز مشاهده نمایند، طوبی لمن فاز بهذا
المقام الاعلی والرتبة العلیا.

یا نصرالله علیک وعلی ابیک عنایتی ورحمتی انا ذکرناه حین صعوده بذکر
سرت به نسמת رحمة ربک وماج بحر غفرانه وهاج عرف عفوه وعطائه ان ربک هو
العزیز الفضال. نسئله تعالی ان یمدک والذین آمنوا بأسباب السموات والأرض
ویؤیدکم علی الأمانة والصدق والوفاء انه هو المشفق الکریم وهو السامع المجیب لا
اله الا هو المقتدر علی ما یشاء بقوله العزیز البدیع ونذکر امتی ونبشرها بعنایة الله ربّ
العالمین نسئل الله ان یؤیدها علی ما یحبّ ویرضی وعلی ما یقربها الیه انه هو الفضال
الکریم. ونذکر امتی الأخری بذکر انجذبت به افئدة طلعات الفردوس الاعلی فی
الغرفات الحمراء والاماء القاصرات فی الجنة العلیا اشکری ربک بذلك وقولی لک
الحمد یا مالک الملكوت اسئلك بنفحات وحیک بأن تکتب لامانک ما کتبه
لامانک الطائفات حول عرشک العظیم انک انت المقتدر العزیز العظیم.



بواسطه آقا نعمت الله زائر نجف‌آبادی

جناب آقا غلام حسین جناب آقا یدالله جناب اسدالله محمدحسن جناب آقا
هدایت‌الله جناب نعمت‌الله محمد حسین جناب نعمت‌الله غلام‌علی جناب آقا
محمدتقی جناب آقا شکرالله جناب آقا فرج‌الله جناب آقا نعمت‌الله جناب آقا
عباس علی جناب آقا محمد باقر جناب آقا محمد تقی جناب آقا حیدر حسین علی
جناب اسدالله محمدعلی جناب آقا نصرالله جناب آقا نعمت‌الله محمدحسن جناب آقا
ابوالحسن جناب آقا محمدحسین جناب آقا محمدعلی جناب آقا حیدر جناب آقا
عباس محمدرضا جناب حسین آقا محمد جناب محمد باقر ملاً محمد جناب آقا
حسین علی ملاً محمد جناب آقا نعمت‌الله ملاحسن علی علیهم بهاء‌الله الابهی

هو الله

اللهم يا محيي النفوس بانفاس طيب عبقت من حدائق القدس في بحبوحة الفردوس اني الود ببابك الرحيب ان تنفث بالنفس الرحمانى فى قلب كل عبد مبتهل الى ملكوتك الرحمانى وتؤيد هؤلاء الاصفياء الذين اخترتهم بين الورى بشديد القوى ليتخذوا الطريقة المثلى ويستضيئوا بنور الهدى ويستنبروا بانوار التقوى ويتبعوا شريعتك السمحة البيضاء. رب انهم عباد قد قاسوا كل مشقة وبلاء واحتملوا الطامة الكبرى وخطابوا لكلمتك العليا وتمسكوا بالعروة الوثقى واحبوا التسليم والرضاء بل ظهروا بالفرح والسرور فى موارد البلية الكبرى عند هجوم اهل الشرور وما برحوا يتمنون كل سهم مسموم وكل سيف مسلول وكل سنان مشروع فى سيلك يا حى ويا قيوم. رب اجعلهم مهابط الالهام ومطالع الانوار ومواقع النجوم والآثار انك انت المقتدر العزيز المختار وانك لعلى كل شىء قدير.

ياران مهربانا عبدالبهاء در نهايت محو و فنا به عتبه بهاء تبتل و تضرع نمايد و دوستان قديم و ياران جديد را تايد استقامت و ثبوت طلبد تا هر دم همدم موهبتى گردند و در هر نفس به نفس رحمانى حياتى تازه يابند يقين است كه رب جليل تمنائى اين عبد ذليل را در درگاه احديت خويش مقرون قبول مى فرمايد و مرا آرزو و مقصد چنان بود كه ياران را يكان يكان نامه نگارم ولى افسوس كه مهلت و فرصت ندارم و اين نامه حكم دريا دارد كه هزاران ماهيان را مايه حيات است و به جهت هريك از ماهيان پر امواج است و در نهايت فيضان و چون اين نامه مزين به ذكر جمال مبارك است البته دريا گردد و صحراى وسيعى را سيراب نمايد و عليكم البهاء الابهى يا اصفياء الله و عليكم التحية والثناء يا احباء الله.

رب ان عبدك حسن ورقيقك غلام على واسيرك قربان على وحيبيك حسن وخصيصك الجلى عبدك على قد تركوا هذا الوطن الترابى وطاروا الى اوج المعانى ليتخذوا اوكاراً فى شجرة طوبى بمواهبك العوالى . رب انبت فى اجنحتهم قوادم القوة و باهر الحول و مناكب الطول و خوافى العون حتى يصلوا الى ملكوت الغفران و جبروت الفضل و الاحسان و سر لهم الآمال و تجل عليهم بانوار الجمال و اخلد هم فى محفل الأنوار انك انت الكريم المتعال ع ع



بواسطه جناب زائر آقا علی اکبر محمدباقر نجف‌آبادی
 جناب آقا محمدصادق جناب آقا عباس جناب آقا حسین علی جناب استاد
 ابراهیم جناب مشهدی محمدعلی جناب عباس مشهدی محمدعلی جناب استاد حسن
 جناب آقا غلام حسین جناب امین‌الله جناب آقا غلام علی جناب آقا محمدمهدی
 اخویشان آقا حبیب دروچه‌ای جناب عمو حسن جناب آقا نصرالله جناب آقا
 علی مشهدی حسین امه‌الله سکینه طیبه کربلایی ابوالقاسم امه‌الله خیرالنساء ضلع
 کربلایی ابوالقاسم امه‌الله خدیجه جناب یدالله کربلایی علی امه‌الله حبیبه جناب آقا
 محمدمهدی چم گردانی جناب حاجی محمد چم گردانی جناب محمد باقر اسماعیل
 علی اکبر محمد باقی علیهم بهاء‌الله الابهی

هوالله

ای یاران و اماء رحمن جناب آقا علی اکبر بزرگو بحر پیمود تا این که به آستان
 جلیل اکبر رسید در پناه درگاه با قلبی آگاه به تضرع و زاری پرداخت و یاران را موهبت
 رب رحمن خواست الطاف بی پایان طلب نمود و فضل و احسان رجا کرد پس به نزد
 عبدالبهاء در این سامان شتافت ایامی چند در نهایت حب معاشر و ندیم بود و مشغول
 به یاد یاران قدیم حال چون مأذون رجوع گشت رجای تحریر اوراق نمود تا ارمغانی
 برای بندگان رب الاشراف برد لهذا من نام مبارک شما را یک یک استماع نمودم و
 نشاط و انبساط حاصل گردید زیرا هر اسمی که مسموع می شد تأثیری مخصوص
 می نمود که دل و جان متضرع به درگاه جانان می شد که ای دلبر آفاق و ای معشوق هر
 بنده مشتاق این نفوس به فضل و موهبتت نفیستند و این اشخاص از اهل اخلاص هر
 یک ماهی تشنه لبند و در نهایت عطش آرزوی دریای تو نمایند و مرغان چمنستان
 هدایتند و به تسبیح و تهلیل تو پردازند مشتاقان روی دلجوی تواند و مفتونان خلق و
 خوی تو و شب و روز به جان و دل در جستجوی تو و در آرزوی وصول به شهر و کوی تو.
 دلبر! دلها بریا دلدارا به امید وصال نوازش نما دلنشینا به رجای وصال کام آنان را
 شیرین فرما کل را سرمست باده سرور کن و از جذب و وله و شوق و شور نصیب موفور
 بخش. دلها خرم کن و جانها به جانان رسان هر چند در این جهان دیگر آگاه

فرما و از نسیم گلشن ملکوت ابهی مشامها معطر فرما قوت آسمانی بخش و قدرت ربّانی ده نطق فصیح عنایت فرما و بیان بلیغ بیاموز تا هریک در این گلستان الهی مانند طیور آسمانی گلبانگ حقائق و معانی زنند و آهنگ معنوی بلند نمایند. ای خدای مهربان این موهبت ارزان فرما و این عنایت شایان و رایگان کن توئی ربّ مستعان و توئی منّان و مستعان لا اله الا انت الرّب المعطى الکریم العزیز الوهاب.

ع ع

حال که نقل بعضی از الواح مبارکه مربوط به عده‌ای از احبّای الهی در نجف‌آباد به پایان رسید در باره اعضای بعضی از خانواده‌های مذکور در فصل چهل و هفتم کتاب تاریخ امری نجف‌آباد توضیحات لازمه را به اختصار عرضه می‌دارد؛ اما قبل از درج آن توضیحات این مطلب را با خوانندگان گرامی در میان می‌گذارد که در لوح جناب زین‌المقرّین با مطلع «به زیارت دستخط مبارک فائز شده...» که در صفحات قبل نقل شد ذکر جمیل جناب «...الحسن الذی قطعت یده فی سبیل الله...» به میان آمده است. بر اساس «یادداشت‌های جناب فیضی» که در کتاب تاریخ قدمای امر در نجف‌آباد (ص ۱۶۹-۱۷۰) نقل شده این مطلب مربوط به شرح گرفتاری «حسین اسمعیل کریم مسلم» است که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

شرح گرفتاری حسین اسمعیل کریم مسلم

(۱۲۵۵ شمسی مطابق با ۱۲۹۵ قمری)

پدر این شخص مسلمان بود اما مادرش توسط زین‌المقرّین مؤمن می‌شود و صاحب نه اولاد بود. چون شوهر از ایمان زن مطلع می‌شود بنای بدرفتاری را می‌گذارد. بنابراین زن و فرزند از او دوری می‌کنند. در آن ایام شخصی بود موسوم به رحیم، بسیار شرور و مبغض، در تمام اوقات اذیت زیاد چه از لسان و چه از دست به این طایفه مخصوصاً به این شخصی که زراعت ایشان مجاور همدیگر بود می‌نمود ولی حسین به تأنی رفتار می‌نمود. تا این که شبی در باغ موقع آبیاری آتش نزاع ما بین ایشان شعله‌ور می‌شود، شخص مبغض این بار زبان به توییح و تکفیر می‌گشاید مشارالیه نیز به دفاع بر می‌خیزد ولی چون یکه و تنها بود و ظالمان زیاد، لذا با صدمه زیاد او را

دستگیر کرده به قدری او را ضرب و شتم نمودند که نزدیک به هلاکت رسید. سپس او را در حالی که رمقی بیش نداشت به منزل حاجی نامی که پدرزن همان رحیم بود بردند و به درختی بسته مجدداً به قدری چوب بر بدن آن ستم‌دیده زدند که فقط کمتر نفسی برای او باقی ماند و چون صبح شد او را با این حالت به اصفهان بردند و به حکم حکومت او را در زیر غل و زنجیر محبوس ساختند. فاطمه، خواهرش در تعقیب او به اصفهان رفت که شاید بتواند پرستاری و معالجه زخمهای او را بنماید. روزی خواهر حسین مشاهده می‌کند که جمع کثیری در میدان شهر مجتمع شدند، گمان می‌کند که می‌خواهند برادر او را به قتل برسانند. مضطربانه به هر طرف نگاه می‌کند. ناگاه دست حسین را که از میچ قطع کرده بودند در سینه خواهر انداختند. زن بیچاره چون این حالت را مشاهده می‌کند مدهوش می‌گردد. زنان اطراف او را به منزل می‌برند. اشرار همان وقت روغن را جوشانده دست او را در روغن جوش فرو می‌برند. بعد از آن مجدداً او را به زندان برده زنجیر به گردن و کند برپای می‌نهند. گویند در موقع بریدن دست فریاد می‌کرده «یا محبوب»، «یا محبوب». پیش از آن که دستش را قطع کنند او را با شلاق می‌زدند و می‌گفتند نماز بخوان.

شخصی دل‌رحم می‌رسد و می‌گوید: «ای مردم خودتان باشید و نماز را کاملاً بلد باشید آیا می‌توانید در چنین وضعیتی بخوانید؟» بعد از این واقعه مدت چهل روز در حبس بود تا این که برادران او با دادن مبلغ گزاف او را از حبس رها نمودند. وقتی وارد نجف‌آباد شد دو ماه بستری بود تا زخمهای او صحت یافت ولی از ثروت دنیا هیچ برای او باقی نمانده بود. لوحی به افتخار او از لسان حضرت بهاء‌الله نازل می‌شود. چون ما لوح را پیدا نمودیم که به نظر قارئین محترم برسانیم لذا آنچه از آن لوح مستفاد می‌شود این است که: اگر شما یک دست خود را در راه ما فدا کردی ما در عوض دو بال به شما عطا فرمودیم.

و این واضح است که اگر کسی از همه شؤون فانیه گسست و به حق پیوست تأییدات لاریبه آنآ فآناً شامل حال او می‌گردد. این شخص با وجودی که ثروت دنیا برایش نمانده بود دیده شد که تا چهل سال بعد از این واقعه به رفاه و آسایش زندگانی نمود و پس از فوت مکنت زیادی برای اولاد خود باقی گذاشت. این واقعه در سنه

۱۲۵۵ ش مطابق ۱۲۹۵ ق واقع گردید.

اشاره‌ای به مصائب وارده بر جناب حسن اسمعیل (که در مأخذ فوق نام او را حسین اسمعیل ضبط نموده‌اند) در ذیل توضیحات فصل ۴۴ نیز آمده است. در شرح فوق اگر سنه ۱۲۵۵ شمسی صحیح باشد با سنه ۱۲۹۳ هـ ق برابر است.

حال درباره اعضای بعضی از خانواده‌هایی که در فصل چهل و هفتم کتاب تاریخ امری نجف‌آباد به احوال آنان اشاره شده است توضیحات لازمه را عرضه می‌دارد:

خانواده اول: الواح نازله به اعزاز جناب زین‌المقرّین و اعضای عائله ایشان در فصل پنجم و توضیحات آن مندرج گردید.

خانواده دوم: ملا محمد باقر هائی. مطالب مربوط به این عائله در فصل پانزدهم و توضیحات آن آمده است.

خانواده چهارم: بعضی از اعضای عائله جناب حاجی محمد در الواح مندرج در صدر این فصل مذکورند.

خانواده یازدهم: بعضی از اعضای این عائله در الواح بخش اول و الواح مندرج در صدر این فصل مذکورند.

خانواده دوازدهم: برای ملاحظه مطالب مربوط به عائله (کپلی) فردوسیان به فصل سی و سوم و توضیحات آن مراجعه فرمائید. بعضی از اعضای این عائله در لوح حضرت عبدالبهاء در بخش اول این کتاب مذکورند.

خانواده سیزدهم: جناب دکتر علی توانگر در ذیل «خانواده بزرگ حاجی محمد تقی...» بعد از ذکر متصاعد الی الله حاجی نعمت‌الله چنین اضافه نموده‌اند که «نصرالله، یدالله، امین‌الله و استاد محمد علی چیت‌ساز و فرزندان فتح‌الله روحانی و حیدر چیت‌ساز» از این سلاله می‌باشند. جناب دکتر توانگر همچنین توضیح داده‌اند که «آقای هوشنگ روحانی متخلص به سرکش که شاعری شیوا و تواناست فرزند فتح‌الله روحانی است که تا کنون چند کتاب منتشر نموده است».

بر اساس یادداشت‌های جناب دکتر توانگر جناب عنایت‌الله اشراقی که در ذیل فامیل

شماره ۱۴ از ایشان یاد شده است با همسرشان عزت خانم و دخترشان رؤیا خانم در زمان حکومت جمهوری اسلامی در شیراز به شهادت رسیدند. شرح حال این نفوس نفیسه در صفحات ۱۴۵، ۱۵۰، و ۱۵۱ کتاب پروازها و یادگارها مندرج است.

بعضی از اعضای خانواده حاجی محمد تقی و استاد غلام حسین عطار و استاد قربان علی عطار در الواح مندرج در بخش اول و نیز در الواح مندرج در ابتدای این فصل مذکورند. حضرت بهاء الله در لوح بنت جناب حاجی محمد تقی چنین می‌فرمایند:

هو الله

یا بنت محمد تقی الحمد لله پدرت قصد افق اعلی نمود و به خدمت و لقا و حضور و اصفا و مشاهده فائز گشت قد قدر له ما لا رأت عین ولا سمعت اذن ان ربک هو المؤید الکریم.

خانواده شانزدهم: در باره خانواده جناب تحویلدار مطالب و توضیحات لازمه در فصل شانزدهم درج گردید. خطاب قلم اعلی به جناب داراب در ضمن لوح جناب اشرف در توضیحات فصل هشتم به نظر خوانندگان رسید.

خانواده بیستم: در ذیل عائله شماره ۲۰ جناب مدرّس به عائله ماندگاری در اروگوه اشاره فرموده‌اند. در این مقام شرحی را که جناب امین الله ماندگاری در ضمن نامه مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۱ خود در اختیار حقیر گذاشته‌اند به اختصار نقل می‌نماید.

از حسین فاضل ماندگاری و خاور خانم (ن ک به توضیحات فصل ۶ و ۱۴) دو پسر و دو دختر بوجود آمد که در ظل امر بهائی به ثمر رسیده موفق به هجرت و خدمت به امر الهی شدند. از پسران، امین الله ماندگاری در ۱۹۳۱ م در نجف‌آباد متولد شد و در جوانی از دانشکده نفت آبادان فارغ التحصیل گردیده به استخدام شرکت نفت درآمد. او در سال ۱۹۵۶ م با منیژه خانم (صبیه بدیع الله نیکروان و سلطنت خانم یزدانی - ن ک به توضیحات فصل ۴) ازدواج نمود و در ۱۹۶۰ م علی‌رغم مشکلات عدیده با اطفال دوساله و نه ماهه خود عازم آرژانتین و سپس اروگوه شدند و در آن سامان اقامت و استقامت نموده موفق به خدمات عظیمه گشتند. منیژه خانم ماندگاری در سن ۴۵ سالگی پس از بیست و چهار سال

اقامت در اروگروه در اپریل سنه ۱۹۸۴ م به ملکوت ابدی صعود نمود (نک به توضیحات فصل ۴) و جناب امین الله ماندگاری هنوز به ادامه خدمات مهمه خالصانه خود در آن مملکت موفق و مؤیدند.

پسر دیگر جناب حسین فاضل ماندگاری سالهاست که در هندوراس مهاجرند و دو دختر جناب حسین فاضل از اوائل نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر در بلاد عربی اقامت نموده و به خدمت آستان الهی مشغول و موفقند.

خانواده بیست و یکم: شرحی در باره تشرف جناب حسین اقترافی به ارض اقدس و خاطراتی از ایام تشرف ایشان به وسیله جناب ابوالقاسم فیضی در کتاب به یاد دوست (ص ۱۳۲-۱۳۳) مندرج است.

خانواده بیست و دوم: در باره فامیل جناب ملا قاسم قابل توجه است که خانم زینوس محمودی که در دوره انقلاب اسلامی به شهادت رسیدند صبیبه جناب عباس نعمت بوده اند. برای ملاحظه شرح احوال خانم زینوس محمودی (نعمت) به کتاب پروازها و یادگارها (ص ۹۶) مراجعه فرمائید.

خانواده بیست و سوم: از عائله لطفی جناب دکتر خدا مراد لطفی در سنه ۱۳۶۳ ه ش در رامسر دستگیر و به جرم بهائی بودن حدود سه ماه در طهران محبوس بوده اند. ایشان خاطرات خود را در باره ایام مسجونیت به رشته تحریر در آورده اند.

خانواده بیست و ششم: بعضی از اعضای این عائله مخاطب لوح شماره ۱۰ در بخش اول این کتاب می باشند.

خانواده بیست و هشتم: بعضی از افراد این خاندان مخاطب لوح مندرج در صدر توضیحات فصل چهل و هفتم می باشند.

خانواده بیست و نهم: در این مقام لوح نازله از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز اعضای عائله بهرام را نقل می نماید:

بواسطه جناب آقا نعمت الله زائر نجف آبادی
جناب آقا سید اسمعیل جناب آقا عباس علی محمد علی بهرام

جناب آقا امین‌الله جناب آقا ابوالقاسم علیهم بهاء‌الله الابهی

هوالله

ای یاران عزیز عبدالبهاء دو نفس مبارک از بندگان جمال ابهی به زیارت عتبه مقدسه فائز، جبین بر زمین نهادند و انین و حنین نمودند و یاران را قرار و تمکین خواستند و ثبوت بر امر نور مبین رجا و آرزو نمودند بعد به نزد عبدالبهاء شتافتند و ذکر خیر شما نمودند و خواهش تحریر نامه کردند ولی چون بالانفراد وقت ندارم به ملکوت ابهی بگرم و بزارم و جمیع را عون و صون و امداد طلبم نامه این است و فی الحقیقه چه پیام و سلام بهتر از این فاستبشروا یا احبباءالله بفضل الله و موهبتة الکبری و افرحوا یا اصفیاءالله بالطاف ربکم الاعلیٰ و علیکم البهاء الابهی. ع ع

خانواده سی ام: جناب اسحق به خطاب «... یا اسحق یذکرک مالک یوم الميثاق...» در لوح جناب زین مذکور شده و آن لوح در صدر توضیحات فصل چهل و هفتم به طبع رسیده است.

خانواده سی و سوم: بعضی از اعضای عائله جناب آقا محمد تقی مخاطب لوح مبارک مصدر به عبارت «ای ثابتان بر پیمان الحمدلله از الطاف حق راه‌های مسدود باز شد...» می‌باشند که در ذیل شماره دو در قسمت آثار حضرت عبدالبهاء در بخش اول مندرج گردید.

خانواده سی و چهارم: لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی حسین ابن جناب روح الامین ذیلاً نقل می‌گردد:

نجف‌آباد جناب حاجی حسین ابن حاجی روح الامین علیه بهاء‌الله الابهی

هوالله

ای سَمی حضرت مقصود روحی لاسمک الفداء،

این مطرب از کجا است که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
دل زنده می‌شود به امید وصال یار جان رقص می‌کند به سماع کلام دوست

چون نام مبارکت بر زبان گذشت حالتی دست داد که بی اختیار این ابیات از حنجر

روحانی تلاوت شد و چون آن مشتاق جمال حسینی این نامه را تلاوت نماید و یا رؤیت فرماید البتّه مانند عبدالبهاء بل اشدّ به اهتزاز آید و جذب و وله جوید و علیک التحیة والثناء. ع ع

خانواده سی و پنجم: بر اساس توضیح جناب عزیزالله قلیلی نام برادر جناب استاد رضا، کریم بوده است.

خانواده سی و هشتم: بعضی از اعضای این عائله مخاطب لوح مبارک مندرج در ذیل شماره ۱۰ در بخش اول این کتاب‌اند.

* در این مقام توضیح این مطلب را مفید می‌داند که غلام‌علی مذکور در اولین لوح مندرج در صدر توضیحات این فصل که با عبارت «یا غلام‌علی مظلوم در سجن تورا ذکر می‌نماید...» مورد خطاب قلم اعلیٰ قرار گرفته فرزند حاجی صادق چیت‌ساز بوده و به سال ۱۳۱۵ هـ ش / ۱۹۳۶ م از این عالم به ملکوت ابهی شتافته است. غلام‌علی را از جمله فرزندی به نام فرج‌الله بوده که در روز اول اردیبهشت سنه ۱۳۱۹ هـ ش / ۲۱ اپریل ۱۹۴۰ م در اصفهان صعود نموده و او را فرزندی چون فتح‌الله روحانی و اختر روحانی نجف‌آبادی (علی‌زاده سیسانی) بوده است.

جناب فتح‌الله روحانی از خدّام فعّال و صمیمی امر مبارک در نجف‌آباد و سالها کارمند اداره ثبت احوال آن شهر بوده و از ربیعان شباب در تشکیلات بهائی آن سامان فعالیت داشته است. جناب فتح‌الله روحانی به سال ۱۹۹۸ م در سن ۸۴ سالگی در اصفهان به ملکوت ابهی صعود نموده و شرحی از احوال و خدمات ایشان در مجله پیام بهائی (شماره ۲۴۰، نوامبر ۱۹۹۹، ص ۵۵) منتشر گردیده است.

* جناب دکتر علی توانگر در زمره عائله‌های خدوم بهائی در نجف‌آباد فامیل یزدانی را نیز نام برده و نوشته‌اند که «جناب میرزا علی یزدانی کفش‌دوز و فرزندان ایشان ابوالقاسم، احمد، محمود یزدانی و منیژه خانم و همچنین جناب درویش عباس یزدانی و فرزندان ایشان شکرالله و فضل‌الله یزدانی که موفق و مؤید هستند».

هر چند جناب مدرّس اسامی خاندان‌های بسیاری را در کتاب خود ذکر فرموده‌اند اما

واضح است که عائله‌های معروف و خدوم بهائی در نجف‌آباد محدود به آنچه جناب مدرّس در این فصل ذکر نموده‌اند نمی‌باشد.

جناب عطاءالله روحانی صورت الفبائی بسیاری از عائله‌های نجف‌آباد را به ضمیمه نامه مورّخ ژانویه ۲۰۰۲ خود برای حقیر ارسال فرموده‌اند و جناب دکتر علی توانگر نیز نام چند عائله را اضافه نموده‌اند و حال براساس این اطلاعات و مندرجات کتاب جناب مدرّس صورت الفبائی خاندان‌های عمده و بزرگ بهائی نجف‌آباد را ذیلأ عرضه می‌دارد:

آذری	پیروزمندی	رئوفیان	شوقی	گلشنی	نیکروان
آقابائی	ترابی	راستی	شهیدی	لطفی	وجدانی
آگاهی	توانگر	رحمانی	شهیدیزدانی	ماندگاری	ورقا
آلاء	جانمی	رضوانی	صادقی	محبّان	وفائی
آوارگان	جانمیان	روحانی	صبحی	محبوبی	هائی
ابراهیمی	حاج بنده	روحی	صبحیان	مخمور	هلالی
استوار	حریت	روشنائی	صمیمی	مدرّس	همتئی
اسحاقیان	حق شناس	رهبر	طیبی	مدرک	یزدانی
اشراقی	حقیقی	زارع	طهمورثی	مرادی	یزدانیها
اقترافی	حکیم	زهره	عرفانی	مسلم زاده	یاغلی
الله‌دادی	حکیمی	زینی	غزالی	مسلمی	
ایران پور	خادم	سبحانی	غضنفری	مقرّبی	
برومند	خرمیان پور	سرائیان	غیور	مقرّبین	
بهادر	خسروان	شادروان	فخری	ملک	
بهرامی	داراب	شادمان	فردوسیان	ملکان	
پاکدامن	درخشان	شاکر	فروتز	منوچهری	
پرتوی	درستی	شاهرزائی	قلیلی	مهجور	
پزشکی	دوستی	شعاعی	کاشفی	مهرپرور	
پورشریف	ذوقی	شفائی	کیبوسی	نعمت	
پور صبحی	رئوفی	شمیمی	گل آرنی	نوریان	

فصل چهل و هشتم

جناب رحمت الله خادم

در باره آقا رحمت الله خادم نجف آبادی و مطالعه بعضی از خاطرات ایشان به مقاله «در حاشیه حیات مبارک» که به قلم جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی تحریر شده و در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۶، شماره ۶-۱۱، ۱۳۵۰ هـ ش، ص ۲۹۶-۲۹۷) به طبع رسیده، مراجعه فرمائید.

در این مقام بعضی از آثار مبارکه صادره به اعزاز اعضای عاقله جناب رحمت الله خادم را مندرج می سازد:

هو الله

نجف آباد - جناب برات علی و الد جناب رحمت الله علیهما بهاء الله الابهی
هو الابهی ای بنده صادق الهی خادم مقام اعلی پسر پاک گهرت خواهش تحریر
این نامه نمود تا سبب تسریر قلوب و انشراح صدور گردد شکر کن خدا را که
مخدوم زاده خادم آستان است و نجل سعید جلیل از حزب راستان. از خدا بخواه که او
را ثابت و مستقیم بدارد و در خلوص نیت و صافی محبت مستدیم بدارد. دعای پدر
پاک جان در حق پسر قدردان مقبول درگاه حضرت یزدان است. جمیع یاران را از
طرف من تحیت مشتاقانه برسان امیدوارم که در میدان امتحان نلغزند و مانند اولیای
الهی در هر عهد و عصر ثابت بر عهد و پیمان باشند زیرا به خوشی و دلکشی و
زری پوشی و جام شهدنوشی هر کس بندگی پروردگار نماید و گریبان به عشق آن مه
تابان بدرد و سینه شرحه شرحه نماید و لکن در میدان امتحان فوراً فرار برقرار اختیار
نماید پس به امتحان حبیب موافق از ضعیف منافق معلوم شود. اگر امتحان نباشد
چگونه نفوس تربیت گردد زیرا اول تازیانه تربیت بلایا و محن است نفوس بمثابه زمینند
هرچه بیشتر به شخم سینه اش بخراشی فیض و برکت بیشتر دهد و ریشه خار مغیلان به
کلی منقرض شود. ملاحظه نمائید صولت نفس و هوئی جز به شوکت جنود بلا

شکستن ممکن نه لهذا اولیای الهی همواره معرض امتحانات ربّانی بودند و این عین موهبت است و سبب حسن تربیت. پس یاران الهی را بگو که از صدمات و مشقات محزون و دلخون نباشند بلکه مسرور و ممنون گردند و در جمیع اوقات در نهایت روح و ریحان با یکدیگر الفت و محبت فرمایند و بهمچنین به سائر طوائف نهایت مهربانی مجری دارند ابدأ نظر به قصور ننمایند بلکه توجّه به ربّ غفور کنند و به مقتضای آن معامله با جمهور نمایند و علیک و علیهم التحیة و الثناء. ع ع

(۳۵۴)

هو

نجف آباد

جناب نور علی امة الله والده رحمت الله همشیره هایش امة الله بیگم امة الله جلیله امة الله جمیله علیه وعلیهن بهاء الله الابهی
ای خانواده آماده میدان فدا جناب آقا رحمت الله وارد و امیدوارم که به خدمت آستان یزدان موفق و مؤید گردد. اگر چنانچه در اذن و اجازه حضور به این بقعه مبارکه در حق بعضی فتور رود این نظر به حکمت منزله در کتاب است والا به هیچ وجه قصور نمی شود زیرا خائنان نه چنان فساد نموده اند و بی وفایان در این ایام نه چنان جفا کرده اند که وصف توان نمود. لهذا حکمة للامر اقتضا چنان نمود که این ارض چندی چنین باشد تا قدری سکون یابد ولی شما در آنجا باید همواره مشغول به ذکر و فکر بلایا و محن و رزایای عبدالبهاء باشید و شب و روز به نشر نفحات الله مشغول گردید این ایام فرصت تبلیغ است و وقت بیان مراتب توحید خوشا به حال نفسی که نفسی را به شریعة الهیه دلالت نماید. جمیع یاران و احببای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید. ع ع

(۳۵۵)

نجف آباد

بواسطه آقا نور علی

یاران نجف آباد و جناب آق غلام حسین ابن عم رحمت الله و عمه ش فاطمه و

پسر عمه اش یدالله و جناب حسین غزّا علیهم بهاء الله الابهی ای یاران فضل حضرت یزدان چنین اقتضا نمود که جام بلا به جهت عبدالبهاء همواره سرشار گردد این عبد در جمیع اوقات در سبیل جمال مبین نیر الخافقین شمس المشرقین آرزوی جانفشانی می نماید و امیدوار از نطاف حضرت پروردگارم که این جسم نحیف را که چون مور ضعیف است خونس را در سبیل محبتش سیل فرماید و این کالبد زار را در میدان فدا بر خاک سیاه اندازد. اگر این موهبت حاصل گردد از حقیقت وجود و هویت روح ندای یا طوبی لی و یا بشری لی بلند گردد والا در نهایت افسردگی و پژمردگی و یأس به جهان دیگر شتابد زیرا کینونت این عبد بی ثمر گردد و بی فائده از این عالم بدر رود حسرتی اعظم از این نه و اسفی بیش از این نیست، یا لیت یومی و یوم دمی القی علی الثری متعظشا وعلیکم البهء یا احبباء الله.

* در باره حیات و خدمات جناب عزیز خادم شرحی در مجله اخبار امری (سال ۵۱، فروردین ۱۳۵۱ هـ ش، شماره ۲، ص ۶۱) انتشار یافته که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

متصاعد الی الله جناب آقای عزیز خادم فرزند آقا رحمت الله خادم صادق و صمیمی مقام اعلی در ایام حضرت عبدالبهاء در سال ۱۲۸۷ در حیفاً متولد و به نام عزیز از لسان مبارک مسمی گردید. ایام حیات پرافتخار خود را که متجاوز از شصت سال بود در ارض اقدس و انگلستان و شیراز و اصفهان و طهران با کمال روحانیت و خلوص نیت گذرانید و در توفیق مبارک که به افتخار ایشان نازل شد می فرمایند: «استقامت اعضای آن خانواده و حسن اقدام آنان شایسته تمجید و تقدیر، این عبد از آنان راضی». و در توفیقی دیگر می فرمایند: «دعا نمائیم تا ان شاء الله به آنچه رضای الهی و خیر و صلاح است موفق شوید و اسباب ترقی و سعادت فراهم آید.» و با حسن خاتمه در تیر ماه ۱۳۵۰ در طهران به ملکوت ابهی صعود فرمود. از ایشان پنج فرزند مؤمن و خدوم باقی که قائم به خدمت امر الله می باشند.

لازم به تذکر است که زوجه جناب عزیز خادم نیز یکی از زنان موفق جامعه بهائی نجف آباد و نام ایشان قدسیه صبحی (خادم) بوده است. ایشان در دسامبر ۱۹۱۷ م متولد و در مارچ ۱۹۹۴ م به عالم ملکوت صعود نمودند.

قدسیه خانم، دختر گوهر بیگم (خواهرزاده زین‌المقرئین) و آقا حسن صبحی بود. تحصیلات مقدماتی را در نجف‌آباد به اتمام رسانید و پس از ازدواج با جناب عزیز خادم به شیراز نقل مکان نموده در لجنات ترقی نسوان شیراز و سپس نجف‌آباد مصدر خدمات عدیده به جامعه نسوان گردید و در تعلیم و تدریس اطفال و جوانان در کلاسهای امری خدمات ارزنده‌ای به جامعه امر نمود.

قدسیه خانم از اولین زنانی بود که به عضویت محفل روحانی نجف‌آباد انتخاب گردید و در سنه ۱۹۵۵م که جامعه بهائی ایران در تحت تضییقات و شدائد عدیده قرار گرفت رتق و فتق بسیاری از امور جامعه نجف‌آباد را به عهده داشت و منزل ایشان محل انعقاد جلسات و اجتماعات بهائی بود. قدسیه خانم خادم، زنی مطلع، خوش مشرب و اهل شعر و ادب و موسیقی بود و پنج فرزند به نام مینو، سیمین، فریدون، سهیل و سهراب از ایشان به منصفه وجود آمدند که همگی در ظلّ امر مبارک به ثمر رسیدند.

فصل چهل و نهم

جناب میرزا حسین توانگر

در این مقام لوح نازله به اعزاز جناب ابوالحسن، پدر جناب میرزا حسین توانگر (متخلص به غرا) را مندرج می‌سازد:

هو الله

یا ابا الحسن در این حین این لؤلؤ ثمین از بحر علم حق جل جلاله ظاهر قد اتی الیوم
والأمیر الله المهیمن القیوم. بگو الهی الهی ذکرت محبوب قلوب و مقصود جانهاست و
اسمت سلطان وجود و دارای غیب و شهود. ای کریم از بحر رحمت دوستانت را
محروم منما توئی قادر و توانا.

جناب حسین غرا (توانگر) با ربابه خانم دختر اسدالله مقرّبی ازدواج نموده‌اند. در این
مقام توقیع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به «امه الله ربابه خانم» را مندرج می‌سازد:

نجف آباد

امه الله ربابه خانم صبیّه جناب آقا اسدالله مقرّبی علیها بهاء الله ملاحظه نمایند
تصریح نامه آن ورقه ثابتة نورانیّه مورخه ۹ شهر القدره ۹۹ بلحاظ لطف و مکرمت
حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مشرف و فائز و آثار استقامت و ثبوت که از مضمون
با هر و هویدا مورد عنایت کبری واقع گردید. ذکر مقصد و مرادی مشکل که در قلب
دارید نموده بودید، معلوم است هر آرزوی قلبی اگر چنانچه با تقدیر الهی موافق البتّه
نتیجه دیر یا زود حاصل ولی اگر مقصدی و یا میل و اراده‌ای با وجود تمسک و تشبّث
به جمیع وسائل انجام نپذیرد در این صورت یا به مفاد ان الامور مرهونه باوقاتها
می‌عاشد نرسیده و یا آن که در عدم تحقّق آن حکمت و خیر و صلاحی است که از
انسان مستور در هر حال چون نیت آن محترمه پاک و خالص از حق می‌طلبند تا به مرام
دل و جان نائل گردند. در حق دو فرزند عزیز خویش آقاعلی و نیره خانم طلب تأیید و

توفیق و عافیت جسمانی و صحت روحانی و سعادت ابدی می فرمایند، مطمئن باشند.
حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۲ شهر الشرف ۹۹ ۱ جنواری ۱۹۴۳

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

جناب دکتر علی توانگر فرزند جناب میرزا حسین توانگر که در توقیع فوق مذکورند در
مراسله خصوصی خود خطاب به حقیر چنین نوشته اند که از نیره خانم، دختر جناب غرّا، سه
فرزند به نام های مهران، مینو و منیژه به منصفه ظهور رسیده است.

مجموعه ای از اشعار جناب میرزا حسین توانگر (غرّا) به همت جناب دکتر علی توانگر
در سال ۱۹۹۸ م در ۳۹۲ صفحه به طبع رسیده است.

* در این مقام متن کامل قصیده صد پند اثر جناب میرزا حسین توانگر را مندرج
می سازد. این قصیده از روی نسخه خطی جناب دکتر علی توانگر فرزند جناب میرزا حسین
توانگر تسوید شده است. در پایان این قصیده اندرزهایی که جناب علی توانگر برای فرزندان
خود بدان افزوده اند مندرج گردیده است.

بعضی از اشعار جناب غرّا را جناب ابوالقاسم فیضی نیز نقل نموده اند، ن ک به کتاب
به یاد دوست (ص ۱۴۵-۱۴۷).

قصیده صد پند میرزا حسین توانگر متخلص به غرّا

به فرزندش علی توانگر

خود را ز حادثات زمان در امان کند
خود را توان گران چون تواند گر آن کند
مسکن که جستجو بدنی از روان کند
کاین اختلاف ریشه کنت چون فسان کند
کاری که با تومی نتوانست آن کند
امید پیر گوشه نشین را جوان کند
کا همال فقر و فاقه بتو همعنان کند

صد پند گویم آنکه علی جز جان کند
گرچه توانگر است به پیش توانگران
اول خدا را بپرست و مجد که نیست
در اتحاد کوش و بگن ریشه خلاف
اظهار عجز هم بر دشمن مکن که او
بگذار یأس زانکه کند پیر هر جوان
مگذار جهد و کوشش کوشش نما و جهد

مغرور هم مباش که این شبِ روزگار
 با آبِ علم چرکِ جهالت بشوز جان
 از بارِ روزگار مکن شانه را تهی
 با مردمان سلوک نما همچنان که تو
 خائف مباش و مضطرب از روزگار بد
 هرگز مباش غافل از اعمالِ کيفرش
 هر کار می‌کند بجهان شخص نیک و بد
 بگذشته را گذار هم از حال دم مَزَن
 ناموسِ غیر را ز کنارش کناره کن
 امید از آنکه از تو امیدش بُردمدار
 کاریکه قرن‌ها نتوانی کنی گذار
 باید که مرد دفع کند از هنر نیاز
 بر سرکشان خضوع و تواضع مکن که تیغ
 اظهار فقر پیش گدا سیرتان مکن
 با فضل آن کسی است که اظهار فضلِ خود
 بی اهل و بی عیال مکن زندگی بفرد
 حرص است و آز و کین و طمع با حسد که او
 تقوی و زهد و صبر و قناعت گذشت و حلم
 از تهمت و دروغ حذر کن که این مرض
 هر چیز بر تو می‌رسد از کرده‌های تست
 بر قول اعتماد مکن زانکه فتنه‌ها
 چیزی که در کسی نبود تو از او خواه
 هر عضورا غذای جدیدیست تا بروح
 تنها حقوق نیست ز حیوان و یا بشر
 اندر جماد چرک و کثافات و ژندگی
 پوشیدنِ لباسِ نفیس است حقِ تن
 هر عضورا غذای جدائیست تا بروح
 تنها مباش در پی شهوت که چون شکم

ناگه رها چو تیر ترا از کمان کند
 چون جهل نور جان بکثافت نهان کند
 تا روز واپسین که وداع تو جان کند
 راضی شوی که با تو کسی همچنان کند
 بفشار پای تا ز تو نقل مکان کند
 پاداش کرده‌های نهان را عیان کند
 باید برای آتیه خاطر نشان کند
 آینده است آنکه کهان را مهان کند
 تقدیر چون نظیر همان در میان کند
 آب آر کسی روان کند از بهر نان کند
 تا دور چرخ و گردش این آسمان کند
 نه پیش این و آن همه داد و فغان کند
 شرم آر کند ز سنگ نه از پرنیان کند
 زیرا که فخر بر تو بصد کبر عز و شأن کند
 بگذارد آنکه صحبت او قدر دان کند
 کاین فعلی بد ترا بمذلت روان کند
 گلخن به پیش چشم تو هر گلستان کند
 زندان اگر مقام تو شد بوستان کند
 آخر چو زعفران رخ چون ارغوان کند
 نه خوب بهمدان بتونه بد فلان کند
 بی اصل و مایه گوش بحرف زبان کند
 دیدی کسی زبید رُطب آرمان کند
 باید ادای جمله یکان بر یکان کند
 در حق جماد هم بتو این داستان کند
 نفرین بجسم و جان تو تا جاودان کند
 آن نیست آدمی که شکم کامران کند
 منما دریغ از آن که ترا مستهان کند
 نارش بلند و دود ز هر دودمان کند

دیگر بحال مردم بیچاره و فقیر
 بر دعوی اعتماد مکن زانکه هر کسی
 آلات حرب در پی خونریزی بشر
 یک کار را گزین و در آن مستقیم باش
 ز نهاری کسیکه گرفتی قلم بدست
 زیر سر قلم بود از هر کجا که هست
 تعلیم را اثر نبود در نهاد کس
 هر کس نمود قصد خسارت بدیگری
 کمتر بشر بجامعه نبود ز فرد خویش
 بی دین مباش شو متدین که آدمی
 باید بشر مراقب حال بشر بود
 چون دید بی ثباتی عالم بشر چرا؟
 چون خود همیشه شانه تهی می کند ز بار
 چون خود ز عیب خویش بود کور کر چرا؟
 سالک چو کرد قصد مقامی ز ابتدا
 هر کس که جمع کرد ز دولت قران قران
 دنبال گلرخان چو روان گشتی عاقبت
 هر کس که خواست خاطرش از غم شود خلاص
 تا خوندلند خلق جهانی ز یکدیگر
 تردید هم مکن که ز تردید کس ندید
 فرصت مده ز دست به کاری که قرنها
 تصدیق ظلم و عدل خودت را خودت مکن
 از خود پسند نیست بتر خودستا مباش
 بر خود مگو ز مال فلان شد فلان غنی
 ترس زیاد همچو ترسی است پرخطر
 خود سر مباش زانکه حوادث بسنگ خود
 دون هستی ز مرده عالی همم مخواه
 زر را برد در آتش و خواهد ز مرد زر

باید غنی نظاره چنان پاسبان کند
 باید دلیل دعوی خود را بیان کند
 کی آن توان کند که قلم در بنان کند؟
 هر دم بکاری آنکه کند روزیان کند
 این رو سیاه کار دو صد قهرمان کند
 آبادی و خرابی اگر کس گمان کند
 لیکن اثر بدانش و علم کسان کند
 اول در این معامله او خود زیان کند
 تو صبح شب چرا به خنر او با خزان کند؟
 خوب است اگر پرستش دیر مغان کند
 همچون مواظبت که ز گو صولجان کند
 بس دیده ها ز ظلم و ستم خون فشان کند
 بر پشت دیگران ز چه باری گران کند؟
 تنقید عیب اهل کران تا کران کند
 کسب روش ببایدش از نردبان کند
 او را قران قران شه صاحبقران کند
 جانست روان بذلت و خوارت روان کند
 باید خلاص غم ز دل دیگران کند
 باید خوشی سفر بسوی لامکان کند
 طئی مسافرت بسفر کاروان کند
 بایست تا که سعد بسعدی قران کند
 چون تن ز جرم تبرئه هرانس و جان کند
 چشمی تو چشم رؤیت خود را چنان کند؟
 سنگ گوشت معده اش بیدن ز استخوان کند
 بی باک آنچه کرد بخود هم جبان کند
 مغز ترا شکسته چو آب روان کند
 خورشید کی شد آنکه بسر سایبان کند؟
 هر کس که خواست آدم و زر امتحان کند

تا در جهان سباع بشر هست خوب نیست
 بر کس مگیر سخت که دوران بسختیت
 تا ممکن است بنده خود باش و عبد حق
 در جزئیات کار کسان جستجو مکن
 اخلاق نیک را مده از دست چون بقر
 آخر بشر پیاده شود زیر خاک گور
 خیراً مور او سطها گفت مصطفی
 ره بی دلیل گر چو سکندر شوی مرو
 با والدین خود بمحبت سلوک کن
 گرگ و شبان یکیست چو در اصل بنگری
 از دوستی که در پی جلب منافع است
 کار بزرگ را تو بخردان مده عبث
 شجاعان کنند چاره دشمن نه هر جبون
 عیاش و بلهوس مشو از آنکه دست چرخ
 بیکار و تن پرست مشو ز آنکه روزگار
 عزت بود بمال و شرافت بود بعلم
 چون کبک خنده قهقهه کردن خطا بود
 مال کسان چو خون کسان است از چه شخص
 باید بهشت در تو بود نی تو در بهشت
 بر حسن یا جلال مال اینقدر که زود
 دست از یمین و حلف بدار از چه حق بود
 ضحاک نفس کشور تن را مگر برون
 دون تر بود ز جمله دونان کسیکه او
 مغرور مهر عامه کم شو که روستا
 گر حرف شد زیاد دهد درد سرترا
 بگفتول باش زانکه دوقولی بخوان دهر
 گرداد دست بهر کسی دوست در جهان
 بد گوی را بداد و دهش نیک گو نمای

کس خوف از پلنگ و یا ارسلان کند
 آسان دچار بی خبر و ناگهان کند
 تعظیم چرخ بد بود از کهنکشان کند
 سوزن نه ای که بخیه بهر ضیلان کند
 نفرت ز خلق بد دل خرد و کلان کند
 گر خنگ چرخ را کشد و زیران کند
 شخص از چه خود ز غالی و قالی و شان کند؟
 ره از دلیل طئی بشتر ساریان کند
 تا بر تو چرخ را دلشان مهربان کند
 کاری که گرگ می کند آخر شبان کند
 بگذر مباد او بتو عطف عنان کند
 قیراط اگر چه کار بمثل قیان کند
 سوزن مگو که کار بمثل سنان کند
 خاکت بفرق گر چه بود فرقدان کند
 روز تو قیرگون سوی هر قیروان کند
 دعوی عزتست اگر زر بکان کند
 کی چنگ باز باز سوی ماکیان کند؟
 سازد لطیف اغذیه و زیب خوان کند
 ورنه چنان جحیم خدایت جنان کند
 فرتوت و خوار حال تو دور زمان کند
 باید زبان ز حلف حیا از دهان کند
 دست ندامت آن علم کاویان کند
 از بهر زر خضوع به پیش خسان کند
 گریه ز دوستی چو بود رایگان کند
 خاموشیش علاج چنان جلجلان کند
 روی سفید را سیهس چون دخان کند
 جان چیست قیمتش که کسی ارمغان کند
 بخشش ز بد مقاوله قطع لسان کند

ورنه چو درس از تو مذمت روان کند
 چون آب آبروی تو دائم روان کند
 ورنه که حور را بتو دیو دمان کند
 کس سیر فرودین نشود در ابان کند
 خور صید گور و رنگ که شیر ژبان کند
 واز میزبان بتر که هم از میهمان کند
 نشنیده گیر تا بتوان ترجمان کند
 گر خار گُل شود چه ضرر ضیمران کند
 بر خوان رسد چو طوی ره هفتخوان کند
 کآسان نه آستین بتونه آستان کند
 تا کلیات بر تو نمایش توان کند
 گرچه بمهر دعوتت آن قلیان کند
 پهلو تهی ز علم دو صد پهلووان کند
 آن می کند که نور مه آن باکتان کند
 حال ستارگان شرف اقران کند
 بگذر که همچو مرغ بخونت طیان کند
 کاین هردو نهیب کان ترا از دکان کند
 کس از چه روی پنجه به شیر ژبان کند؟
 لیکن نگاه داری آن کاردان کند
 مؤمن کسی بود که خود از مؤمنان کند
 اظهار شکر حق برضا و امتنان کند
 جان پروریت جان ده وهم جانستان کند
 بدتر اگر بجان و تن حیوان کند
 بر محصنه بمرضعه و خلیان کند
 چون دست گیریت به هرم خیران کند
 کن مشورت ز عقل که عاقل چنان کند

لیکن چنان بده که نداند برای چیست
 بر بی حیا و آبرو ار رو دهی زیاد
 مگذار راه خوف ترا خصم پی برد
 از شاب حال شیخ مجو همچنین بعکس
 از صید موش مردم رو به صفت مخور
 از میهمان بد است تقاضا ز میزبان
 گر دشمنی خصومت مخفی کند بتو
 ترفیع خویش جو نه تنزل برای غیر
 هر نعمتت در ره زحمت که تهمت
 مشکل بر آستان نو و آستین میر
 در جزئیات کار و دقائق دقیق شو
 صرف جوانیت پی هر بلهوس مکن
 بر علم غره باش نه بر زور بازویت
 با آنکه نیست شأن تو منشین که با تو او
 با همنشین بد منشین زانکه سعد و نحس
 از دانه ای که زحمت آنرا نبرده ای
 شوخی و لاغ را به خشونت بدل نمای
 از آن تعصبی که ز جهل است در گذر
 تحصیل مال و جاه و زر آسان بود به مرد
 داخل بمؤمنان شدن ایمان نمی شود
 در بندگی رواست که بنده بهر مقام
 یاری ز هیچکس بجز از ذات حق نخواه
 گر ظلم را بشر به بشر کرد بد بود
 مردش مخوان چو فرض نداند که احترام
 کن اعتماد بر خود و بر نفس خود نه غیر
 نه مستبد نه متلوی بر آئی باش

یک پند باقی است که غرّا نگفته ای

غفلت مباد کس ز خدای جهان کند

اندرزهائی که علی توانگر برای فرزندان خود بر آن افزود:

صد پند به ز قند پدرداد بنده را	هم رهنمای باشد و هم حفظ جان کند
میراث نیک بود و فزودم بر آن حقیر	اخلافرا چو گنج ادب ارمغان کند
در کار زندگی چو شود نظم برقرار	آرامش آید از پی ودقت عیان کند
بر طبق وعده وقت شناسان موفقتند	تاخیر و خلف از عقب افتادگان کند
در کار خیر پیش قدم بودن ارجح است	تا دیگری بیاری پا در میان کند
خوشبخت آنکه خانه و مکنت خرد که تا	اطعام دیگران و ضیافت در آن کند
مُسرف چنان خسیس بجهل است متهم	دانا بجا سخاوت و خرج کلان کند
پرداختن دیون خدا را و خلق را	برکات و استقامت و ایمان روان کند
هر صبح و شام خواندن آیات با نشاط	حتی یک آیه مایه قوت روان کند
با والدین خود بهمان سان سلوک کن	داری گر انتظار که فرزندت آن کند
دنیا چو کشت و زار عجیبست بی خلاف	از نیک و بد هر آنچه بکاری عیان کند

۲۲ اگست ۱۹۹۱، کتبه علی توانگر

* جناب ابوالحسن چیت ساز نجف آبادی را غیر از میرزا حسین توانگر پنج فرزند دیگر بوده است که یکی از آنها دختری به نام ماه سلطان بوده که شرح حال ایشان به نقل از اخبار امری (سال ۴۶، شماره اول، مارچ - اپریل ۱۹۶۷ م، ص ۶۳ - ۶۴) به شرح ذیل است:

امه الله ماه سلطان روحانی علیها رضوان الله از احبای مخلص و خدوم نجف آباد در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۴۵ در اصفهان به ملکوت اعلی صعود کرد - والد ایشان جناب استاد ابوالحسن چیت ساز از متقدمین امر در نجف آباد بود که دختر [فرزندان] خود را به روش و سلوک بهائی تربیت نمود.

خانم روحانی در نقشه چهل و پنج ماهه به اتفاق همسر و فرزندان به گلپایگان هجرت کرد و بعد از تحمل صدمات و زحمات مجبور به مراجعت گردید. ایشان همواره در خدمات اماء الرحمن شرکت مؤثر داشت و با خلق و خوی نیکویار و اغیار را مورد لطف و مرحمت قرار می داد.

صعود ایشان موجب تأثر قلبی عموم دوستان بهائی و غیر بهائی شد و جلسات

تذکر شایسته در اصفهان و نجف آباد بیاد این امه موقنه منعقد گردید. از خانم روحانی
چهار فرزند (دوپسر و دو دختر) باقی مانده است که کلّ به عبودیت عتبه مقدّسه
مفتخرند.

فصل پنجاهم

اماء الرحمن در نجف آباد

در شرح احوال مخموره نجف آبادی اشاره ای به مکاتبات ایشان با جناب خلیل نوره بروجنی شده است. جناب نوره از احببای خدوم و هنرمند بروجن بوده و در سن هشتاد سالگی در اصفهان به ملکوت ابهی صعود نموده اند. شرحی از احوال و نمونه آثار خطی این هنرمند بهائی در مجله اخبار امری (سال ۴۰، شماره ۳-۴، خرداد- تیر ۱۳۴۰ هـ ش/۱۹۶۱ م، ص ۲۲۲-۲۲۳) به طبع رسیده است.

فصل پنجاه و یکم زائرین اعتاب مقدسه

* برای ملاحظه شرح مطالب درباره جناب علی فاضل فرزند ملاحسن که در ذیل شماره ۱۱ مذکور شده به فصل ۱۴ و نیز توضیحات آن فصل مراجعه فرمائید.

* در ذیل شماره ۱۲ در فصل ۵۱ ذکر حاج غلام علی قاصد شده و در فصل ۵ نیز به خدمات ایشان اشاره گردیده است. در این مقام یکی از الواح جناب زین المقرین را که حاوی اظهار عنایت به جناب حاجی غلام علی می باشد نقل می نماید:

هو الله تعالی شأنه

یا زین علیک بهائی جناب حاجی غلام علی علیه بهائی وارد، حقوق مرسله رسید بسیار زحمت کشیده اند اگر چه لوجه الله آنچه بر ایشان وارد شود راحت محض است، نارش نور است و سمش شهد فائق. این یوم سید ایام است و عمل در آن سلطان اعمال طوبی لمن قصد المقصد الأقصى والفردوس الاعلی و لمن فاز بالحضور و لمن طافه. اگر بحور عالم مداد شود و اشجار اقلام از عهده این ذکر بر نیاید. از حق می طلبیم اولیای خود را که به کتاب تمسک نموده اند و به طراز استقامت مزینند از برای ایشان مقدر فرماید آنچه را که عرف کرم از آن متضوع باشد. یک قطره از دریای جودش عالم را موجود فرمود بحر عطایش را کرانی نه و فرات رحمتش را انتهائی نه. اولیای نون و جیم و همچنین خاء و واو کل در این حین به اشراقات انوار نیر ذکر و بیان فائز گشتند آن جناب از قبل مظلوم کل را ذکر نمائید و متذکر دارید. مرسله نفوس معلومه به طراز قبول فائز و مزین نسل الله تبارک و تعالی ان یقدر لأولیائه ما یقرههم الیه و ینورهم فی کلّ الأحیان بانوار معرفته.

الهی الهی تری الذین اقبلوا الیک شوقاً للقاءک والحضور امام وجهک ثم الذین یدکرونک فی دیارهم. ای رب قدر لکل واحد منهم ما قدرته للمخلصین من عبادک والمقرّین من بریتک انک انت المقتدر العظیم الحکیم. در این حین نیر اذن

از افق اراده مشرق جناب کلب علی را اخبار نمائید ان شاء الله ناظرًا الی حکم الحکمة
ومتوکلاً علی الله قصد افق اعلی نمایند.

محرم زارعین بهائی از کارهای زراعتی و آبیاری به مزارع خود باز می ماندند و کسبه بهائی هم باید دکانهای خود را ببندند و کارشان را رسماً تعطیل کنند و داخل تکایا هم کار کنند، جاروب کنند، فرشها و قالیها را بتکانند و هم ناسزا و توهین و لعن گفتن آخوندها را نسبت به صاحب امر از زبان آخوندها بشنوند و این جریانها تا آخرین دوره قاجار برقرار بود.

نگارنده در سنوات اخیر از سال ۱۳۳۰ تا سنه ۱۳۴۵ هجری در این پانزده ساله خودم ناظر و حاضر این اوضاع بودم و همین که اول محرم صدای طبل و دهل را از جانب تکایا می شنیدم قلبم می لرزید و حالت حزن و خوف به من دست می داد و تمام این وقایع را به چشم خود دیدم و صدای لعن و ناسزا را از دهان آخوندها می شنیدم و بند بند بدنم می لرزید. ماشاءالله که آخوندها در توهین و افترا و سب و لعن و بی شرمی کردن بر یکدیگر سبقت می گرفتند و جملاتی می گفتند و افتراهایی می زدند و عباراتی به هم می یافتند که هر شیطانی از شنیدن آن افکیات به حال حیرت فرو می رفت تا چه رسد به احبای مظلوم که در زیر چنگال این ذناب گرفتار و اسیر بودند. نگارنده هرگز نمی توانم آنچه را که به رأی العین از آخوندها می دیدم و می شنیدم مجسم کنم و تصور نمی کنم در مستقبل ایام هیچ فردی از افراد بتواند حالات و کیفیات و عوالم آن صحنهها را در خاطر خود مجسم و نمایان سازد.

جدّ بزرگوارم گفت اواخر ماه سوم بهار سال ۱۲۸۱ هجری بود، روز پانزدهم ربیع الاول بود که منادی جارچی در کوچه و بازار نجفآباد ندا کرد و جار زد و با صدای بلندش به تمام شنوندگان گفت که در شب ۱۷ ربیع الاول که تولد حضرت محمد است باید تمام کسبه و تجار در بازار چراغان کنند و تمام اهالی باید به مساجد بیایند و برای شنیدن وعظ و ابلاغات ملایان و علما در مساجد اجتماع کنند.

جدّ بزرگوارم فرمود من حس کردم که این یک دسیسه ای است که با این توطئه می خواهند فتنه و انقلاب مهمی ایجاد کنند و برای احبّاء امتحانی عظیم در شرف وقوع است.

جدّ بزرگوارم فرمود من یک خانه ای در قریه جوزان موروثی از پدرم داشتم که پسر عموهایم را در آن خانه سکنی داده بودم لذا فوری با زن و بچه هایم رفتیم جوزان و پسر عموهایم را که سه نفر بودند به نجفآباد فرستادم که داخل خانه ام در نجفآباد اقامت کنند و روزها بروند داخل بازار و شبها نیز بروند به مساجد و هر چه دیدند و شنیدند اواخر شب

یکنفرشان بیاید جوزان و اخبار و وقایع حاصله را به من گزارش دهند چون از نجف آباد تا جوزان دو فرسخ فاصله بود و با اسب رفتن در حدود بیست دقیقه مدت مسافت داشت.

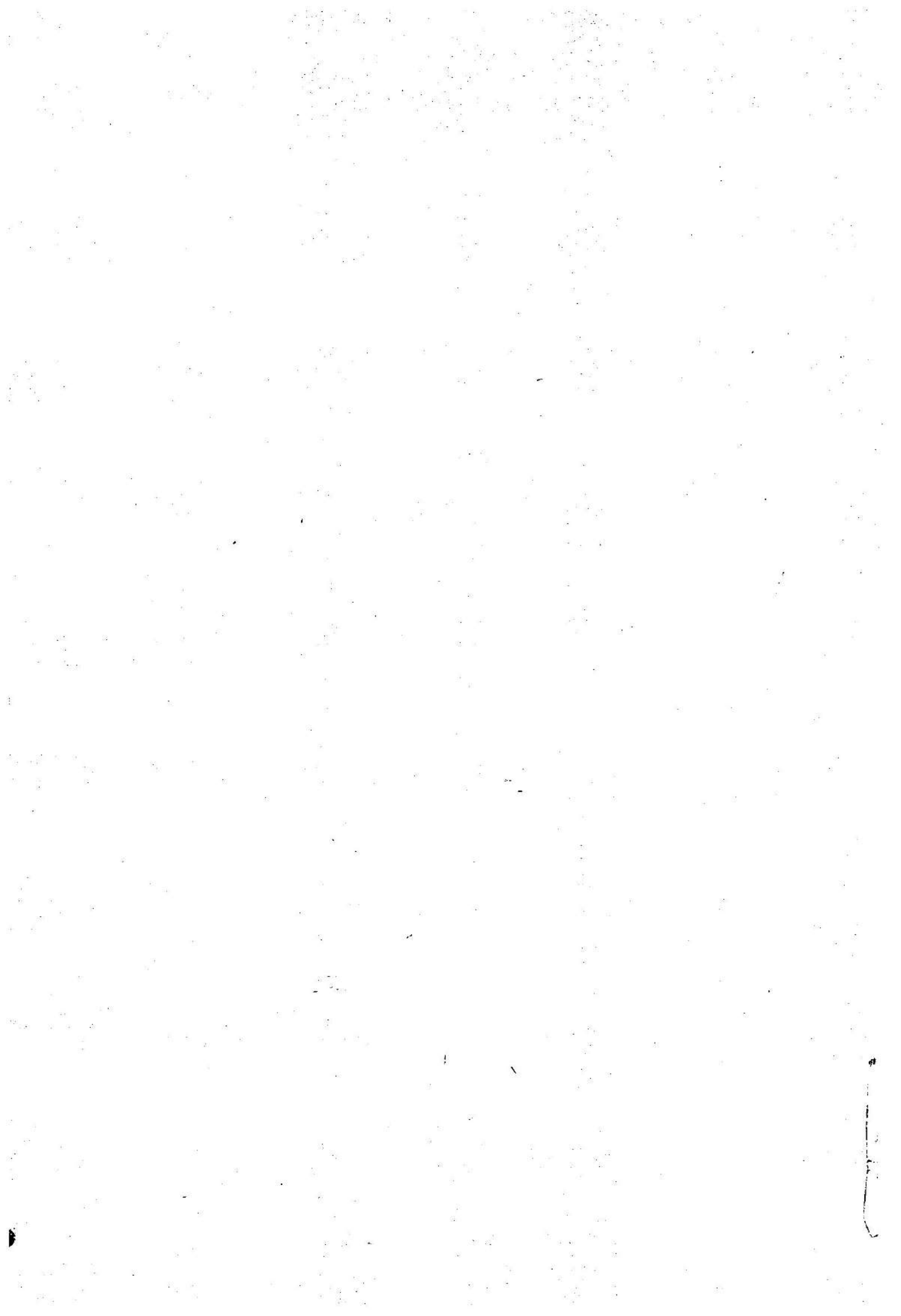
پسر عموهایم موسوم به عباس رضا و رمضان بودند و در اواخر شب می آمدند جوزان و آنچه در نجف آباد دیده و شنیده بودند و به وعظ ملایان گوش داده بودند به من گزارش می دادند و به خوبی واضح و مبرهن بود که اهالی نجف آباد به جد و جهد تمام مشغول شعله ور کردن نار فساد و فتنه اند و بالاخره نتایج اقوال آخوندها این شد که روز ۱۸ و ۱۹ ربیع الاول ۱۲۸۱ نفراتی از مسلمین به دکاکین و خانه ها و باغات و مزارع احباء ره فرسا شدند و احباء را مجبور و مکلف می ساختند که به مقدسات و شعائر آیات و نام باب و بهاء الله لعن کنند و هر کس لعن نمی کرد معلوم می شد که او بابی و بهائی است و بلادرنگ او را جلب و توقیف می کردند. به این ترتیب تا روز بیست ربیع الاول جمعاً هشتاد نفر از مشاهیر احباء را که تاجر بازار و زارع باغات و اراضی بودند دستگیر کردند و به اصفهان بردند تا شیخ باقر (ذئب) درباره آنها فتوی دهد و در این حال که آنها را پیاده می بردند مأمورین بر مراکب سوار بودند و با صدای بلند به مقدسات بهائی ناسزا می گفتند و نجف آباد تا اصفهان پنج فرسخ فاصله است و با اسب رفتن سه ساعت طول می کشد و پیاده رفتن اقل از پنج ساعت راه است و تمام این راه این هشتاد نفر را به دنبال اسب های جفاکاران در حال دویدن خسته و گرسنه با پاهای پیاده به اصفهان آوردند و زندان نمودند.

چند نفر از منسوبین احباء که بهائی نبودند در تعقیب اقوام خود به اصفهان رفتند که شاید بتوانند منسوبین خود را آزاد کنند و لذا به منزل حاجی محمد جعفر آباده ای که مجتهدی سلیم النفس و منصف بود پناهنده شدند.

حاجی محمد جعفر مذکور توسط گماشته خود در معیت چند نفر از پناهندگان برای شیخ باقر ذئب پیغام فرستاد و گفت این اشخاص که دستگیر شده اند رفتاری برخلاف شعائر اسلام مرتکب نشده اند و همه شان گوینده لا اله الا هو و ائمه اطهار را ستایش کنند و اگر ندانسته فتوای قتل صادر شود منسوبین آنها از پای نخواهند نشست و متدرجاً فتنه بزرگ خواهد شد و یحتمل برای شیخ زحمت ایجاد شود، بنا بر این مقتضی است فتنه بخوابد و نار فساد افسرده شود.

شیخ باقر ذئب دستور داد از بین این هشتاد نفر، بیست نفر را انتخاب کنند تا به طهران

ضمائم



ضمیمه اول

شهدای اولیّه نجف آباد نوشته جناب موهبت الله هائی

شرح مصائب و شهادت شهدای نجف آباد در سال ۱۲۸۱ هجری و شهادت شهدای سبعه اهل نجف آباد که در اصفهان شهید شده اند و جناب ملا محمد علی نبیل زرندی نبیل اعظم در مثنوی خود که در سال ۱۹۲۴ میلادی در مصر به طبع رسیده اشاره به اختصار فرموده اند.

اشخاصی که شاهد و ناظر بر ضوضا و بلوای سال ۱۲۸۱ هجری و شاهد گرفتاریها و مصائب و ناظر بر شهادت شهدا بوده اند چهار نفر می باشند که از منسوبین و افراد درجه یک منسوب به شهدای سبعه می باشند.

گفته های ایشان تماماً از جریان مشاهداتشان می باشد که نگارنده از زبان آنها شنیده و به رشته تحریر در آورده لذا اکنون اسامی این چهار نفر را می نگارم و بعد گفته های آنان را می نویسم:

اول - جدّ بزرگوارم جناب میرزا محمد باقر هائی که خود و گماشتگانش شاهد و ناظر بر آن اوضاع بوده اند.

دوم - پدر بزرگ نگارنده حسن خان که پدرش حاج محمد صادق یکی از شهدای سبعه بوده و پدر بزرگ نگارنده خود شاهد گرفتاری و ناظر شهادت پدرش بوده.

سوم - فاطمه خانم دختر علی خیاط که حسین برادر فاطمه یکی از شهدای سبعه است و فاطمه خانم ناظر بر شهادت برادرش بوده.

چهارم - آقا محمد پسر حاج ملا حسن که این حاج ملا حسن یکی از شهدای سبعه و پسر عم جناب زین المقرئین است.

شهادای سبعه در طی یک هفته در ماه رجب سال ۱۲۸۱ در اصفهان به فتوای شیخ باقر ذنب شربت شهادت را در ارض صاد نوشیده‌اند.

جد بزرگوارم میرزا محمد باقر هائی فرمود قبل از سال ۱۲۸۰ هجری همه روزه مشکلاتی متنوع برای احبای نجف‌آباد بوجود می‌آمد به طوری که هر وقت حکومت اصفهان عوض می‌شد، یا هر وقت گرفتن مالیات‌های دولتی به میان می‌آمد، یا هر وقت قنوات آبهای نجف‌آباد در اثر سیل و بارندگی خرابی و انسداد حاصل می‌کرد و یا شهر محرم فرا می‌رسید ضوضا و بلوائی از طرف آخوندها برای احبای ایجاد می‌گشت که تحملش سخت و خسارات مالی آن بسیار سنگین می‌بود.

هر حکومت جدیدی که به اصفهان می‌آمد آخوندها اسامی احبای را به او ارائه می‌دادند و او مأمورینی به نجف‌آباد می‌فرستاد و احبای را یکی بعد دیگری احضار می‌نمود و حبس می‌کرد و چوب می‌زد و زجر می‌داد و جریمه می‌نمود و هر موقع که مالیات باغات و دکاکین فرا می‌رسید دوسه نفر مأمورین دولت به نجف‌آباد می‌آمدند که به همراهی کدخدای نجف‌آباد و کمک ریش سفیدان محلی مالیاتهای دولتی را از اهالی وصول کنند و به صندوق دولت برسانند اول و جلوتر از همه احبای را احضار می‌نمودند و مالیاتهای بسیار سنگین و زیاد بر احبای تحمیل می‌کردند و احبای را آزار و اذیت می‌کردند، چوب می‌زدند و مبالغی اضافه‌تر از مالیات معمولی اخذ می‌نمودند.

وقتی قنوات آب خرابی و انسداد پیدا می‌کرد کدخدای محل احبای مظلوم را به کار مرمت قنوات می‌گماشت و چندین روز در داخل قنوات از احبای کار می‌گرفت. ایام محرم مخصوصاً دهه اول تا روز عاشورا احبای را برای مشاغل سنگین و خسته کننده در داخل تکایا و مجالس روضه‌خوانی بکاروا می‌داشتند، حتی برای خریدن کفن برای قمه‌زنهای پول‌طافه‌های چلووار سفید را از احبای دریافت می‌داشتند و در این ده روزه اول محرم تا روز عاشورا احبای را مجبور و مکلف می‌ساختند که در تکایا به روضه‌خوانها خدمت کنند و آنچه که آخوندها و سردهسته‌های قمه‌زنها صورت خرج ارائه می‌دادند احبای باید بدون چون و چرا پرداخت کنند و پای روضه و وعظ آخوندها جالس باشند و صدای لعن و طعن آخوندها را که نسبت به مقدسات بهائی از بالای منبر اظهار می‌شد استماع کنند و جرئت حرف‌زدن نداشته باشند و روح و روان و قلب و کبد احبای بریان و نالان می‌گشت. در این ده روزه اول

اعزام گردند و ناصرالدین شاه در باره آنها حکم کند. در آن حال هر حکمی که شاه در باره این بیست نفر کرد بعداً در باره بقیه شان اجرا شود و فعلاً بیست نفر از این هشتاد نفر انتخاب گردد و بقیه مرخصند و می توانند به نجف آباد مراجعت نمایند و در انتظار دستور شاه باشند.

در این اثنا حسین پسر علی خیاط که جوانی خوش هیكل و شجیع بود بپا برخواست و قد برافراشت و گفت ما گناهی نکرده ایم و خلافی مرتکب نشده ایم که مستوجب این عذاب و خطاب قرار گیریم و به طهران نمی رویم و گوینده لا اله الا الله و محمداً رسول الله و علیاً ولی الله هستیم.

گماشتگان شیخ باقر از بین این هشتاد نفر، بیست نفر را انتخاب کردند که سه نفرشان خیلی پیر و ناتوان بودند که یکی از سه نفر حاج ملا حسن عم زین المقرین بود که او را حاجی آخوند می گفتیم که متجاوز از هشتاد سال سنش بود و دو نفر دیگر موسوم به حسین صباغ و ملا علی رضا واعظ که این دو نفر نیز به واسطه کبر سن قادر بر پیاده رفتن به طهران نبودند و حاج ملا حسن قبل از ایمان به جمال متان پیش نماز مسجد میدان بود.

بعد از گفتگوهای زیاد قرار بر این شد که هفده نفر به طهران اعزام شوند و این سه نفر در اصفهان زندان گردند تا هر حکمی که شاه در باره این هفده نفر صادر کرد در باره این سه نفر و در باره بقیه اجرا شود.

حسین پسر علی خیاط که جوانی خوش هیكل بود چون شهادت به خرج داد و گفت ما به طهران نمی رویم لذا شیخ باقر ذئب دستور داد که حسین پسر علی خیاط را واژگونه تا غروب آفتاب به دار آویزان کنند و تماشاچیان، آب دهن به صورت او اندازند. دو پای آن جوان زیبا و شجیع را بر طناب بسته به دار بالا کشیدند که سرش سرازیر بود و بعد از غروب او را پائین کشیدند و بعد به همراه آن هفده نفر به اتفاق بیست نفر سرباز مراقب به طهران اعزام داشتند. آن شصت نفر بقیه هم چند نفرشان که منسوبین مسلمان در اصفهان داشتند در اصفهان توقف کردند و ما بقی با هم پیاده در شب به طرف نجف آباد حرکت کردند که قبل از آفتاب به نجف آباد وارد شوند. اما به محض ورود به دروازه نجف آباد جمعیتی قریب هزار نفر آنها را محاصره کردند.

نجف آباد دروازه ای داشت که آن را دروازه عمارت می گفتند که در زمان شاه عباس صفوی ساخته شده بود و یک دری بسیار بزرگ در آن عمارت نصب بود و آن عمارت در

وسط خیابان شرقی و غربی واقع شده بود. دری که به شرق باز می‌شد به طرف اصفهان می‌رفت و آن دری که به میدان نجف‌آباد وصل بود و در غربی بود به طرف تیران و دهات فریدن واقع بود و این دو خیابان شرقی و غربی بسیار طولانی و اطراف جنب دو خیابان باغات با صفائی وجود داشت که خوش منظره بود.

جمعیت انبوه مسلمین در داخل این عمارت کمین کرده بودند که همان اول صبح قبل از آفتاب آن احبائی که از اصفهان پیاده به نجف‌آباد و محوطه دروازه عمارت رسیدند تحت محاصره مسلمین واقع شدند و تمام احباء را از در غربی به میدان بردند و در وسط میدان درخت‌های توت بسیار بود و هریک از آنها را بر درختی بستند و صبح ناشتا خسته و گرسنه در عوض صبحانه با ضربات چوب و شلاق و ضربات زنجیر رفع خستگی و گرسنگی می‌نمودند و به قدری آنها را زدند که بیهوش بر تنه درخت آویخته شده و خون از بدن و سر و صورتشان جاری بود و هریک از آنها یک پیراهن نازک و یک زیرجامه به پای خود داشتند که پیراهن و جامه آنها نیز از ضربات چوب و شلاق و زنجیرزدن پاره پاره بود و بدنهای مجروح و سیاه شده و زخم‌دار و خون‌آلود این مظلومان بر هر عابری پدیدار می‌بود و احدی جرئت نداشت بر این مظلومان به ترحم نگاه کند یا جام آبی به آنها بنوشاند.

نگارنده آن عمارتی را که دو در بزرگ داشت و به دو خیابان شرقی و غربی باز می‌شد و درخت‌های توت سفید کهن سال داشت که تماماً در محوطه میدان از زمان قدیم کاشته شده بود و محصولاتش در بهار مخصوص فقرا بود جمیع آنها را دیده بودم. در سال ۱۳۱۲ شمسی آن عمارت از طرف شهرداری دولتی خراب گردید و درخت‌های توت که بسیار کثیر بود و سر به آسمان افراشته داشت آن اشجار قطور نیز به امر شهرداری از ریشه کنده شد و جای آن درخت‌ها را گُل کاری کردند و باغ ملی نام نهادند. تا زمان برقراری سلطنت قاجاریه همه ساله روز عاشورا تمام دسته‌های قمه‌زن‌ها و دسته‌های زنجیرزن‌ها در آن میدان بزرگ زیر سایه همان درخت‌های توت اجتماع می‌کردند و در حدود دو هزار نفر کفن‌پوش به دست خود با قمه‌هاشان بر سرهاشان می‌زدند و خون کفن‌های آنها را قرمز کرده بود و دو هزار نفر زنجیرزن نیز بر پشت و سینه خود به دست خود زنجیر می‌زدند و سینه و ظهر خود را مجروح و خون‌آلود می‌ساختند و چندین سال همه ساله به چشم خود دیده‌ام که اکثری از قمه‌زن‌ها از بس قمه و شمشیر بر سر خود فرود می‌آوردند بیهوش می‌شدند و نعش مرده آنها را روی تخته می‌نهادند و

برای دفن می‌بردند و به خاک می‌سپردند و به رأی العین دیدم که مسلمین به مجازات خودشان مشغولند و به دست خودشان جزاء اعمال خودشان را فراهم می‌سازند و در زیر شمشیر خودشان و ضربات قمه‌های خودشان به هلاکت می‌رسند. ذلک جزاء اعمالهم، همان طور که احبّای مظلوم را در سال ۱۲۸۱ هجری به همین درخت‌های توت بستند و این قدر آن مظلومین را با زنجیر و شلاق و چوب زدند که از شدّت و کثرت ضربات هلاک شدند.

نگارنده هر وقت گذارم به آن میدان می‌افتاد و آن درخت‌های قطور توت را می‌دیدم و به یاد می‌آوردم که احبّای جمال ابهی را به همین درخت‌های توت بسته‌اند و آب و غذا به آنها نداده و به قدری آن هیاکل مقدّسه را زده‌اند که جان را در سیل جمال رحمان فدا نموده‌اند قلبم محزون می‌شد و اشک از چشمم می‌ریخت و متأثر و مهموم از میدان به بازار می‌رفتم و تا ساعاتی به یاد آن ساعاتی می‌افتادم که وجودات مقدّسه احبّای الهی را به این اشجار بستند و چوب و شلاق و زنجیر بر بدن لطیفشان زدند تا به هلاکت رسیدند.

جدّ بزرگوارم فرمود پسر عموه‌ایم هر شب این اخبار موحش و مولم را برای من می‌آوردند و همان روز اوّل که قبل از آفتاب آن مظلومان را گرفتند و به درخت‌های توت بستند و در عوض صبحانه آن قدر آن نفوس را زدند که چند نفر از آن مظلومین از کثرت و شدّت ضربات به ملکوت ابهی صعود نمودند. معذّک مسلمین بر اجساد مجروح آنان شلاق می‌زدند و شبانه آن اجساد را از درخت توت باز کرده و به طوری که شهرت یافت آن اجساد شرحه شرحه شده را در یک گاری ریخته و به خارج نجف‌آباد برده و در قنوت متروکه و خشک که هر لوله قناتی چهل متر عمق داشته فروریخته‌اند.

روز دوّم که چند نفر از احبّای مظلوم رمقی از حیات در بدن داشتند بر حسب دستور کدخدا هر صنفی از اصناف نجف‌آباد چون صنف خبّازها و قصابها و کفّاش‌ها و آهنگرها و امثال اینها وظیفه داشتند هر صنفی متناوباً بروند به میدان و این مظلومان مجروح و ستم‌دیده و بی‌حال و ناتوان را شلاق بزنند.

این اصناف هم هر کدام به نوبت این وظیفه ظالمانه خود را با کمال بی‌رحمی انجام و اجرا می‌نمودند که روز دوّم نیز چند نفر از آنان از شدّت ضربات به شهادت رسیدند.

جدّ بزرگوارم فرمود که رمضان پسر عموم خبر آورد که روز سوّم اصنافی که مقرر بود نفراتشان بروند توی میدان و بر بدن مجروح مظلومین شلاق بزنند ابا و امتناع کردند و گفتند که

ما کار و شغل و زندگی داریم و نمی‌توانیم شغل خود را تعطیل کنیم و کار و شغل میر غضب‌ها را انجام دهیم. چون اصناف از کتک‌زدن به آن مظلومان سربلندی کردند کدخدا دستور داد که نوکرهایش آن مظلومان باقی مانده را نفی بلد کنند. لذا آن هیاکل مجروح را از درخت‌های توت باز کردند و چون قادر بر راه رفتن نبودند آنها را در داخل گاری‌ها سوار کردند و در بیابانهای جنوبی و شمالی نجف‌آباد رها کردند و خدا می‌داند که بر وجود نیمه‌جان آنها در آن بیابانهای خشک بی‌آب و علف چه گذشته و چه شدند و خاتمه حیات آن هیاکل مقدسه چگونه بوده.

جدّ بزرگوارم فرمود این عده مظلومین که در این سه روزه شهید شدند منسوبین وزن و بچه داشتند که بهائی بودند ولی از بس ارباب و خوف و اضطراب در دل‌های آنها بود خود را پنهان و بعضی‌ها فرار کردند و از خاتمه حیات آنها اطلاعی به دست نیامد و بعضی از مظلومین نیز منسوبین مسلمان داشتند که آنها هم فرار کرده بودند که مبادا به بهائی بودن متهم شوند و در چنگال ظالمین گرفتار آیند.

پسر عمویم رمضان که همه روزه ناظر این اوضاع غم‌انگیز بود گفت که من ندیدم در این سه روزه کسی به این مظلومین غذا یا آب یا میوه‌ای بدهد و می‌گفت هیچ کس هم جرئت نمی‌کرد بگوید یک جام آب یا یک لقمه نان یا یک سیب به این مظلومان داده شود و در واقع اگر کسی هم می‌خواست غذا و میوه‌ای به آنها بدهد اولاً جرئت و شهامتش را نداشت، ثانیاً این مظلومان را به قدری بر سر و صورت آنها ضربات وارد آورده بودند که دهان و دندان و چانه و گونه‌های این مظلومان زخم و متورم و خون‌آلود و مجروح بود که نمی‌توانستند چیزی بخورند یا بنوشند و نگاه‌های مظلومانه این اسیران بسته شده بر درخت هر دلی را پراز غم و اندوه می‌کرد و بی‌اندازه محزن و تأثرآور بود.

رمضان پسر عمویم می‌گفت هر وقت می‌رفتم به میدان که بینم اوضاع از چه قرار است از مشاهده این مظلومان بسته شده بر درخت که تمام سر و صورت و بدنشان زخم و مجروح و خون‌آلود بود حالت تأثر و حزنی به من دست می‌داد که فوری به خانه مراجعت می‌کردم و در را می‌بستم و می‌رفتم داخل اطاق و با صدای بلند می‌گریستم و از خواب و خوراک افتاده بودم.

نگارنده، رمضان پسر عموی جدّ بزرگوارم، را دیده بودم. او در قریه جوزان سکنی

داشت و شغلش زراعت و باغ‌داری بود و هر سالی دوسه بار می‌آمد نجف‌آباد و به اطاق جدّ بزرگوارم می‌رفت و برای ما نان ارزن به سوغات می‌آورد. ارزن را در آسیاب آرد می‌کردند و آن آرد را با شیر گوسفند خمیر می‌کردند و بر تنور نان می‌پختند. نانهای ارزن خیلی گوارا و لطیف بود که نگارنده خیلی دوست می‌داشتم.

رمضان مردی بود حدود شصت سال و بلندقد و چشم‌های سیاه درشت و روشنی داشت و ابروهایش پهن و پر مو و ریش سفید کوتاه‌قدی داشت و دو برادر دیگرش به نام عباس و رضا را ندیدم.

جدّ بزرگوارم، رمضان پسر عموی خود را خیلی دوست می‌داشت و هر وقت رمضان به نجف‌آباد می‌آمد چند روز و شب او را نگاه می‌داشت و از او پذیرائی می‌فرمود. نگارنده هر وقت به او می‌گفتم از مشاهدات خویش برای بنده بگوید حالش تغییر می‌کرد و اشک در دو چشم او حلقه می‌زد و کمی می‌گفت و ساکت می‌شد و به فکر فرو می‌رفت.

و اما آن چند نفری که منسوبین مسلمان آنها همراه احبّاء به اصفهان رفتند و به خانه حاجی محمد جعفر آباده‌ای پناهنده شدند وقتی که این شصت نفر را مرخص کردند آن عده از احبّاء در جوار منسوبین مسلمان خود در اصفهان ماندند و به نجف‌آباد برنگشتند و به دست ظالمین نیفتادند و جان سالم به در بردند و پس از شش ماه به نجف‌آباد آمده بر سر کارهای خود مشغول شدند.

جدّ بزرگوارم فرمود در بین این شصت نفر بیست و پنج نفر از تجّار و کسبه بازار بودند که تماماً کشته شدند و در زیر زنجیر و شلاق شهید گشتند و تمام اموال و دارائی و خانه و املاکشان به تصرف مسلمین در آمد و وزن و بچه آنها متواری و در به در و به دهات اطراف و شهرهای مجاور فرار کردند و خاتمه احوالشان به دست ما نیامد و در حدود یک صد نفر از احبّاء هم از نجف‌آباد فرار کردند و هر یک به دیاری رفتند و میرزا محمد معروف به میرزا اشرف که در سال ۱۳۰۶ هجری در اصفهان به فتوای ذنب شهید شد از جمله کسانی بود که در این فتنه ۱۲۸۱ هجری از نجف‌آباد فرار کرد و به قریه چم‌گردان رفت و در منزل ارباب پنهان و پناهنده شد که شرح حالش را جداگانه نوشته‌ام. بعضی از احبّای فراری پس از شش ماه به نجف‌آباد آمدند ولی چه آمدنی، زیرا تمام هستی و دارائی آنها را غارت کرده بودند

حتی بعضی از زنهای آنها را به شوهر داده بودند و بالاخره این عده نتوانستند در نجف‌آباد بمانند و مجدداً برای ادامه زندگانی به شهرهای دیگر رفتند و حدود پنجاه نفرشان توانستند با کمک منسوبین مسلمانشان در نجف‌آباد بمانند و به کار مشغول شوند و در حقیقت یک ثلث ماندند و دو ثلث از احباء یا شریعت شهادت نوشیدند یا متواری و در به در بلاد گشتند و مفقود الاثر و الخیر شدند.

و این ثلث که باقی مانده بودیم جرئت نداشتیم دور هم جمع شویم و محفل انس تشکیل کنیم و در واقع ممنوع الملاقات بودیم و در مواقع عبور و مرور در کوچه و خیابان و بازار فقط با چشم و اشاره صورت و سیما ملاقات قلبی حاصل می‌شد.

جد بزرگوارم می‌فرمود من دو سال در قریه جوزان ماندم و در این مدت بعضی شب‌ها برای ملاقات دوستان به نجف‌آباد می‌رفتم و با دوسه نفر از احباء در اواخر شب‌ها مجلس آیات خوانی داشتیم که مناجاتهای عربی از حضرت ربّ اعلیٰ و کتاب کلمات مکنونه و هفت وادی و چهار وادی و لوح ملاح القدس و مثنوی مبارک که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده بود تلاوت می‌کردیم و روحانیت و قوت روح حاصل می‌نمودیم و بعد از دو سال آمدیم نجف‌آباد به خانه خودم که در محله کوچه شاه داشتم اقامت نمودم و بعداً جلسات پر جمعیت نوزده نفری ترتیب دادیم و دوسه سال به این منوال گذشت و دانستیم که حضرت بهاء‌الله و اصحاب را از ادرنه به عکا سرگون کرده‌اند و ارتباطها قطع شده و خیلی نگران بودیم و گاهی به اصفهان می‌رفتم و خدمت حضرتین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء مشرف می‌شدم و آن دو وجود مبارک با لسان لطف و عنایتی که داشتند با قرائت و تلاوت آیات الهی قلب مرا اطمینان می‌دادند و دلجوئی و محبت و فیر ابراز می‌فرمودند.

جد بزرگوارم فرمود جناب ملا رضا پسر حضرت زین‌المقرّین در نجف‌آباد سکونت داشت و به شغل زراعت مشغول بود. وقتی که ضوضای ۱۲۸۱ هجری در نجف‌آباد رخ داد ملا رضا فرار کرد و از نجف‌آباد خارج شد و پس از هفت سال به نجف‌آباد مراجعت نمود. او بعد از آن که حضرت زین‌المقرّین، پدر بزرگوارش، از نجف‌آباد فرار کرد و به خانقین و بغداد رفت به دستور پدر بزرگوارش مشغول زراعت بود و وقتی که او هفت سال بعد از ضوضای ۱۲۸۱ هجری به نجف‌آباد معاودت نمود به همان شغل زراعت مشغول بود.

جد بزرگوارم فرمود که ملا رضا نامه‌ای به خط پدر بزرگوارش که از موصل مرقوم داشته

بود دریافت کرد که حضرت زین به پسرش ملا رضا مرقوم فرموده بودند حضرت بهاء الله بعد از دو سال از قشله عگا خارج و در یک خانه ای ساکن و محبوس می باشند و سلامتی هیکل اطهر و اصحاب و سلامتی اهل الله را بشارت داده و شهادت حضرت غصن اطهر و پرت شدن آن حضرت را از باب قشله و صعودش به ملکوت ابھی را خبر داده بودند. و نیز حضرت زین المقربین در آن نامه به پسر خود نوشته بودند که احدی از دوستان بدون اجازه از ساحت اقدس به این صفحات نیابند و احباء را به صبر و استقامت توصیه فرموده بودند که از بلایای فی سبیل الله محزون نباشند که عنقریب باب لقا مفتوح و ابواب رخا گشوده خواهد گشت.

جد بزرگوارم می فرمود شدت متاعب و مصائب از سال ۱۲۸۱ هجری تا سه چهار سال در نجف آباد به قدری متنوع و آزاردهنده بود که هرگز نمی شود همه ناراحتی ها را مجسم نمود. مثلاً وقتی می خواستیم به همدیگر خبر دهیم که نامه ای یا لوحی یا خبری دریافت داشته ایم که باید به سمع احباء برسد روی یک تیکه کاغذ می نوشتیم (چهار زیر طاق حسن ملا جعفر تازه) یعنی ساعت چهار بعد از غروب بیا خانه محمد جعفر خبر تازه ای رسیده و این تیکه کاغذی که آن جمله مرموز را روی آن نوشته بودیم می دادیم به خانم های خودمان (چون خانم ها همه با چادر و چاقچور در کوچه و بازار رفت و آمد می کردند و دست و صورت آنها دیده نمی شد و در حجابی غلیظ و مخفی در بیرون حرکت می کردند) و کسی نمی توانست بشناسد که این خانم کیست، آن وقت آن خانم این تیکه کاغذ را زیر چادر در دست داشت و به عنوان خرید می رفت بازار و به دکان آن شخص بهائی می رسید و می رفت پشت دریچه دکان، چون هر دکانی یک دریچه جداگانه ای داشت که به دیوار جنب دکان چسبیده بود و محصور و مخصوص زنها بود که داخل محوطه دریچه می ایستادند به طوری که دکان دار صدای آن زن را می شنید ولی قد و قامت و سر و رو و صورت و دست های او را نمی دید. آن زن از داخل دریچه دکان دار را صدا می زد و به او می گفت مثلاً یک صابون و صد مثقال نبات می خواهم. دکان دار صابون و نبات را می آورد و روی سکوی دریچه می گذاشت و آن خانم صابون و نبات را برمی داشت و هر چه پولش می شد می گذاشت روی سکو که دکان دار پول را بردارد و لذا آن خانم آن تیکه کاغذ را با پول ها می گذاشت روی سکو که دکان دار تیکه کاغذ را بردارد و بخواند و این که می نوشتیم (چهار زیر طاق حسن ملا جعفر) این رمزی بود که فقط خواننده بهائی از این رمز خبر داشت و اگر احیاناً این تیکه کاغذ از دست آن زن

می افتاد و به طریقی مفقود می شد هر خواننده‌ای که او را پیدا می کرد چیزی نمی فهمید. و این که می نوشتیم حسن یعنی خبر حسنه است و خوب است و اگر خبری وحشت‌ناک و یا خبری متالم کننده بود می نوشتیم (ناخوشی ملا جعفر تازہ) و اگر لوحی و خبری از عکا رسیده بود می نوشتیم (فوق ملا جعفر تازہ). اسم محمد جعفر را ملا جعفر می نوشتیم و اگر خانه محمد عنی بنا بود جلسه باشد ملا علی می نوشتیم و اسم معروف را اگر کریم بود ملا کریم می نوشتیم و چهار خانه را معین کرده بودیم که هم از حیث محل شناخته نشود و هم خانم آن خانه مؤمنه باشد و هم همسایه‌های مغرض و متعصبی در جوارش نباشند. خلاصه آن که آن دو سالی را که حضرت بهاء‌الله در قشله عسکریه در عکا مسجون بودند احبای نجف‌آباد آنهایی که باقی مانده بودند سخت‌ترین ایام را گذراندند.

این ضوضای ۱۲۸۱ هجری را شیخ باقر ذنب با تزویر و توطئه خود چنان ترتیب داده بود که به فاصله یک هفته دو ثلث از احبای نجف‌آباد جمعی شهید و گروهی متواری و خانه و اموال احباء و اجناس تجار تماماً به تصرف مسلمین در آمد و در هفته سوم تأثیری از این حوادث خونین و جگرخراش در بین مسلمانان مشاهده نمی گشت بلکه بالعکس جسورتر و غیورتر و عداوتشان بیشتر نمایان می بود و احباء را به حمام‌ها راه نمی دادند و دکان‌داران جنس و اشیا به احباء نمی فروختند و هرگاه احباء یا اطفال احباء وفات می نمودند اجساد آنها یکی دو روز در خانه مخفی می بود تا محرمانه مرده‌شورها را ملاقات کنند و پولی فراوان به آنها بدهند و آنها هم نصف شب بیایند مرده را ببرند، بشویند و محرمانه دفن کنند.

قاصدین احباء که نامه و خبری را می خواستند از اصفهان به احبای نجف‌آباد برسانند باید پیاده طوری از اصفهان حرکت کنند که یک ساعت بعد از نیمه شب به نجف‌آباد برسند و به خانه‌ای که مقرر بود وارد شوند و در مراجعت به اصفهان هم باید نصف شب در کمال احتیاط بی سرو صدا از خانه خارج شوند و در ماه محرم و صفر و ماه رمضان مصیبات وارده بر احباء نگفتنی است. به قدری به احباء صدمات روحی و جسمی وارد می ساختند که ذکر نتون کرد، هر مسلمانی وظیفه داشت هر بهائی را که دید به مقدّسات امر ناسزا گوید و دشنام دهد. در ماه رمضان هر بهائی اگر بعد از سحر به مسجد نمی رفت و با مسلمانان محشور نمی شد روز به سراغ او می رفتند و او را اگر پیدا می کردند به قدری کتک و ضربت به او می زدند که بی حال و ناتوان می شد و چند روز در خانه‌اش بستری می گشت.

شرح شهادت شهدای سبعه اهل نجف‌آباد که در شهر اصفهان شهید شده‌اند

حسن خان پدربزرگ بنده نگارنده پدرش حاجی محمد صادق شهید است. معظم له شرح گرفتاری و شهادت پدرش را که بر کشته و جسد پر خون پدرش نظر افکنده بیان فرموده گفت حاجی محمد صادق پدرم یکی از تجار متمول و معروف نجف‌آباد بود و ضمناً باغات پر از اشجار و زمین مزروعی و کاروانسرا و دکانهای مستأجرنشین و خانه‌ای بزرگ و سرمایه‌ای مکفی داشت. پدرم چند قطار شتر داشت که تمام وقت مال التجاره‌های پدرم را حمل می‌کردند. از بوشهر و شیراز قند و شکر و خرما و پارچه و فلفل و زردچوبه و این قبیل اجناس را برای تجار طهران حمل می‌نمودند و از همدان چرم و توتون به اصفهان می‌آوردند و به کسبه بازار می‌فروختیم. تمام شترهای پدرم دائماً مال التجاره حمل می‌کردند و ساریان‌ها صورت دخل و خرج را به پدرم ارائه می‌دادند و حسن عمل و معروفیت و امانت و دیانت پدرم همه جا مشهور بود و با آن که پدرم پیوسته تحف و هدایائی برای علما و آخوندها ارسال می‌داشت معذک در فتنه و ضوضای سال ۱۲۸۱ هجری همان روزهای اول ضوضا پدرم را گرفتند و به منزل کدخدا بردند و داخل آن هشتاد نفر از نجف‌آباد به اصفهان فرستادند. پدربزرگم حسن خان گفت وقتی پدرم را دستگیر کردند من بیست و شش ساله بودم و با خدیجه خانم دختر بزرگ میرزا محمد باقرهائی ازدواج کرده بودم و مادرم خواهر میرزا محمد باقرهائی بود.

میرزا محمد باقرهائی با خانمش مسمات به بمان خانم و خدیجه دخترش که زوجه من می‌بود به قریه جوزان که خانه موروثی بود رفتند و من دو روز را در باغات خودمان و شب‌ها در خانه بزرگ‌های خودمان پنهان می‌بودم و دو نفر از زارعین باغات خودمان را بهمراه پدرم که جلب کرده بودند به اصفهان فرستادم که حتی المقدور کمک حال پدرم باشند و دو روز بعد از جلب پدرم هشتاد ریال پول برداشتم و به اصفهان رفتم و شبانه خود را به پدرم رساندم و پدرم جزو آن هجده نفری بود که به طهران اعزام می‌داشتند.

پدرم در آن وقت حدود پنجاه سال داشت و پنج تومان از این پول‌ها را که من برده بودم برداشت و پدرم از آن هفده نفر مسن‌تر بود و بقیه جوان‌تر بودند. روز ۲۵ ربیع الاول سال ۱۲۸۱ هجری بود که این هجده نفر به همراه بیست نفر مأمور سواره بر اسب پای پیاده به طهران اعزام گشتند.

روز ۲۵ ربیع الاول آنها را از حبس بیرون آوردند و بازوی چپ یک نفر را بر بازوی

راست نفر دیگر با طناب بسته بودند و از میان چهار سو بزرگ اصفهان به طرف دروازه خروج از شهر در حالی که آن بیست نفر سوار در اطراف آنها بودند حرکت داده و برگردن این هجده نفر زنجیر بود که سر زنجیر هر دو نفر را بهم قفل زده بودند. جمعیت زیادی اطراف چهار سوق ایستاده و آشنایان و منسوبین آنان داخل جمعیت در کنار خیابان بلند بلند گریه می‌کردند و شیون می‌نمودند و بعضی از تماشاچیان نیز گریان بودند.

من از نجف‌آباد یک رأس قاطر آورده بودم که شاید بتوانم پدرم را با اجازه مأمورین با قاطر به طهران ببرند ولی پدرم ابداً قبول ننمود و گفت اگر مأمورین هم اجازه دهند من هرگز سوار بر قاطر به طهران نخواهم رفت زیرا سایر دوستان پیاده هستند و محال است من با قاطر بروم طهران. معذک من از اصفهان همراه این هجده نفر اسرائی که به طهران می‌بردند تا قریه مورچه‌خورت دنبال اسراء رفتم و تمام راه اشک ریختم و در قریه مورچه‌خورت پدرم را بوسیدم و به نجف‌آباد معاودت کردم و شبانه وارد نجف‌آباد شدم و یکسره به منزل برزگر خودمان رفتم که قاطر را به او بدهم. آن برزگر مرا به داخل خانه برد و گفت آن عده‌ای که از اصفهان به نجف‌آباد برگشتند صبح بود که تمام آنها را دم دروازه عمارت محاصره‌شان کردند و به میدان آوردند و هریک را بر تنه درخت توت بستند و صبح ناشتا آنها را گرسنه و خسته اینقدر چوب و شلاق و زنجیر بر بدنشان زدند که اکثرشان بیهوش شدند و چند نفرشان زیر ضربات چوب و شلاق مردند و در دو روز متوالی چند نفرشان از شدت ضربات و جراحات مردند و نعش‌های آنها را توی قنوات کهنه انداختند و بقیه را روز سوم از نجف‌آباد بیرون بردند و توی صحرا و کوه‌های بی‌آب و علف رها کردند و اگر ترا ببینند زنده نمی‌گذارند، باید همین جا منزل من پنهان شوی.

پدر بزرگم گفت من چند روزی را در منزل این دهقان که برزگر نجیب و دلسوزی برای ما بود مخفی بودم. مادرم و خواهرم خاتون جان و برادرم مهدی به منزل دائی من رفته بودند زیرا خانه ما تمام اثاثیه‌اش غارت شده بود و بعداً من هم به منزل دائی خود رفتم و به آنها پیوستم. مدت چهار هفته گذشت و دائی من چون مسلمان بود و رشید و چابک و چالاک و مرد زرنگی می‌بود مرا به بازار برد و دکان پدرم را باز کرد دیدیم هیچ جنسی توی دکان نیست، همه اجناس را غارت کرده بودند.

پدرم در کاروانسرا توی انبارهایش اجناس داشت که سرای دار کاروانسرا مردی

محافظة کار و امین و مال اندیش بود و اجناس ما را محافظت کرده بود. دائی من مقداری از آن اجناس که صابون و توتون تنباکو و چرم و امثال این چیزها بود به دکان آورد که من مشغول فروش آنها باشم و خودش هم توی بازار با من بود که مبادا کسی بر من حمله کند. ولی دو هفته هر روز آمدیم دکان را باز کردیم و تا غروب صبر کردیم کسی چیزی از ما نخرید. دائی به من گفت فایده ندارد و دیگر بازار نرفتیم و منتظر ماندیم تا پدرم از طهران بیاید و ببینیم اوضاع در چه حال است و بعضی از روزها می‌رفتم توی باغات خودمان تا آن که اوایل پائیز به ما خبر دادند آن هجده نفر اسرا از طهران مرخص شده‌اند. من در صدد تحقیق برآمدم و دنبال این خبر را گرفتم تا آن که بالاخره فهمیدم که مکاری‌های اهل (سیلاخور) که از طهران به نجف‌آباد آمده‌اند که بروند به قریه سیلاخور یکی دو روز در میدان نجف‌آباد توقّف کرده‌اند. من به سرعت رفتم پیش آنها و جويا شدم، آنها به من گفتند که ما از سیلاخور به طهران بار برده بودیم و در طهران ساربانهای اشتران حاجی محمد صادق را دیدیم که آن ساربانها به ما گفتند و گزارش دادند که حاج محمد صادق و همراهانش آزاد شده‌اند. من پرسیدم چند روز است که شما از طهران خارج شده‌اید؟ گفتند دو هفته است. با این حساب من فهمیدم که پدرم همین دو روزه خواهد آمد و با خوشحالی رفتم منزل دائی و به مادرم گفتم. آنها هم از خوش حالی به گریه در آمدند و من رفتم توی باغ و مقداری انار و گردوی تازه چیدم و آمدم منزل و قدری نان خانگی و پنیر برداشتم و همه را توی خورجین گذاشتم و با یک نفر از باغبانهای خودمان با دو رأس قاطر عازم اصفهان شدیم که پدرم را استقبال کنم. صبح قبل از آفتاب وارد اصفهان شدیم و در کاروانسرای مسجد حکیم که محل ورود و توقّف نجف‌آبادی‌ها می‌بود بار انداختیم و فهمیدم پدرم شب قبل، از طهران به اصفهان آمده و در حجره‌های طبقه دوم کاروانسرا داخل یک حجره منزل کرده. با شتاب از پله‌ها بالا رفتم و پدرم را در آغوش گرفتم و از شدت خوشحالی گریستم. ولی در جبین پدرم آثار سرور مشاهده نکردم و اندوهناک به نظر می‌رسید. پدرم احوال و اوضاع نجف‌آباد را پرسید و از حال مادرم و خواهر برادرم جويا شد. همه را جواب دادم ولی پدرم روحاً محزون و مغموم بود. ساعتی بعد از او پرسیدم چرا شما حواس ندارید، چرا پریشان احوالید؟ پدرم گفت دیشب وقتی که من از طهران آمدم و به کاروانسرا وارد شدم دالان‌دار کاروانسرا آهسته به من گفت در این دو روزه قبل دو نفر از همقطاران شما را در میدان شاه کشته‌اند. پرسیدم اسمشان چه بود؟ گفت یکی

از آنها حبیب الله و دیگری ملا حسن فاضل نام داشتند. بعد دالان دار به من گفت بهتر است که شما خود را نمایان نسازید و زودتری یا به نجف آباد بروید پنهان شوید یا در خارج از این کاروانسرا جای دیگر مخفی گردید.

و دیگر حزن من برای این است که وقتی ما در طهران در صحن شاه عبدالعظیم بودیم دو نفر از احباء به ملاقات ما آمدند و آنها به ما گفتند که حضرت بهاء الله را از اسلامبول به ادرنه برده اند و زندان کرده اند و از سلامتی هیکل مبارک و همراهان آن حضرت خبری ندارند، اینها باعث حزن و اندوه و ناراحتی من است.

بعد پدرم از وضع ساریانها و اشتران و حالات باغبانها و اوضاع نجف آباد پرسید. جواب دادم و تقریباً دو ساعت قبل از ظهر بود که دالان دار کاروانسرا پدرم را به کناری کشید و آهسته مطالبی به او گفت و رفت.

من از پدرم پرسیدم دالان دار چه گفت؟ پدرم گفت دالان دار می گوید هر چه زودتر از کاروانسرا خارج شوید بهتر است. بعد پدرم به من گفت آنچه توی خورجین از نجف آباد گردو و انار و نان آورده ای به دالان دار بده و برو توی بازارچه و قدری نان سنگک و بریان تازه خریداری کن بیار بخوریم و بیراهه از راه لنجان به نجف آباد برویم. پدر بزرگم گفت من محتویات خورجین را به دالان دار دادم و رفتم توی بازارچه و نان و بریان گرم خریدم و روی دست گرفتم و به طرف کاروانسرا آمدم. وقتی که به در کاروانسرا رسیدم دیدم دالان دار رنگش پریده و مضطرب و سراسیمه است و با لرزش زبان به من گفت میرغضبها آمدند و پدرت را بردند و پدرت هر چه به آنها التماس کرد و گفت کمی صبر کنید، مهلت به من بدهید، پسرم رفته توی بازارچه نان و بریان بخرد الآن می آید من دو کلمه به او وصیت کنم، ابداً به او مهلت ندادند و پدرت را دست بسته بردند.

پدر بزرگم در حالی که گریه می کرد گفت من نان و بریان را که روی دست داشتم پرت کردم روی زمین و به طرف میدان شاه رفتم و از بازار صباغها و بازار کفاشها که گذشتم دیدم اغلب از دکان دارها دکان را رها کرده و به طرف میدان می دونند. من زانوهایم سست شده بود و می لرزید، قدرت دویدن نداشتم تا آن که با حال اضطراب وارد میدان شدم. جمعیتی را روبروی (عالی قاپو) در وسط میدان دیدم و به هر زحمتی بود خود را به جمعیت رساندم و وارد صحنه قتل گاه شدم. دیدم پدرم پیراهن پر خون دربر و جامه به پا دارد و روی خاک افتاده. دو

چشمم به ریش پر خون پدرم افتاد که دیگر چیزی نفهمیدم و غش کردم و از هوش رفتم. دالان دار کاروانسرا به اتفاق باغبان ما که توی کاروانسرا بودند در تعقیب من به میدان شاه آمده بودند. وقتی مرا در محیط قتل گاه در حال بیهوشی غش کرده روی زمین افتاده دیده بودند مرا پشت کرده و به دوش گرفته و به کاروانسرا رسانیده بودند. من وقتی به هوش آمدم دیدم روی سکوی کاروانسرا خوابیده‌ام و جمعیتی در اطراف من ایستاده‌اند. قدری جوشانده گل گاوزبان و سنبل طیب به من دادند تا کم کم به هوش آمدم و توانستم حرف بزنم و زار زار گریه کنم.

نصف شب که شد به اتفاق فاطمه، دختر علی خیاط که برادرش حسین را قبل از پدرم سربریده بودند با شوهر فاطمه و باغبان ما که جمعاً چهار نفر بودیم دورأس قاطر که از نجف آباد آورده بودم برداشتیم و از کاروانسرا به طرف مقتل رفتیم و فاطمه دیده بود که جسد برادرش حسین و جسد حاج محمد صادق پدر مرا بعد از مغرب روی تخته گذاشته‌اند و در خرابه‌های (پشت مطبخ) که پشت عمارت عالی قاپو واقع بود انداخته بودند.

لذا به سراغ آن دو جسد شهید به کوچه پشت مطبخ رفتیم و آن دو جسد را بر قاطر بستیم و به قبرستان (تخته فولاد) رساندیم و حفار قبر که خانه‌اش همانجا در (تخته فولاد) بود خبر کردیم. او آمد و قبری عمیق حفر کرد و این دو جسد طیب و خون آلود را در جنب هم در یک قبر مدفون کردیم و کفنشان همان پیراهن خون آلودشان بود. بعد به طرف نجف آباد حرکت کردیم و شبانه وارد نجف آباد شدم و به منزل دایی نزد مادر و خواهر و برادرم رفتم. آنها هم از شهادت پدرم اطلاع یافته بودند و از بس گریه کرده و بر خود زده بودند بی حال روی حیاط منزل افتاده بودند.

و همان روز تمام مایملک ما را از باغات و کاروانسرا و دکان و اجناس هر چه داشتیم تصرف کرده بودند. چند قطار شتر داشتیم که بعد از شهادت پدرم نه ساربانها را دیدیم نه اشتران را.

دائی من مسلمان بود و مردی زرنگ و بی درنگ بود. قباله عقد و نکاح خواهرش را که مادر من می بود برداشت رفت پیش علمای نجف آباد و به آنها نشان داد و گفت املاک و دکان و هر چه به قباله خواهر من است باید یغماگران و غارت گران پس بدهند. علما دستور دادند املاک قباله نکاحی مادرم را پس بدهند و پس دادند و دو سال گذشت و مادرم

مرحومه شد و برادر مهدی هم با دختر مسلمان ازدواج کرد و از امر بهائی کنار رفت و رفت که رفت. من و خواهرم خاتون در منزل پدر زرم که میرزا محمد باقر هائی بود سکونت نمودیم و بعداً من یک دکان لبافی و آهنگری باز کردم و آلات و ابزار حدادی می فروختم که صنف آهنگرها مرا رئیس صنف و (خان) صنف شناختند و به حسن خان معروف شدم.

پدر بزرگم حسن خان بیان داشت که یک سال و نیم بعد از شهادت پدرم خداوند اولادی پسر به من عنایت فرمود که اسم او را به نام پدرم محمد صادق نام نهادم که محمد صادق همان پدر نگارنده می باشد. پدر بزرگم حسن خان در روز عید نوروز سال ۱۳۰۶ شمسی هجری، دوشنبه ۲۱ مارچ سال ۱۹۲۷ میلادی و سنه ۸۴ بدیع روز اول شهر البهاء صعود نمود.

پدر بزرگم حسن خان گفت در ۴ ذیحجه سال ۱۳۱۶ هجری پدر زرم میرزا محمد باقر هائی را در نجف‌آباد دستگیر و مغلولاً او را به طهران بردند و یک سال و دوازده یوم آن پیرمرد هشتاد ساله را در زندان طهران در انبار شاهی که محل زندانیان بود محبوس ساختند و محمد حسین خان سرتیپ سدهی با سی نفر سرباز ریختند توی منزل پدر زرم و خانه را غارت و تمام درهای اطاقها و در خانه را سوزاندند. من و خانم خدیجه و سه پسر محمد صادق و محمد جواد و محمد کریم در اطاقهای آن خانه سکونت داشتیم. وقتی سربازان به داخل منزل ریختند من توی بازار بودم با دو پسر محمد صادق و محمد کریم فرار کردیم ولی پسر دیگر محمد جواد با دو نفر از دامادهای من و دامادهای میرزا محمد باقر هائی دستگیر شدند و تمام آنها را در زیرزمین های آن منزل زندان کردند و شلاق زدند و شکنجه کردند و پول می خواستند و چون از شلاق زدن به آنها پولی بدست نیاوردند آنها را به حکومت نجف‌آباد تحویل دادند و سی تومان از حکومت گرفتند و رفتند و حکومت هم چند روز آنها را شکنجه کرد تا عاقبت دو سه نفر از کسبه بازار سی و پنج تومان به حکومت دادند و از اجبأ سند گرفتند که با ربحش یک ساله پرداخت کنند و اجبأ آزاد شدند.

حسین پسر علی خیاط که یکی از شهدای سبعة می باشد خواهرش فاطمه بنت علی خیاط برای نگارنده بیان داشت که وقتی مقرر گردید برادرم جزو آن بیست نفر به طهران برود با تهور گفت ما گناهی مرتکب نشده ایم که به طهران سرگون و محاکمه شویم. این حرف چون به سمع شیخ باقر نجفی رسید دستور داد برادرم را تا غروب آفتاب پاهایش را بدار کشند و سر او سرازیر باشد.

میرغضب‌ها دویای برادرم را تا حد قوزک و میچ پایش را با طناب بستند و پاها را به دار کشیدند و سرش پائین آویزان بود که تقریباً یک ذرع یا بیشتر با زمین فاصله داشت.

فاطمه خواهر حسین گفت وقتی که برادرم را توی میدان شاه رو بروی عالی قاپو وارونه به دار آویختند و سر برادرم آویزان بود من که چادر بر سر داشتم از داخل تماشاچیان رفتم زیر دار و سر برادرم را روی شانهم می‌گذاشتم که کمتر ناراحتی و عذاب تحمل کند و ضمناً آهسته از زیر چادر به برادرم می‌گفتم از این عقیده دست بردار تا آزاد شوی و به نجفآباد برگردیم، برویم پیش پدرمان که طاقت دوری و فراق تو را ندارد. ولی برادرم حرف‌های مرا اطاعت نکرد و گفت محال است از این عقیده مقدّسی که دارم دست بکشم و روگردان شوم ولو این که مرا بکشند. بالاخره برادرم تقریباً شش ساعت وارونه به دار آویزان بود و غروب او را پائین کشیدند و بعداً جزو آن هفده نفر به اتفاق چند مأمور به طهران فرستادند که جمعاً هجده نفر بودند.

فاطمه برای نگارنده گفت پدرم علی خیاط دو اولاد داشت یکی من و یکی برادرم حسین که بیست و دو ساله بود و من مسلمان بودم و شوهرم هم مسلمان بود و پدرم علی خیاط در وسط بازار روی بروی کوچه ملا که طرف شرق بازار قرار داشت دکان کوچکی داشت که در آن دکان خیاطی می‌کرد و قبا و عبا و زیرقبائی که آرخالق می‌نامند برای مردم می‌دوخت و ما در محله باغ کهنه‌گچی منزل داشتیم و در جوار خانه ما باغ بزرگی که سه جریب بود مالک بودیم که انواع اشجار میوه در آن باغ بود و در آن باغ توی منزلمان باز می‌شد و شوهرم دهقان آن باغ بود. وقتی که من و شوهرم با حال حزن از اصفهان به نجفآباد برگشتیم و پدرم دید که حسین را با خود نیاورده‌ایم بی‌نهایت مغموم و گریان گشت و بعد به دکان نرفت و همه‌روزه در گوشه‌خانه در حال اندوه و تفکر و گاهی اشک می‌ریخت و به ما می‌گفت عاقبت حسین، جگرگوشه مرا خواهند کشت و من دیگر پسر را نخواهم دید و اتفاقاً پنج هفته بعد از بردن برادرم به طهران پدرم فوت شد و مادرم نیز دو سال قبل از شهادت برادرم مرحومه شد و هر دو نفرشان مسلمان بودند.

فاطمه گفت وقتی که برادرم را از ظهر تا غروب آفتاب واژگونه به دار آویختند به نجفآباد خبر رسیده بود که حسین، پسر علی خیاط، را به دار زده‌اند و کشته‌اند و این خبر را که دروغ بود به منسوبین ما رسانده بودند ولی منسوبین ما به پدرم نگفته بودند تا من و شوهرم

از اصفهان بیائیم نجف‌آباد و مجلس سوگواری و عزاداری برپا سازیم. وقتی ما به خانه خود در نجف‌آباد وارد شدیم عموهایم پیش پدرم بودند و در گوش ما گفتند که علی از قتل پسرش حسین خبر ندارد با احتیاط خبر قتل را به او باید گفت. ما به آنها گفتیم که حسین را با هفده نفر دیگر به طهران بردند و حسین کشته نشده است. برادرم زنده بود و او را به همراه اسرا به طهران بردند.

فاطمه گفت پس از دوازده هفته ناراحتی و بی‌خبری اطلاع یافتیم که آن هجده نفر از حبس طهران آزاد شده‌اند. من و شوهرم به اصفهان رفتیم و در انتظار نشستیم که برادرم از طهران بیاید و ما یک آشنا در اصفهان داشتیم که هر وقت به اصفهان می‌رفتیم به خانه او وارد می‌شدیم و کرایه مکفی به او می‌دادیم. برادرم خانه این آشنا را می‌دانست و ما در آن خانه منتظر آمدن برادرم بودیم.

روزی شنیدیم که حبیب‌الله صلواتی پسر هاشم را به دار زده‌اند و بعد جسدش را قطعه قطعه کرده‌اند و به آتش افکنده‌اند. من و شوهرم با آن که مسلمان بودیم از شنیدن این خبر خیلی مضطرب شدیم و روز بعد از شهادت حبیب‌الله برادرم از طهران آمد، هنگام غروب بود او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. برادرم خیلی لاغر و زرد و ضعیف شده بود که اگر او را توی خیابان و کوچه می‌دیدم هرگز او را نمی‌شناختم. بالاخره شام که خوردیم من به برادرم گفتم ما باید فوری همین الآن به نجف‌آباد برویم. برادرم پرسید چرا؟ چه شده؟ گفتم دیروز حبیب‌الله صلواتی را کشته‌اند. برادرم از شنیدن این خبر به فکر فرورفت و گفت وقتی که ما هجده نفر از اصفهان به طهران سرگون شدیم دو نفر از ما در راه از شدت ناراحتی و مریضی و جراحات پا از پیاده رفتن و رنجهای بیشمار مُردند و معلوم نیست آن دو نفر جسدشان چه شد. زیرا مأمورین هر روز صبح که می‌خواستند دست‌های ما را ببندند و براه اندازند آن دو نفر که در کاروانسرا وسط راه شبانه مُرده بودند اجسادشان را همان جا توی کاروانسرا گذاشتند و ما را دست بستند و حرکت دادند و نفهمیدیم بعداً کاروانسرادار با آن دو جسد چه کرده‌اند. در زندان طهران هم شش نفر از ما مُردند و اجساد آنها را از زندان بیرون بردند و ندانستیم آن اجساد را کجا بردند و چه کردند. ما وقتی از حبس آزاد شدیم ده نفر بودیم و با هم قرار گذاشتیم که همراه هم حرکت نکنیم و هر روزی یکی از ما از طهران به طرف اصفهان حرکت نماییم و اول کسی که از طهران حرکت کرد همین حبیب‌الله صلواتی بود.

مجدداً به برادرم گفتم ما باید زود برویم نجف‌آباد. برادرم گفت، نجف‌آباد رفتن درد را دوا نمی‌کند اگر بنا باشد مرا بکشند هر جا بروم و هر جا باشم بالاخره مرا خواهند کشت، مگر آن پنجاه شصت نفری که از اصفهان مرخص شدند و به نجف‌آباد رفتند کشته نشدند؟ آن هم با چه زجر و شکنجه و عذابی جان دادند و کشته شدند. من از برادرم پرسیدم از کجا خبریافتی که با آنها چه کرده‌اند؟ برادرم گفت، توی زندان طهران به ما خبر دادند که با رفقای شما چنین و چنان کرده‌اند و آنها را نابود کرده‌اند.

برادرم گفت، همین پوست و استخوانی که از من باقی مانده است از قدرت حق است زیرا این قدر در رفتن به طهران در طی راه و داخل زندان به ما صدمه و عذاب وارد آمده که اگر فیل بود از پا افتاده بود. بعد به من رو کرد و گفت، ای خواهر تو خودت حاضر بودی و دیدی وقتی ما را از اصفهان حرکت دادند هر دو نفرمان را به هم بسته بودند که بازوی راست من بر بازوی چپ یک نفر دیگر بسته بودند و زنجیر برگردن ما بود و پیاده با آن وضع ما را به راه انداختند تا به طهران رساندند. در راه پاهای ما از پیاده رفتن تاول زده بود و مجروح بود. تخت‌های گیوه‌های ما سوراخ شده بود و خاک و سنگ و ریگ توی کفش‌های ما می‌رفت و به سختی راه می‌رفتیم. شانزده نفر از ما نیمه مُرده به طهران رسید. مدت هفده روز در راه بودیم تا وارد طهران شدیم. در طهران کنار خیابانها و کوچه‌ها مردم ایستاده و ما را تماشا می‌کردند و در آن حال مأمورین بر سر و صورت و بر بدن ما شلاق می‌زدند و در حضور تماشا کنندگان ابراز شهامت می‌کردند. تا نزدیک غروب ما را در کوچه و خیابانها می‌گردانیدند و شلاق به ما می‌زدند که مردم ضرب شصت آنها را ببینند. بعد از غروب وارد زندان شدیم که ظلمانی بود و پاهای ما را در کند گذاشتند (و زنجیر که از اصفهان به گردن ما قفل زده بودند) زندان ابداً روشنائی نداشت و رطوبات و کثافات محبوسین هوای داخل زندان را متعفن کرده بود. از شدت درد و ضربات شلاق و خستگی و پا درد و کمردرد ابداً خواب نداشتیم. شبی که ما را به زندان افکندند غذای ما همان شلاق‌ها بود که طرف عصر نزدیک غروب توی خیابانهای طهران نوش جان کردیم و اصلاً نمی‌فهمیدیم که شب و روز و ظهر چه وقت است، مگر وقتی که ما را برای نماز خواندن و وضو گرفتن بیرون می‌بردند. در بین راه که ما را به طهران می‌بردند هر قریه و شهری که وارد می‌شدیم مردم دور ما جمع می‌شدند و از مأمورین می‌پرسیدند این‌ها چکار کرده‌اند؟ مأمورین به آنها جواب می‌دادند این‌ها بابی شده‌اند و

کافرند و مستحق عذابند. هر چه می‌خواستیم بخریم و بخوریم باید چهارپنج برابر قیمت معمولی پول بدهیم. در دل مأمورین رحم و انصاف خلق نشده بود. آنها در خورجین و ترک اسب‌های خود قمقمه آب و در سفره‌شان غذا و میوه داشتند، هر جا تشنه می‌شدند از قمقمه‌شان آب می‌خوردند، هر جا گرسنه می‌شدند نان و غذا همراه داشتند، اطراق می‌کردند و غذا می‌خوردند و ماها با لب‌های تشنه و شکم گرسنه نگاه می‌کردیم. از روزی که از اصفهان خارج شدیم تا روزی که مرخص شدیم و از طهران به اصفهان وارد شدیم شانزده هفته طول کشید و در این مدت ما غذای گوشت‌دار نخوردیم.

روزی مأمور زندان آمد و زنجیرها را از گردن ما برداشت و پاهای ما را از کند خارج کرد و گفت، شاهنشاه شما را مرخص کرده باید با صدای بلند به جان شاه دعا کنید. ما دعا کردیم ولی باور نمی‌کردیم که به راستی ما را مرخص کرده باشند. تصور کردیم ما را می‌خواهند بکشند و به اسم مرخصی ما را از زندان بیرون می‌برند اما به خوبی بیرون آمدیم و چشم‌های ما در و دیوار و درخت و افراد را می‌دید و از دیدن آنها با حال زار و ناتوانی لذت می‌بردیم و برای ما تازه‌گی داشت. تا رفتیم توی یک کاروانسرا و سرای دار دید لباس‌های ما پاره پاره و چرک و کثیف است. پرسید، شما از اهل کجا هستید و از کجا می‌آید؟ جواب دادیم، ما زندانی بوده‌ایم و بی‌گناهی و بی‌تقصیری ما بر شاه معلوم شد و ما را مرخص کردند، حالا می‌خواهیم یکی دو روز این جا باشیم تا به وطن و منزل خود برویم.

حاج محمد صادق که یکی از همراهان و زندانیان با ما بود با تجار طهران آشنائی داشت به سراغ آنها رفت تا پولی از آنها قرض کند که لباس بخریم و خرجی راه داشته باشیم. تجار چون حاج محمد صادق را می‌شناختند به او پول قرض دادند و داخل بازار گردش می‌کردیم که لباس مناسب و ارزان بخریم یک نفر دست‌فروش آمد پیش ما و پیراهن و زیر جامه می‌فروخت. از او خریدیم و آن دست‌فروش به لهجه کاشانی‌ها حرف می‌زد و از ما پرسید، شما اهل کجا هستید؟ گفتیم ما اهل نجف‌آباد هستیم. پرسید طهران چکار می‌کردید، گفتیم ما را بی‌جهت و بدون تقصیر زندان کرده بودند و حالا بی‌گناهی ما بر شاه ثابت شد ما را آزاد کردند. آهسته به ما گفت، شما بابی هستید؟ گفتیم، مردم به ما می‌گویند بابی ولی بابی‌ها کسان دیگری هستند و اشتباهی به ما می‌گویند بابی. دست‌فروش فهمید که بهائی هستیم و گفت من هم مثل شما هستم و یک کاغذی به ما داد که در آن نوشته بود فردا

بعد از ظهر در حرم شاه عبدالعظیم منتظر شما هستیم. دست فروش به ما آهسته گفت که این کاغذ را دو نفر از احبّاء به من داده اند که به شما بدهم و خدا حافظی کرد و رفت. ما رفتیم توی کاروانسرا داخل اطاق خود و با هم مشورت کردیم که آیا این دست فروش راست می گفت و بهائی بود، آیا این کاغذی که به ما داد حيله است که ما را در حرم شاه عبدالعظیم بگیرند بکشند؟ آیا چه کنیم، برویم یا نه؟ بالاخره قرار شد دو نفر از ما که دست فروش را ندیده اند بروند و حبیب الله و ملاحسن فاضل رفتند شاه عبدالعظیم و یک جا ایستادند و به مردم نگاه کردند و از جای خود حرکت نکردند تا دو ساعت به دقت با نگاه های انتظار به مردم می نگرستند.

احبّائی که منتظر آنها بودند دیده بودند این دو نفر خیلی وقت است این جا به حال انتظار ایستاده اند و به این طرف آن طرف نگاه می کنند به نزد آنها رفته و سلام کرده و بعد از احوال پرسى گفته اند، کاشی دست فروش نامه ای به شما داده؟ ملاحسن فاضل در جواب آنها می گوید، اولاً کاشی که ظرف شکستنی است نمی تواند نامه رسان باشد دوماً دست چه کسی را می فروخته است که دست فروش بوده، مگر دست را می شود فروخت؟ از این مزاح و این شوخی لطیف می فهمند که بله حضرات زندانی هستند که مرخص شده اند و همدیگر را می بوسند و اشک شادی بر جبین می ریزند و یکصد و پنجاه ریال به حبیب الله و ملاحسن فاضل می دهند و می گویند این وجه ناقابل هدیه راه شما است و بعد از احوال پرسى ها می گویند که حضرت بهاء الله و اصحاب و همراهان آن حضرت را به ادرنه سرگون کرده اند و خبری از حال آنها نداریم.

وقتی ما ده نفر این خبر را شنیدیم خیلی افسرده و مغموم شدیم و قرار گذاشتیم که هر ده نفر با هم به اصفهان برویم، هر روزی یکی از ما داخل قافله ها شویم و دنبال آنها حرکت کنیم تا به اصفهان برسیم.

برادرم حسین گفت من به دنبال قافله شب ها حرکت می کردم تا به اصفهان رسیدم. برادرم این قصه های پُرغصه را می گفت و من اشک می ریختم تا شب شد و برادرم به حمام رفت و آمد و با هم شام خوردیم خوابیدیم. صبح که شد من نماز را خواندم و شوهرم رفت بازار نان تازه و پنیر بخرد بیاورد که صبحانه بخوریم. وقتی شوهرم از بازار برگشت گفت وضع خراب است، ملاحسن فاضل را کشته اند. برادرم گفت او هم یکی از رفقا است که با هم

را در زندان با حال مریضی بسر برده است.

یک روز که حسب معمول برای پدرم از نجف آباد اغذیه و میوه به اصفهان بردم و به زندان رفتم که با پدرم ملاقات کنم وقتی وارد زندان شدم و پدرم را بوسیدم گفتم، ای فرزند عزیز، دیگر برای ما غذا نیاور که کار ما تمام است و ما را در این دوروزه خواهند کشت. گفتم، چطور شده، از کجا می دانید؟ پدرم گفت دیشب خواب دیدم که حضرت بهاء الله مرا به حضور خود طلبیده و این خواب تعبیرش این است که باید خود را فدای حق کنم. ملا علی رضا واعظ و حسین صباغ که هم زنجیرهای پدرم بودند گفتند که حاج آخوند تعبیرش درست نیست و تعبیر خواب ایشان آزاد شدن از زندان است نه کشته شدن. ولی پدرم به من گفتم، ای فرزند عزیز حرف مرا بشنو که کار من تمام است. پدرم مرا دلالت و نصیحت کرد و گفت در ایمان و ایقان به جمال منان ثابت و مستقیم باش و جان دادن در راه امر حضرت بهاء الله را که ظهور حسینی است قدر بدان و شاکر باش.

محمد صمیمی پسر حاج ملا حسن گفت من از صحبت های پدرم خیلی محزون شدم چون پدرم گفت من دیگر ترا در این دنیا نخواهم دید و روی مرا بوسید و به من گفت همیشه متوجه به حضرت بهاء الله باش و با من خدا حافظی کرد. من با دلی پر از غم و چشم های گریان از زندان بیرون آمدم، رفتم توی بازار دوسه نفر از نجف آبادی ها که مسلمان بودند و با هم سلام علیک داشتیم مرا دیدند و گفتند دو روز قبل حبیب الله صلواتی را، و دیروز ملا حسن فاضل را کشته اند و با حال وحشت به من گفتند که زود برو نجف آباد. من با ناراحتی و اندوه به نجف آباد رفتم ولی کاش نمی رفتم و کشته می شدم. وقتی وارد نجف آباد شدم آرامش نداشتم و دست و دلم بکار نمی رفت. روز بعد در نجف آباد شنیدم که حسین پسر علی خیاط و حاج محمد صادق تاجر را کشته اند. تعجب کردم که این افراد را از کجا بدست آورده اند و خبر نداشتم که شاه در طهران ایشان را مرخص کرده و اینها وقتی به اصفهان وارد شده اند به چنگال آخوندها گرفتار شده اند. بالاخره برای ملاقات پدرم به اصفهان رفتم وقتی وارد کوچه زندان شدم مأمور زندان مرا از دور دید و آمد جلو پیش من و چون من خیلی به او محبت کرده بودم مرا در بغل خود گرفت و گفت پدرت را با آن دو نفر همراهانش دیروز از زندان بیرون بردند. پرسیدم آنها را کجا بردند؟ گفت لابد آنها را کشته اند.

از شنیدن این خبر زانوهایم سست شد و بلرزه افتادم و با مشت بر سر زدم و بخود لعن

کردم که چرا من در اصفهان توقّف نکردم تا ببینم جسد پدرم را کجا می‌برند و مثل دیوانه‌ها به کسانی که در لباس دولتی بودند بی‌مهابا می‌گفتم جسد پدرم کجاست؟ دو روز در اصفهان از هر کس جويا شدم از جسد پدرم خبری به دست نیاوردم و این غصه برای من باقی ماند که چرا وقتی پدرم گفت کار ما تمام است من در اصفهان صبر نکردم بینم چه خبری خواهد شد. محمد پسر حاج ملا حسن گفت پس از سه ماه تحقیق خبر یافتیم که هر سه نفر را سر بریده‌اند و اجسادشان را توی گاری چوبی گذاشته و به خارج شهر برده‌اند.

محمد صمیمی سه پسر داشت به نام‌های حیدر و قنبر و حسن که هر سه در ظلّ امر با انجال و بنات خود ثابت بر عهد و پیمان بودند.

میرزا محمد باقر هائی جدّ بزرگوارم گفت که حبیب‌الله پسر هاشم صلواتی جوانی بود خوش اندام و با سواد و در سال ۱۲۷۵ هجری در بغداد به حضور طلعت قدم تشرّف جست و وقتی به نجف‌آباد آمد شور و نشور عجیبی داشت و از لقای محبوب عالم سرمست بود و علناً به هدایت ناس می‌پرداخت تا آن که در وضوای ربیع الاول ۱۲۸۱ هجری با آن هفده نفر اسراء همراه بود و در طهران زندان شد و اولین کسی که در اصفهان شهید شد همین حبیب‌الله بود که او را لدی‌الورود گرفتند و به نزد شیخ باقر ذئب بردند. جناب نیل زرنندی در مثنوی خود ذکر کرده که اول کسی که شهید شد حبیب‌الله بود.

وقتی حبیب‌الله را به نزد شیخ باقر ذئب بردند شیخ از او سؤال کرده آیا از پیروی باب صرف نظر کردی که آزادت کردند؟ جواب داده بی‌گناهی ما بر سلطان ثابت شد و ما را مرخص نمودند. شیخ به او می‌گوید، لعن کن. حبیب‌الله می‌گوید به خاندان نبوت لعن نخواهم کرد. شیخ دستور می‌دهد او را ببرید، اگر لعن کرد ره‌ایش کنید والا او را به دار زنید و قطعه قطعه کنید و بسوزانید تا دیگران عبرت گیرند.

لوح بسیار مفصلی از قلم قدم در بغداد به افتخار حبیب‌الله نازل شده که مطلع لوح مبارک این است، قوله الاعلی: «ای حبیب من، دنیا را قراری نه و وفائی نیست و صاحبان افنده نباید در این ایام معدوده خود را از نسیم‌های خوش‌الهی و روائح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند.» الخ

و در انتها و مقطع لوح می‌فرمایند، قوله جل جلاله: «و ما نشاء الا ان یشاء الله من الحاء قبل السین هو النفعال علی ما یشاء اذا سمعت نداء من الملائه الاعلی بان یا عبد فافد فداء فی

سیلنا و انا قبلناه وکان الامر مقضیا.» انتهى

و در لوح مفصلی که به افتخار حضرت زین‌المقرّین نازل شده در انتهای آن لوح هفت فقره زیارت‌نامه به افتخار این شهدای سبعه نازل که اسامی هریک از شهدا در صدر آن زیارت‌نامه من قلم الله نزول یافته و آخرین زیارت‌نامه به افتخار حاج محمد صادق است که او را «صادق الوعد و کان فی امر الله و فیاء» در صدر زیارت‌نامه او نازل است. و زیارت‌نامه‌ای نیز به افتخار عموم شهدا نازل و تمام آنها به خط حضرت زین‌المقرّین در نجف‌آباد موجود و محفوظ و سواد آنها نیز در بعضی از منازل احباء موجود است.

از هجده نفری که به طهران سرگون و زندان شدند ده نفر باقی مانده بودند که مرخص شدند و به طرف اصفهان آمده‌اند. هفت نفرشان به این نحو که تاریخ حیاتشان ذکر شد در عرض یک هفته در اصفهان شهید شدند که فقط جسد دو نفرشان حسین پسر علی خیاط و حاج محمد صادق ابتدا در تخته فولاد اصفهان و بعداً محتویات اجداثشان در سال ۱۳۱۱ شمسی از تخته فولاد به گلستان جاوید نجف‌آباد انتقال یافت و سنگ قبرشان نیز بر مزارشان قرار داده شد و از اجساد پنج نفر دیگر خبری به دست نیامده است.

و از سه نفر بقیه آن ده نفر نیز خبری به دست نیامده که آیا به اصفهان رسیده‌اند یا در راه مانده یا طهران مانده یا به شهری دیگر رفته‌اند، ان الله يعلم علی ما ورد علیهم.

از نسل شهدای سبعه نجف‌آباد سه نسل باقی مانده که در ظلّ امرالله و ثابت بر عهدالله

بوده و هستند:

اول - حاج ملا حسن شهید عم حضرت زین‌المقرّین یکی از شهدای سبعه می باشد که پسرش محمد صمیمی و ابنا و انجالش در ظلّ امرالله و ثابت بر عهد و پیمان هستند. قبلاً محمد پسر حاج ملا حسن را محمد حاج آخوند می نامیدیم چون حاج ملا حسن به حاج آخوند معروف و مشهور بود و بعداً که در دوره پهلوی نام خانواده مرسوم گشت محمد پسر حاج آخوند به محمد صمیمی معروف شد.

دوم - حاج محمد صادق شهید پسرش حسن خان بنین و بناتش در ظلّ امرالهی و ثابت بر عهد و پیمان ربّانی بوده و هستند. نگارنده سومین نسل از سلاله حاج محمد صادق شهید می باشم.

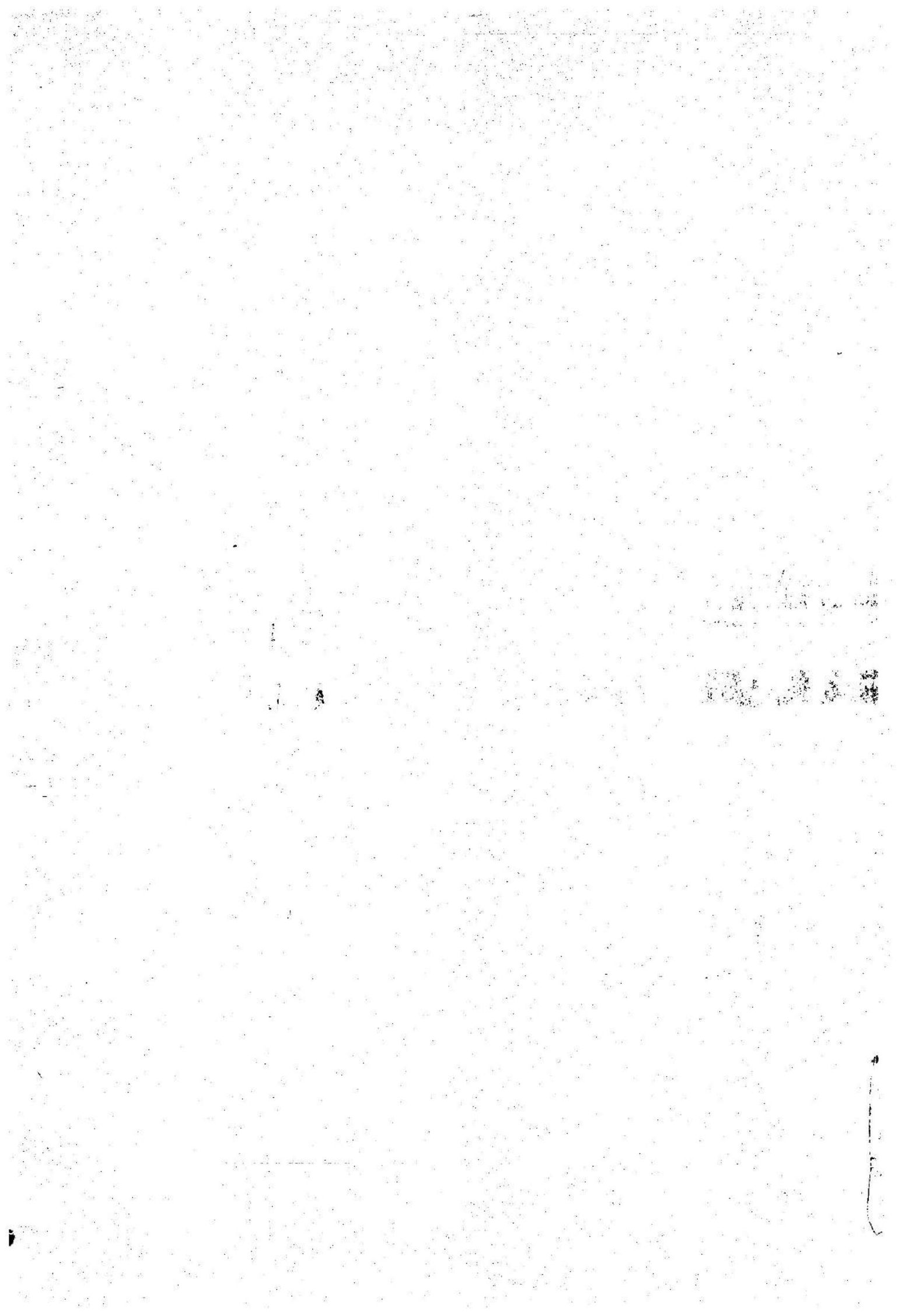
سوم - حسین پسر علی خیاط یکی از شهدای سبعة، خواهرش فاطمه که بعد از شهادت حسین فاطمه به شرف ایمان فائز و پسران و نوه‌های فاطمه که نام فامیلی فاطمه و ابناءش حق شناس است همه در ظلّ امر و ثابت بر عهدند.

نگارنده موهبت‌الله هائی

توضیحاً نگاشته می‌شود که در بعضی تواریخ اسم حسین پسر علی خیاط را (حسین علی خیاط) نوشته‌اند و این اشتباه است. اسم آن شهید حسین و نام پدرش علی و شغل پدرش خیاطی بوده و در قبل مرسوم بود که هر پسری را به اسم پدرش معروف می‌ساختند و چنین بود که نام پدر بلافاصله در عقب اسم پسر نامیده می‌شد و مشهور می‌گشت.

توضیح دیگر، در وقتی قبرستان تخته فولاد اصفهان برای دفن اموات قدغن شد و اجساد نورین نیرین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء به محل دیگر انتقال یافت اجساد شهیدین حاج محمد صادق و حسین پسر علی خیاط نیز از تخته فولاد به گلستان جاوید نجف‌آباد منتقل گردید. به این نحو که استخوانها و خاک‌های اطراف استخوانها را در یک کیسه پارچه سفید گذاشتیم و آن کیسه را در یک صندوق چوبی محکمی نهادیم و میخ کوب کردیم و در سال ۱۳۱۱ شمسی به دستور محفل روحانی نجف‌آباد در گلستان جاوید نجف‌آباد دفن کردیم و سنگ قبر همان سنگ قبر بود که داشت و روی قبر نصب کردیم.

[پایان توضیحات جناب موهبت‌الله هائی]



شرح متاعب وارده بر احبّاء نوشته جناب موهبت‌الله هائی

شرح متاعب وارده بر احبّاء و شهادت چند نفر از شهداء

ایام محرّمه امریّه بعثت و شهادت حضرت نقطه اولی و صعود جمال اقدس ابهی و ایام رضوان برای احبّائی که در بازار کسب و تجارت داشتند تعطیل کردن محل کسب، کار آسانی نبود. اگر روزی از ایام محرّمه به روز جمعه بر خورد می‌کرد تعطیل کردن دکان اشکالی نداشت و در غیر این صورت اگر احبّاء دکانهای خود را در سایر ایام هفته بسته می‌داشتند روز بعد باید از سایر کسبه لعن و طعن و ناسزا و دشنام تحویل بگیرند. دو صنف از کسبه بازار در فحاشی کردن و بدگویی و دشنام دادن و لعن و ناسزا گفتن متخصص بودند. یکی صنف گیوه‌دوزها و دیگر صنف چاقوسازها بودند که ظهر و عصر از دکان‌های خود بیرون می‌آمدند و اذان برای نماز جماعت می‌گفتند و بعد از اذان شروع می‌کردند به مقدّسات بهائی بدگفتن و لعن کردن و جملات و عباراتی را برای لعن کردن ساخته بودند که نگارنده شرم دارم بنگارم. با صدای بلند لعن و فحاشی می‌کردند و قلب و روح احبّاء را محزون می‌ساختند. این دو صنف به قدری بی‌شرم و بی‌حیا بودند که رذالت و دنائتشان نزد مسلمین مسجّل بود. نگارنده هرگاه کاری داشتم که مجبور بودم از مقابل بازار گیوه‌دوزها بگذرم به محض این که مرا می‌دیدند زبانشان را به بدگویی و لعن کردن به مقدّسات امر ساکت نمی‌گذاشتند.

بعضی از تجّار و کسبه بهائی یکی دو روز قبل از شهادت حضرت اعلی و صعود جمال اقدس ابهی دکانشان را می‌بستند و مسافرت می‌کردند و روز متبرک را در مسافرت بسر می‌بردند و بعداً مراجعت می‌نمودند و دکان خود را باز می‌کردند که شاید سرو صدا و اغراض اعدا و افتراهای اهل بغضا کمتر شود. ماه محرّم و صفر و ماه رمضان برای احبّاء از شهرور بلا محسوب بود و چند نفر از احبّاء از دست اعدا کتک می‌خوردند.

نگارنده یک نفر از ملایان را می‌شناختم که اسمش ملاّ عباس علی بود و شهرتش کفن بود و مشهور به عباس علی کفن می‌بود و به این جهت شهرت کفن حاصل کرده بود که کفن

می پوشید و به آزار و اذیت و ضرب احبّاء قیام می کرد و هر روزی که او را کفن پوشیده می دیدند می دانستند که او خیال سونی دارد و احبّای بازار هراسان می شدند. نگارنده روزی که کفن در بر نداشت و در دکان یکی از احبّاء که بزاز بود نشسته بود و مشغول قلین کشیدن بود او را دیدم و به نزد او رفتم و به او گفتم شما برای چه وقتی کفن می پوشید بهائیان را اذیت و آزار می کنید و وقتی کفن در بر ندارید مرد بسیار آرامی به نظر می آید؟ جواب داد از کفن پوشیدن و بهائی زدن لذت می برم چنانچه هر طفلی از نوشیدن شیر پستان مادرش لذت می برد و خنده را سر داد و قاه قاه شروع کرد به خندیدن و گفت موقع شیر خوردن که فرا رسد باید به دوسه نفر بهائی کتک بزنم، سیلی بزنم، پس گردنی بزنم، تا لذت ببرم. او مردی بود متوسط القامه و باریک اندام و بسیار سریع سخن رانی می کرد و سریع راه می رفت و مردی متنفذ و با عرضه بود. اگر می خواست حکومت یا کدخدا را معزول کند قادر بود و هر وقت داخل بازار با صدای بلند و رسائی که داشت فریاد می زد دکان ها را ببندید تمام کسبه باید دکاکین خود را ببندند و آماده فرمان بعدی باشند که به کجا حمله کنند و کجا بروند. او تا دوره قاجاریه قدرت داشت ولی بعد از آن مفلوک و ذلیل گشت و مُرد.

یکی دیگر سید احمد نوحه خوان بود که چند نفر از جوانان را نوحه خوانی تعلیم می داد که در اطراف منبر و عاظ و روضه خوانها نوحه سرائی می کردند. او مردی بود قد بلند و چشم های تنگ و ریش بلندی داشت که کارش کلاشی و اخاذی و فتنه سازی بود و احبّاء از دست و رفتار او امان نداشتند. مثلاً می رفت به دکان احبّائی که سقط فروش بودند و قند و نبات و چای و کبریت و تنباکو و اشیاء دیگری که در زندگانی لازم داشت هر چه به هر مقداری که می خواست می گرفت و بر می داشت می رفت بدون این که پولش را بدهد به تصرف خود می کشید. در ایام بهار و تابستان الاغش را سوار می شد می رفت به باغات احبّاء بر سر خرمن گندم و هر چه انصافش اجازه می داد گندم می گرفت و بر حمارش می گذاشت و می رفت به منزلش. در موقع محصول فواکه با حمارش هر روزه به باغات احبّاء می رفت و انگور و سیب و زردآلو و هلو و انار دستور می داد صاحب باغ بچیند و در سبد و خورجین جا دهد و بر الاغ حمل می کرد و می رفت به منزل خود. او هر روزی به یکی از باغات احبّاء می رفت و در واقع تمام مایحتاج زندگانی خود را از دکان احبّاء و از باغات احبّاء تأمین می نمود. روزی نگارنده به اتفاق چند نفر از دوستان در باغ یکی از احبّاء میهمان بودیم ناگاه سید احمد با الاغش

وارد باغ شد و به مالک باغ گفت سبدها را انگور کن و خورجین را سیب کن ببرم. نگارنده به او گفتم مگر باغ مال تو است، گفت بله یک پنجم محصول حق من است. لازال از دست ملایان ظلوم و سادات جهول در عذاب و ناراحتی بودیم و تعدیات آنها هر روزی به شکلی جدید ظاهر و نمایان می گشت.

نجف آباد در آن ایام تقریباً هجده هزار نفر جمعیت داشت و متجاوز از دو هزار نفرش بهائی بود که اکثراً در محله پنج جوبه سکونت داشتند و اکثریت احباء از زارعین بودند. سالی چند نفر از احباء به عالم بالا صعود می کردند و هر کس که مرحوم می شد عذابهای متنوعی باید از قوم آخوند و سید تحمل کنیم چون محل دفن خصوصی نداشتیم لذا مجبور بودیم اموات خود را به دست مسلمین بسپاریم که آنان به آداب و رسوم خود اموات ما را تغسیل و تکفین و تدفین نمایند. حتی راجع به مراسم سوگواری هر دستوری از آخوند و ملا صادر می شد باید مطیع باشیم و اجرا کنیم.

هر وقت یکی از احباء فوت می شد، یکی از احباء از بستگان متوفی می رفت به خانه مرده شورها که تعداد آنها شش نفر بود و در جنب هم سکنی داشتند دو نفرشان حفار قبر و چهار نفرشان غسل و کفن دوز و مقرر بود که منسوبین متوفی قبل از آمدن مرده شورها به خانه میت پارچه سفیدی که مخصوص پوشاندن و کفن کردن میت بود به انضمام صابون برای شستن میت تهیه و موجود نمایند و مقداری آرد گندم و روغن و خوراکی و شکر یا شیره انگور و زعفران و نان برای مرده شورها تدارک بینند. وقتی که مرده شورها با آن نفری که برای خبر کردن آنها به سراغشان رفته بود با تابوت وارد منزل متوفی می شدند آرد گندم و روغن و شکر و زعفران را از منسوبین متوفی تحویل می گرفتند و فوری به آشپزخانه می رفتند و برای ~~خوردن~~ حلوا می پختند و با خیال راحت می نشستند و با نان می خوردند و هر چه زیاد می آمد برای زن و بچه خودشان به همراه می بردند و بعد از خوردن نان و حلوا می رفتند داخل اطاقی که میت آنجا بود و مرده را در تابوت می گذاشتند و منسوبین و مشایعین پایه های تابوت را به دوش می گرفتند و به راه می افتادند تا به محل غسل خانه برسند و تقریباً یکی دو ساعت طول می کشید تا میت را شسته و کفن کرده از غسل خانه بیرون بیاورند که بر او نماز خوانده شود.

آخوندها در بیرون غسل خانه در محلی که برای مشایعین به وسیله منسوبین مفروش بود نشسته بودند تا میت را از غسل خانه بیاورند و یک نفر از آخوندها که مسن تر از آنها و ریش

بلند و عمامه بزرگی بر سر دارد قیام کند و نماز میّت را بخواند و تمام جمعیت هم در پشت سر او قرار گیرند. وقتی نماز خاتمه میافت آخوندی که نماز خوانده بود هر مبلغی که انصافش اجازه می داد برای اجرت نماز خواندنش از منسوبین متوفی می گرفت و میّت را بعد از نماز مجدداً در تابوت می گذاشتند و بردوش می کشیدند تا به قبرستان به محلی که قبر حفر شده است برسانند. بعد میّت را در قبر می گذاشتند و ابتدا خشت خام روی میّت می چیدند و بعد گِل و خاک روی آن می ریختند تا پُر می شد و به اندازه بیست و پنج سانتیمتر برآمدگی سر تا سر قبر را مشخص می ساختند و یک آخوند بر سر قبر می نشست و تلقین می خواند و بعد از تلقین همه مرخص و به منازل خود مراجعت می کردند و آخوندی که تلقین خوانده بود بر سر آن قبر خیمه ای برپا می کرد و سه شبانه روز در آن خیمه اقامت می نمود و گاهی با صدای بلند از آیات قرآن قرائت می کرد و تمام مخارج روزانه این آخوند خیمه نشین از صبحانه و ناهار و شام و میوه و قند و چای و تنباکو برای قلیان کشیدن او از خانواده متوفی تهیه می گشت و روز سوم بابت قرائت قرآن هر مبلغی را که آخوند خیمه نشین مطالبه می نمود باید منسوبین متوفی بدون چون و چرا به ملا تقدیم کنند.

و همچنین سه شبانه روز باید در خانه متوفی مجلس عزا و قرائت قرآن برقرار باشد و آخوندها بیایند داخل اطاق بنشینند و یکی بعد از دیگری به تلاوت آیات قرآن پردازند و اشخاص دیگر بیایند داخل اطاق و فاتحه ای بخوانند و قهوه و چای بخورند و بروند و در این سه شبانه روز باید سفره غذا از طرف وراث متوفی صبحانه و ناهار و شام گسترده باشد و آخوندها متعمم گردند و بعد از سه روز هر مبلغی که آخوندها برای حق التلاوه قرآن مطالبه می کردند باید از طرف وراث متوفی به آنها پرداخت گردد.

و همچنین روز هفتم متوفی باید وراث و منسوبین و آشنایان متوفی در ساعت معین با مجمعه هائی پر از مأكولات به عنوان خیرات و مبرات بر سر قبر متوفی بروند و انفاق کنند و آخوندها سهم خود را از این مأكولات به نحو احسن دریافت می داشتند و بقیه اش به فقرا داده می شد و اخانید نیز مبلغی به عنوان سهم امام از منسوبین دریافت می داشتند و قضیه موت به اینجا خاتمه می یافت.

در سال ۱۳۳۴ هجری یکی از احباء که تراب خان نام داشت و مردی شوخ مسلک و مزاح و مجلس آرا بود مرحوم شد و منسوبین او پولی فراوان به مرده شورها دادند و جسد او را با

صندوق در قبرستان مسلمین دفن نمودند و بعد از آن که دفن خاتمه یافت مردم با بیل و کلنگ هجوم کردند که قبر را بشکافند و مرده را در آورند و بدون صندوق دفن کنند ولی منسوبین متوفی و سایر اجباء که حاضر بودند استقامت و شجاعت بخرج دادند و مسلمین موفق به آمال خود نشدند و مایوس به منازل خود برگشتند و این اولین مرده‌ای بود که با صندوق در قبرستان مسلمین مدفون شد.

حاج کلب علی کفّاش که پدر والده نگارنده بود و در سال ۱۳۰۶ هجری در عگا به شرف لقا فائز گشته و مردی قد بلند و ثروتمند و سرشناس و معروف به حسن عمل می‌بود در سال ۱۳۳۴ هجری یک ماه بعد از فوت تراب خان مرحوم شد. دامادهایش که یکی از آنها والد نگارنده بود تصمیم گرفتند که جسد آن مرحوم را در صندوق گذارند و در قبرستان مسلمین دفن کنند. لذا پولی مکفی به مرده‌شورها دادند که جسد او را با صندوقی که تهیه شده بود در قبرستان مسلمین دفن کنند. مرده‌شورها چنین کردند و جسد را با صندوق دفن کردند. نگارنده حاضر و ناظر بودم که وقتی مراسم تدفین خاتمه یافت جمعیت کثیری با بیل و کلنگ به اتفاق آخوندها و سادات بر سر قبر آمدند و سید علی که سر دسته آنها و پیش‌نماز مسجد کوچک شاه بود فریاد زد و با صدای بلند به جمعیت گفت در قبرستان مسلمین کسی حق ندارد برخلاف قانون و مراسم اسلامی مرده دفن کند و خطاب به جمعیت گفت چرا ساکت ایستاده‌اید؟ مرده را از قبر در آرید و از صندوق بیرون بیاورید و به خاک سپارید که مردم خاک و گل قبر را بیرون ریختند و صندوق را به سختی از ته قبر به در آوردند و جسد را بیرون کشیدند و بدون صندوق در ته قبر گذاشتند و دفن نمودند و صندوق را شکستند و به منازل خود رفتند.

مراسم عزاداری و سوگواری طبق معمول اسلامی انجام شد و روز هفتم متوفی نیز با تجلیل و خیرات و مبرات فراوان برگذار گشت. اما در هفته دوم بعد از فوت حاج کلب علی کفّاش ضوضای داد و بازارها بسته شد و بیست نفر از اجبای معروف و سرشناس را در یک روز و ساعت بخصوص دستگیر کردند و به دارالحکومه بردند که یکی از آنها والد نگارنده بود.

آن ایام به هیچ طیبی دکتر نمی‌گفتند. حکیم می‌گفتند. پدرم اسمش محمد صادق بود و طیب بود و ایشان را محمد صادق حکیم می‌گفتند. پدرم صبح‌ها به عیادت مریض‌هایش می‌رفت و بعد می‌آمد در مطب و مریض‌ها که در اطاق انتظار جالس بودند

عیادت می‌کرد. پدرم طبق معمول صبح برای عیادت مریض‌هایش از خانه بیرون رفت. نگارنده در مطب منتظر پدرم بودم تا ظهر شد، پدرم نیامد و مریض‌ها از اطاق انتظار به منازل خود رفتند و نگارنده مضرب را بستم و به دنبال پیدا کردن پدرم رفتم. وقتی داخل بازار شدم دیدم تمام دکانین بسته است و اغلب از صاحبان دکه روی سکوی بیرون دکانشان نشسته‌اند. نگارنده به نزد یکی از صاحبان دکانی رفتم که با پدرم آشنائی داشت. پرسیدم چه خبر است، چرا دکانها بسته است؟ گفت، بابی‌کشی است و آهسته به بنده گفت پدرت را دستگیر کرده‌اند و به دارالحکومه برده‌اند و زندان است.

نگارنده به منزل خودمان رفتم و قضیه را به مادرم گفتم. مادرم اشکش جاری شد و گفت هفته قبل که حاج کلب‌علی پدرم مرحوم شد و حالا می‌خواهند شوهرم را بکشند و بی‌یار و یاور شوم.

آن ایام هر کس به زندان مسجون می‌شد باید ناهار و شام هر زندانی را از منزلش بیاورند به زندان. مادرم غذا تهیه کرد و من برای پدرم به دارالحکومه بردم مأمور زندان بسته غذا را از من گرفت و گفت باید غذای سایر زندانیان هم از منزلشان برسد تا همه را یک مرتبه به داخل زندان ببریم بخورند. من اشکم جاری شد و گفتم می‌خواهم پدرم را ببینم. مأمور زندان گفت ترا به زندان می‌برم تا پدرت را ببینی و دست مرا گرفت و به اطاقی برد که کف اطاق فرش نداشت و خاکی بود. دیدم در اطراف دیوار اطاق پدرم و تمام احباء نشسته‌اند و پاهای آنها در کند است. پدرم وقتی مرا دید خوش حال شد ولی من با حال گریه گفتم برای شما ناهار آورده‌ام و زار زار می‌گریستم. مأمور زندان دستم را گرفت و از زندان بیرون برد و گفت برو منزلتان. نگارنده همه روزه ناهار و شام برای پدرم به زندان می‌بردیم و احباء همه در خفا بسر می‌بردند و پنهان بودند ولی چند نفری برای دادخواهی و تظلم به اصفهان رفته و به حکومت ایالتی اصفهان عرض حال داده و استدعای امان و آسایش کرده بودند. حکومت اصفهان به آنها گفته بود که شما چه حقی داشتید مرده را با صندوق در قبرستان مسلمین دفن کنید؟ مسلمین می‌خواهند بهائیان را قلع و قمع و اموالشان را تصاحب کنند. شما اظهار حیات می‌کنید و تظاهر می‌کنید و شورش برپا می‌کنید و حالا آمده‌اید از من امن و امان می‌طلبید. باید بروید از مسلمانانی بی‌طرف و صالح چند نفر انتخاب کنید بیایند پیش من و جرم و جزای شما را معین کنند تا من حکمیت آنها را به موقع اجرا گذارم. لذا

بعضی از مسلمانانی که اقوام و منسوبین آنها بهائی بودند به مشورت نشستند و حکومت اصفهان را ملاقات کردند و هزار تومان جریمه معین نمودند که پانصد تومان به حکومت اصفهان و پانصد تومان به حکومت نجف آباد داده شود و بیائیان التزام و تعهد و امضا بدهند که اگر برخلاف قوانین اسلام رفتار کردند مقتول شوند.

بالاخره دلالتها موضوع را به هزار تومان جریمه دادن خاتمه دادند و محبوسین پس از سه هفته زندان شدن آزاد شدند. آن روزها هزار تومان خیلی پول بود چون غایدات و درآمد هر نفر مرد در روز خیلی کم و مزد روزی یک ریال می بود و هر شصت کیلو گندم یک تومان قیمت داشت و بیست کیلو گوشت گوسفند یک تومان و سایر اجناس خوراکی به همین منوال ارزان بود و جمع آوری هزار تومان از احباء کار آسانی نبود چون همه چیز فراوان و ارزان بود ولی پول کم بود و درآمد قلیل بود و کار نبود و به سختی و زحمت این هزار تومان را احباء در عرض یک هفته جمع آوری کردند و پرداختند.

چهار ماه بعد از این قضیه ملخ آمد و تمام محصولات و میوه جات اشجار و برگهای درختان و محصولات زمینی و علوفه های حیوانات را ملخها در عرض یک هفته خوردند و باغات و مزارع و سبزه زارها مثل زمستان بی برگ و بار شد. نگارنده به خوبی یاد دارم و دیدم که تمام فضای آسمان را ملخ فرا گرفته و در حرکت بودند و به طوری ملخ زیاد بود که ضیاء خورشید به زمین نمی رسید و روز مانند غروب نمایان بود و آفتاب دیده نمی شد. صدای بال و حرکت ملخها خیلی وحشت آور و مردم همه در کوچه و بازار زار زار گریه می کردند و بر سر خود می زدند. در تمام معابر و خانه ها ملخ ریخته بود و همه از روی ملخها عبور می کردیم. دوثلث جمعیت نجف آباد از زارعین و ملاکین بودند که آه و فغانشان بلند بود و خوف و اضطراب و هراس تمام اهالی را فرا گرفته و همه محزون و اندوهناک بودند. مقدار زیادی از حیوانات اهلی مثل گاو و گوسفند و الاغ و اسب از نبودن سبزه و علف سقط شدند. هر کس هر چه از غلات و حبوبات و مواد خوراکی داشت در انبار پنهان کرد و ناامنی بوجود آمد و دزد زیاد شد و دزدها در هر خانه یا انبارهای تجار و کسبه هر نوع مواد غذایی سراغ می داشتند می دزدیدند. اتفاقاً در زمستان آن سال باران و برف نیامد و خشک سالی سختی به وجود آمد که نهرهای آب جاری در نجف آباد خشک خشک شد و نگارنده به چشم خود می دیدم که آن جوی های پیر از آب مثل زمین خشک، خشک شده بود و قحطی و نبودن جنس خوراکی به قدری ضیق

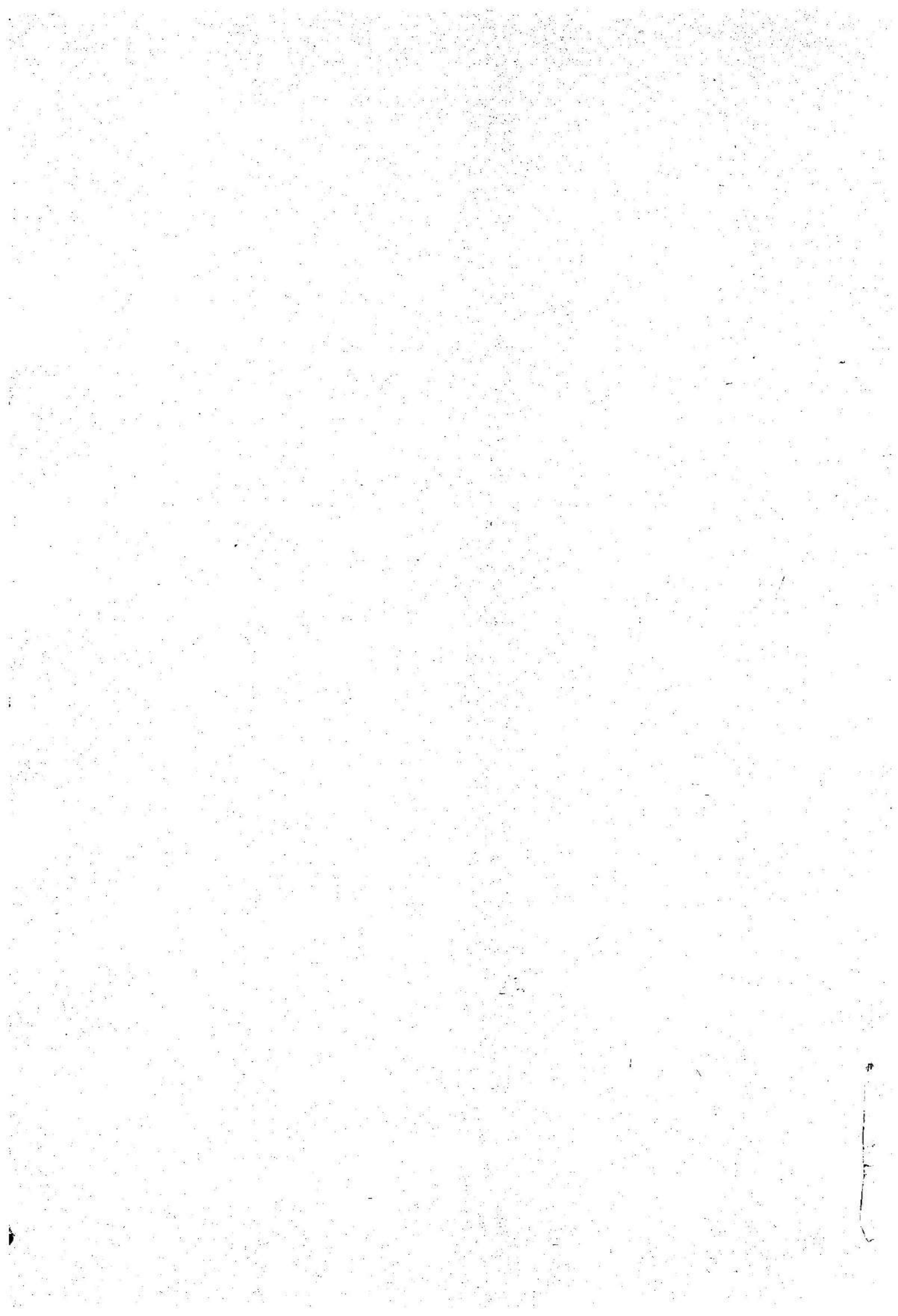
و نایاب شد که همه در حال ناراحتی و وحشت به سر می بردیم.

دکانهای نانوائی و نان پزی در بازار بسته شد و دگاکین دیگر که فروشنده غلات و حبوبات یا فروشنده قند و شکر و سایر مواد خوراکی بودند به کلی بسته بود. نگارنده همه روزه برای بدست آوردن مواد خوراکی به بازار می رفتم که هیچ دکانی باز نبود ولی در گوشه و کنار دست فروش ها و دوره گردها دیده می شدند که اغلب مواد غذایی توی کیسه در پشت خود داشتند و پیش آنها می رفتم و هر نوع چیز خوردنی که داشتند به هر قیمتی می گفتند می خریدم و به منزل می آوردم. در معابر و کوچه ها و کنار دیوارها افراد بسیاری را می دیدم که ناله می کردند و به هر عابری که می گذشت قسم می دادند و می گفتند ترا به خدا ترا به حضرت سید الشهداء قسم می دهم یک دانه توت خشک یا یک دانه سنجد به من بدهید که از گرسنگی بدبم می لرزد. هنوز ناله های آن گرسنگان در گوش نگارنده طنین انداز است و به چشم خود مکرر دیدم که در کنار کوچه ها و معابر افرادی دراز کشیده و از گرسنگی مرده اند، بدنهای آنها لاغر و سیاه شده بود و کنار کوچه ها روی خاک افتاده بودند. در هر شبانه روز متجاوز از صد نفر از گرسنگی می مردند و مرده شورها آن اجساد را روی تخته ای می گذاشتند و به گورستان می بردند و زیر خاک می کردند. آخوند و سید و ملا دیده نمی شد چه بسیار افرادی خانه و فرش و ظرف داشتند ولی از گرسنگی مردند یک قطعه قالی را به یک کیلو مواد خوراکی می دادند ولی نبود. یک خانه را به سی کیلو مواد غذایی می فروختند ولی کسی نبود که بخرد. چه مقدار خانه ها با تمام فرش و لوازم زندگی بلاصاحب ماند و صاحبان آن منزلها از گرسنگی مردند و خانه ها درش به مرگ بسته شد. در آن کوچه ای که ما خانه داشتیم چند خانه با تمام اسبابهایش بی صاحب شد و همه ساکنان آن منازل از گرسنگی مردند.

پدرم همیشه مآل اندیش بود و گندم و آرد و برنج و جو و حبوبات و گردو و بادام و توت خشک و سنجد و خرما در انبار منزل ذخیره و پنهان کرده بود، ولی یک شب دزدها از دیوار به داخل خانه ما ریختند و دیوار و آن انبار را خراب کردند و تمام اندوخته ما را بردند. صبح که شد پدر و مادرم زار زار با صدای بلند گریه می کردند و می گفتند یا بهاء الله به فریاد بیچارگان برس و بر اطفال معصوم رحم فرما. صورت پر از اشک پدر و مادرم لازال در نظرم مجسم و دست های ایشان که برای دعا به ساحت کبریا بلند بود هرگز از نظرم محو نمی شود. به یاد دارم روزی را که تمام رجال احبای نجف آباد برای تلاوت مناجات و دعا رفتیم به

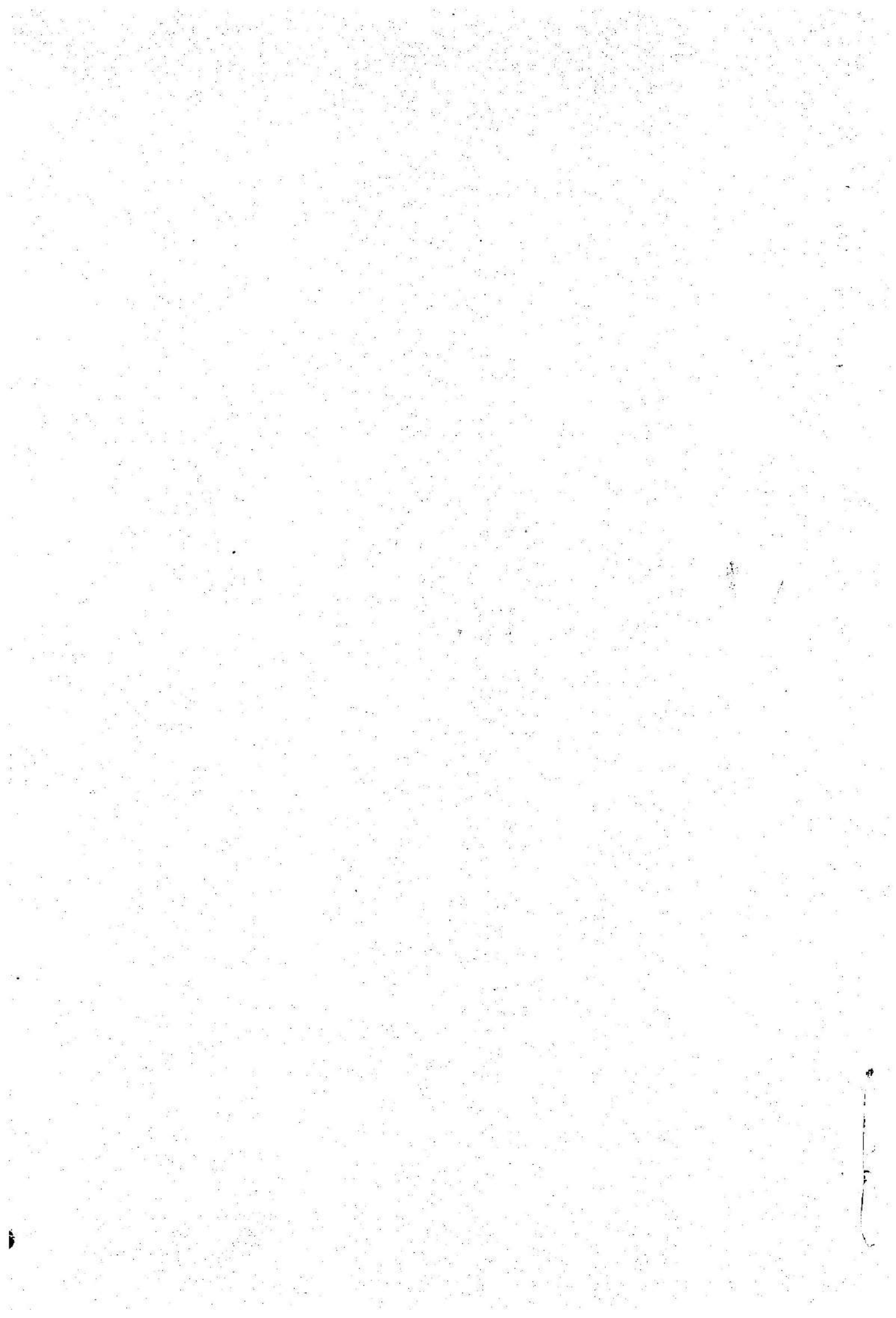
صحرا و در پای کوه‌های شمالی حدود کوه غار کفتاری نشستیم و دست‌های خود را به آسمان بلند کردیم و دعای «هل من مفرج غیرالله قل سبحان الله هو الله کلّ عباد له و کلّ بامرہ قائمون» را پانصدبار خواندیم و لوح احمد و مناجات‌های دیگر هم خوانده شد و اشک از چشم احبّاء سرازیر بود و روحانیت و توجّهات پاک و مقدّسی از احبّاء ظاهر گردید و عصر به منازل خود مراجعت نمودیم و اثر همان توجّه و تبّتل سبب شد که از احبّاء احدی از گرسنگی نمرد و با آن که سختی و قحطی و مجاعه دو سال طول کشید احبّای الهی در ظلّ الطاف و عنایات رحمانی از این بلای آسمانی نجات یافتند و از آن همه آخوند و سیّد و ملاً معدودی باقی ماندند که از زبان‌شان مکرّر شنیدیم که می‌گفتند آمدن ملخ و خشک‌سالی و قحطی و ناامنی و مجاعه و ناراحتی ثمرات اعمال ما است که مرده حاج کلب‌علی کفّاش را از قبر بیرون کشیدیم و در نتیجه نعش‌های از گرسنگی مرده ما مسلمین بدون تغسیل و تکفین به زیر خاک پنهان شدند و به زبان خود این آیه قرآن را می‌خواندند و می‌گفتند: «ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا». یعنی ای پروردگار ما مواخذه مکن ما را اگر فراموش کردیم احکام تو را یا خطا کردیم ای پروردگار ما بار مکن بر ما بار سنگین و سخت را چنانچه بار کردی آن بارگران را بر آن کسانی که پیش از ما بودند.

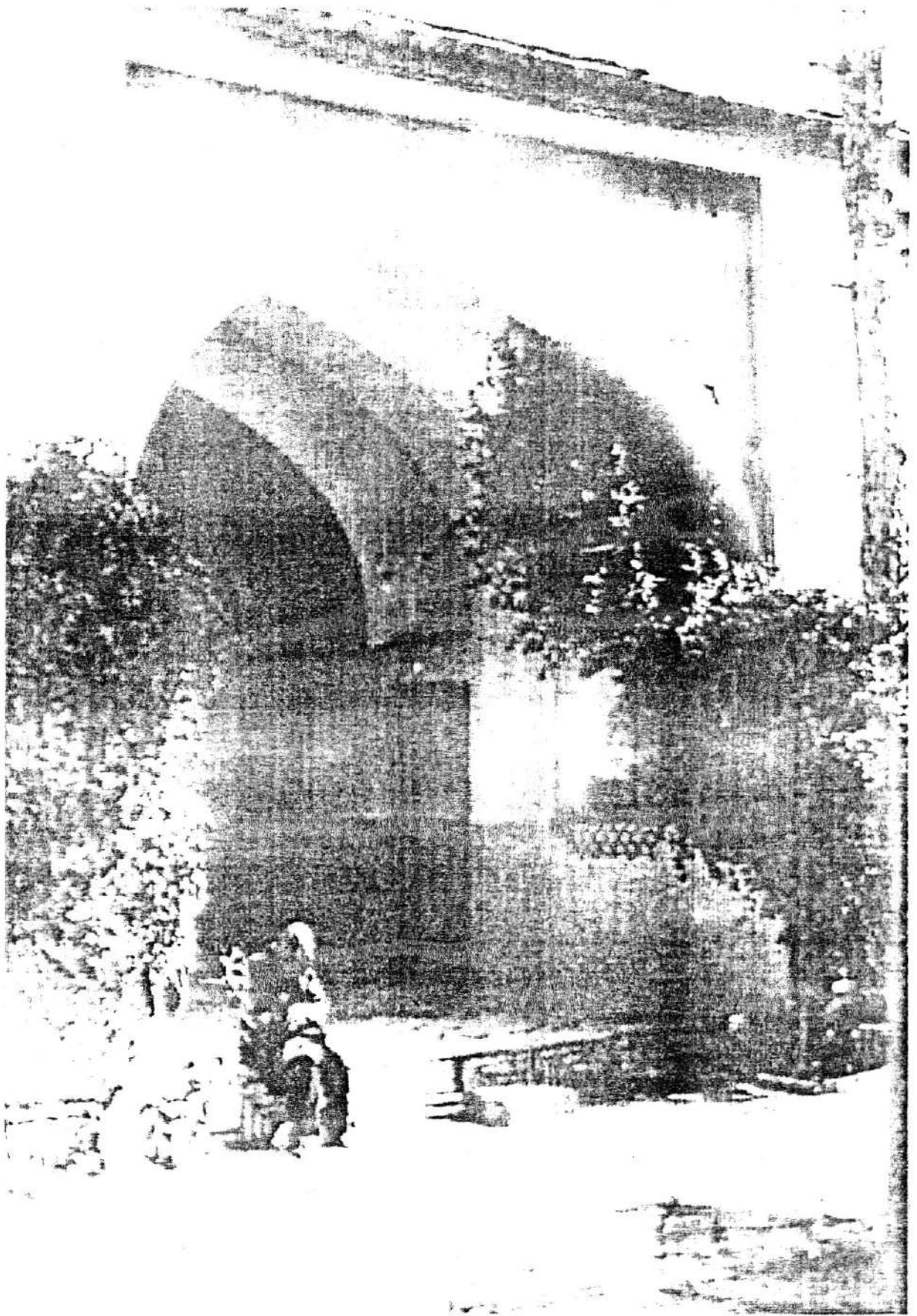
خلاصه آن که در آن قحطی و مجاعه حدود ده هزار نفر از مسلمین نجف‌آباد مردند و همین معدودی که از نسل آخوند و سیّد باقی مانده بودند با احبّاء مهربان شدند و آمد و شد داشتند و به کلی رفتارشان عوض شد و متنبّه گشتند مخصوصاً سالی که دوره قاجاریه منقرض و منظوی گشت کم و بیش به مجالس و محافل احبّاء می‌آمدند و به آیات و الواح و مناجات‌هایی که تلاوت می‌شد گوش می‌دادند و تحیبب شدند و برای احبّاء احترام قائل بودند و نگارنده با چند نفرشان دوست شدم و کتب و آثار امری را به آنها می‌دادم می‌بردند می‌خواندند و می‌آوردند و می‌گفتند ما را ببخشید شاید خدا ما را بیامرزد.



بخش چهارم

تصاویر

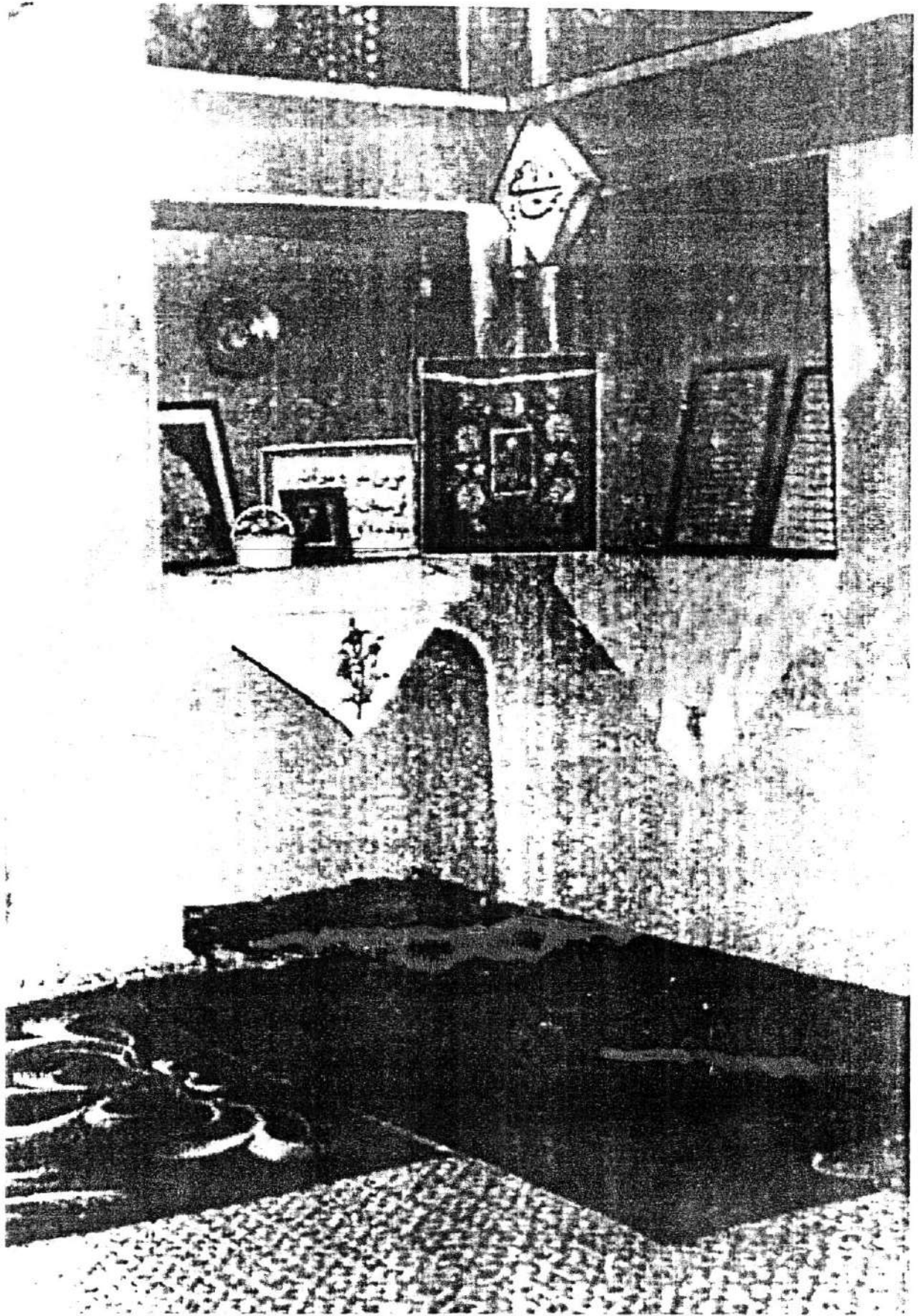




انوان ورودی به املانی داخل حقتنا عرس اطهر حضرت نعلله اولی در حقت اولی



محل حفظ عرش اطهر حضرت نقطه اولی - منزل حاجی باقر - نجف آباد



محل حفظ عرش اطہر حضرت نقطہ اولی منزل حاجی باقر نجف آباد



جناب زين المقربين



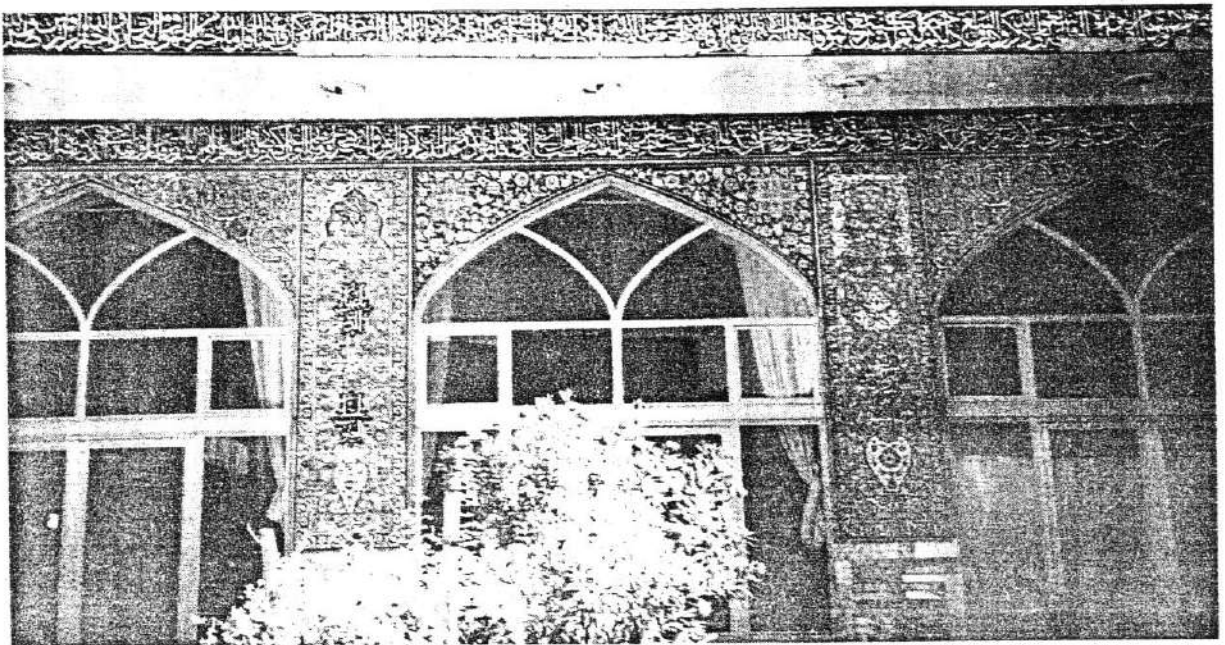
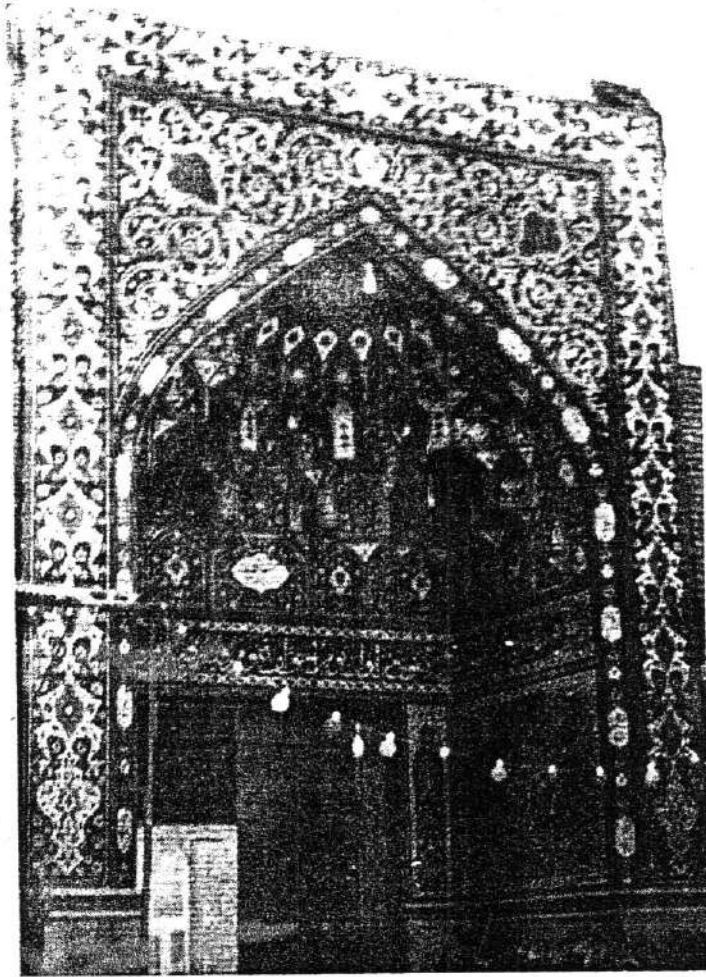
جناب میرزا محمد باقر ہاتھی نجف آبادی



جناب حاجی حیدر



افا سید محمد مجتهد شفتی پیشنماز مسجد سید در اصفهان و حامی جناب زین المقربین



تصاویری از مسجد آقا محمد (پدر جناب زین المقربین) در نجف آباد



جناب حکیم رجب علی و منسوبین



اعضاء عائلة جناب رحمت الله خادم



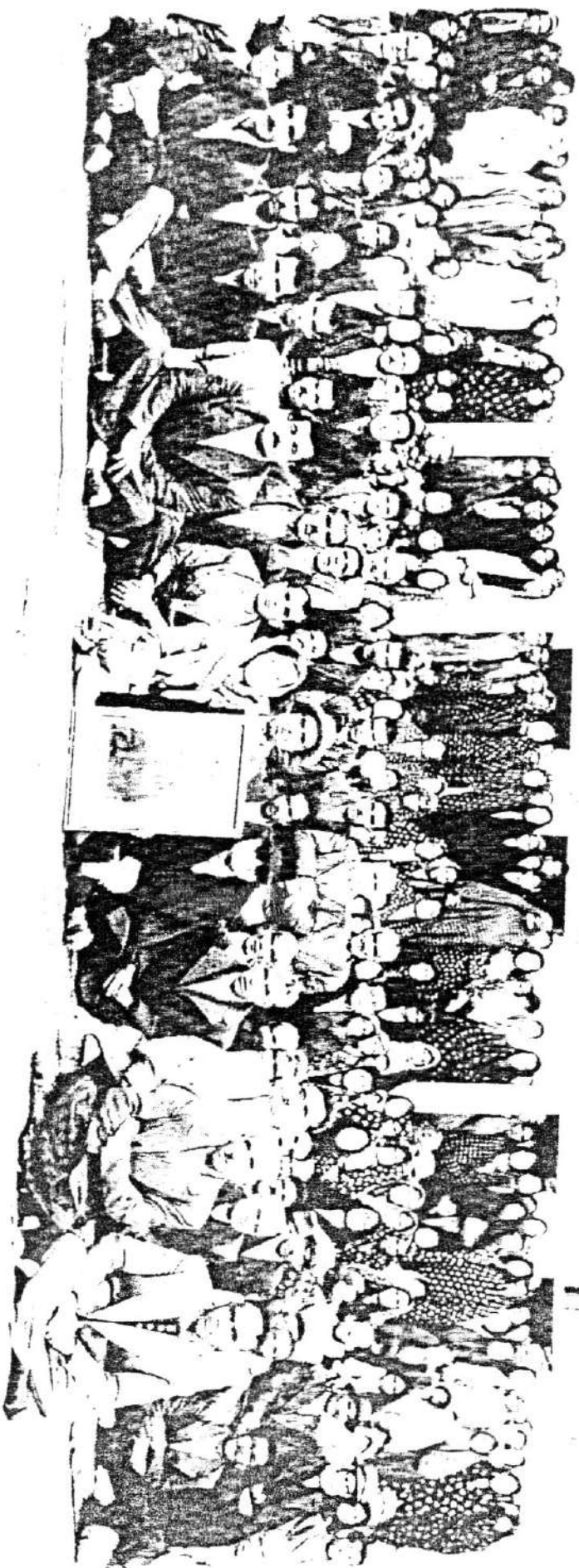
جناب نورالدين زين



خانم نيره زين

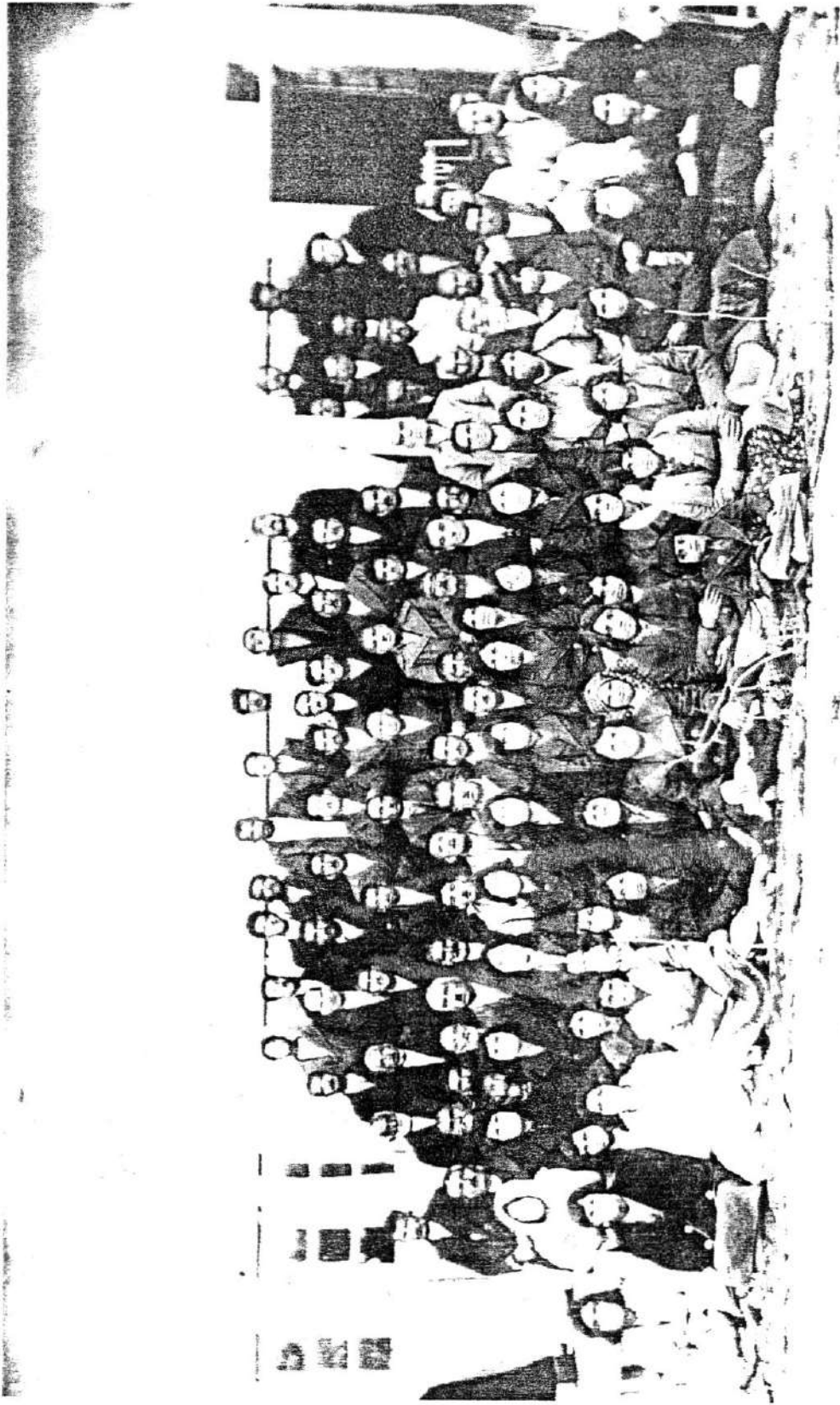


پروفیسور زین زین



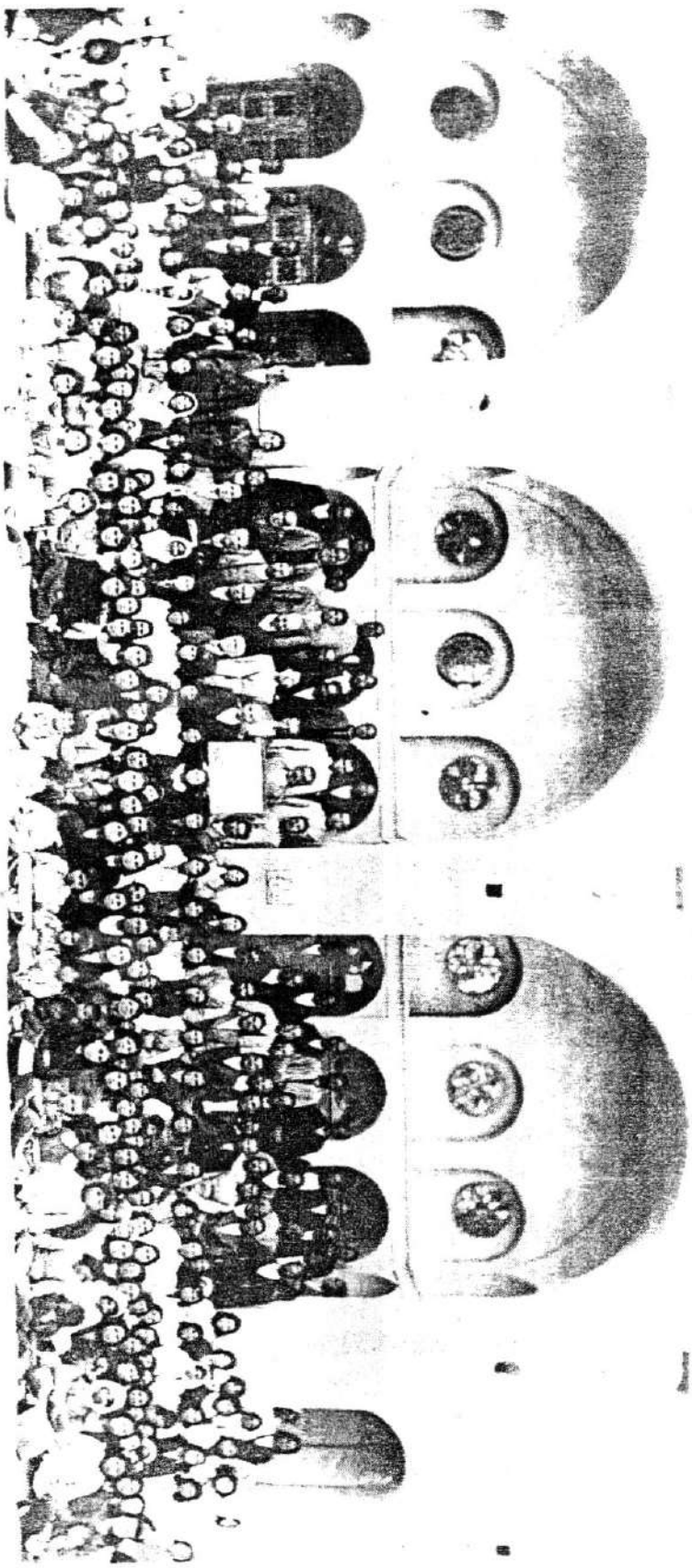
جمعی از بهائیان نجف آباد

جناب اشراق خاوری و همسرشان در دو طرف شمایل حضرت ولی امرالله روی زمین نشسته اند



عده ای از احبای نجف اباد

با حضور جناب عباس علوی (با پالتو در وسط عکس) و جناب ابوالقاسم فیضی (بالا گوشه سمت راست)



جمعی از احباب نجف آباد با حضور دکتر یونس خان افروخته



مجلس روحانی نجف آباد - سال ۹۵ بدیع ۱۹۳۸ میلادی

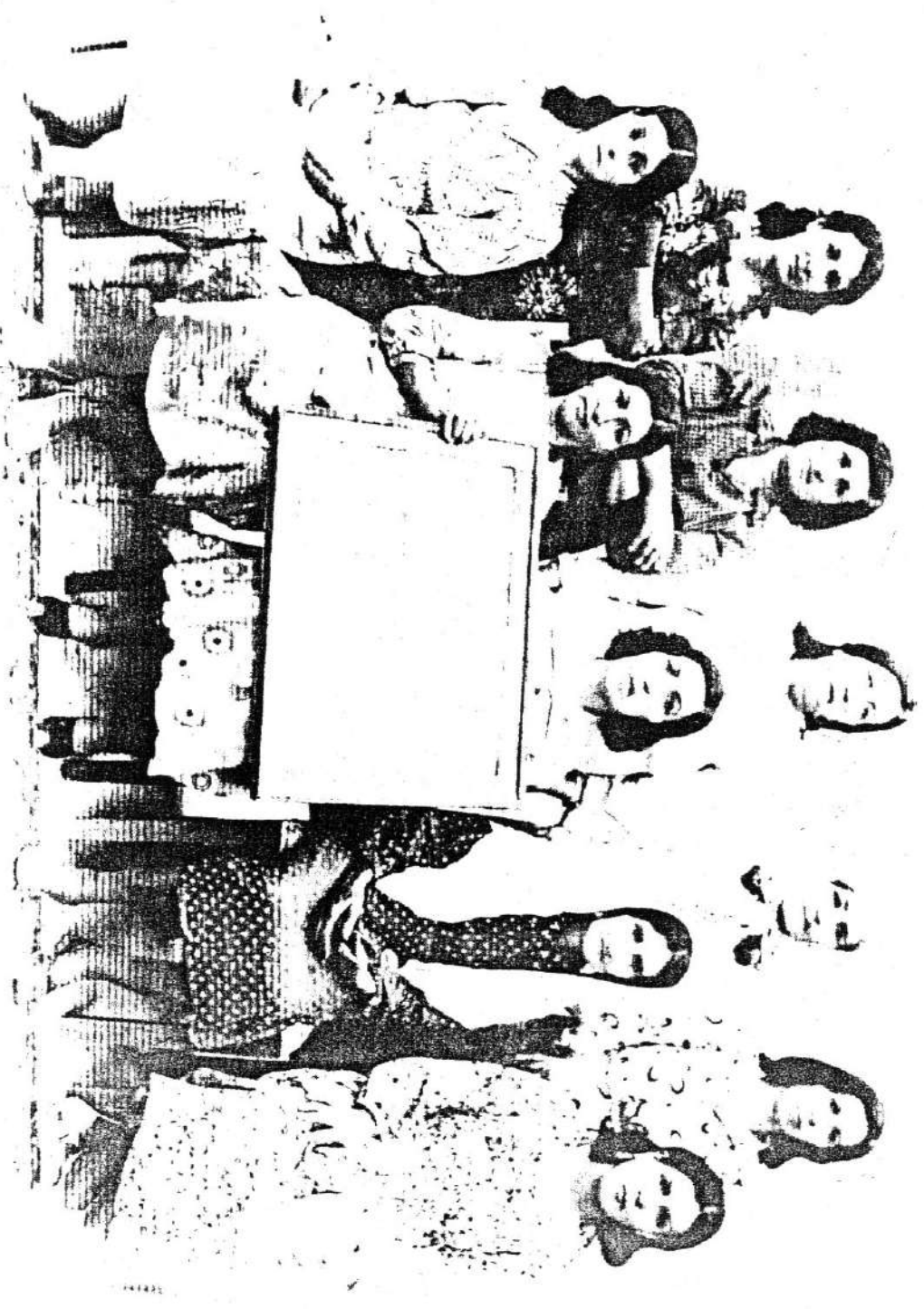
نشسته از چپ به راست: آقایان دکتر نعمت الله برومند - جواد هائی - اسد الله شهیدی - نعمت الله روحانی - اسد الله ایستاده از چپ به راست: آقایان ابوالقاسم فیضی - قربانعلی ورقا - عطاالله فروتن - عباس روحانی



جمعی از بانوان بهائی نجف آباد

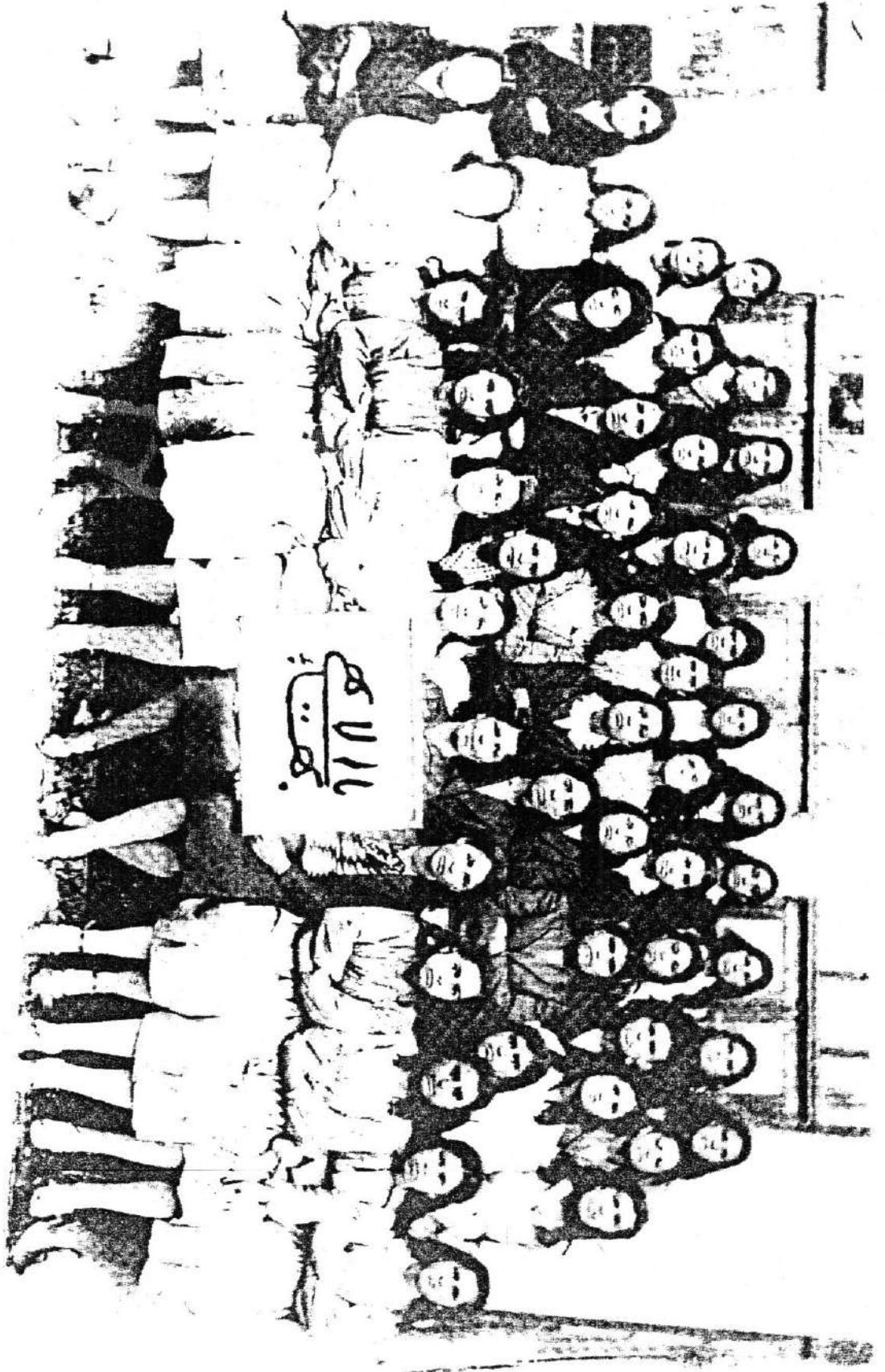


دو تصویر از جناب ابوالقاسم فیضی و جمعی از اعیان نجف آباد
جناب میرزا حسین توانگر (عرا) با محاسن سفید در سمت راست جناب فیضی نشسته اند

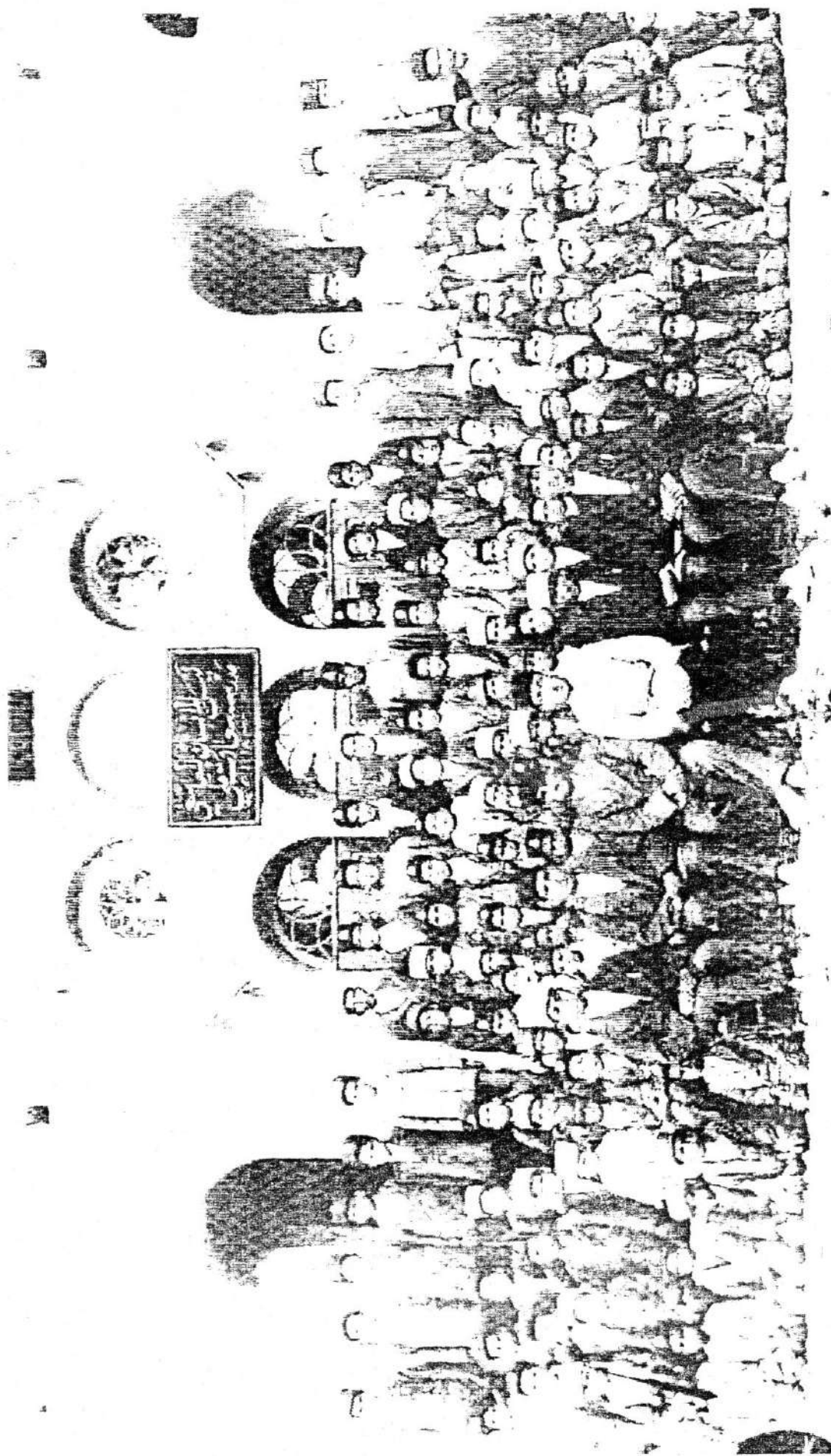


لجنه ترقی نسوان نجف آباد - حدود ۱۳۳۰ شمسی - ۱۹۴۱ میلادی

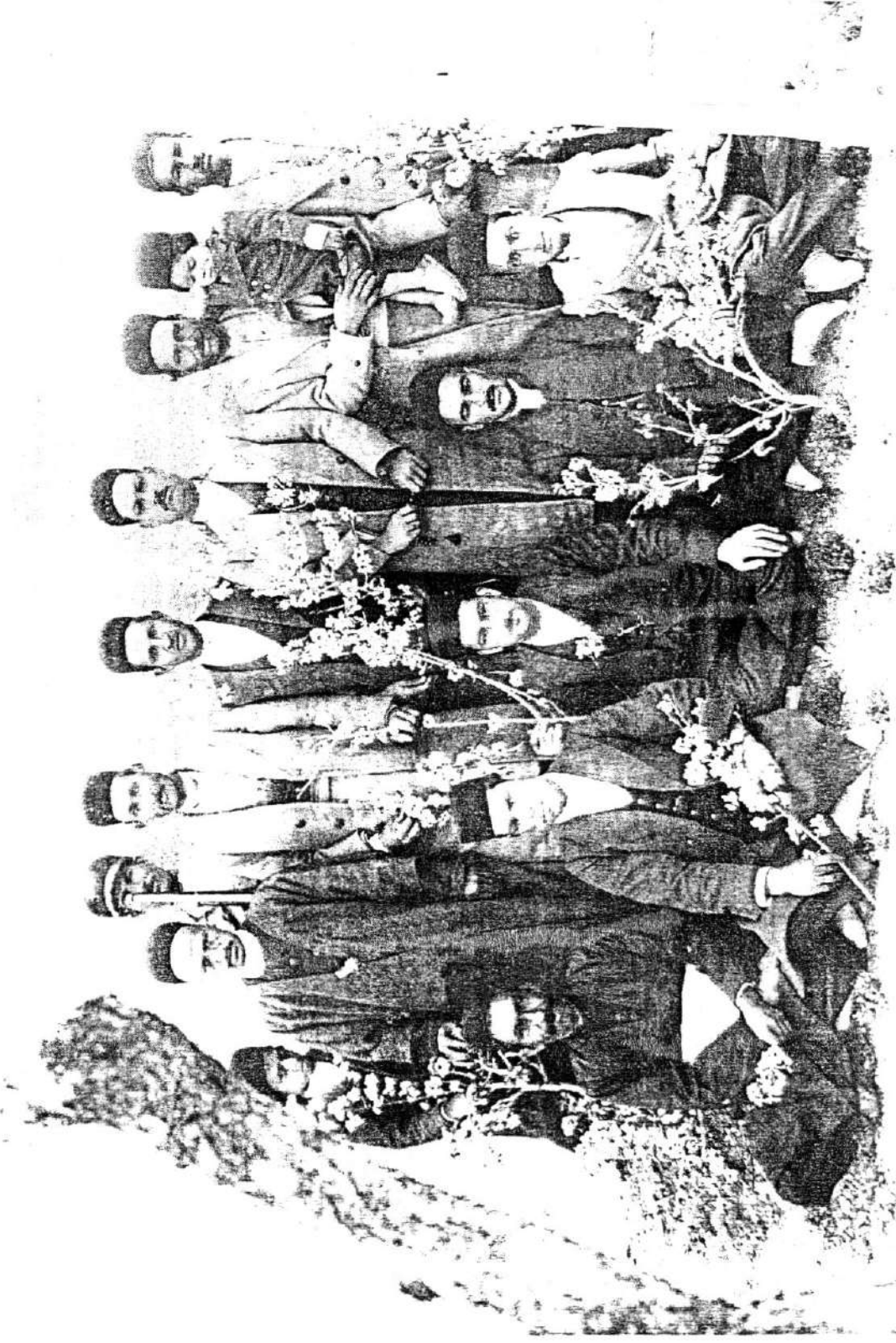
ایستاده از راست به چپ: شناخته نشد - خانمها: عزت طیبی - عدلیب شهیدی - قدسیه خادم - مهرانگیر روحانی
نشسته از راست به چپ: خانمها: طوبی یزدانی - حاجیه وفائی - طاہرہ حکیمی - ماہ بیگم ورقا - ماہ سلطان روحانی



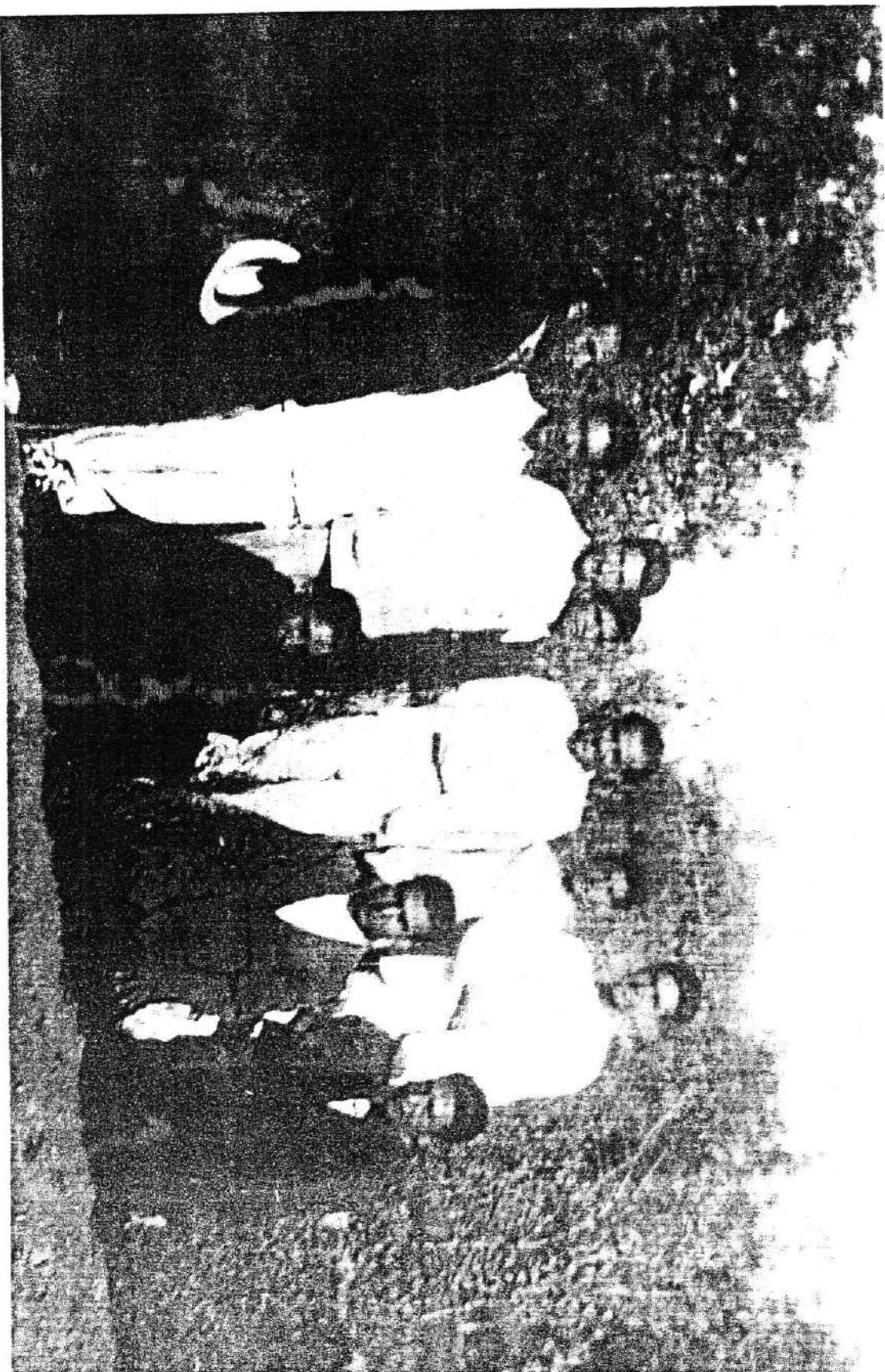
شاگردان مدرسه دخترانه بیت نجف آباد به مدیریت خانم ثابته صادقی



معلمان و شاگردان مدرسه پسرانه سعادت ملی نجف آباد به مدیریت آقای احمد شهیدی

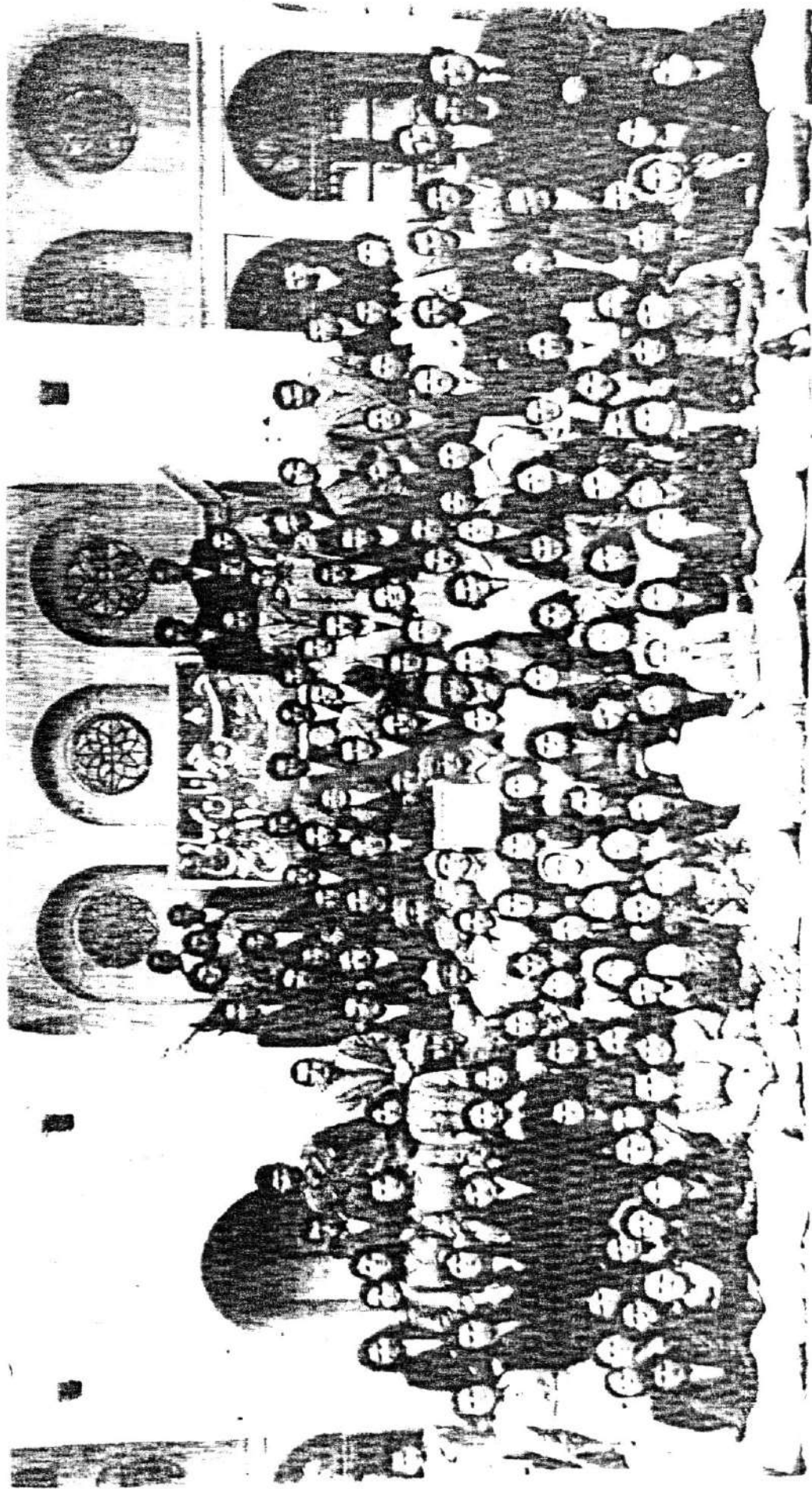


جمعی از احیای نجف آباد - در ردیف نشسته آقایان دکتر فتح الله مهجور - دکتر علی خان مدرک و اسد الله جانمی دیده میشوند

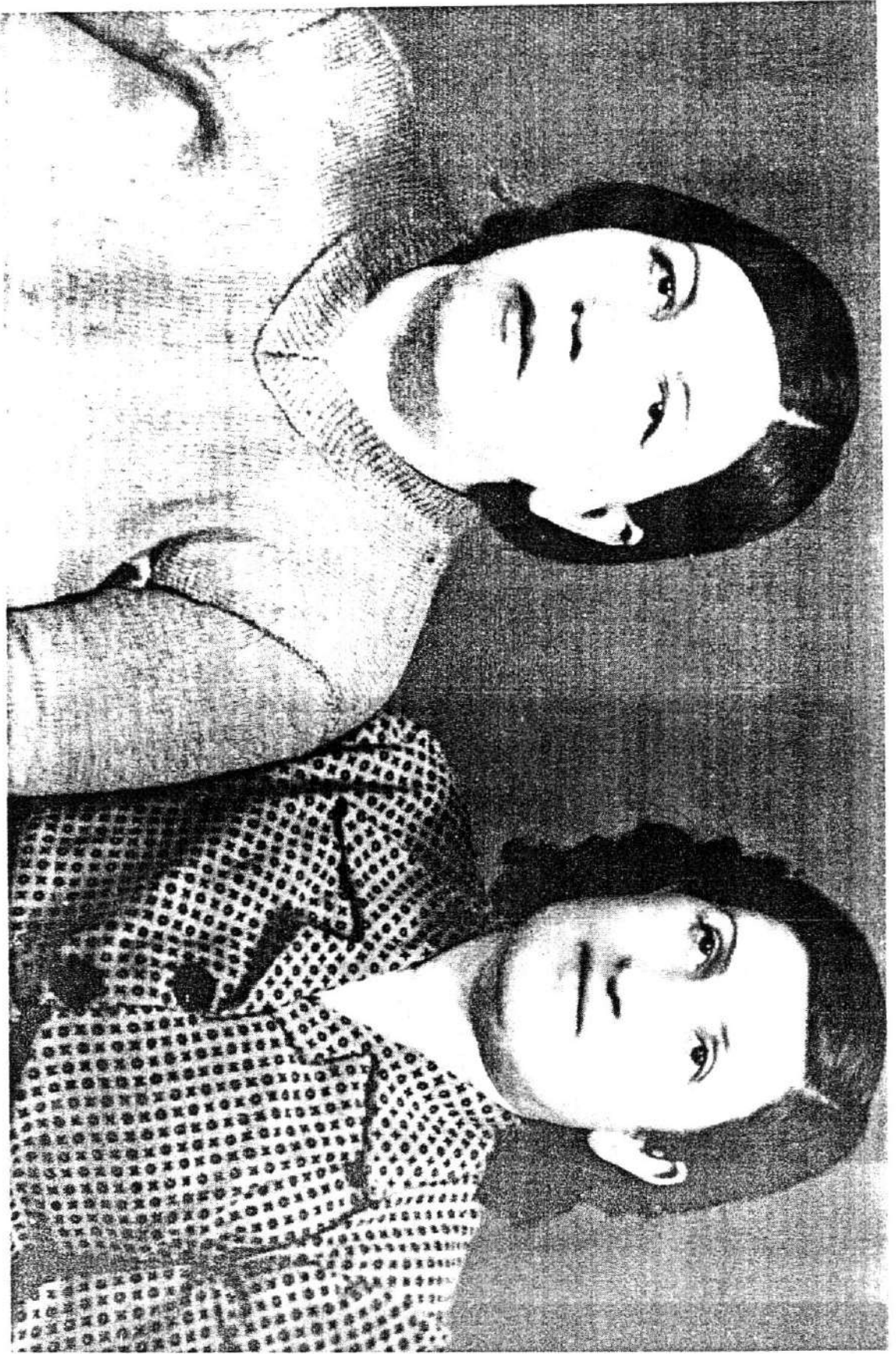


کلاس امری جوانان بهائی نجف آباد ۱۳۱۶ شمسی ۱۹۳۷ میلادی

ایستاده از راست: آقایان علی توانگر - پرویز برومند - ابوالقاسم فیضی - حسین یزدانی - هرمز برومند - بی‌الله لطفی و
علاءالله روحانی. نشسته از راست: آقایان حسن صادقی - حسن یزدانی - رحمت الله شاهرضائی



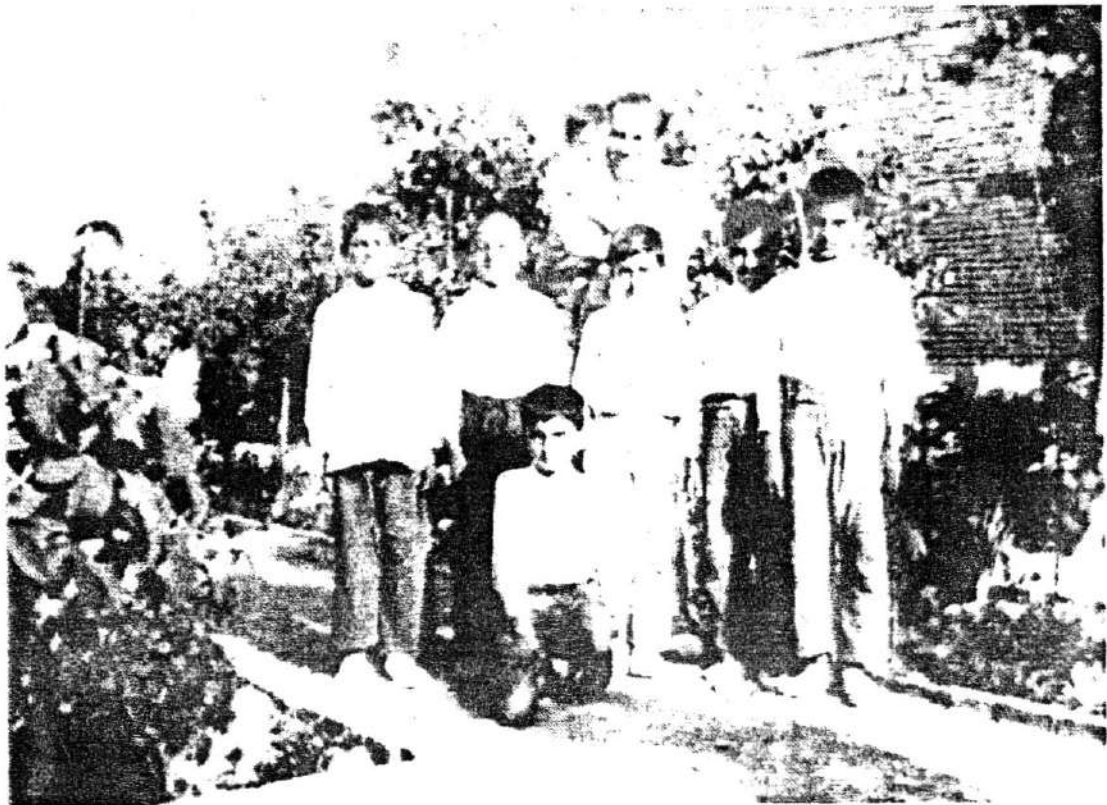
جشن جوانان بهائی نجف آباد ۱۱۰ بدیع ۱۹۵۳ میلادی



خانم قدسیه خادم و خانم عندلیب شهیدی اولین بانوان عضو محفل روحانی نجف آباد



جناب فیضی و جناب میرزا خلیل نوردہ (خطاط) و برہان اللہ (پسر ایشان) در نجف آباد



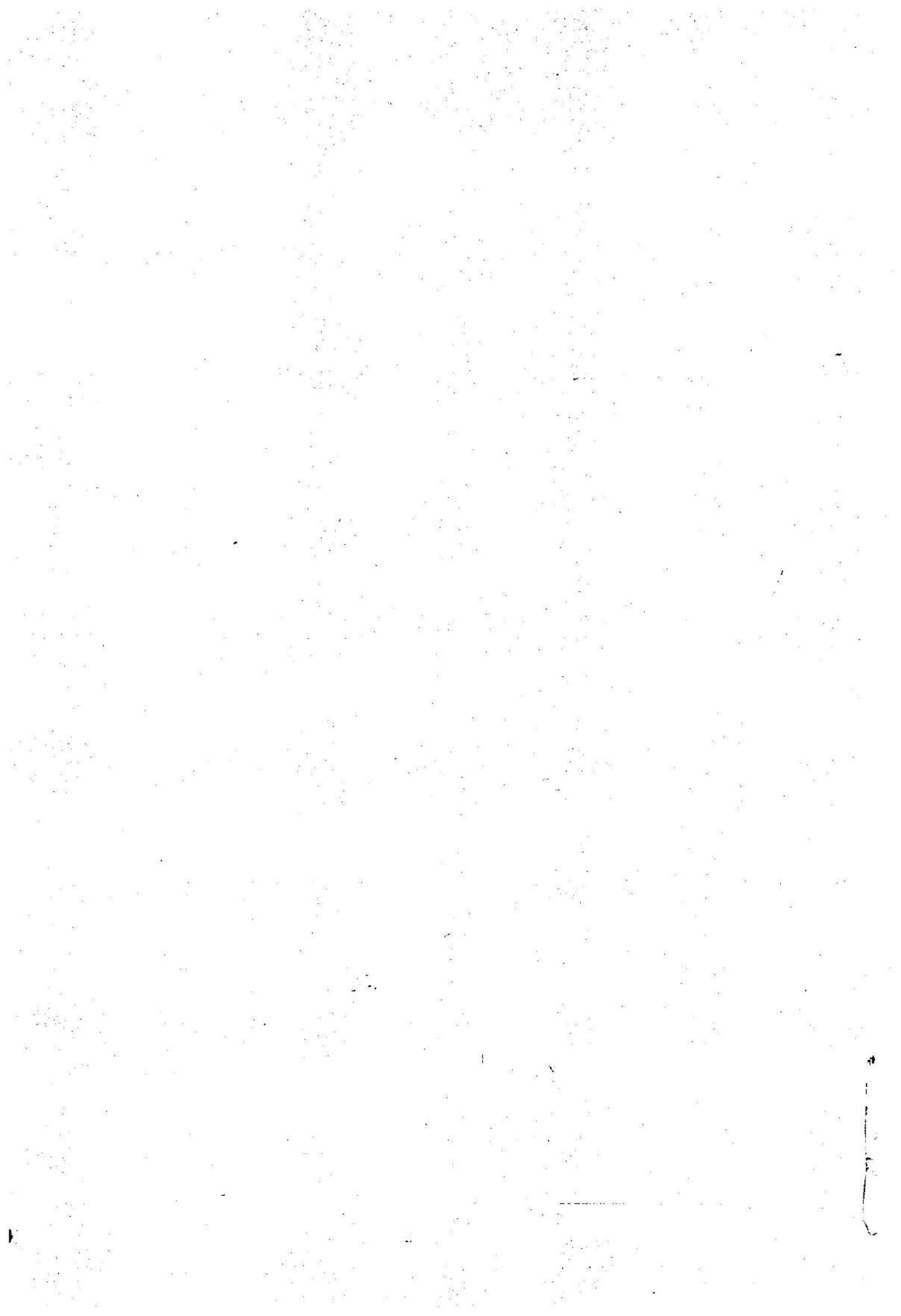
جناب فیضی در میان کودکان بہائی نجف آباد



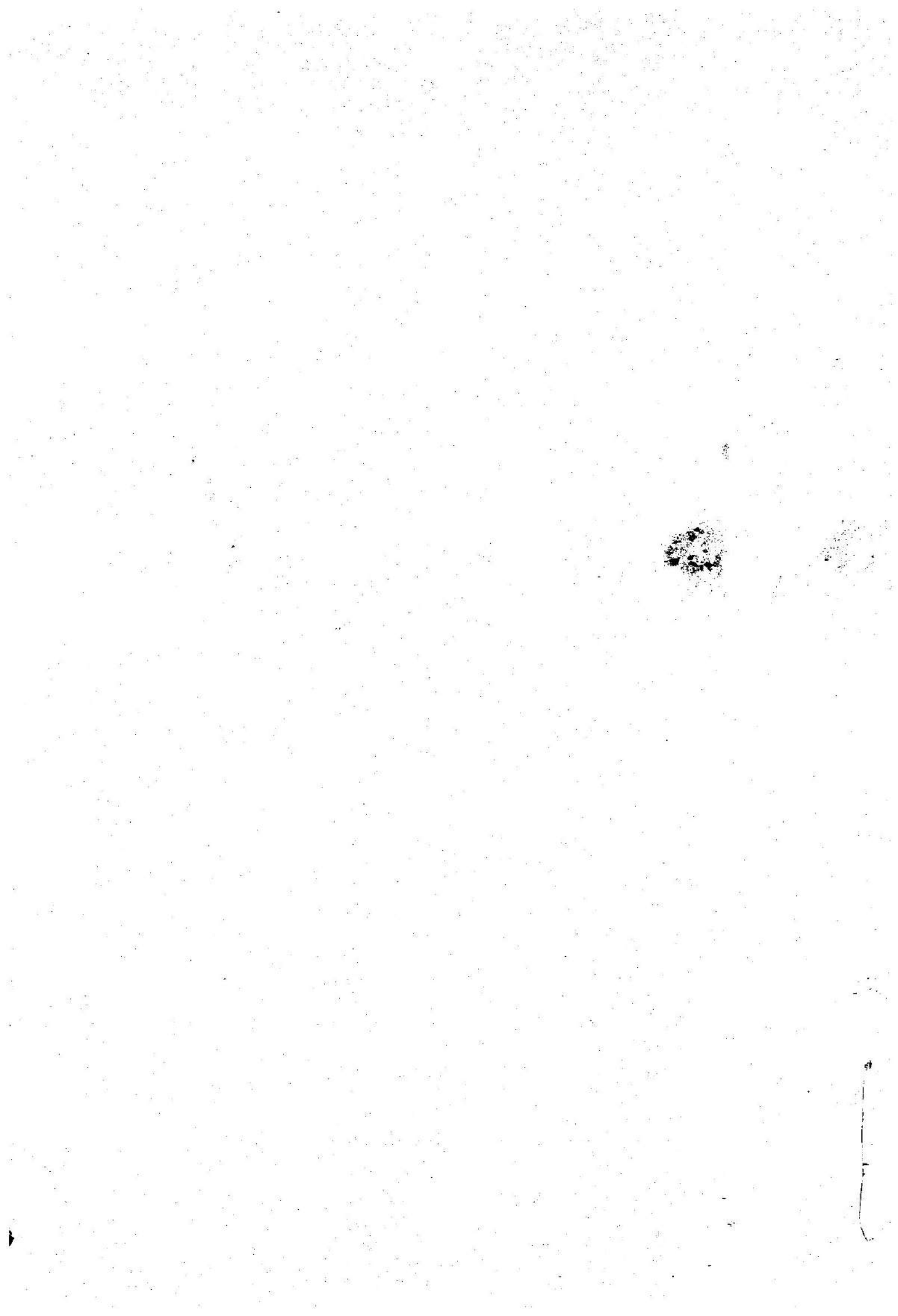
خانم سنیہ صادقی (سمت راست) خانم ثابته صادقی (سمت چپ) با حضور دائی خود، ناشر نفحات اللہ
جناب عبداللہ مطلق (خانم ثروت مختاری، دختر سنیہ خانم پشت میز نشستہ است)



جناب فتح الله مدرس، مولف کتاب تاریخ امر بهانی در نجف آباد



فهرست اعلام و اهم مواضع



فهرست اعلام و اهمّ مواضع

در بسیاری از صفحات این کتاب نام طلعات مقدّسه بهائی و اسامی علمی نظیر «اصفهان»، «نجف آباد» و «زین المقربین» مکرراً مندرج گردیده است. چون ارائه شماره همه صفحاتی که شامل این قبیل اسامی است ضروری به نظر نیامد در فهرست ذیل به درج الفبائی اهمّ اسماء علم در مواضع مهمّه و ارائه عناوین مطالب اصلی مندرج در کتب اکتفاء گردیده است.

ابراهیم مجتهد یزدی، سید ۹۶
 ابراهیم، ملا ۱۹۱
 ابراهیمی، عائله ۱۸۳
 ابن ذئب، نک به محمد تقی نجفی
 ابوالحسن چیت ساز ۱۵۸، ۳۶۲
 ابوالحسن میرزا، شیخ الرئيس، نک به شیخ
 الرئيس
 ابوالقاسم افغان ۲۲۲
 ابوالقاسم فیضی ۱۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰،
 ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۴،
 ۲۶۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۲
 الی ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۷
 ابوالقاسم کیوانی ۱۵۹
 ابوالقاسم مارونی ۹۵، ۹۶
 اتحاد و اتفاق ۳۱، ۲۵۰، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۳۱،
 ۳۵۳

احزاب، سوره ۲۰۱
 احصائیه و تسجیل ۱۲۰، ۱۵۶
 احمد شهیدی ۹۸، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۸۶، ۳۰۸
 احمد، لوح ۱۳۰، ۲۳۱، ۴۰۹
 احمد، ملا ۱۵۳
 احمد، ملک آبادی ۸۵، ۹۹

آ

آخوند، عائله ۱۵۷
 آذربایجان ۹۰
 آذری، عائله ۱۵۴
 آسیه ۲۷۱
 آغابگم بنت ملا رضا ۱۵۲
 آغابگم حرم آقا محمد ۶۲
 آقابابائی، عائله ۱۵۸
 آقا جان خادم الله ۲۸، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۵۸
 آقا نجفی، نک به محمد تقی نجفی
 آگاهی، عائله ۵۴، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۵۸
 آلاء، عائله ۱۵۵
 آوارگان، عائله ۹۳
 آهنگ بدیع، مجله ۹، ۱۵، ۳۵۲

الف

ابراهیم آذری ۸۳، ۱۵۴
 ابراهیم ابن اسماعیل ۱۵۴
 ابراهیم فیروزآبادی ۱۸۳
 ابراهیم قیصر ۵۱

- احمد نیکروان ۱۵۳
 احمد یزدانی ۱۱۵
 اخبار امری، مجله ۱۴۸، ۱۷۸، ۲۸۸، ۳۰۰،
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۴، ۳۶۲،
 ۳۶۴
 ادره ۵۵، ۵۹، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۹۱
 ادیب طالقانی ۹۶
 اراک ۷۸، ۱۷۴
 اردن ۶۳
 ارض سر ۶۴، ۶۶، ۲۲۰
 ارض صاد ۷۷، ۲۱۶، ۳۷۰
 ارض طاء ۲۲۰
 اروگونه ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۳۰۰، ۳۴۷، ۳۴۸
 استقرار عرش حضرت اعلیٰ ۱۶۵، ۱۷۲
 استوار، عائله ۵۴، ۹۳، ۱۵۶
 اسحق ۳۴۹
 اسحق، اسحاقیان، عائله ۱۵۸
 اسدالله ابن ابوالقاسم ۱۵۸
 اسدالله ابن حاجی محمد باقر جامی ۷۹، ۱۰۸،
 ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۵۲، ۲۹۲
 اسدالله ابن حسن علی حکیم ۱۵۷
 اسدالله ابن حاجی محمد کریم ۸۱، ۹۸
 اسدالله ابن حکیم رجب علی ۱۳۳، ۱۳۵
 اسدالله ابن عبدالخالق ۲۸۹
 اسدالله ابن علی نزاز ۱۸۰
 اسدالله ابن محمد ۱۵۷
 اسدالله ابن محمد تقی ۱۵۸
 اسدالله ابن محمد جعفر لطفی ۲۸۵
 اسدالله ابن مشهدی رضا ۱۵۴
 اسدالله اصفهانی، میرزا ۷۸، ۲۲۲
 اسدالله، حاج ۱۸۴
 اسدالله حرّی ۱۲۰
 اسدالله حکیمی ۱۵۷
 اسدالله خان وزیر، میرزا ۷۸، ۹۵، ۱۶۲، ۲۲۲
 اسدالله روحانی ۱۳۸، ۱۵۰
 اسدالله زینی ۱۳۶، ۱۸۴، ۲۹۸
 اسدالله شهیدی ۱۲۷، ۱۵۴
 اسدالله صبحی ۱۵۴، ۱۷۹
 اسدالله مقرّبی ۸۵، ۹۹، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۸۶،
 ۳۱۵، ۳۵۶
 اسد علی نک به کلب علی ابن مشهدی حسن
 اسرار الانار، کتاب ۱۹۵، ۲۱۵
 اسکندری ۱۴۸، ۱۴۹
 اسکندریه ۱۸۳
 اسلامبول ۵۵، ۵۹، ۱۶۹
 اسماعیل آباد ۱۳۶
 اسماعیل آقا ۱۶۸، ۱۷۲
 اسماعیل بهادر ۸۱، ۲۲۴
 اسماعیل حاجی محمد ۱۵۴
 اسماعیل عطار ۱۱۹
 اسماعیل علی خان ۱۵۴
 اسماعیل مرادی ۱۵۷
 اشراقات، کتاب ۲۱۶
 اشراقی، عائله ۵۴، ۱۵۶، ۳۴۴، ۳۴۷
 اشرف آباده ای ۷۷، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۱
 اطفال ۲۸۷، ۲۸۸
 اعمال و اخلاق ۳۹، ۲۴۷، ۳۱۹، ۳۲۰
 افریقا ۱۷۴
 افوس ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۱۳
 اقترافی، عائله ۵۴، ۱۵۷، ۳۴۸
 اقدس، کتاب ۶۰، ۲۳۷
 اکبر میرزا، شاهزاده صارم الدوله ۱۲۴
 الفت و اتحاد، نک به اتحاد و اتفاق
 الهام مظلوم ۳۰۵
 اماء الرحمن ۱۷۶ الی ۱۸۱
 امتحانات الهیه ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶
 امداد خادم ۱۶۰، ۱۸۴
 امیر اصلاں قاجار ۲۲۱
 امیرخان بختیاری ۱۱۳
 امین الله عطار ۱۵۸

- امین اللہ مانڈگاری ۱۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۲۹،
 ۳۴۸، ۳۴۷، ۲۸۱
 امین اللہ مخمور ۱۶۷
 امین امین ۱۱۷
 امین، جناب ۳۲۰
 انبارشاهی ۷۱، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۱۸۲، ۲۳۲،
 ۲۵۷، ۲۵۶
 انسان ۲۸۹
 اہل بیان ۲۱۸
 اہواز ۱۷۷
 ایام اقامت جناب فیضی در نجف آباد. رسالہ
 ۳۰۵
 ایام اللہ ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۵
 ایام تسعہ، کتاب ۲۷۳
 ایام محرمہ بهائی ۴۰۱
 ایران ۳۲۵، ۳۲۶
 ایران پور ۱۵۹
 ایران در دورہ سلطنت قاجار، کتاب ۲۹۴
 ایشیک آقاسی ۱۹۱
 ایقان، کتب ۲۳۷
 ایمبری، ماژور ۱۳۰، ۲۹۴، ۲۹۵
- ب**
- باب، عرش حضرت ۷۸، ۲۲۲، ۲۲۳
 بابیت ۲۱۶
 باجی سوسن ۷۵
 باغ رضوان ۱۸۳، ۳۲۱
 باقر ابن زین المقرین ۶۱، ۶۸، ۱۵۲، ۱۹۹
 باقر ابن ملا قاسم ۲۰۲
 باقر حکیمی ۱۵۶
 بحرین ۱۴۳
 بدیع اللہ درحشان ۱۳۸
 بدیع اللہ نیکروان ۱۵۳، ۱۹۲، ۲۰۲
 برداران بزاز ۱۱۶
- بروجن ۳۶۴
 برومند، عائله ۵۴، ۱۳۵، ۱۵۶، ۲۹۷، ۳۱۶
 بزرگ مہر توانگر ۱۷۴
 بشرویہ ۲۱۵
 بشری زین ۱۵۲
 بصیرت سہراب ۱۱۲
 بغداد ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۸، ۱۸۵، ۳۹۷
 بقراط مہجور ۱۵۴
 بلایا و مصائب ۲۸، ۱۰۷، ۱۴۹، الی ۱۵۱،
 ۱۹۷، ۲۷۱، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۶۹، ۳۸۰ و نیز نک بہ متاعب و مصائب
 بلوای نجف آباد ۶۹ الی ۷۶، ۲۰۴ الی ۲۱۴
 بمان حرم محمد باقر ہائی ۳۸۱
 بمبئی ۷۷
 بہادر، عائله ۵۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۲۴
 بہار ظاہری و بہار معنوی ۲۰۵
 بہرام، عائله ۳۴۸
 بہرامی، عائله ۱۵۸
 بہروز توانگر ۱۷۴
 بہمن خادم ۱۶۰، ۱۸۴
 بہ یاد دوست، کتاب ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۶۵، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۱۲، ۳۴۸، ۳۵۷
 بیان، کتاب ۳۳۰، ۳۳۱
 بیروت ۶۳، ۷۸، ۱۶۷، ۱۸۴
 بیگم بنت حاجی محمد باقر جامی ۱۱۷، ۱۲۷،
 ۱۵۲، ۱۷۶
 بیگم حرم آقا سید ہاشم ۱۵۲
 بیگم حکیمی ۱۳۳
 بیمارستان میثاقیہ ۱۵۳
- پ**
- پاکستان ۶۳
 پروازها و یادگارها، کتاب ۲۸۶، ۳۴۷، ۳۴۸

ث

ثابتہ صادقی ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۰۳، ۳۰۸
ثروت مختاری ۳۰۳

پزشکی، عاقله ۵۴، ۱۵۸

پورصبحی، عاقله ۱۵۳

پیام بدیع، مجله ۲۱۴

پیام بهائی، مجله ۲۵۳، ۳۵۰

ت

ج

جانمی، عاقله ۵۴، ۶۲، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۴،

۱۵۷، ۱۷۷، ۲۹۲

جانمیان، عاقله ۱۵۴

جبر و تفویض ۲۴۳

جعفر ابن حاجی باقر ۹۸

جعفر ابن زین العابدین ۱۵۴

جعفر، مشهدی ۱۹۹

جعفر ورقا ۱۴۵

جعفر هادی اف ۱۶۹

جلال الدوله ۶۹، ۹۶، ۱۲۴

جلال صادقی ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۱۶

جلال ملک ۱۵۶

جلفا ۹۸

جمال آگاهی ۱۲۶

جمال ابهی، جمال قدم، جمال مبارک ۶۶،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۷

جمشید حاتمی ۹

جمیله خادم ۱۸۴

جنگ نامه ۱۱۲، ۲۷۴ الی ۲۷۸

جنینه ۱۸۳

جوهر حرم آقا علی ۱۲۸

جوزان-جوزدان ۵۳، ۸۹، ۲۳۰، ۳۷۱، ۳۷۲،

۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱

جهانگیر توانگر ۱۷۴

تاریخ امری ایران، کتاب ۱۴، ۱۵، ۱۶

تاریخ رجال ایران، کتاب ۲۲۷، ۲۲۸

تاریخ سمندر، کتاب ۱۹۵

تاریخ شهدای یزد، کتاب ۹۶، ۲۶۲

تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، کتاب ۲۲۸،

۲۶۲

تاریخ قدمای امر در نجف آباد، کتاب ۲۹۳،

۳۰۵، ۳۴۴

تبرعات ۳۴، ۳۵

تبلیغ امرالله ۹۳، ۱۹۷، ۲۷۹، ۳۵۳

تحویله دار، عاقله ۹۳، ۱۵۶، ۳۴۷

تخت فولاد ۷۰، ۷۴، ۸۱، ۱۰۴، ۱۲۸، ۲۰۸،

۲۰۹، ۳۹۸

تذکره الوفاء، کتاب ۱۵، ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۱۵۷،

۱۸۵، ۱۹۴، ۲۲۹

تراب خان ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۲۶،

۴۰۴، ۴۰۵

ترابی، عاقله ۵۴، ۹۳، ۱۵۶

تربیت و تعلیم ۹۳، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۷،

۲۸۷

تسلیم و رضا ۲۴۲، ۲۴۳

تعلیم و تربیت. نک به مدرسه در نجف آباد

تقدیر و قضا ۳۵۶

تقی خان امیرکبیر، میرزا ۱۹۲

توانگر، عاقله ۵۴، ۱۵۸، ۱۷۴، ۳۵۶، ۳۵۷

توحید حقیقی ۱۲۸، ۲۴۱

تهران قدیم، کتاب ۲۵۵

چ

چراغ علی خان ۵۴، ۵۵، ۱۹۲
چهل سال تاریخ ایران، کتاب ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۲۱

ح

حاجیه رحمانی ۱۷۸
حاجیه کاشانی ۱۳۶
حیب الله ابن ہاشم ۶۹، ۷۰، ۱۸۵، ۲۰۴، ۳۸۸، ۳۹۶، ۳۹۷
حیب الله افغان ۲۲۲
حیب الله حکیمی ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۶
حییہ حرم محمد جعفر ۱۵۲
حریت، عائله ۱۵۸
حزن و سرور ۱۹۶
حسام الدین ثابتیان ۱۷
حسن آگاہی ۱۲۶
حسن ابن برات ۳۲۴
حسن ابن زین العابدین ۹۷، ۱۲۵، ۲۶۳
حسن ابن قنبر ۱۳۶
حسن ابن محمد جعفر لطفی ۲۸۵
حسن ابن محمد صادق ۹۱، ۱۵۳
حسن ابن محمد صمیمی ۱۵۶، ۳۹۶
حسن اسماعیل کریم ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۴۴، ۳۴۵
۳۴۶
حسن، حاج ۱۸۴
حسن، حاجی ملا، حاجی آخوند ۷۲، ۷۳، ۱۵۷
حسن رضوانی ۱۵۷
حسن روح الامین ۱۵۸
حسن صادقی ۱۶، ۱۵۶
حسن علی ابن محمد جعفر ۱۵۶
حسن علی نعمت ۱۵۷
حسن فاضل، ملا ۷۲، ۱۸۳، ۷۴، ۲۲۹

حسن کفاش، کربلانی ۲۸۰
حسن محبوبی ۱۶۱، ۱۷۳
حسن، ملا، شهید ۱۸۰، ۲۱۳
حسین آشچی ۱۶۶
حسین ابن حسن فاضل ۲۲۹
حسین ابن علی خیاط ۷۰، ۷۱، ۳۹۶، ۳۹۸
۳۹۹
حسین ابن کلب علی ۵۱
حسین ابن میرزای جوزانی ۲۳۰
حسین اقبال ۱۶۳
حسین اقترافی ۱۵۷، ۱۸۳، ۳۴۸
حسین بزاز ۱۱۶
حسین پاره دوز ۱۵۵
حسین توانگر - غرّا ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۵۶ الی
۳۶۳
حسین چیت ساز ۷۱
حسین، حاجی شهید ۹۵، ۹۶
حسین رضوانی ۱۵۷
حسین روح الامین ۱۵۸
حسین سدهی ۵۱
حسین شهید ۲۱۰، ۲۱۱
حسین عبدالکریم ۱۶۵
حسین علی آگاہی ۱۲۶
حسین علی ابن باقر ۱۵۷
حسین علی بزاز ۱۵۶
حسین علی غزالی ۳۰۹
حسین علی فردوسیان ۱۵۵
حسین علی قاهری ۱۴۵
حسین علی کیوانی ۱۵۹
حسین علی مخمور ۱۵۸
حسین علی نجف آبادی ۱۷۸
حسین غرّا، نک به حسین توانگر. غرّا
حسین فاضل ۲۲۹
حسین لطفی ۱۲۱
حسنت الله حکیمی ۱۳۴، ۱۵۶

- حظیرة القدس ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴
حفیظ الله حکیمی ۱۳۳، ۱۳۴
حق شناس، عائله ۳۹۹
حقیقی، عائله ۵۴، ۱۵۷
حکمت، لزوم رعایت ۲۵۸، ۳۱۹
حکیم، عائله ۱۵۸
حکیمی، عائله ۵۴، ۱۳۴، ۱۵۶
حمام ۱۴۳، ۳۰۵، ۳۰۶
حیات و ممات ۱۷۶، ۱۹۷، ۱۹۸
حیدر آقابابا ۱۵۸
حیدر ابن محمد صمیمی ۱۵۷، ۳۹۷
حیدر تویچی ۸۱، ۹۷
حیدر، حاجی ۱۵۴

د

- داداش علی ۱۶۵
دادخواهی بهائیان ۹۸، ۹۹، ۱۵۰
داراب، عائله ۵۴، ۹۳، ۱۵۶، ۲۱۹
دانش نامه قران و قران پژوهی، کتاب ۳۱۵
دایرةالمعارف تشیع ۲۰۸، ۲۲۸
در خدمت دوست، کتاب ۲۶۴، ۳۰۶
درخشان، عائله ۶۲، ۱۱۷، ۱۵۲
درس اخلاق ۱۳۹
درستی، عائله ۱۵۹
درویش صادق ابن حسین لطفی ۱۱۱، ۱۲۱،
۱۵۷، ۲۸۶

- درویش عباس یزدانی ۱۵۰، ۳۵۰
دمشق ۷۸
دنیا و شتون آن ۲۸۹
دیباچه دیار تون، کتاب ۱۹۰
دوستی، عائله ۱۵۹

ذ

- ذئب، نک به محمد باقر نجفی، شیخ
ذوقی، عائله ۱۱۷، ۱۵۲

- حیدر، حاجی شهید ۸۳، ۸۴، ۱۰۴ الی ۱۰۷،
۱۲۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
حیدر علی ابن میرزا ۱۵۳
حیدر علی اصفهانی ۱۶۹
حیدر علی نجف آبادی ۱۹۲
حیدر فردوسیان ۱۴۴
حیدر، مشهدی ابن حاجی محمد شامی ۱۵۳
حیدر نجف آبادی، حاجی ۳۳
حیفا ۹۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۳۵۴

خ

- خاتون جان ۲۱۳
خاتون حرم حسن ۹۷
خاتون نساء ۲۰۲
خادم، عائله ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۴، ۳۵۲ الی ۳۵۵
خانقین ۵۵، ۳۷۸
خانم کوچک ۹۷
خانواده های بهائی در نجف آباد ۳۵۱
خاور بنت خاتون جان ۲۲۹
خدا مراد لطفی ۱۲۱، ۲۸۵، ۳۴۸
خدمت امر الهی ۲۴۶، ۲۷۹، ۳۳۱

ر

رمضان علی تحویلدار ۵۳، ۹۳، ۸۶، ۸۷، ۱۵۶،
 ۱۸۴، ۲۵۸ الی ۲۶۱
 رمضان علی حقیقی ۱۵۷
 روح الامین ۳۴۹
 روح الله شعاعی ۱۱۹
 روح الله فردوسیان ۱۱
 روحانی، عائلہ ۵۴، ۱۵۵، ۱۸۲، ۳۴۶
 روحی، عائلہ ۵۴، ۱۵۹
 روحیہ زین ۶۳، ۱۵۳
 روحیہ مدرس ۸
 روزنامہ وقایع اتفاقیہ ۵۱، ۱۹۱
 روشنائی، عائلہ ۱۵۶

رئیس، سورہ-لوح ۲۷، ۲۱۸
 راضیہ فروتن ۱۷۷
 رانسوم کھلر ۱۶۱، ۱۶۲
 ربابہ بنت اسدالله مقربی ۳۵۶
 رجب علی ابن زین العابدین ۱۵۴
 رجب علی حکیم ۱۳۲ الی ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۸۳،
 ۲۹۷
 رجب علی صراف، شهید ۱۰۰، ۲۶۵، ۲۶۷
 رجب علی مخمور ۱۵۸
 رجب علی ہمتی ۱۸۰
 رحمانی، عائلہ ۵۴، ۶۲، ۱۵۲، ۱۷۸
 رحمت الله خادم ۱۶۰ الی ۱۷۳، ۱۸۴، ۳۵۲ الی
 ۳۵۵

ز

زائرین اعتاب مقدسہ ۱۸۲ الی ۱۸۶
 زبیدہ ۲۷۱
 زنان بھائی نجف آباد ۱۷۶ الی ۱۸۱
 زوراء ۲۲۰، ۳۲۱
 زہرہ، عائلہ ۵۴، ۱۵۹
 زہرہ مدرس ۱۸۹
 زیارت اعتاب مقدسہ ۱۸۲ الی ۱۸۶
 زیارت نامہ سید الشهداء ۲۷۳
 زین المقرین ۵۴، ۵۵، ۵۷ الی ۱۵۲، ۱۵۲،
 ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵ الی ۲۰۰
 ۲۳۰، ۳۱۸
 زین زین ۶۲، ۶۳، ۱۵۳
 زینسی، عائلہ ۵۴، ۶۲، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۵۲،
 ۱۷۸، ۲۹۸

رحمت الله شاه رضائی ۱۵۹
 رحیق مختوم، کتاب ۲۲۷، ۲۲۸
 رحیم حاجی ہاشم ۸۱
 رسالہ سئوال و جواب ۶۱
 رضا ابن زین المقرین ۶۲، ۱۵۲، ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۱۹۹
 رضا ابن محمد جعفر لطفی ۲۸۵
 رضا ابن محمد علی ۱۵۷
 رضا اسماعیل شهید ۲۲۹، ۳۰۸ الی ۳۱۲
 رضا خان جوزدانی ۱۲۷
 رضا شاہ پهلوی ۱۳۰
 رضا قلی ابن حسین علی ۱۵۷
 رضا قلیلی ۱۵۹
 رضوانی، عائلہ ۵۴، ۶۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۸۵
 رضوانیہ موسی زاده مدرس ۱۸۹
 رقصاء ۲۷

ژ

ژینوس محمودی ۳۴۸

ژیری زین ۶۳، ۱۵۳
 رمضان ابن باقر ۱۵۷
 رمضان علی ابن قلی ۱۵۷
 رمضان علی ابن میرزا ۲۳۰

س

شاه عباس کبیر ۱۴۵
 شرق و غرب ۳۴، ۴۰، ۹۱
 شرکت نونهالان ۱۵۳
 شعاعی، عائله ۱۱۹
 شفاعت ۲۴۰، ۲۴۷
 شفای امراض ۳۱۷
 شکرالله روحانی ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۸۲
 شمید آلمانی ۱۶۴
 شمیم لطفی ۲۸۵
 شمیمی، عائله ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۷
 شهدای سبعه ۷۲، ۷۴، ۸۳، ۹۱، ۱۵۳، ۱۵۷
 ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۲۹، ۳۶۹، ۳۹۸
 شهدای نجف آباد ۳۶۹ الی ۳۹۹
 شهریانو ۱۰۷
 شهیدی، عائله ۵۴، ۱۵۴
 شهید یزدانی، عائله ۱۵۴
 شیخ رئیس، ابوالحسن میرزا ۹۵، ۲۶۲
 شیخ، لوح ۲۲۸
 شیراز ۵۷، ۵۸، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۳۴۷
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۱
 شیعه ۲۱۸

ص

صادق پاشا ۱۶۴
 صادق، حاجی شهید ۷۲، ۲۱۲
 صادق عطار ۱۵۶
 صادقی، عائله ۵۴
 صبحی، عائله ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۸
 صبحیان، عائله ۱۵۳
 صدپند، قصیده ۳۵۷، ۳۶۲
 صفرعلی ابن قلی ۱۵۷
 صمصام ۲۷۱
 صمیمی، عائله ۱۵۷، ۳۹۸
 صوم ۲۵۸

ساوه ۹۸
 سجن اعظم ۳۱۹
 سراج الملک، نک به چراغ علی خان
 سرای عبدالله پاشا ۱۶۸
 سرگلو ۶۶
 سعادت الله جانمی ۱۷۷
 سفینه عرفان، نشریه ۲۳۰
 سکینه بنت زین المقربین ۶۲، ۱۵۲
 سکینه بنت محمد صادق ۱۲۸
 سلطان الشهداء ۵۵، ۵۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۳۹۴، ۳۹۹
 سلطان علی اقترافی ۱۵۷
 سلطنت یزدانی ۱۹۲، ۲۰۲
 سلمان، شیخ ۶۰، ۲۰۷
 سلیمان قلی ۵۸، ۶۸، ۱۹۲، ۱۹۴
 سلیمانیه ۵۵، ۵۸
 سنیه صادقی ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۰۳، ۳۰۸
 سورملوک ۲۱۸
 سوریه ۱۶۷
 سهیل مدرّس ۱۸۹
 سیامک منجذب ۱۷
 سیاه چال ۵۲، ۵۳ و نیز نک به انبارشاهی
 سیدالشهداء، حضرت ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۷۰

ش

شاخسار، نشریه ۲۹۹
 شادروان، عائله ۵۴
 شامی، عائله ۵۳، ۱۵۳
 شاه بیگم غزالی ۱۴۶
 شاهرخ شهیدی ۱۴۷، ۳۰۷، ۳۰۸
 شاه رضائی، عائله ۵۴، ۱۵۹

۳۰۷، ۱۵۹

- عباس علی ابن احمد ۸۵
 عباس علی ابن محمد جعفر ۱۵۶
 عباس علی بهرامی ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۰۹
 عباس علی حفید زین المقربین ۱۹۸
 عباس علی مقربى ۱۵۲، ۶۲
 عباس مدرک ۱۵۴
 عباس منوچهری ۱۵۹
 عباس نعمت ۱۸۴، ۱۵۷
 عبدالحسین آواره ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۵۹
 عبدالحسین دهقان ۱۶۰
 عبدالحسین شعاعی ۱۱۹
 عبدالحمید، سلطان ۱۶۹
 عبدالخالق فردوسیان ۱۲۵، ۱۵۵
 عبدالغنی بیضون ۱۶۷
 عبدالکریم ۱۶۵، ۱۶۷
 عبدالکریم، حاجی ۱۳۲
 عبدالکریم درویش ۱۳۲
 عبدالله ابن حسین علی ۱۵۷
 عبدالله ابن محمد تقی ۱۵۸
 عبدالله طیبی ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۹۷
 عبدالله عرب ۱۶۵
 عبدالله مهجور ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۴
 عبدالله نجف آبادی، حاجی ۸۶، ۱۸۵
 عبدالله وفائی ۸۸، ۱۵۶
 عبدالوهاب روشنائی ۱۵۶
 عتبات عالیات ۵۴، ۵۷
 عراق ۵۴، ۱۸۴
 عربستان ۱۴۳
 عشرت حضرت باب ۷۸، ۷۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۲، ۲۲۳
 عرفان مظهر امر ۳۱۹
 عزت طیبی ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۶
 عزت الله طیبی ۲۹۷
 عزیزالله خادم ۱۶۰، ۱۸۴، ۳۵۴

ض

ضیاء الله اشراقی ۸، ۱۵۵
 ضیغم الدوله بختیاری ۱۲۸

ط

طار ۲۲۲
 طاهره حکیمی ۱۳۴، ۱۵۶
 طاهره ماندگاری ۲۲۹
 طیب و طبابت ۳۱۶، ۳۱۷
 طیبی، عائله ۵۴، ۱۳۳، ۳۱۶
 طراز الله سمندری ۱۶۳
 طرق ۲۲۲
 طور ۳۲۶
 طهران ۸۳، ۳۷۳

ظ

ظَلَّ السلطان ۷۶، ۷۷، ۸۳ الی ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۱۱۹، ۱۲۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴
 ۲۳۵
 ظهور الحق. کتاب ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۰

ع

عائله های بهائی در نجف آباد ۳۵۱
 عالم بهائی. کتاب ۳۱۵
 عباس ابن قسیر ۱۳۶
 عباس ابن محمد جعفر لطفی ۲۸۵
 عباس ابن ملا رضا ۶۲، ۱۵۲
 عباس ابن نور الله ۱۵۹
 عباس زینی ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۷۸
 عباس شاه رضائی ۸۵، ۹۹، ۱۱۱، ۱۴۶، ۱۴۷

- عزیز الله سلیمانی ۱۹۴
عزیز الله قلبی ۳۵۰، ۱۵۹، ۱۱
عزیز الله مخمور ۱۸۰، ۱۵۸
عشق آباد ۲۴۷، ۲۴۰، ۱۲۷، ۱۱۷، ۹۹
عصمت کبری ۳۱۹
عطاء الله روحانی ۳۵۱، ۲۰۱، ۱۶
عطاء الله شععی ۱۱۹
عطاء الله طیبی ۱۵۶، ۱۳۴
عطاء الله فروتن ۱۸۶، ۱۷۷
عطاء الله قلبی ۱۵۹
عطاء الله مخمور ۱۸۰، ۱۵۸
عطاء الله مقربی ۲۶۴، ۹۹
عطاء الله نوربخش ۲۲۲
عگا ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۳۲، ۱۱۴، ۹۳، ۸۹، ۵۹
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۵
۱۹۵، ۲۲۹، ۳۲۶
علما ۳۲۶، ۲۸۴، ۲۴۳، ۲۱۷، ۱۳۰
علی ابراهیمی ۱۸۳، ۱۱۲، ۱۱۱
علی ابن حاجی محمد باقر جانمی ۷۹، ۷۵
۹۸، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۲
۱۸۶، ۲۸۴، ۲۹۲
علی ابن حسین پاره دوز ۱۵۵
علی ابن حسین علی ۱۵۷
علی ابن رمضان ۳۱۸
علی ابن زین العابدین ۱۵۴
علی ابن محمد جعفر لطفی ۲۸۵، ۱۲۱
علی ابن محمد علی ۱۵۷
علی ابن شهیدی رضا ۱۵۴
علی اصغر حکمت ۱۴۱، ۱۴۰
علی اصغر شمیم ۲۹۴
علی اکبر حاج بنده ۳۱۳، ۱۴۸، ۱۴۷
علی اکبر شاه رضائی ۱۵۹
علی اکبر کاشانی ۶۰
علی اکبر نجف آبادی ۱۸۳
علی بزاز ۱۸۰، ۱۵۸
- علی پاره دوز وجدانی ۱۸۳
علی سوانگر ۱۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۱۴، ۲۹۷
۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۲
علی دانی رمضان ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۲۹
علی رضا چیت ساز ۱۵۵
علی رضا شهید ۲۱۱
علی رضا، ملا ۷۱
علی شاه رضائی ۱۴۷، ۱۵۹
علی شهیدی ۱۵۴
علی عسکر ۸۸
علی عکسر فردوسیان ۱۸۳
علی فاضل ابن حسن ۱۵۷، ۱۸۳
علی فردوسیان ۱۵۵
علی قصاب، سید ۱۲۶
علی قلی خان ۱۶۹، ۱۷۰
علی لطفی ۲۸۵
علی مجتهد، سید ۱۲۳، ۱۲۴
علی محمد ابن حسن علی حکیم ۱۵۸
علی محمد ابن محمد جعفر ۱۵۶
علی محمد مرادی ۱۵۷
علی مدرک ۱۵۴
علی مراد آگاهی ۱۱۷
علی نجف آبادی ابن حسن فاضل ۸۷، ۲۲۹
علی نجف آبادی، کربلانی ۳۳
علی یزدانی ۱۵۰
عمه بیگم، نک به بیگم بنت حاجی محمد باقر
عنایت الله اشراقی ۱۵۵، ۳۴۶
عنایت الله اصفهانی ۱۶۸
عنایت الله زینی ۱۳۶
عنایت الله سهراب ۱۱۲، ۱۶۲، ۳۱۵
عنایت الله شعاعی ۱۱۹
عنایت الله مشرف ۱۵۴
عنایت الله مهجور ۱۲۹
عهد اعلی، کتاب ۲۲۲
عهد و میثاق ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۸۲

عین الدولہ ۹۹، ۲۶۴

غ

غران ک بہ حسین توانگر

غزالی، عائله ۵۴، ۱۴۶، ۱۵۹، ۳۰۹، ۳۱۰

غصن اکبر ۲۱۸، ۲۱۹

غضنفری، عائله ۱۵۸

غلام اللہ صفائی ۲۸۵

غلام حسین ابن علی بزاز ۱۸۰

غلام حسین بہرامی ۱۵۸

غلام حسین داراب ۹۳

غلام حسین صمیمی ۱۳۸، ۱۷۹

غلام حسین عطار ۱۵۵

غلام رضا شہید ۸۱، ۹۳، ۲۲۴

غلام علی ابن اسماعیل ۱۵۴، ۲۲۴

غلام علی جانمی ۸۱

غلام علی قاصد ۱۸۳، ۳۶۵

غیور، عائله ۵۴، ۱۵۹

ف

فائزہ خانم ۹۰

فاجعہ رمضان ۱۳۳۴، کتاب ۳۱۵

فاضل مازندرانی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۹

فاطمہ بنت علی خیاط ۳۹۴

فاطمہ زہراء حرم ملا قاسم ۲۰۱، ۲۰۲

فتح اللہ ابن حسین علی ۱۵۷

فتح اللہ ابن محمد علی ۱۵۷

فتح اللہ زینی ۱۲۸، ۲۹۲

فتح اللہ صادق ۱۵۶

فتح اللہ فردوسی ۱۵۷

فتح اللہ مدرس ۷، ۹، ۱۶، ۴۷، ۴۸، ۱۸۶، ۱۸۹

فتح اللہ مہجور ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۴

فتح اللہ وفائی ۱۵۶

فتح اللہ یزدانی ۱۱۵، ۱۸۵

فتح علی یاور ۷۶، ۸۳، ۲۲۵، ۲۳۷

فرامرز ۲۱۹

فرج اللہ ابن اسد اللہ جانمی ۱۱۷، ۱۳۱

فرج اللہ حقیقی ۱۵۷

فرج اللہ حکیمی ۱۳۳

فرج اللہ زینی ۱۲۸

فرج اللہ گلشنی ۳۰۱

فرج اللہ منوچہری ۱۵۹

فرج اللہ مہجور ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۴

فرج انگیز بہادر ۲۲۴

فردوسیان، عائله ۵۴، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۲۵،

۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۳، ۳۴۶

فرزانه صفائی ۲۸۵

فرقان ۳۲۶

فروتن، عائله ۶۲، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۷۷

فروتن مہجور ۱۵۴

فرہاد خادم ۱۶۰، ۱۸۴

فرید حاتمی ۹

فریدون ۱۱۳، ۱۴۷

فضل اللہ ابن آقا علی ۱۲۸

فضل اللہ ابن حکیم رجب علی ۱۳۳، ۱۵۶

فضل اللہ فروتن ۱۷۷

فضل اللہ نوری ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۸۸

فضل اللہ یزدانی ۱۳۱، ۲۹۶

فقراء ۸۰

فیضان ۱۶۹

فیض کلہ النہیہ ۲۰۵

ق

قاسم آل محمد ۹۵

قاسم کیجانی ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۱۳

قاسم . ملا . ۶۸، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۲

- قبرستان نجف آباد، نك به گلستان جاوید
 قحطی و غلا ۴۰۶ الی ۴۰۹
 قد احترق المخلصون. نوح ۱۳۰
 قدرت الله شعاعی ۱۱۹
 قدسیه صبحی ۳۵۴، ۳۵۵
 قدوس، حضرت ۱۰۳
 قربان علی عطار ۱۵۵
 قربان علی ورقا ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۵۴
 قصر بهجی ۱۶۵
 قلم اعلیٰ ۲۴۱، ۲۴۲
 قلی ابن جعفر ۱۵۷
 قلیلی، عائله ۵۴، ۱۵۹
 قم ۹۸
 قمصر ۹۰، ۹۸، ۲۳۴
 قنبر ۱۳۶
 قنبر آقابا ۹۸، ۱۵۸
 قنبر ابن حاجی محمد کریم ۹۸
 قنبر ابن محمد جعفر ۹۸
 قنبر ابن محمد صمیمی ۱۵۶، ۳۹۷
 قنبر گلشنی ۱۵۸
 قنبر مرادی ۱۵۷
 قول و عمل ۲۰۵
 قیامت ۳۲۵
- کربلانی حسن کفاش ۲۷۹، ۲۸۰
 کرج ۱۱۲، ۱۸۴
 کردستان ۶۶
 کرمانشاه ۷۸
 کومل، کوه ۱۶۳
 کفن و دفن اموات ۱۲۳، ۱۴۵، ۴۰۳، ۴۰۴
 کلاسهای درس اخلاق ۱۳۹، ۳۰۲
 کلب علی، حاجی ابن کربلانی حسن ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۵۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۴۰۵
 کلب علی، حاجی شهید ابن مشهدی حسن ۸۳،
 ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۶۵ الی ۲۶۷
 کلب علی، حاجی یزدانی ۱۸۵، ۲۷۹ الی ۲۸۱
 کلب علی، کلخدا ۶۹، ۸۳، ۱۰۰
 کلمه علیای الهیه ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۴۰
 کواکب الدرره، کتاب ۵۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۴،
 ۲۶۲
 کوکب حکیمی ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۶
 کهریزک ۱۳۶
 کیوانی، عائله ۱۵۹

گ

- گرگان ۱۳۶
 گرم درّه ۱۳۶
 گلپایگان ۳۶۲
 گلستان جاوید ۷۰، ۷۴، ۹۳، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۴،
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۰۶،
 ۳۱۲، ۳۹۹
 گلستان خاطرات، کتاب ۲۶۴
 گلشنی، عائله ۵۴، ۱۵۸
 گوهر، حرم محمد حسن صبحی ۱۵۲

ک

- کاشان ۷۱، ۹۰، ۹۸، ۲۲۳، ۲۳۴
 کاشفی، عائله ۵۴، ۶۸، ۱۵۲، ۱۵۷
 کاظمین ۵۵، ۵۸، ۱۸۲
 کاف ورا (کرمان) ۲۱۸
 کامران لطفی ۲۸۵، ۲۸۶
 کامرانی کامران، کتاب ۲۸۶
 کپلی، عائله ۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۳۴۶
 کتابخانه زین المقریین ۷۹، ۱۱۳، ۱۴۳، ۳۰۵
 کربلا ۱۰۶، ۲۹۲

ل

- محمد ابن زين العابدين ۱۵۴
 محمد ابن سيد هاشم ۱۵۲
 محمد باقر جانمی، حاجی ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۹،
 ۱۱۷، ۱۵۲، ۲۸۴
 محمد باقر سدهی ۵۱
 محمد باقر نجف آبادی ۵۱
 محمد باقر نجف آبادی شهید ۱۹۱
 محمد باقر نجفی، شیخ (ذنب) ۲۷، ۵۸، ۶۹،
 ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۴۲، ۳۶۹،
 ۳۸۰
 محمد باقر هائی ۱۷، ۵۳، ۸۹ الی ۹۲، ۱۵۳،
 ۱۸۲، ۲۳۰ الی ۲۵۵، ۳۶۹
 محمد پینه دوز ۱۶۹
 محمد تقی چیت ساز روحانی ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۲
 محمد تقی فلسفی ۳۱۵
 محمد تقی نجفی، شیخ (ابن ذنب) ۹۵، ۲۱۶،
 ۲۲۷
 محمد ثابت مراغه ای ۱۴۵، ۳۰۶
 محمد جعفر آباده ای ۷۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۲۷
 محمد جعفر ابن حاجی محمد باقر جانمی ۱۱۷،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۲
 محمد جعفر صباغ ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۶۸، ۲۶۹
 محمد جعفر لطفی ۱۲۱، ۲۸۵
 محمد حسن ابن حاجی محمد شامی ۱۵۳
 محمد جواد ابن حسن خان هائی ۹۱، ۱۵۳،
 ۲۵۳، ۲۵۵
 محمد جواد صراف ۹۵، ۲۶۲
 محمد حسن صبحی ۱۵۲
 محمد حسین اشراقی ۱۵۶
 محمد حسین خان سرتیب ۲۳۵
 محمد، حضرت ۳۷۱
 محمد خاله نرگس ۹۸
 محمد رضا صباغ ۷۱
 محمد شامی ۱۵۳
 محمد صادق آقا بابا ۷۲

- لثالی الحکمه، کتاب ۲۲۸
 لبنان ۶۳
 لطف الله منجم ۸
 لطف علی ابن نصرالله ۱۵۸
 لطف علی گلشنی ۱۳۸-
 لطفی، عائله ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۷، ۲۸۵، ۲۸۶
 لقاء الله بهادر ۱۶، ۲۲۴
 لندن ۱۱۲
 لهراسب خان ۱۱۳

م

- مانده آسمانی، کتاب ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۷۲
 مارتا روت ۱۷۹
 مازگان ۲۳۴
 ماندگاری، عائله ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۹۲، ۲۲۹،
 ۳۴۷
 ماه سلطان روحانی ۳۶۲
 متاعب وارده بر احواء ۴۰۱ الی ۴۰۹
 مثنوی نبیل زرنندی ۷۴، ۲۲۹
 مجد الدوله ۷۷، ۲۲۱
 مجدالدین، میرزا ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 محاضرات، کتاب ۱۹۵
 مچبان، عائله ۵۴
 محبوب الشهداء ۵۵، ۵۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۳۹۴، ۳۹۹
 محبوسی، عائله ۱۵۷
 محترم ماندگاری ۲۲۹
 محترم مدرک ۱۳۵، ۱۵۶
 محمد ابراهیم ابن محمد جعفر ۷۱
 محمد ابن اسماعیل ۱۵۴
 محمد ابن حسن حاج آخوند ۱۵۷

- مدرک، عائله ۵۴، ۱۵۴
 مراجعه به اولیای امور ۲۴۰، ۲۴۱
 مراد لطفی ۱۵۷
 مرادی، عائله ۱۵۷
 مریم، حضرت ۲۷۱
 مسافرخانه مقام اعلیٰ ۱۶۹
 مسعود میرزا، نک به ظلّ السلطان
 مسلمی، عائله ۱۵۳، ۱۵۶
 مسیحیان ۱۰۸
 مشرق‌الاذکار آمریکا ۳۴
 مشهد ۱۳۵
 مشهدی جعفر ابن حاجی محمد باقر ۷۹
 مشهدی رجب علی ۱۷۶
 مشهدی رضا ۱۲۰
 مصائب و بلیات ۲۷۰، ۴۰۱ الی ۴۰۹
 مصابیح هدایت، کتاب ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۶۲
 مصر ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۴
 مصطفی لطفی ۲۸۶
 مظالم وارده بر اجداء ۹۸، ۹۹، ۴۰۱ الی ۴۰۹
 مظفرالدین شاه ۸۳، ۹۰، ۱۱۱، ۲۲۶، ۲۳۲
 مقام اعلیٰ ۱۶۳ الی ۱۶۸
 مقرّبی، عائله ۵۴، ۶۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۱۶
 مقرّبین، عائله ۶۲، ۱۵۲، ۱۵۴
 مکاتیب عبدالبهاء، کتاب ۲۶۲
 مگه ۵۷، ۱۱۴، ۱۸۵
 ملک، عائله ۱۵۶
 ملکان، عائله ۱۵۳
 ممتازی، عائله ۲۹۹، ۳۰۰
 مناجات ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۰۴، ۱۹۷،
 ۱۹۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰،
 ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۸،
 ۲۹۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۳،
 ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳،
 ۳۵۶، ۳۶۵
 منوچهر شعاعی ۱۱۹
 محمد صادق ابن محبوب الشهداء ۱۶۱، ۱۶۲
 محمد صادق چیت‌ساز ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳
 محمد صادق هانی ۹۱، ۱۲۳، ۱۵۳، ۲۳۱،
 ۲۳۴، ۳۹۸
 محمد صمیمی ابن ملا حسن ۳۹۵ الی ۳۹۸
 محمد طاهر المیری ۲۶۲
 محمد علی ابن باقر ۱۵۷
 محمد علی ابن حاجی محمد شامی ۱۵۳
 محمد علی اسماعیل ۱۵۷
 محمد علی شایق ۱۲۳
 محمد علی قاننی، شیخ ۹۶
 محمد علی قیصر ۵۱
 محمد علی لطفی ۱۲۲
 محمد علی ملک خسروی ۹
 محمد علی ناقض اکبر ۱۶۵
 محمد علی نجف‌آبادی ۱۹۱
 محمد علی یزدی ۱۶۵
 محمد فردوسیان ۱۵۵
 محمد کاظم کفّاش، حاجی ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۴،
 ۱۸۵، ۲۷۹، ۲۸۱
 محمد کریم ابن حسن خان ۹۱، ۱۵۳
 محمد کریم ابن مشهدی رضا ۱۵۴
 محمد مجتهد، سید ۵۴
 محمد مهدی ۱۳۱
 محمد نجف‌آبادی ۱۹۱
 محمود بزاز ۱۶۶
 محمود خیاباز ۱۲۰
 مخمور ابن غلام حسین ۱۸۰
 مخمور، عائله ۵۴، ۱۵۸، ۱۸۰
 مخموره نجف‌آبادی ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۸۰
 مدرّس، عائله ۵۴، ۶۲، ۱۵۲
 مدرسه در نجف‌آباد ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷،
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۷ الی ۱۷۹،
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۵ الی ۳۱۷

- منوچہری، عائلہ ۵۴، ۱۵۹
منور ۶۲
منور بنت ملا باقر ۱۵۲
منیر زین ۱۵۲
منیرہ مہجور ۱۲۹
منیرہ ماندگاری ۳۴۷
منیرہ نیکروان ۱۹۲، ۳۴۷
موژان مؤمن ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۹۴
موسی کلیم، برادر حضرت بہاء اللہ ۶۶
موسی نقی اف ۱۶۹
موصل ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۱۵۲، ۱۸۲
موہبت اللہ شعاعی ۱۱۹
موہبت اللہ مدرّس ۴۷، ۱۸۹
موہبت اللہ ہائی ۱۷، ۷۲، ۸۹، ۹۲، ۱۵۳
۱۸۶، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵
۲۶۵، ۲۶۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۹۹
مہجور، عائلہ ۵۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۵۴
مہدی بزاز ۱۱۶
مہرانگیز زین ۶۳، ۱۵۳
مہشید فردوسیان ۹، ۱۱
میدان شاہ ۷۳
میرزا ابن ملا احمد ۱۵۳، ۱۹۲
میرزای جوزانی ۲۳۰
میمنت ہائی ۱۷
مینا حاتمی ۹
میہمان ۳۲۹
میہن گل آرائی ۱۵۴
- نبیل اکبر، لوح ۲۱۶
نبیل زرنندی ۷۴، ۲۲۹، ۳۶۹، ۳۹۷
نجف آباد
- الواح مبارکہ در بارہ آن ۲۷، ۴۲
- جغرافیا ۴۹، ۵۰
- عائلہ های معروف ۳۵۱
- عرش حضرت باب در نجف آباد ۸۷ الی ۸۰
- معلمین و مبلغین در نجف آباد ۳۰۳
- نفوذ امر ۴۹
نجف علی ۱۶۵
نصر آباد ۹۸
نصر اللہ ابن ابوالقاسم ۱۵۸
نصر اللہ ابن حاجی حیدر شہید ۸۱
نصر اللہ ابن حاجی محمد باقر ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۸۵
نصر اللہ ابن عبدالخالق ۲۸۹
نصر اللہ ابن قنبر ۱۳۶
نصر اللہ ابن محمد ۱۵۷
نصر اللہ ابن حسن علی حکیم ۱۵۸
نصر اللہ ابن محمد تقی ۱۵۸
نصر اللہ باقراف ۲۷۲
نصر اللہ حری ۱۲۰
نصر اللہ خان حاکم ۵۸
نصر اللہ خان، میرزا ۶۹
نصر اللہ رحمانی ۱۴۹، ۱۷۸
نصر اللہ فردوسیان ۱۲۵، ۱۵۵
نصر اللہ مدرّس ۴۷، ۷۹، ۱۵۲
نصر اللہ موسی زاده ۱۸۹
نصرت اللہ محمد حسینی ۳۵۲
نصرت امر اللہ ۲۷، ۲۷۹
نصیر خان بختیاری ۱۲۷
نضر ۲۲۲
نضیرہ خادم ۱۶۰
نعمت اللہ ابن آقا علی ۱۲۸
- ن
نازنین بنت ملا باقر ۱۵۲، ۶۲
ناصر الدین شاہ ۵۱
ناہید توانگر ۱۷۴
نباء النہی ۲۱۷
نسی صالح ۶۰، ۱۹۵

نعمت الله بن حسین پاره دوز ۱۵۵
 نعمت الله بن عبدالخالق فردوسیان ۹۷، ۱۱۱،
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۵، ۲۸۹ الی ۲۹۱
 نعمت الله بن علی عسکر ۸۸
 نعمت الله بن علی مراد ۱۲۶
 نعمت الله برومند ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۶، ۳۱۶
 نعمت الله جانمی ۱۴۷، ۱۵۰
 نعمت الله حریت ۱۵۸
 نعمت الله خادم ۱۶۰، ۱۸۴
 نعمت الله روحانی ۱۶، ۱۵۵، ۱۸۴
 نعمت، عائله ۶۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۳۴۸
 نعمت الله گل آرائی ۱۱۱، ۱۵۴
 نعمت الله لطفی ۱۶، ۲۸۶
 نعمت الله ماندگاری ۲۲۹
 نعمت الله مهجور ۱۲۸
 نعمت الله نعمت ۱۵۷
 نعمت ها و آلاء الهیه ۳۴۰
 نقطه اولی، حضرت ۱۰۳
 نگار زین ۶۳، ۱۵۳
 نورالله شاه رضائی ۸۵
 نورالله فردوسیان ۱۱۳
 نورالدین زین ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۶۳، ۱۰۰، ۱۰۴،
 ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴
 نورالدین ممتازی ۸، ۱۳۷، ۲۹۹، ۳۰۰
 نورمحمد، عائله ۱۵۵
 نوش آباد ۹۸، ۱۱۷
 نهایت زین ۶۳، ۱۵۳
 نهی از نزاع و جدال ۲۷، ۳۲۰
 نیاوران ۱۹۱
 نیر حرم زین المقرین ۶۳
 نیکروان، عائله ۱۵۳، ۱۹۲، ۲۰۲

وجدانی، عائله ۵۴، ۱۵۵، ۱۸۳
 وحدت عالم انسانی ۲۶۰
 وحدت و یگانگی ۲۵۰
 وحید رافعی ۱۷
 وحیده مقربی ۲۶۴
 ورقا، عائله ۱۵۰، ۱۵۴
 ورقا وفانی ۱۸۶
 وفانی، عائله ۵۴، ۸۸، ۱۵۶

ه

هاء هویت ۲۵۳
 هائی، عائله ۷۳، ۸۹، ۱۵۳، ۲۳۰، ۲۵۷، ۳۴۶
 هاجر، حرم حاجی محمد باقر ۱۵۲
 هادی، حاجی شهید ۹۵، ۹۶
 هادی دولت آبادی ۲۱۶، ۳۲۲
 هاشم، آقا سید ۱۲۶، ۱۵۲، ۱۷۴
 هدایت الله اشراقی ۱۵۰، ۱۵۶
 هدایت الله جانمی ۱۷۷
 هدی پرگاله جابری ۱۷
 همدان ۲۲۳
 هندوراس ۳۴۸
 هندوستان ۶۳، ۷۷، ۱۳۶، ۱۸۴
 هوشیدر هائی ۹۲
 هوشنگ روحانی ۳۴۶
 هیئت تفتیشیه ۳۲، ۱۶۷، ۱۶۸

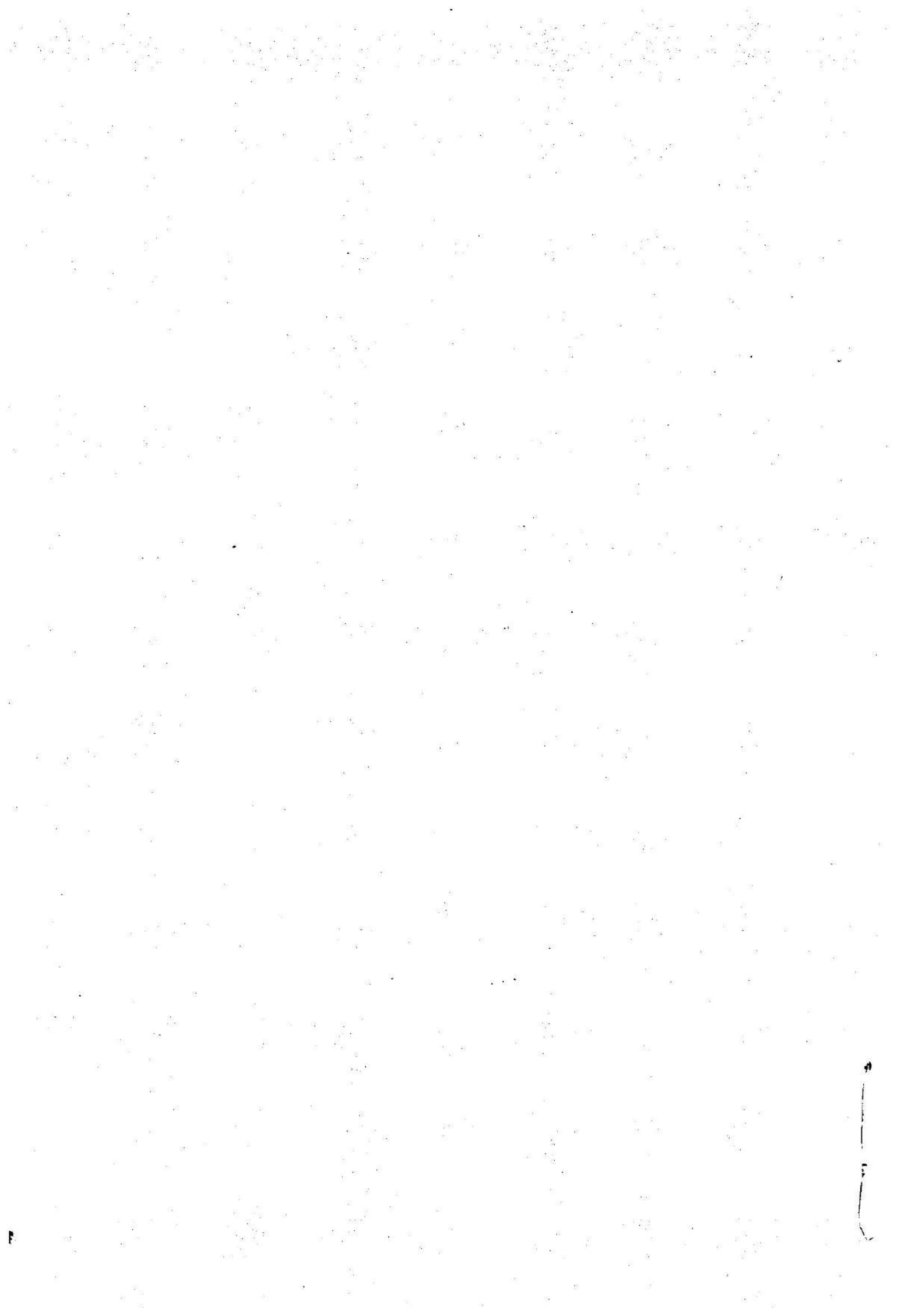
ی

یاعلی، عائله ۱۳۶
 یحیی ازل ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۶
 یدالله آگاهی ۱۲۶، ۱۵۸
 یدالله ابن حسین پاره دوز ۱۵۵
 یدالله اشراقی ۱۵۵

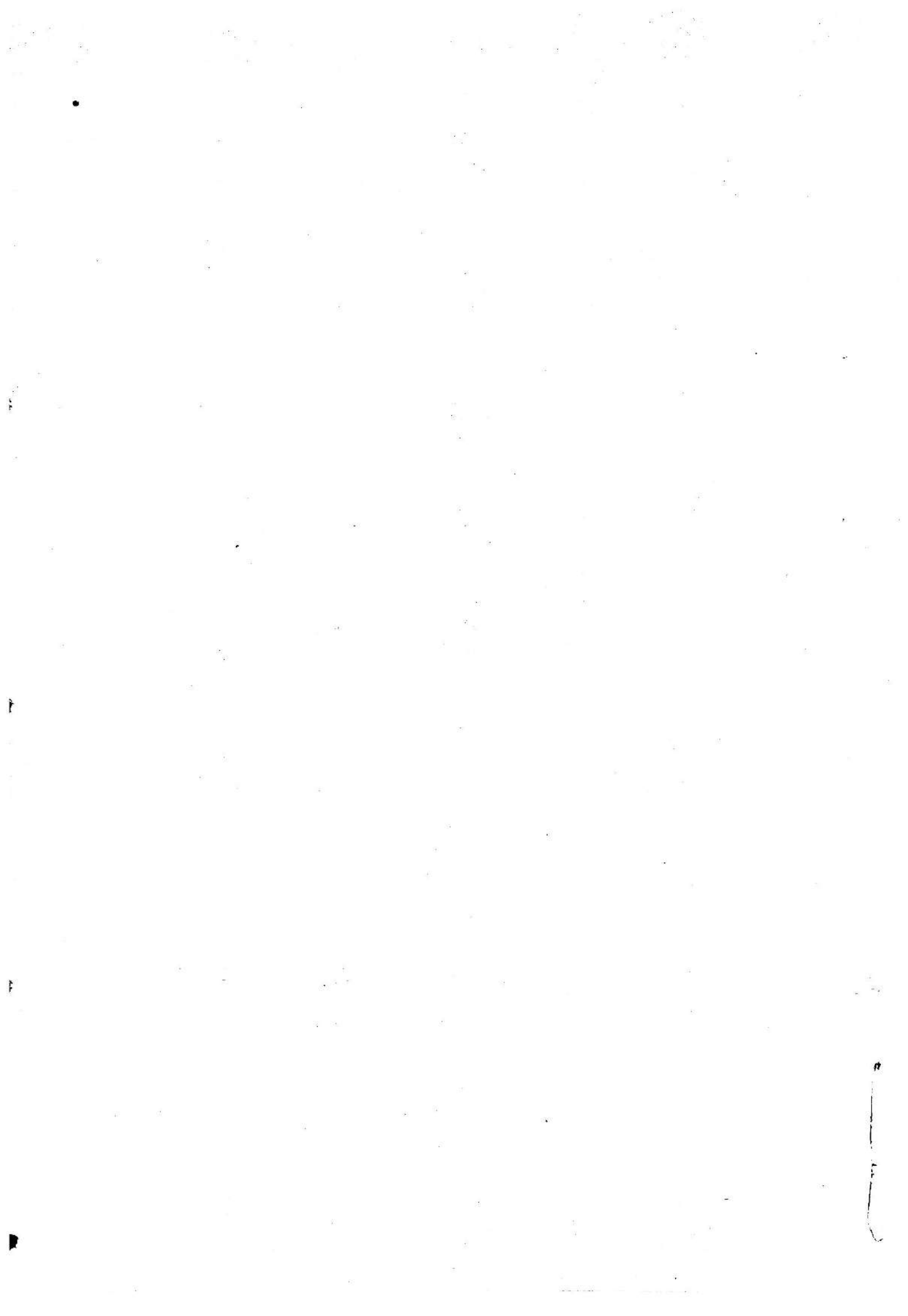
و

واضعیه زینی ۱۷۹

- یدالله چیت‌ساز ۱۵۵
یدالله روحانی ۱۵۰
یدالله زینی ۱۲۸
یدالله فردوسی‌ان ۱۵۵
یدالله کیوانی ۱۳۸، ۱۵۹
یدالله لطفی ۱۲۱، ۱۵۷، ۲۸۵
یدالله ملک ۱۵۶
یدالله وفائی ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۶
یزدانی، عائله ۵۴، ۱۱۵، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۹۶،
۳۵۰
یزدانی‌ها، عائله ۱۵۴
یزید ۲۷۰
یعقوب، حضرت ۲۰۶
یوسف ۲۲۰
یوسف، حضرت ۲۰۶
یوسف‌خان افروخته ۱۶۹
یهود ۲۰۵



کتاب شناسی



کتاب‌شناسی

- اخبار امری اخبار امری، نشریه تشکیلات ملی بهائیان ایران (ط: ۱۹۲۲م-
-) .
- اسرارالآثار اسرارالآثار، اسرارالآثار (ط: م م م، ۱۲۹-۱۲۴ب)،
ج ۵.
- اشراقات حضرت بهاء الله، اشراقات (بی ناشر، بی تاریخ، ۲۹۵ص.
- ایام تسعه عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (لوس آنجلس: کلمات پرس،
۱۹۸۱م).
- ایران در دوره سلطنت قاجار سلطنت قاجار، ایران در دوره سلطنت قاجار (طهران: مدبر،
۱۳۷۴ ه. ش.
- به یاد دوست ابوالقاسم فیضی، به یاد دوست (ویلنت: محفل روحانی ملی بهائیان
آمریکا، ۱۹۹۸م).
- پروازها و یادگارها مهرماه گلستانه، پروازها و یادگارها (دالاس: مهرماه گلستانه،
۱۹۹۲م).
- پیام بدیع پیام بدیع، نشریه لجنه ناحیه‌ای امور احبای ایرانی در سه ایالت
نیویورک، نیوجرسی و کنتی کت (ژانویه ۱۹۸۳م -) .

- پیام بهائی مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ م
- تاریخ رجال ایران مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران قرون ۱۴-۱۳-۱۲ (ط: زوار، ۱۳۵۱-۱۳۴۷ هـ ش)، ۶ ج.
- تاریخ سمندر شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر و ملحقات (ط: م. م. م، ۱۳۱ ب).
- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان سید مصلح‌الدین مهدوی، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر (قم: الهدایة، ۱۳۶۷ هـ ش)، ۳ جلد.
- تاریخ قدمای امر آیت‌شاهرزائی، تاریخ قدمای امر در نجف آباد (طهران: مؤسسه معارف عالی امر، ۱۵۴ ب).
- تذکره الوفاء حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفاء (حیفا: عباسیه، ۱۹۲۴ م).
- تهران قدیم جعفر شهری، تهران قدیم (طهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷ م).
- چهل سال تاریخ ایران حسین محبوبی اردکانی، چهل سال تاریخ ایران (طهران: اساطیر، ۱۳۶۸ هـ ش).
- خوشه‌ها انجمن ادب و هنر، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۰ م --)، ۱۳ ج.
- دانشنامه قرآن بهاء‌الدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (طهران: دوستان-

- ناهید، ۱۳۷۷ هـ ش)، ۲ ج.
- در خدمت دوست محمد ثابت مراغه‌ای، در خدمت دوست (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸ م).
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱-۱۳۰ ب)، ۲ ج.
- سفینه عرفان سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م --)، ۵ ج.
- شاخسار نامه خانوادگی شاخسار (اوشن ساید: تنظیم و نگارش سیروس توفیق)، دسامبر ۱۹۹۵ م، شماره ۱۸.
- ظهور الحق اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق (ط: م م م، ۱۳۱ ب)، ۸ ج.
- عهد اعلی ابوالقاسم افغان، عهد اعلی زندگانی حضرت باب (آکسفورد: وان ورلد، ۲۰۰۰ م).
- کواکب الدرّه عبدالحسین آواره (آیتی)، الکواکب الدرّه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۴ م)، ۲ ج.
- لثالی الحکمه حضرت بهاءالله، لثالی الحکمه (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۹۱-۱۹۸۶ م)، ۳ ج.
- مائده آسمانی عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ۹ ج.

- مثنوی نبیل
یار محمد نبیل اعظم زرندی، مثنوی نبیل زرندی (لانگنهاین: لجنه
ملی نشر آثار، ۱۹۹۵ م).
- محاضرات
عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (لانگنهاین: لجنه ملی نشر
آثار، ۱۹۸۷ م)، ۲ ج در یک مجلد.
- مصابیح هدایت
عزیز الله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات، ۱۳۲-۱۲۱ ب)، ۹ ج.
- مکاتیب عبدالبهاء
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: فرج الله زکی،
۱۹۲۱ م)، ۳ ج.

© Vahid Rafati, 2004

Tārikh-i-Amr-i-Bahá'í dar Najafábád

(A History of the Bahá'í Faith in Najafábád)

By Fathu'lláh Mudarris

Edited by Vahid Rafati, Ph.D.

Book Design & Typesetting by Siamak Monjazez

Calligraphy by H. Sabetian

Cover Photograph: Miss Martha Root with Members of the Bahá'í Community of Najafábád, 1930

Published by 'Aṣr-i-Jadíd Publisher, Darmstadt, Germany

161 B.E. - 2004

ISBN: 3-906-845-34-2

Tárikh-i-Amr-i-Bahá'í dar Najafábád

(A History of the Bahá'í Faith in Najafábád)

by
Fathu'lláh Mudarris

Edited by
Vahid Rafati



'Aşr-i-Jadíd Publisher

Darmstadt, Germany

2004